



نامه‌هایی از تبریز

نوشتهٔ ادوارد براون

ترجمهٔ
حسن جوادی



نامه‌هایی از تبریز

نوشتهٔ ادوارد براون

ترجمهٔ حسن جوادی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

فهرست

۵	مقدمه ناشر
۹	پیشگفتار مترجم
۲۷	پیشگفتار مؤلف
۷۷	متن نامه‌ها
۷۹	مقدمه
۸۱	نامه شماره ۱ تلگرامهایی از تبریز که «انجمن سعادت» استانبول به انگلستان ارسال داشته است
۸۲	نامه شماره ۲ شرح ارسالی «انجمن سعادت»
۸۳	نامه شماره ۳ نامه‌ای از تقی‌زاده
۸۶	نامه شماره ۴ نامه دیگری از تقی‌زاده
۸۸	نامه شماره ۵ ترجمه مقاله‌ای از روزنامه «ینی‌اقدام»
۹۶	نامه شماره ۶ سواد کاغذ تقی‌زاده به ادوارد براون
۱۰۰	نامه شماره ۷ نامه‌ای از تقی‌زاده
۱۱۰	نامه شماره ۸ ترجمه مقاله‌ای از روزنامه «ترجمان‌الحقیقت»

۱۱۵	نامه شماره ۹ سواد کاغذ تقی‌زاده
۱۲۴	نامه شماره ۱۰ نامه‌ای از تقی‌زاده
۱۳۲	نامه شماره ۱۱ سواد نامه تقی‌زاده با امضای «محمد قزوینی»
۱۴۸	نامه شماره ۱۲ خلاصه‌ای از مراسلات رسمی دولت ایران
۱۵۰	نامه شماره ۱۳ ترجمه مقاله‌ای از روزنامه «ترجمان‌الحقیقت»
۱۵۳	نامه شماره ۱۴ نامه‌ای از تقی‌زاده
۱۵۶	نامه شماره ۱۵ نامه‌ای از «حسین کاظم‌زاده ایرانشهر» با دو ضمیمه
۱۷۷	نامه شماره ۱۶ سه نامه از مشهد
۱۷۹	نامه شماره ۱۷ نامه‌ای از تقی‌زاده
۱۸۵	نامه شماره ۱۸ نامه دیگری از تقی‌زاده
۱۸۹	ضمیمه نامه شماره ۱۸ کاغذی از شجاع‌الدوله به احمدخان
۱۹۰	نامه شماره ۱۹ نامه‌ای از تقی‌زاده
۱۹۷	نامه شماره ۲۰ نامه دیگری از تقی‌زاده
۲۰۰	تراجم احوال شهدا
۲۴۹	نامه شماره ۲۱ شرح حال ثقة‌الاسلام نقل از «جبل‌المتین»
۲۵۹	گزارشهای اروپائیان
۲۶۹	فهرست اعلام تصاویر

مقدمه ناشر

در سال ۱۳۴۷ شرکت سهامی انتشارات خوارزمی با آقای حسن جوادی قراردادی بست تا کتاب چاپ نشده «نامه‌هایی از تبریز» را از عکس دستنویس «ادوارد براون» به فارسی برگرداند. کار ترجمه و نشر بیش از آن به طول انجامید که پیش‌بینی می‌شد. از آغاز کوشش مترجم و ناشر در این بود که اصل فارسی نامه‌ها را پیدا کنند، و چون گمان می‌رفت که مرحوم تقی‌زاده بتواند کمکی در این راه بکند، به ایشان مراجعه شد. ولی ایشان که دچار ضعف کهولت بودند نتوانستند چیزی بیاد آورند و مشکل نام حقیقی نویسنده نامه‌ها و دست‌یافتن به اصل آنها همچنان باقی ماند. تا آنکه آقای جوادی به انگلستان سفر کردند و به یاری دکتر لکه‌پارت اصل نامه‌ها را یافتند. عکس این نامه‌ها در اوایل سال ۱۳۵۰ به تهران رسید. در نامه‌ای آقای جوادی پس از یافتن اصل نامه‌ها خواسته بودند که نامه‌های اصلی به جای ترجمه ایشان منتشر شود، و چون خود ایشان در سفری دراز مدت بودند، کار تصحیح و تنقیح نامه‌ها به عهده «هیأت دبیران انتشارات خوارزمی» افتاد. این کار نزدیک به یک سال طول کشید تا کتاب حاضر فراهم آمد.

همه نامه‌ها به خط و امضای مرحوم تقی‌زاده است، به جز نامه‌های شماره ۶ و ۹ که ظاهراً به خط مرحوم قزوینی است؛ در آغاز این دو نامه براون یادداشت کرده است: سواد کاغذ تقی‌زاده... نامه شماره ۱۱ عیناً مطالب مقاله‌ای است که در حبل‌المتین - شماره ۲۹، سال نوزدهم - با عنوان «وقایع جانگداز شمال» منتشر شده است، قسمت آخر این مطلب در حبل‌المتین حذف شده بود که از روی سواد به خط مرحوم محمد قزوینی

تکمیل گردید، نویسنده این مقاله نیز تقی‌زاده است. نامه شماره ۱۲ به‌خط دو نفر است، گمان می‌رود قسمت اول آن به‌خط تقی‌زاده باشد و بقیه رونوشت مطالبی است که رونویس‌کننده ناشناس است. نامه شماره ۱۵ دارای مقدمه‌ای به‌خط وامضای حسین کاظم‌زاده ایرانشهر است، ولی نویسنده دونا‌مه مفصل‌ضمیمه آن بر ما معلوم نیست. نامه شماره ۱۶ سه مراسله بی‌امضا به‌یک خط از مشهد است.

در متن انگلیسی، ادوارد براون قسمت‌هایی از نامه‌های تقی‌زاده را که لازم ندیده بود - به‌سبب خصوصی بودن مطالب، یا تکراری بودن آنها و... - حذف کرده بود. هیأت دبیران انتشارات خوارزمی صلاح آن دید که نامه‌ها بی‌هیچ حذف و افتادگی منتشر شود، و چون لازم بود پاس مؤلف کتاب نیز داشته شود، آن جای‌ها که براون حذف کرده بود در [] گذاشته شد، تا خواننده سیمای اصلی کتاب براون را از آنچه در دست دارد، دریابد.

در سرآغاز هر نامه یادداشتی است از براون، که در چاپ حاضر چندان مفید فایده نیست ولی در متن انگلیسی، چون نامه‌ها امضای مشخص نداشته است ارتباط آنها را روشن می‌ساخته است.

در مورد حواشی آنچه از آن ادوارد براون بود با رمز (ا. ب.) و آنچه از آن مترجم بود با (م.) و نکات و حاشیه‌هایی که هیأت دبیران انتشارات خوارزمی بر کتاب افزوده بود، با نگذاشتن هیچ امضا و علامت مشخص گردید. در پایان نیز فهرست اعلام کاملی تنظیم گردید تا مراجعه به مطالب کتاب آسان باشد.

در مورد عبارتهای فرنگی گاه ممکن است لغزشهایی دیده شود که همه از آن خود تقی‌زاده است، و تنها در چند مورد که بکلی عبارت نادرست بوده است اصلاح گردید؛ مانند ص ۲۴۰ کتاب، که در اصل نامه Social Democrat Persians بوده است که اصلاح شده.

چون اصل کتاب به انگلیسی تدوین شده بود و پیشگفتار مفصل براون و همچنین مقالاتی که در داخل کتاب از «ینی اقدام» و «ترجمان-الحقیقت» نقل شده است و آخرین بخش کتاب یعنی «گزارشهای اروپائیان» ترجمه از انگلیسی بود، کتاب به نام «ادوارد براون» و به ترجمه «حسن جوادی» منتشر شد؛ گرچه بخش عمده کتاب را نامه‌هایی تشکیل می‌دهد که ترجمه نشده است، بلکه جانشین ترجمه انگلیسی ادوارد براون گردیده. انتشار این کتاب، بدین صورت، بی‌شک مدیون کوشش آقای حسن

جوادی است که اصل نامه‌ها را یافته‌اند و همچنین هیأت‌دبیران انتشارات خوارزمی که نهایت سعی و دقت را در تصحیح و نشر آنها بکار برده‌اند. پس از اینکه کار کتاب پایان رسید. ناشر از استادگرامی جناب آقای مجتبی مینوی تقاضا کرد که آخرین نمونه چاپخانه را یکبار از نظر بگذرانند تا اگر لغزشی روی داده باشد، ایشان با نظر خرده‌بینشان یادآور شوند که کتاب در حد امکان پیراسته منتشر شود. ایشان با دقت بسیار سراسر کتاب را خواندند و موارد بسیاری را متذکر شدند که همه هنگام چاپ رعایت گردید. انتشارات خوارزمی از لطف بی‌اندازه ایشان سپاسگزار است. در پایان از جناب آقای دکتر محمدعلی موحد و استاد ارجمند دکتر زریاب خوئی که در خواندن کلمات لایقرء نامه‌ها یاری بسیار فرموده‌اند، سپاسگزار است.

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

پیشگفتار مترجم

ادوارد گرانویل براون در هفتم فوریه ۱۸۶۲ در خانواده‌متعینی در گلاسترشایر^۱ بدنیا آمد، پدرش یکی از کارخانه‌داران بزرگ شهر نیوکاسل بود، و در خانواده آنها کسی وجود نداشت که علاقه به شرق را براون از او به ارث برده باشد. پدرش می‌خواست پسر نیز چون خود او به شغل مهندسی بپردازد. از این رو براون در شانزده سالگی مدرسه مشهور ایتون را ترک گفت و به پمبروک کالج کیمبریج رفت. ولسی به‌جای مهندسی، طب را برگزید و برای گرفتن درجه لیسانس در علوم طبیعی اسم نوشت. چیزی که برای اولین بار فکر او را در کیمبریج متوجه شرق ساخت جنگ روس و عثمانی در سالهای ۸-۱۸۷۷ بود. خودش می‌نویسد:

— اول جانبدار ترکها نبودم، بلکه جانبدار طرفی بودم که جنگ را می‌باخت، همیشه هنگامی که یک طرف شجاعانه می‌کوشد تا شکست نیابد، همدردی انسان را برمی‌انگیزد؛ بعلاوه کوشش دستة ضدترک در انگلستان، که ناجوانمردانه می‌خواستند موضوع عدالت محض را با سیاست حزبی مخلوط کنند، بیش از اندازه موجب انزجار من شد. قبل از اینکه جنگ به پایان رسد، حاضر بودم به خاطر ترکها بچنگم و سقوط پلونا^۲ چنان مرا غمگین ساخت که گفתי مصیبت برای مملکت خودم اتفاق افتاده است. و بدین ترتیب ترحم جای خود را به تحسین، و تحسین جای خود را به هواخواهی داد، تا اینکه ترکها در نظر من قهرمانانی واقعی گشتند، و اشتیاق به یکی شدن با هدف آنها، زیستن با آنها و همکاری با آنها در راه دفاع از سرزمینشان، فکر و روح مرا مشغول داشت.^۳

1. Gloucestershire

2. Plevna

3. E. G. Browne, *A Year Amongst The Persians*, Cambridge, 1926

بدین ترتیب براون شروع به یاد گرفتن ترکی و سپس عربی و فارسی کرد، گرچه طب هنوز موضوع عمده تحصیلانش بود. عربی را پیش استادانی چون «ویلیام رایت» و «پالمر^۴» فراگرفت و فارسی را نزد اشخاص مختلف خاصه میرزا محمدباقر بواناتی در لندن یادگرفت. این مرد که براون او را مردی «بسیار فاضل ولی غیر عادی» می‌خواند زیاد سفر می‌کرده و بسیار تغییر عقیده می‌داده است: زمانی مسلمان، روزگاری مسیحی و گاهی یهودی و مدتی لامذهب بوده است، و بالاخره دین جدید خود را که معجونی از مذاهب مختلف بوده است در شعری طولانی به نام «شمیسه لندنیه» بنظم آورده و با خواندن آن فارسی را به براون می‌آموخته است. براون به دوستانش می‌گفت: «هر وقت می‌خواستم نزدش حافظ بخوانم، شمیسه لندنیه را می‌آورد و شروع به بیان مذهبی می‌کرد که غیر از او کس دیگری از آن سر در نمی‌آورد^۵». باز به گفته خود براون استاد دیگرش جوانی بود در کیمبرج که فارسی و عربی را بخوبی می‌دانست، ولی فوق‌العاده بد تار می‌زد، و بشرطی حاضر به درس دادن فارسی بود که براون به تار زدنش گوش دهد. بدین ترتیب ضمن مطالعه طب، زبانهای شرقی را نیز فرا گرفت. در ۱۸۸۴ یعنی دو سال پس از اخذ درجه لیسانس علوم طبیعی، به گرفتن لیسانس السنه شرقی نیز موفق شد که در آن زمان آن را لیسانس در امور هند می‌خواندند، چه دانستن عربی و بخصوص فارسی برای خدمت در هند لازم بود. براون در تابستان ۱۸۸۲ سفری به استانبول کرد ولی از این به بعد فکرش بیشتر متوجه ایران گشت. پس از کیمبرج سه سال در لندن اقامت گزید و در بیمارستان «سنت بارتولومئوس^۶» کار کرد تا در ۱۸۸۷ درجه M.B گرفت، در ضمن، آشنایان زیادی میان ایرانیان مقیم لندن پیدا کرد که از جمله آنها میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین افغانی بودند. در همین سال پمبروک کالج کیمبرج او را جزء آموزگاران خود قبول کرد و از این طریق فرصت مناسبی برای مسافرت براون به ایران پدید آمد که مدت‌ها در آرزوی آن بود.

براون از طریق راه کاروانرو قدیمی طرابوزان و ارزروم راهی ایران شد و به تبریز، تهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان و جاهای دیگر رفت و تا حد امکان از معاشرت با اروپائیان احتراز کرد و با علاقه‌مندی روزافزونی با طبقات مختلف ایرانیان چون صوفیان، درویشان، قلندران و غیره دوستی کرد و به نحو بی‌مانندی جلب اعتماد آنها را نمود. کتاب «یک سال میان ایرانیان» که در ۱۸۹۳ به چاپ رسید،

4. William Wright - E. H. Palmer

5. Sir Sydney Roberts, *Lecture on Edward Granville Browne*, 1962, p.5

نسخه تایپ شده آن در کتابخانه دانشکده زبانهای شرقی، کیمبرج است.

6. St. Bartholomew's

احساسات و تجربیات يك ساله او را بخوبی بازگو می‌کند و بهتر از هر سفرنامه دیگری، معرف خصوصیات و اخلاق ایرانیان است. براون، برخلاف اکثر مسافران اروپائی به راستی مجذوب شرق شده و آنرا جزوی از فکر و احساس خود ساخته است، به حدی که از دیده شرقیان به غرب می‌نگرد. کمتر کسی از مستشرقان به اندازه براون با ادبیات ایران آشنائی داشته و به ایران علاقه‌مند بوده است و فکر ایرانی را دریافته است. هدف او در این سفر جستجو در فکر و روح ایرانی است و کتابش راهنمایی است برای ادب و فکر ایرانی. براون ضمن شرح سیاحت يك ساله خود مکرر به بحث در شعر، فلسفه، تصوف ایران می‌پردازد و گفتگوهای خود را با طبقات مختلف مردم با نقل اشعار فارسی و ترجمه قابل تحسین آنها به انگلیسی توأم می‌سازد. براون می‌گوید: «من ایرانیان را با تمام معایب آنها دوست دارم» و به حدی مجذوب ایران شده است که هنگام بازگشت، زمانی که در دریای خزر سوار کشتی روسی می‌شود می‌نویسد: «پس از چند ماه برای اولین بار ناگهان احساس غربت کردم، و خود را میان بیگانگان بیگانه‌ای یافتم».^۷

به سال ۱۸۸۸ در بازگشت از ایران براون به عنوان دانشیار فارسی دانشگاه کیمبریج انتخاب می‌شود و تا آخر عمر (یعنی تا ۱۹۲۶) در این شهر اقامت می‌گزیند و در ۱۹۰۲ استاد کرسی عربی این دانشگاه می‌شود. اندکی پیش از مسافرت به ایران، براون به نوشته‌های کنت دو-گوبینو درباره فرقه بابیه برمی‌خورد و کوشش پیروان باب و پافشاری در عقیده، و نهراسیدن از ایداء و شکنجه مخالفان، حس تحسین او را برمی‌انگیزد و تصمیم می‌گیرد دنباله شرح کنت دوگوبینو را از ۱۸۵۲ به بعد به تفصیل بنویسد. طی مسافرت خود، براون با بابیان و بهائیان متعددی آشنا می‌شود و پس از مراجعت مقالات محققانه زیادی در این باره برای مجله «انجمن شاهی آسیایی» می‌نویسد و نتیجه این مطالعات را به صورت کتابهایی چون «مقاله شخصی سیاح که در قضیه باب نوشته شده است» در دو جلد، ترجمه «تاریخ جدید میرزا علی محمد باب به قلم میرزا حسین همدانی»، طبع «کتاب نقطه الکاف» حاجی میرزا جانی، و «موادی برای مطالعه مذهب بابی» به ترتیب در ۱۸۹۱، ۱۸۹۳، ۱۹۱۰ و ۱۹۱۸ به چاپ می‌رساند. عده‌ای اظهار تأسف کرده‌اند که چرا براون اینقدر وقت خود را صرف مطالعه نهضت باب و بهاء، کرده است، و از طرف دیگر به عقیده برخی دیگر کاملاً حق مطلب را ادا نکرده است و آثارش از انتقاد نسبت به این دین خالی نیست^۸ ولی باید توجه داشت که براون نه مسلمان بوده است و نه بهایی و هیچگونه تعصبی نسبت به

۷. «يك سال میان ایرانیان» چاپ ۱۹۵۰، ص ۶۴۰

۸. رجوع کنید به مقدمه:

H. M. Balyuzi, *E.G. Browne and the Baha'i Faith*, London, 1970.

این دو مذهب نداشته است. قصد او فقط تحقیق در دینی بوده است که تازه در آن زمان پیدا شده و طرفدارانی پیدا کرده بود، براون می‌کوشد، تا موقع از دست داده نشده است و مدارک از میان نرفته، شرحی از تمام جزئیات این واقعه بدست آورد. به همین جهت در یکی از نامه‌های خود به یکی از بهائیان می‌نویسد: «مثلا فرض کنید اگر کسی می‌توانست درباره دوران کودکی و اوایل زندگی عیسی اطلاعات بیشتری به ما بدهد، ما چقدر از دانستن آنها خوشحال می‌شدیم. ولی اکنون این کار ممکن نیست، در صورتی که در مورد باب هنوز این امکان هست...»

برای این منظور مجموعه بی نظیری هم از نسخ خطی شیخی و بابی فراهم می‌آورد که بیش از یک پنجم مجموعه نفیس کتب خطی او را تشکیل می‌دهد.

بزرگترین اثر علمی براون تاریخ ادبیات مشهور اوست که قسمت اعظم مطالعات و تحقیقات حیات ادبی او را در بردارد. در حدود سال ۱۹۰۰ فکر نوشتن تاریخ ادبی ایران که براون مدت‌ها در فکر آن بود، شکل نهایی به خود می‌گیرد و مطابق قراردادی که با انتشارات دانشگاه کیمبریج می‌بندد متعهد می‌شود که کتابی در پانصد صفحه راجع به تاریخ ادبیات ایران بنویسد، و در آن «تجلی نبوغ ملی ایرانی را در زمینه‌های مذهب، فلسفه و علوم» نشان دهد. بدین ترتیب این کتاب تنها تاریخ ادبیات نبود، بلکه بیشتر به سیر عقاید و نهضت‌ها مربوط می‌شد و تنها به بحث کتب ادبی قناعت نمی‌کرد. براون اولین جلد آن را به عنوان «تاریخ ادبی ایران - از قدیم‌ترین ادوار تا فردوسی» در ۱۹۰۲ منتشر ساخت و سه جلد دیگر «از فردوسی تا سده» در ۱۹۰۶، «تاریخ ادبیات ایران در دوره تسلط تاتار» در ۱۹۲۰ و «تاریخ ادبیات ایران در دوره معاصر» را در ۱۹۲۴ منتشر کرد. بدین ترتیب براون در چهار جلد، تاریخ ادبیات و نهضت‌های فکری و شمه‌ای از تاریخ ایران را تا سال ۱۹۲۴ نوشت. این اثر به راستی نقطه عطفی است در مطالعات ایران‌شناسی و هنوز هم ارزش علمی خود را از دست نداده است. چون از طرفی هنوز یکی از مراجع عمده تحقیق برای دانشمندان ایرانی و ایران‌شناسان بشمار می‌رود؛ و از سوی دیگر، با وجود انتشار کتب مختلف به زبانهای دیگر اروپایی در این زمینه، به علت احتیاط تمام ادوار ادبی ایران و داشتن ترجمه‌های متعدد و خوب از آثار منظوم و منثور فارسی، بهترین معرف ادبیات فارسی برای خارجیان شمرده می‌شود. و نیز براون منتخبی از بهترین ترجمه‌های خود را از اشعار فارسی به نام «ایرانی - مجموعه شعر ۱۰» در سال ۱۹۲۷ منتشر کرد.

۹. نامه براون به میرزا علی بالیوزی در تاریخ اول ژانویه ۱۸۸۹، به نقل از کتاب آقای بالیوزی به نام «ادوارد براون و مذهب بهائی»، ص ۵۰

در مدتی که براون مشغول تألیف تاریخ ادبی ایران بود مقدار معتابیهی مقاله و کتاب در زمینه‌های مختلف منتشر کرد که از آن جمله می‌توان سه جلد فهرست نسخ خطی اسلامی کتابخانه دانشگاه کیمبریج، چاپ لب‌الالباب عوفی (باهمکاری علامه قزوینی)، تذکره الشعراء دولتشاه و ترجمه‌های چهارمقاله، تاریخ طبرستان و تاریخ گزیده را نام برد. در ضمن تحصیلات طبیبی‌اش نیز بی‌فایده نماند و نتیجه مشترک مطالعات طبیبی و شرق‌شناسی خود را به صورت یک رشته سخنرانی در ۲۰-۱۹۱۹ در کالج سلطنتی پزشکان لندن عرضه داشت که در ۱۹۲۱ به صورت «طب عربی» به طبع رسید. یکی از کارهای مهم براون به چاپ رسانیدن پنج جلد باقیمانده «تاریخ شعر عثمانی» دوستش جان ویلکینسن‌گیب^{۱۱} بود که هنگام مرگش در ۱۹۰۱ فقط جلد اولش بچاپ رسیده بود. مقابله ترجمه اشعار با اصل آنها، و به پایان رسانیدن بعضی از ترجمه‌ها و قسمت‌های دیگر، خود کاری بزرگ و مشکل بود. تا جلد سوم «تاریخ شعر عثمانی» را گیب تا حدی تمام کرده بود ولی جلد چهارم را خود براون از روی طرح کوتاهی که باقیمانده بود نوشته است و دو جلد آخر را نیز که یکی متن اشعار و دیگری سه فصل آن از گیب می‌باشد، براون کامل ساخته است. مادر گیب برای زنده نگاهداشتن نام پسرش اوقاف گیب را بنا می‌نهد که براون به یاری علامه قزوینی و دانشمندان دیگر، بسیاری از متون فارسی و عربی و ترکی را در آن بچاپ می‌رساند.

سومین قسمت فعالیت‌های براون که مستقیم مربوط به موضوع این مقدمه می‌شود به انقلاب مشروطه و نهضت آزادیخواهی در ایران اختصاص دارد. از روزگار جنگ عثمانی و روسیه که او را به شرق علاقه‌مند ساخت تا آخر حیاتش فعالیت‌های علمی، او را از علاقه‌مندی به سیاست باز نداشت و باعث شد که آثار ارزنده‌ای در این زمینه بوجود آورد. براون هنگام مسافرتش به ایران وجود روح آزادیخواهی و پرورش روز-افزون آن را در شرق درک کرد و به آن ایمان آورد. در نوشته‌های متعددش در این باره همیشه سعی کرده است اصالت انقلاب مشروطیت ایران را نشان دهد و با به میان نهادن حقایق، افکار عمومی را علیه سیاست‌های استعماری روس و انگلیس برانگیزد. کتاب «انقلاب ایران» - کیمبریج ۱۹۱۰ - با اشعار زیر از میرزا آقاخان کرمانی که قبل از کشته شدنش، در زندان طرابوزان سروده است، شروع می‌شود:

به ایران مباد آنچنان روز بد
که کشور به بیگانگان اوفتد
نخواهم زمانی که این نوعروس
بیفتد به زیر جوانان روس

به گیتی مباد آنکه این حوردیس

شود همسر لردی از انگلیس

در این کتاب براون می‌خواهد به مردم اروپا، خاصه به ناظران سطحی که می‌خواستند مجلس ملی ایران را یکی از تفننها و هوسهای مظفرالدین‌شاه، چون آوردن امتعه جدید غرب مانند اتومبیل و گرامافون و غیره، قلمداد کنند، «نشان دهد که داشتن چنین نظری قضاوتی است غلط و حکایت از عدم درک کیفیت و اصالت انقلابی می‌کند که بهترین عناصر ملی ایران با یکدلی طرفدار آنند و حتی از حمایت طبقه سنت-گرائی چون روحانیان برخوردار است»^{۱۲}. به عقیده براون طرفداری جدی بعضی از بهترین و معروفترین سران روحانی ایران از این نهضت ملی یکی از پدیده‌های جالب این انقلاب است. کتاب «انقلاب ایران» را می‌توان یکی از مهم‌ترین و مستندترین مآخذ معاصر غربی درباره تاریخ مشروطه ایران شمرد که با دقت بیمانندی به شرح جزئیات حوادث سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ می‌پردازد و ضمن تشریح و تحلیل علل حوادث دامنه بحث را به وقایع قبلی نیز می‌کشاند. این کتاب بیشتر از تقریرات تقی‌زاده و گزارشهای ارسالی شاکرد براون به نام «اسمارت»^{۱۳} از تهران فراهم شده است، و براون در نوشتن آن از میرزا محمد خان قزوینی و شیخ حسن تبریزی کمک گرفته است. قرار بود در جلد دوم این کتاب حوادث بعد، چون قتل سید عبدالله بهبهانی، رفتن تقی‌زاده از تهران به تبریز، بمباردمان مجلس و مجبور کردن فدائیان به خلع سلاح، مجروح شدن ستارخان و مستمری دادن به او، دسیسه‌های سپهسالار اعظم، زورگویی روسها و عاقبت به سلطنت رسیدن احمدشاه را شرح دهد. براون خلاف اکثر انگلیسیان معاصر خود به هیچ روی نمی‌توانست دخالت قدرتهای بزرگ را در ایران تحمل کند. او در یکی از آخرین سخنرانیهای خود پس از تشریح علل بیداری ایرانیان و مشروطه خواهی آنان می‌گوید: «به عقیده من تنها سفاکی سلطانی مستبد نمی‌توانست طاقت ملتی ملایم و صبور چون ایرانیان را طاق سازد و آنها را به عصیان وادارد، در صورتی که سفاکی در داخل کشور، با حفظ حیثیت در خارج توأم می‌بود، و تاحدی استقلال ایران حفظ می‌گردید. آنچه تحمل‌ناپذیر گردید توأم شدن بدی حکومت، اسراف‌کاری، عدم وطن پرستی، و سفاکی باهم بود. انتخاب حکومت مشروطه تنها به سبب شیوه حکومت مشروطه نبود، بلکه بیشتر به علت احتیاج مبرمی بود که به وجود حکومتی صالح‌تر، کاری‌تر، و وطن‌پرست‌تر احساس می‌شد»^{۱۴}. به عقیده براون دولتهای اروپایی نه

12. The Persian Constitutional Movement; Proceeding of the British Academy, 1917-1918, p. 324

13. W. A. Smart

۱۴. ایضاً همان مقاله، ص ۳۲۴

تنها باید با سرنوشت ملتی بازی نکنند و خواسته‌های ایران را به هیچ نینگارند، بلکه دست‌کم به سبب دینی که ایرانیان به گردن تمدن دنیا دارند، استقلال آنها را محترم شمارند. براون پس از شرح خدمات ایرانیان به فرهنگ و تمدن دنیا می‌گوید: «شکی نیست که هم یونان و هم ایتالیا از لحاظ سیاسی از احساس همدردی که دیگر ملتها نسبت به آنها ابراز داشته‌اند، سود جسته‌اند و این بیشتر به خاطر شناسایی سهم این دو ملت در تمدن انسانی، و احساس دینی بوده است نسبت به آنها از لحاظ ادبی و هنری. به عقیده من ایران نیز در ردیف این دو قرار دارد، و عدم وجود این کشور میان ملل مستقل فاجعه‌ای است، نه تنها برای خودش، بلکه برای نسل بشر. متأسفانه در حالی که صدها دانشمند از یونان و ایتالیا طرفداری می‌کنند، به ندرت يك تن موضوع ایران را به میان می‌کشد در صورتی که موضوع ایران هم به همان اندازه متقاعدکننده است»^{۱۵}.

بعضی از کسانی که با سنت دموکراسی و آزادی کلام در انگلستان آشنایی ندارند و نمی‌توانند تصور کنند که فردی معمولی می‌تواند با صراحت تمام از رویه تجاوزکارانه کشور خود در مورد مملکتی بیگانه انتقاد کند، با تردید به جانبداری براون از ایران نگریسته‌اند و بنا به شیوه قدیمی که همه چیز را به سیاست انگلیس نسبت می‌دادند، این را هم جزئی از آن سیاست استعماری دانسته‌اند، بی‌آنکه کوچکترین دلیل و مدرکی ارائه داده باشند. در واقع براون تنها کسی نبوده است که با سیاست انگلیس مخالفت می‌ورزیده است و مثالهای متعددی می‌توان داد. مثلاً Wilfrid Scawle Blunt را می‌توان ذکر کرد که در فاجعه دهکده دنشای در مصر کتابی به نام «فجایع عدالت در مصر تحت حکومت انگلیس»^{۱۶} در ۱۹۰۶ انتشار داد و حملات او به سیاست انگلیس شهرت زیادی یافت. بطور کلی براون در سیاست طرفدار ضعیفان در برابر زورمندان بود: او از طرفداران جدی لایحه Irish Home Rule بشمار می‌رفت و در «کمیته بالکان» برای آزاد ساختن اوکراین از جور روسها و لهستانها عضویت داشت. دبیر این کمیته از او به عنوان «کسی که نامش هرگز با هیچ بیعدالتی مربوط نشده است و خاموشی گزیدن را

۱۵. ایضاً همان مقاله ص ۳۲۴

۱۶. Atrocities of Justice under British Rule in Egypt دنشای قریه‌ای در مصر بود که سه نفر از افسران انگلیسی برحسب اتفاق آتش به خرمنی در آنجا زده بودند و چون اهالی آنها را بیرون رانده بودند یکی از افسران در اثر آفتاب‌زدگی تلف شده بود، به سبب این کار انگلیسیان پانزده نفر از اهالی ده را کشتند و بقیه را شلاق زدند.

در مورد احقاق حق ملل تابع جایز نمی‌شمارد^{۱۷}» نام می‌برد. مقالات متعددی که بدون ذکر نام در روزنامه‌های انگلیسی نوشته است و نامه‌های خصوصی او بهتر از هر چیز دیگری دلیل براخلاص و صمیمیت او است. در یکی از نامه‌هایش به تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۸ به دوستش سردنيسن راس می‌نویسد «... عدم همدردی تو با مشروطیت ایران خیلی مرا ناراحت می‌سازد، و من آن را به این امر مربوط می‌دانم که تو در بین انگلیسیان مقیم هند هستی و محیط فاسد آنها در تو اثر گذاشته است؛ ولی البته تو تقی‌زاده و دیگر رهبران دسته ملی را نمی‌شناسی، و نمی‌توانی بدان چه مردان صدیق، قابل و خوبی هستند. مقاله‌ای فوق‌العاده زشت و گمراه‌کننده در روزنامه «انگلیش من ۱۸» کلکته دیدم... و فکر می‌کنم این نوشته، نماینده نحوه فکر انگلیسیان مقیم هند است. به هر حال، ترکها باعث رواج این دروغ شده‌اند که آسیایپا نمی‌توانند حکومت مشروطه داشته باشند، ولی اگر خدا بخواهد، ایرانیان عکس این را ثابت خواهند کرد. بگذار «انگلیش من» هرغلطی می‌خواهد بکند. به هر حال «لینچ» و من تمام سعی خود را می‌کنیم تا احقاق حق مشروطه‌خواهان ایران را کرده باشیم و همدردی مردم این کشور را نسبت به آنان جلب نماییم. این کار مشکلی است، ولی کارها خوب پیش می‌رود. من وارد جزئیات نمی‌شوم، چون نمی‌دانم در این مورد با من هم‌عقیده هستی یا نه، به هر حال این موضوع برای من خیلی عزیز است. نمی‌توانم بفهمم چگونه کسانی که می‌دانند ایرانیان مردمی بزرگ و با نبوغ هستند و می‌توانند، چنانکه در گذشته کرده‌اند، کارهای زیادی برای سلامت معنوی دنیا انجام دهند، نمی‌توانند در این بحران بزرگ با دل و جان با آنها همکاری کنند...»^{۱۹}

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۸ به خانم دنيسن راس می‌نویسد: «خیلی از بابت ایران دلتنگم و از سر ادوارگری و حکومت فعلی ناامیدم. مقاله دیگری از من در Fortnightly Review - شماره اکتبر - خواهید یافت که جواب مقاله‌ای است به قلم Angus Hamilton ... اگر به روسها فشار می‌آوردند، کلنل لیاخوف و افسران دیگر خود را فرامی‌خوانند، از قتل عام ایرانیان بیچاره جلوگیری می‌شد. ولی خیال می‌کنم سر ادوارگری نیز مثل گلاستون در مورد روسها حماقت به خرج می‌دهد. نمی‌دانید چه نامه‌های تأسف‌انگیزی از دوستان خودم در سفارت انگلیس در تهران به من رسیده است، می‌گویند در وضعیت تحقیق‌آمیزی قرار داده شده‌اند که نمی‌توانند به کسانی که از آنها انتظار یاری دارند کمک کنند...»^{۲۰} در نامه

۱۷. مقداری از مکاتبات براون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج موجود است که اکثر به انگلیسی و بعضی از نامه‌ها به فارسی است. شماره‌ای که داده می‌شود

شماره مجموعه‌های خطی در این کتابخانه است Add. 4251 (1158)

18. Englishman

۱۹. نامه براون به دنيسن راس در کلکته Add. 7605/1 (122)

20. Add. 5605 (118)

دیگری باز به همان خانم می‌نویسد: «هرگز تاکنون که مسلمانان از هرسو به وسیله طمع اقطاع ناپذیر و فشار بدخواهانه قدرتمهای مثلا «متمدن و مسیحی» احاطه شده‌اند، چنین احتیاجی احساس نمی‌شده است که مسلمانان را برای دفاع از حقوق خود آماده کنند. حتی اگر اکنون، در زمان عمال بداندیش سر ادوارد گری و مشاوران خبیث او انگلیسها جلو ظلم و تعدی را بگیرند، باز برای دولتی [بیطرف]، خواه مسلمان خواه غیر مسلمان، امکان ندارد بنحوی از انحاء انگلستان را دوست اسلام بشمار آورد^{۲۱}».

به خاطر همین احساسات و دلسوزیها بود که هنگام ورود قشون روس به تبریز انجمن آن شهر با تلگراف از براون کسب تکلیف می‌کند و این تلگرافها در کتاب حاضر به نظراتان می‌رسد، ولی معلوم است که در برابر اسلحه و قشون روس از دست استاد دانشگاهی کاری ساخته نبوده است. جالب اینکه در زمان مشروطه به خاطر خدمات براون اشعاری ساخته بودند که از آن جمله است:

به ما آنچه شمشیر ستار کرد
براون از سر کلك دربار کرد^{۲۲}

قسمت اعظم اطلاعاتی که براون راجع به وقایع دوره مشروطه گردآورد توسط دوستان ایرانی یا انگلیسی برایش فرستاده می‌شد. مثلا رابینو، کنسول انگلیس در رشت، مجموعه بی‌نظیری از مطبوعات دوره مشروطه فراهم آورد و میرزا محمدعلی‌خان تربیت کتابی درباره مطبوعات فارسی نوشت. این دو آنها را در اختیار براون گذاشتند و او با اضافه کردن متن و ترجمه اشعار زیادی از ملك الشعراء بهار، پور داود، عارف، دهخدا و غیره، کتاب «مطبوعات و شعر جدید ایران» را به سال ۱۹۱۴ انتشار داد، که می‌توان گفت اولین مطالعه جامعی است در باب شعر جدید و سیاسی ایران در آن دوره. خود براون در مقدمه فارسی خویش آن را «تاریخ منظوم انقلاب» می‌خواند و می‌گوید می‌خواسته است به مستشرقان اروپایی نشان دهد که «روح شعر و طبع سخن‌پروری در ایران نمرده است، سهل است که به واسطه سوق انقلاب اخیر رونق تازه‌ای یافته و تأثیر بزرگی در آتیه این ملت بظهور خواهد آورد^{۲۳}».

مجموعه‌ای از مراسلات دوستان براون به شماره Add. 7604 در کتابخانه دانشگاه کیمبریج محفوظ است که بیشتر به سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۱ مربوط می‌شود و نامه‌هایی جالب درباره اوضاع ایران دارد. از جمله کسانی که بدو نامه نوشته‌اند یکی «و. ا. اسمارت» است که سابقاً شاگرد براون بوده و سپس کنسول انگلیس در تبریز، و در شیراز گردیده

۲۱. نامه براون به خانم راس مورخ ۱۲ مارس ۱۹۱۲ (128) Add. 7605

۲۲. عبدالحسین نوائی؛ فعالیت مشروطه‌خواهان ایران در انگلیس، اطلاعات

ماهنامه، شماره نهم، آذر ۱۳۲۷، ص ۱۸.

۲۳. مقدمه فارسی

است. دیگری شخصی به نام «و. ا. مور» ۲۴ که در اوت ۱۹۱۰ برای مدتی خبرنگار «تایمز» در تهران بوده و به براون نوشته است، که با در دست داشتن این روزنامه «لااقل یکی از دشمنان خود را خلع سلاح کرده‌ایم» ۲۵. دونفر دیگر به نام «میجر استوکس» و «چرچیل» ۲۶ هر دو وابسته سفارت بریتانیا در تهران بوده‌اند. گرچه بعضی از این عده با براون در بسیاری از امور هم عقیده نبوده‌اند، باز هر یک به نحوی کمک می‌کرده‌اند، و براون در مورد وقایع مذکور در سه فصل اول کتاب حاضر، و همچنین در جزوات متعددی که درباره وقایع دوره مشروطه چاپ کرده است از این نامه‌ها سود جسته است. مثلاً استوکس در نامه‌ای که به تاریخ هفتم ژانویه ۱۹۱۱ از تهران نوشته است و همراه آن گزارش مفصلی درباره سیاست انگلیس در ایران فرستاده، می‌گوید:

«این شرح را به نحوی نوشته‌ام که اگر من نماینده پارلمان بودم ممکن بود سیاست سر ادوارد گری را چنین مورد حمله قرار دهم. درباره این شرح جالب باید یادآور شوم که به کمک حسین‌خان [نواب] نوشته شده است، و این خود پرواضح است، زیرا چه کس دیگری می‌توانست بگوید که پولکوسکی درباره مطالب مورد بحث چه گفت؟ حسین خان می‌داند که من آن را برای شما می‌فرستم - عقیده‌ام این است که بعضی از نمایندگان پارلمان را وادار کنید که راجع به ایران بحثی در مجلس عوام به راه اندازند و یکی از آنها می‌تواند از اطلاعاتی که در این شرح داده شده است استفاده کرده سیاست گری را بگوید... هر قدر عین کلمات را کمتر بکار ببرید بهتر خواهد بود، چون امکان شناخته شدن من کمتر می‌شود. به نظر من فوق‌العاده اهمیت دارد که گری با تمام قوا و از روی اطلاعات درست مورد حمله قرار گیرد و مجبور شود از روسها بخواهد که قشون خود را از این مملکت بیرون ببرند. ترس من این است که سیاست مشترک روس و انگلیس چنان حکومت مرکزی ایران را ضعیف کند که دیگر نتواند به حال اول بازگردد...» ۲۷ در بعضی از نامه‌ها مور و استوکس تأکید می‌کنند که نام آنها افشا نگردد. استوکس در یکی از نامه‌هایش می‌گوید که وزارت خارجه انگلیس از اینکه اسرار سفارت به خارج درز می‌کند عصبانی است و اگر موضوع را بدانند ممکن است شغل خود را از دست بدهم ۲۸. ولی هر دو مخالفت جالبی نسبت به سیاست ادوارد گری نشان می‌دهند.

24. W. A. Moor

۲۵. نامه مور به براون، مورخ سوم اوت ۱۹۱۰، ص اول

26. C. B. Stokes and G. P. Churchil

۲۷. مجموعه Add. 7604 نامه مورخ ۱۹۱۱/۱/۷

۲۸. ایضاً، نامه مور، مورخ ۱۹۱۰/۱۲/۳ و نامه مورخ ۱۹۱۰/۶/۲۰ در

همان مجموعه.

روابط براون با مشروطه‌خواهان کمی قبل از به‌توپ بستن مجلس شروع می‌شود. اول او با میرزا آقای اصفهانی مشهور به نفتی که سابقاً وکیل تبریز بود در لندن آشنا می‌شود و او را یکی از مشروطه‌خواهان می‌پندارد و در محافل انگلیسی به معرفی او می‌کوشد، ولی پس از به‌توپ بستن مجلس، میرزا آقای اصفهانی مقالاتی در تنقید از مشروطه‌خواهان منتشر می‌کند و براون ناراحت می‌شود و به‌جوابگویی برمی‌خیزد و با او قطع رابطه می‌کند. یکی از دوستان براون شیخ حسن تبریزی (مشهور به کیمبرجی) بود که از استانبول تبعید گشته بود و با ارفع‌الدوله سفیر ایران در آنجا سخت دشمنی می‌ورزید^{۲۹}. شیخ حسن در سالهای ۹-۱۹۰۷ در کیمبرج به تدریس فارسی اشتغال داشت و قبل از آن در ۷-۱۹۰۶ به کمک پناهنده‌ای مصری به نام «نجیب‌هندی» روزنامه «خلافت» را گاهی به فارسی، زمانی به عربی و گاهی به ترکی در لندن منتشر می‌کرد. شیخ حسن در اوایل ۱۹۱۰ به ایران برمی‌گردد و قریب یک سال روزنامه‌ای به نام «عصر» در تهران منتشر می‌سازد^{۳۰}، در ضمن‌نامه‌هایی دربارهٔ اوضاع ایران نیز به براون می‌نوشته است^{۳۱}.

پس از اینکه مجلس به‌توپ بسته شد عده‌ای از آزادیخواهان، کسانی چون معاضدالسلطنه، دهخدا، تقی‌زاده و غیره به پاریس آمدند. براون با آنها مکاتبه داشت و اصرار می‌کرد که به انگلستان بروند و در آنجا فعالیت بکنند. هنگامی که ادارهٔ صور اسرافیل به ایوردون منتقل شد، براون به فارسی به معاضدالسلطنه نوشت: «حقیقتاً جای افسوس است که مرکز صور اسرافیل را اینجا قرار ندادند، زیرا اینجا هم آزادی‌هست و هم اهمیتش بیشتر از سویس است. حالا ما بکلی محروم مانده‌ایم. کسی نیست که در صورت احتیاج بتوانیم از او استشاره کنیم... می‌دانید که بودن جنابعالی و جناب سید تقی‌زاده در مجلس‌های اینجا [آنها را] چقدر تقویت می‌کرد. دیگر جنابعالی بهتر می‌دانید، ولی به نظر مخلص قراردادن مرکز در ایوردون جای تأسف است مگر در صورتی که اینجا هم شخص باکفایت شایسته‌ای مقیم باشد^{۳۲}...» باز در نامه‌ای دیگر به معاضدالسلطنه می‌نویسد: «...اینجا دوسه تا از مدیرهای روزنامه‌ها خصوصاً مدیر دیلی‌نیوز و منچسترگاردیان خیلی همت می‌کنند و تقریباً هر روز حمایتی از مشروطه‌خواهان و مذمتی از روس منحوس و دوستان و همداستانان

۲۹. رجوع کنید به مقالهٔ سابق‌الذکر آقای عبدالحسین نوائی در اطلاعات ماهیانه (شمارهٔ ۹، صفحات ۲۰-۱۸).

۳۰. براون، «مطبوعات و شعر معاصر ایران»، صفحات ۸۱، ۱۷ و ۱۱۹.
 ۳۱. مجموعهٔ Add. 7604 بنا به نامهٔ مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۱۱ مور به براون (در همان مجموعه) شیخ حسن در این تاریخ قصد مراجعت به اروپا را داشت.

۳۲. عبدالحسین نوائی، «فعالیت مشروطه‌خواهان ایران در فرانسه و سویس»، اطلاعات ماهیانه شمارهٔ ۱۱، بهمن ۱۳۲۷، ص ۴۴

آنها می‌کنند ولی حقیقت آن است که سر ادواردگری وزیر امور خارجه حالی بکلی مفتون روس شده است و به هیچ وجه اعتماد را نشاید ۲۳».

بالاخره تقی‌زاده و حاج میرزا آقای فرشی وکیل تبریز، معاضدالسلطنه (پیرنیا) و محمدعلی خان تربیت بنا به دعوت براون به انگلستان می‌روند. چون براون در این زمان برای شرکت در کنگره مستشرقان به کپنهاگ رفته بود، شیخ حسن تبریزی را مأمور پذیرایی از مهمانان خود می‌سازد و در نامه‌ای که درباره پذیرایی از آنها می‌نویسد می‌گوید: «این مردان نجیب و شجاع که برای آزادی وطن خود جهاد کرده‌اند حقی بر گردن ما دارند و مخلص هم باید از این شرف بهره‌ای داشته باشم ۲۴» تقی‌زاده مدتی در انگلستان می‌ماند و براون سخنرانیهای او را ترجمه می‌کند و او را به محافل مختلف می‌برد. تقی‌زاده، فرشی و معاضدالسلطنه پیرنیا فعالیت‌های زیادی می‌کنند و ۴۵ نفر از اعضای پارلمان انگلیس را با خود همداستان می‌سازند و موفق می‌شوند وضع ایران را برای نویسندة مقالات سیاسی مربوط به ایران در روزنامه تایمز تشریح کنند و مقاله‌ای در این روزنامه بنویسند ۲۵. به قول براون «معرکه داشت گرم می‌شد» که تلگرافی از محمدصادق اوف عضو کمیته باکو به تقی‌زاده می‌رسد که «بیائید وگرنه کارها از دست می‌رود»، و او به ایران برمی‌گردد و به انقلابیون آذربایجان می‌پیوندد. پس از فتح تهران به دست مجاهدان، تقی‌زاده مدتی به عنوان وکیل دوره دوم مجلس در تهران می‌ماند تا واقعه قتل آیت‌الله بهبهانی پیش می‌آید و او را نیز در این توطئه متهم می‌کنند. پس تقی‌زاده در اواسط رجب ۱۳۲۸ (ژوئیه ۱۹۱۰) به تبریز می‌رود و پس از سه چهار ماه روانه استانبول می‌گردد و قریب دو سال در این شهر اقامت می‌کند و چنانکه گفته خواهد شد «نامه‌هایی از تبریز» را برای براون می‌فرستد ۲۶. اکنون باید به شرح «نامه‌هایی از تبریز» پرداخت که به این دوره از زندگی براون مربوط می‌شود.

در سال ۱۹۶۲ که نگارنده در پمبروک کالج کیمبریج بودم، کالج تصمیم گرفت به مناسبت صدمین سال تولد براون جشن برپا کند. کتابخانه مرکزی دانشگاه نیز که اکثر کتابها و نسخه‌های خطی براون پس از مرگش بدانجا منتقل شده بود بعضی از نسخه‌های خطی نامه‌های فارسی او را به معرض نمایش گذاشت که «نامه‌هایی از تبریز» جزو

۲۳. ایضاً ص ۴۵

۲۴. فعالیت مشروطه‌خواهان ایران در انگلیس، ص ۲۵

۲۵. برای شرح جالبی از کارهای این‌عده و خوبیهای براون نسبت به آنها رجوع کنید به مقاله تقی‌زاده تحت عنوان «ادوارد براون» در ایندو - ایرانیکا - سال ۱۶ شماره اول، ص ۹-۱

۲۶. رجوع کنید به «آخرین دفاع تقی‌زاده» در راهنمای کتاب خرداد-تبر ۱۳۴۹، و نامه براون به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مورخ ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۳۳۹، (مجله یادگار شماره ۲، سال ۴۶-۵۱)

آنها بود. از آنجا که حق انتشار این نسخه خطی بایسر ارشد براون، یعنی سرپتريك براون بود که قاضی دیوان عالی لندن است، گرفتن عکس از آن مقدور نشد. پس از مکاتبه با ایشان در ۱۹۶۸ اجازه دادند، عکسی از این نسخه تهیه شود و به فارسی ترجمه گردد.

«نامه‌هایی از تبریز» جمعاً دوپست صفحه دارد که به استثنای سه فصل اول یا «مقدمه» آن که ماشین‌شده است، بقیه به‌خط خود براون می‌باشد. همانطور که در زیر هرفصلی اشاره شده است، دو قسمت از این سه قسمت قبلاً توسط براون چاپ شده بود منتها تیراژ کمی داشته است. شماره‌های اول و دوم نامه‌های کتاب، تلگرافهایی است که انجمن سعادت استانبول برای براون فرستاده است. متأسفانه من نتوانستم متن تلگرافهای شماره اول را پیدا کنم. در فهرستی که براون برای کتاب خود نوشته است می‌بینم که قسمت اعظم کتاب عبارت است از ۱۲ نامه‌ای که به‌قلم یکی «از تبریزیان مشهور» نوشته شده است. در اول نخستین نامه براون نوشته است: ترجمه نامه‌ای از قسطنطنیه به تاریخ ۶ ژانویه ۱۹۱۲ به‌قلم «ح.ت» یکی از معاریف تبریز. ولسی بعد روی دو حرف «ح.ت» را با مداد خط زده است.

در پایان ترجمه مقاله روزنامه ترکی «ینی‌اقدام» ذیل شماره ۱۵ این کتاب به‌عنوان امضا حروف S.M.T. را نقل می‌کند و این حروف تا نامه بیستم به‌عنوان امضای نویسنده نامه‌ها داده می‌شود. در وهله اول به‌نظر می‌رسد که مرحوم تقی‌زاده نویسنده نامه‌ها باشد، ولی حروف «س. م. ت.» را نمی‌توان با اسم او مطابقت داد. بعلاوه در مقالاتی که راجع به آن مرحوم نوشته شده است اشاره‌ای به این نامه‌ها نشده است. در تمام مدت ترجمه، این اشکال فکر مرا به‌خود مشغول داشته بود. تا امسال باردیگر به‌کیمبریج بازگشتم و پس از جستجوی زیاد در کتابخانه دانشگاه کیمبریج به‌نسخه‌ای از روزنامه حبل‌المتین کلکته (شماره ۳۹، سال نوزدهم، ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۳۰ هجری، ۲۲ آوریل ۱۹۱۲) برخوردم که سابقاً جزو کتب براون بوده است. در این شماره مقاله‌ای است تحت‌عنوان «حقیقت‌وقایع جان‌گداز شمال» (از ص ۵ تا ۱۱) که عیناً با شماره یازده (یا نامه هفتم این کتاب) مطابقت می‌کند، و براون به‌خط خود بالای صفحه اول روزنامه نوشته است: «مقاله تقی‌زاده درباره اعمال روسها در شمال ایران».

کار نوشتن این مقدمه در شرف اتمام بود که توسط آقای دکتر لکهارت آدرس نوه براون به‌نام خانم «کرافورد» را بدست آوردم و به‌منزلشان که در دهکده‌ای در اطراف کیمبریج است رفتم و با خوشحالی زیاد مجموعه بسیار بزرگی از نامه‌ها و مقالات چاپ‌نشده براون را یافتم که اصل «نامه‌هایی از تبریز» جزو آنها بود. در این مجموعه، که حاوی

نامه‌های متنوع و متعددی از اکثر رجال دوره مشروطه می‌باشد، نامه‌های دیگری از تقی‌زاده وجود دارد، ولی فقط دوازده نامه از آنها در کتاب حاضر داده شده است. تقی‌زاده در اواخر ذی‌القعدة ۱۳۳۰ در پاریس بوده است و چند روز پس از ۲۵ ذی‌الحجه (۱۷ دسامبر ۱۹۱۱) عازم استانبول می‌شود^{۳۸} و اولین نامه این کتاب را در ششم ژانویه ۱۹۱۲ از استانبول می‌نویسد. تقی‌زاده در آخر مقاله روزنامه ترکی ینی اقدام، که به احتمال زیاد از خود اوست، حروف «س. م. ت.» را به‌عنوان امضا خود قرار می‌دهد و براون گویا برای مخفی‌داشتن هویت او همین سه حرف را اسم مستعار نویسنده نامه‌ها قلمداد می‌کند. شماره ۱۵ با نامه کاظم‌زاده ایرانشهر، که هنوز با براون آشنایی زیاد نداشته است، شروع می‌شود و دو نامه دیگر همراه آن از تبریز فرستاده شده است. براون کتاب خود را از مجموعه این نامه‌ها فراهم آورده است و بر روی آن یادداشتی گذاشته است که علت چاپ‌نشدن آن را بیان می‌کند و می‌گوید: «این کتاب ترجمه و برای چاپ پذیرفته شده بود که در اوت امسال جنگ شروع شد و چاپ آن را فعلاً غیرمقدور ساخت^{۳۹}».

در اینجا بيمورد نیست ذکر مجموعه دیگری مربوط به همین دوره شود که گویا براون می‌خواسته است قسمتی از آن را ترجمه کند: اولی جزوه‌ای است در ۲۸ صفحه با عنوان «واقعه دلسوز طوس یا اینکه حرکات اسلام بر بادکن حکومت روس» و شرحی است از جزئیات حوادث خراسان و مشاهدات نویسنده هنگام به‌توپ‌بستن مرقد امام‌رضا(ع) از طرف روسها. همراه این جزوه دو نامه است از دکتر احمدخان^{۴۰} به تاریخ ۱۳ و ۱۴ فوریه از لندن، که می‌گوید این شرح همراه يك عکس از ملك الشعراى بهار رسیده است و آنها را برای براون می‌فرستد. گرچه اسم نویسنده جزوه معلوم نیست ولی آن را الحاج حسینقلی تبریزی در مطبعه شمس استانبول به تاریخ غره شوال ۱۳۳۰ به چاپ رسانده است و نسخه‌ای از آن را تقی‌زاده برای براون فرستاده است^{۴۱}. قسمت دوم جزوه‌ای است در ۱۰۸ صفحه حاوی وقایع رشت از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ که توسط رایینو به‌فارسی تهیه و برای براون فرستاده شده است. هر دو جزوه را کاظم‌زاده ایرانشهر به خط خود برای براون رونویسی کرده است. براون خلاصه وقایع رشت و مشهد را در شماره‌های ۱۲ و ۱۶ «نامه‌هایی از تبریز» به دست داده است.

۳۸. رجوع کنید به مقاله تقی‌زاده در جبل‌المتین، سال ۱۹، شماره ۳۶، ص ۱۳

۳۹. نسخه خطی DE 3 در کتابخانه دانشگاه کیمبریج تحت عنوان «Letters from Tabriz» تاریخ این یادداشت ۱۹۱۴ است.

۴۰. نسخه خطی DE15 این شخص یکی از دوستان براون بود که در مقدمه «مطبوعات و شعر جدید» ایران از کمکهای او تشکر می‌کند.

۴۱. به شماره 90، 5828. L. در کتابخانه دانشگاه کیمبریج رجوع شود.

«نامه‌هایی از تبریز» مدت زیادی از تاریخ مشروطیت را دربر نمی‌گیرد، ولی با دقت زیاد به ذکر جزئیات وقایع یکی از بحرانی‌ترین ادوار مشروطیت در تبریز می‌پردازد. شاید بیشتر این وقایع را تواریخ دیگر بازگو کرده‌اند، ولی چون این نامه‌ها در بحبوحهٔ یأس و ناامیدی و در روزهای تاریک اشغال روسها نوشته شده است، به‌بهترین وجهی احساسات نویسنده و محیط آزادیخواه تبریز را برای ما مجسم می‌سازد. در ضمن سند جالبی است از همکاری تقی‌زاده و براون در پیشرفت مشروطیت ایران.

حسن جوادی

نامه‌هایی از تبریز

پیشگفتار

سر ادوارد گری^۱ حامی حیثیت بریتانیا^۲
شك نیست که اکثر مردم انگلستان، از هر حزبی
که باشند، صمیمانه آرزو دارند حیثیت و نام نیک انگلستان
بیش از هر چیز دیگر حفظ گردد و به آن کشور به عنوان
دشمن ظلم و بیدادگری و حامی مظلومان و ناتوانان نگاه
شود. اکنون وقت آن است که مردم انگلیس متوجه شوند
سرادوادگری از هنگامی که وزیر امور خارجه شده
است، خاصه از شش سال پیش به این سو، کاملاً خلاف سنن
اسلاف خود رفتار کرده است. بادولت روسیه توافق و سازشی
کرده است که علت اساسی تمام بدبختیهای کنونی ایران
می باشد و موقعیتی بوجود آورده است که از سوئی به
منافع و حیثیت انگلستان لطمه می زند و از سوی دیگر
نام نیک ما را لکه دار می سازد. اگر کوششی سخت و همه
جانبه بعمل نیاید بزودی شهرت نیک ما یکسره از میان
خواهد رفت.

ایران یکی از قدیمی ترین کشورهای دنیاست که

1. Sir Edward Grey

۲. اصل این قسمت از مقدمه در اکتبر ۱۹۱۲ نوشته شده است و اکنون با
بعضی تغییرها چاپ می شود. (ا. ب)

هرگز موجودیت سیاسی خود را از دست نداده است. گذشته از دوران افسانه‌ای، تاریخ این کشور به‌دو هزار و پانصد سال پیش، به‌زمان کوروش، گزیده‌ی خداوند، می‌رسد. ایرانیان امروز احفاد آن پارسیان باستان هستند و زبان فارسی نیز مستقیماً به‌زبان کوروش و داریوش می‌پیوندد. گرچه مردم این کشور در اثر نامرادیهای بیشمار ضعیف و در نتیجه‌ی بدی سیاستهای طولانی دلسرد شده‌اند، با این همه دارای نبوغ و استعدادی خاص هستند که شاید، به استثنای یونانیان، بیش از هر ملت دیگر به‌اندیشه و هنرجهان خدمت کرده‌اند. همانطور که دیگران گفته‌اند و اطلاعات شخصی من نیزبراین مطلب گواهی دارد؛ ایرانیان دارای فضایل و خصایل دوست داشتنی و قابل تحسینی هستند. انصاف باید داد که نباید سدپیشرفت‌چنین ملتی شد، خاصه هنگامی که پس ازقرنها ظلم و اختناق‌سرانجام‌متوجه‌وضع‌فلاکت‌بار خودشده است و با جدیت تمام در برطرف ساختن آن می‌کوشد. اگر انگلستان نتواند در عمل به بهتر ساختن وضع ایرانیان کمک کند، لااقل باید با آنها همدردی نماید، و به هر صورت با روسیه، رقیب دیرینه خود و دشمن آشتی‌ناپذیر آزادی و درهم کوبنده ملت‌هایی چون لهستان، فنلاند، ارمنستان، یهود و غیره، همدست نشود و طعمه دیگری برای ولع و قدرت طلبی این کشور فراهم نسازد. در ایام وزارت مردانی چون پالمرستون^۳، گلاستون^۴، دیزرایلی^۵، سالزبوری^۶ انگلستان چنین کاری نمی‌کرد، اما بخت بد ایران چنین مقدر کرده بود که کوشش آن کشور در راه

3. Palmerston

4. Gladstone

5. Disraeli (1st Earl of Beaconsfield)

6. Salisbury

آزادی وقتی به منصفهٔ ظهور رسد که سیاست خارجی انگلیس در دست سیاستمدار بدبینی چون سر ادواردگری باشد. کسی منکر فضایل شخصی سر ادواردگری نیست، و در مشاغلی چون وزارت کشور، وزارت امور ایرلند یا مستعمرات، ممکن بود افتخاراتی کسب کند. اما همانطور که آقای مورگان شوستر^۷ در کتاب بزرگت خود به نام اختناق ایران^۸ (ص ۲۲۴) می‌نویسد: «اگر او درسوئیس یا بلژیک یا در کشور خیالی روریتانیا^۹ که آنتونی هوپ^{۱۰} آفریده است، می‌بود، وزیر خارجهٔ بی‌نهایت خوبی می‌شد.» متأسفانه سر ادواردگری رویه‌ای درسیاست‌خارجی پیش گرفت که به‌یورش می‌مانست، یا به‌زیردستان خود اجازهٔ اتخاذ سیاست‌هایی را داد که هدف اصلی آن نکات زیر بود:

۱. سوءظن و بی‌علاقگی بی‌اندازه به آلمان که سبب شد هر عملی را برای شرمساری آن کشور بجا و مستحسن تلقی کند.

۲. ایمانی خلل‌ناپذیر و در عین حال بی‌مورد به حسن نیت روسیه و اهمیت آن کشور به عنوان متحدی قوی علیه آلمان.

۳. عدم هر گونه همدردی با ملت‌های غیر اروپائی و حس تحقیر نسبت به آنها. که این موضوع در رفتارشان با اهالی مسلمان مصر و حکومت‌های ترکیه، ایران و مراکش مشهود است. نسبت به چین نیز رفتاری بهتر از این نداشته است. از چهار مملکت مستقل مسلمان که به هنگام رسیدن او به وزارت وجود داشت مراکش را

7. Morgan Shuster

۸. ص ۱۸۹، اختناق ایران. چاپ بمبئی ۱۳۴۰ هجری.

9. Ruritania

10. Anthony Hope

کاملاً از میان برده است تا فرانسه را خشنود و آلمان را ناراحت سازد، و با این کار خود نه تنها به منافع تجاری انگلیس زیان زده بلکه این کشور را به آستانه جنگ با آلمان کشانده است. از طرف دیگر محض خشنودی روسیه ایران را به نابودی کشانده و در این مورد نیز به تجارت انگلستان ضرر زده است. از طرف دیگر به شرف، حقیقت و عدالت طوری بی‌اعتنائی از خود نشان داده است که مشکل بتوان در تاریخ انگلستان مانند آن پیدا کرد. در ضمن عدم اعتماد عمیقی در هندوستان و سراسر عالم اسلام بوجود آورده است. سرانجام اگر خودش حمله نابخشودنی و وحشیانه ایتالیا را به طرابلس‌ایالت عثمانی در افریقا تشویق نکرده باشد، به دیده اغماض بدان نگریسته و بدان اعتراضی نکرده است.

بی‌شک به عنوان انسان، سر ادوارد گری از دیدن سگی که زیر اتومبیل رفته است به راستی متأثر می‌شود، ولی به عنوان وزیر امور خارجه از اینکه زندگی، آرزو و آزادی هزاران نفر از هم‌نوعان خود را پایمال سازد، دغدغه‌ای به خود راه نمی‌دهد. معلوم نیست در نظر او تلاش ایرانیان که شش سال (از دسامبر ۱۹۰۵ تا دسامبر ۱۹۱۱) با مشکلات توان فرسائی مبارزه کرده‌اند بیشتر ارزش دارد، یا یک «ماهی» که نیم ساعت وقت خود را صرف گرفتن آن کرده است!!

در این مختصر حتی بطور اجمال نمی‌توان شرح

۱۱. در اینجا قسمتی را براون حذف کرده است که ترجمه آن چنین است: می‌گویند سر ادوارد گری در زندگی خصوصی خود مرتب به کلیسا می‌رود و درسهای کلیسا را بکار می‌بندد، درحالی که در شغل اداری خود ظاهراً سعی می‌کند فلسفه ماکیاولی، نیچه و ماکس واندن (Max Vondan) را یکجا عملی سازد. گیرم که سیاستمداری هنگام ایفای وظیفه نتواند مانند مواقع عادی ملاحظه کار و محتاط باشد، ولی گویا ایشان فراموش کرده‌اند که سیاستمداری بی‌وجدانی نیست. (م)

داد؛ چگونه ایران بیچاره که برای آزادی و رفاه خود تلاش می‌کند، از روسیه آزار می‌بیند و مساعی‌اش همیشه بی‌حاصل شده است، و در تمام این مدت بریتانیای کبیر با چشم‌پوشی ضمنی یا تأیید علنی، از اعمال روسیه حمایت کرده است. شرح مبسوط این جریانها را در اختناق ایران اثر آقای مورگان شوستر، و در نوشته‌های من، یعنی «شرح خلاصه‌ای از حوادث اخیر ایران، انقلاب ایران ۱۹۰۵ - ۱۹۰۹» و «بحران ۱۹۱۱ در ایران» می‌توان مطالعه کرد.

آقای شوستر در نامه‌ای از تهران به تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۱۱ (۱۴ ذیحجه ۱۳۲۹) می‌نویسد: «هفته‌ها و کتابها لازم است تا تمام جزئیات اوضاع پیچیده اینجا را بتوان شرح داد . . . ولی به‌عنوان انسان به‌جرات می‌گویم؛ صحنه بسیار غم‌انگیز و مشمئزکننده‌ای در جریان است، صحنه خفه ساختن روح ملی مردمی که قرن‌ها در فشار هولناک‌ترین استبدادها و ظلمها بسر برده و بتازگی موفق شده‌اند - حتی بی‌هیچ برخورداری از منافع عملی آزادی - از احساس آن خوشحال باشند».

از سر ادوارد گری و طرفداران سیاست کنونی‌اش در ایران پرسید:

۱. مگریک سال پیش از عقد موافقتنامه انگلیس و روس، یعنی در اوت ۱۹۰۶ (جمادی‌الثانیة ۱۳۲۴) نماینده انگلیس در تهران آزادیخواهان را تشویق نکرد تا برای گرفتن مشروطه و داشتن مجلس شوری اصرار ورزند، یا اجازه نداد دست‌کم ۱۲۰۰۰ نفر آنها در سفارت انگلیس تحصن جویند و آنها را مرکز عملیات خود سازند و بدین ترتیب آنان را از پشتیبانی دولت انگلیس مطمئن نساخت؟

۲. مگر در موافقتنامه روس و انگلیس مورخ ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۲۱ رجب ۱۳۲۵) حکومت بریتانیای کبیر و روسیه... متعهد نشدند استقلال و تمامیت ایران را محترم شمارند؟

۳. مگر نه این است که به فاصله يك هفته پس از عقد موافقتنامه، یعنی در چهارم سپتامبر ۱۹۰۷، سر سیسیل اسپرینگ ریس^{۱۲} وزیر مختار انگلیس در ایران برای رفع نگرانی شدید ایرانیان درباره مفاد و منظور موافقتنامه‌ای که درباره‌اش با آنها مشورت نشده بود، یادداشتی به فارسی^{۱۳} به وزیر امور خارجه ایران نوشت و در آن به وضوح تمام نظر سر ادوارد گری و مسیو ایزولسکی را اعلام کرد که «در سه نکته اصلی به هم کاملاً متفقند: یکی این که هیچ يك از دولتین در امور ایران مداخله نخواهد کرد مگر این که صدمه‌ای به مال و جان رعایای آنها وارد آید؛ دیگر اینکه مذاکرات در باب قرارداد فیما بین روس و انگلیس نبایستی برخلاف انتگریتة (تمامیت) و استقلال ایران بوده باشد.» دیگر اینکه «هیچ يك از دو دولت مطالبه از ایران ننموده و به این جهت دولت ایران می‌تواند تمام هم خود را برای انجام مسائل داخله صرف نماید.» و «هر دو وزیر» (یعنی سر ادوارد گری و مسیو ایزولسکی) «کاملاً در خصوص مداخله - نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذارده‌اند.» این

12. Sir Cecil Spring-Rice

۱۳. متن این یادداشت در چهاردهم سپتامبر ۱۹۰۷ (بنجم شعبان ۱۳۲۵) در روزنامه جیل‌التین (شماره ۱۱۵) منتشر شده است و نسخه‌ای از آن را منشی سفارت انگلیس در تهران برای من فرستاد که در حاشیه‌اش قید شده است: «یادداشت وزیر مختار انگلیس به وزارت خارجه». این نامه را من در «شرح مختصری از حوادث اخیر ایران»، ژانویه ۱۹۰۹ و در کتاب «انقلاب ایران»، اکتبر ۱۹۱۰ چاپ کرده‌ام (ا. ب) [رجوع کنید به بخش ششم «انقلاب ایران» ترجمه احمد پزوه ۱۳۲۹ (م)].

قرارداد به مصالح خود ایران یا ملت خارجه دیگری خلل نمی‌آورد و فقط دولتین روس و انگلیس را متعهد می‌سازد که در ایران در صدد اقدامی که مضر به حال یکدیگر باشد بر نیایند، و در آتیه از مطالباتی که در گذشته تا آن درجه مغل پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است، ایران را مستخلص سازند» و «قصد دولتین از بستن این قرارداد این است که استقلال ایران را ابدالدهر تأمین نمایند. نه فقط نمی‌خواهند عذری به جهت مداخله کردن در دست داشته باشند، بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران به عذر حفظ منافع خود مداخله کنند و دولتین مزبور امیدوارند در آتیه، دولت ایران ابدالدهر از ترس مداخله خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به وضع خودشان کاملاً آزاد بوده باشد که فواید آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد»^{۱۴}.

۴. آیا حقیقت ندارد با این که ترجمه این سند در ژانویه ۱۹۰۹ در انگلستان منتشر شد و بی‌کویچ‌ترین شبیه‌ای در اصالت آن بارها در پارلمان و مطبوعات نقل گردید و آقای اکلند^{۱۵} در پنجم دسامبر و سر ادواردگری در چهاردهم دسامبر ۱۹۱۱ بکلی منکر وجود آن شدند، و هنگامی که پس از دوماه (در اول فوریه ۱۹۱۲) عکس اصل فارسی آن به وزارت خارجه ارائه گردید و تحقیقاتی در این باره صورت گرفت و اصل یادداشت از سفارت انگلیس در تهران فرستاده شد، وزارت امور خارجه مجبور شد به وسیله آقای اکلند اصالت آن را تصدیق کند و بگوید تا آن وقت از وجودش بی اطلاع بوده است^{۱۶}؟

۱۴. به نقل از صفحات ۱۴ و ۱۵ اختناق ایران.

15. Acland

۱۶. مقایسه کنید با صفحه‌های ۲۴۰-۲۴۲ کتاب «اختناق ایران». اصل -

۵. مگر نه این بود که بمباران مجلس و انهدام اولین پارلمان و کشتار و حبس عدۀ بسیاری از مشروطه-خواهان در بیست و سوم ژوئن ۱۹۰۸ (بیست و سوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۶) به دست کلنل لیاخوف^{۱۲} و افسران دیگر روسی گارد قزاق شاه مخلوع انجام گرفت، و سر ادوارد گری بطور علنی در سه موقع متفاوت (۲۷ ژوئیه، ۲۷ نوامبر، و ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱) در پارلمان اظهار داشت که: گرچه آن افسران با بلند کردن يك انگشت می‌توانستند مانع شورش علیه شاه و خلع او شوند، ولی آنها این کار را نکردند و شاه (مخلوع) تبعید شد. آیا تا کنون دیده شده است که وزیر خارجهٔ انگلیس در کتمان حقایقی چنین نزدیک و غیر قابل تردید بدین فصاحت بکوشد؟

۶. آیا حقیقت ندارد هنگامی که مشروطه‌خواهان در ژوئیهٔ ۱۹۰۹ (جمادی‌الثانیة ۱۳۲۷) به‌رغم مقاومت قشون شاه مخلوع و افسران گارد قزاق وارد تهران شده شاه را از سلطنت خلع کردند، او به سفارت روس پناه برد، و پس از يك سلسله مذاکرات طولانی، مقاوله‌نامه‌ای میان حکومت ایران و وزرای مختار روس و انگلیس، تنظیم گشت که در آن راجع به شرایط خلع شاه مادهٔ زیر گنجانیده شده است؟

«ماده ۲. نمایندگان (دولتین) بعهده می‌گیرند که دستورات مؤکد به اعلیحضرت محمد علی میرزا دایر به خودداری از ایجاد هر نوع تحریک سیاسی در ایران داده دولت امپراتوری روس از جانب هر دو دولت قول می‌دهد که تمام اقدامات ضروری را بعمل آورد تا مانع چنان

→ مکاتباتی را که منجر به اعتراف به این مطلب از طرف آقای اکلند گردید، من دارم.
(ا. ب)

تحریکی از جانب او گردد. اگر اعلیحضرت محمدعلی میرزا خاک روسیه را ترك نماید و به سفارت دو دولت ثابت گردد که علیه ایران دست به تحریکاتی زده است دولت ایران مجاز خواهد بود مستمری او را موقوف سازد.

۷. آیا حقیقت ندارد، هنگامی که دولت ایران به مراسلات خیانت آمیز شاه مخلوع به بعضی از سران ترکمن سرحدات ایران، در شرق دریای خزر، دست یافت و در بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۰، وزیر امور خارجه ایران حسینقلی خان نواب سفرای دو دولت ذینفع را در جریان گذاشت و خواست تا انجام تحقیقات لازم مطابق مقاله نامه قسط بعدی مستمری شاه را که مبلغ شاهانه ۱۶،۶۶۶ (۱۰۰،۰۰۰ تومان) لیره انگلیسی در سال بود قطع کنند، نه تنها آن دو سفارتخانه تحقیقی در این باره نکردند، بلکه مستخدمان آنها بطور موهنی همه جا و همه وقت حسینقلی خان، آن مرد شریف کار آمد را سایه وار تعقیب کردند تا عاقبت قسط مزبور پرداخت گردید؟

۸. آیا حقیقت ندارد اندکی پس از پرداخت این وجه فاش شد که شاه مخلوع (چنانکه وانمود می کردند بی اطلاع دولت روسیه) ادسا تبعیدگاه خود را ترك و به مسافرتی تحریک آمیز در اروپا آغاز کرده است، و در این سفر با عناصر ارتجاعی در وین، بروکسل، برلین، رم، مران^{۱۸} نیس و پاریس ملاقات کرده و طرح نقشه حمله به ایران را ریخته است، که سال بعد عملی گردید؟

۹. آیا حقیقت ندارد کسانی که در اوایل سال ۱۹۱۱ صنیع الدوله وزیر مالیه راکشتمند و به جان حاکم اصفهان سوء قصد کردند، یا خود را تبعه روسیه خواندند

۱۸. Meran یا Merano شهری در ایتالیا در نزدیکی مرز اتریش (م).

یا تحت حمایت آن دولت قرار گرفتند و به کمک روسها از چنگک قوه قضائی ایران خلاصی یافتند و تا به حال هیچ دلیلی دایر به مجازات آنها ارائه نشده است^{۱۹}؟

۱۰. آیا حقیقت ندارد هنگام انتصاب متخصص اقتصادی امریکائی، مستر مورگان شوستر به خزانه‌داری کل ایران دو دولت روس و انگلیس اعتراضی نکردند، ولی به محض این که معلوم شد او می‌خواهد تنها با توجه به منافع ایران کار کند و راهی که در پیش گرفته است به اصلاح وضع اقتصادی ایران خواهد انجامید، روسیه (در اصل به تشویق سر ادواردگری^{۲۰}) شروع به کارشکنی کرد تا عاقبت در بیست و نهم نوامبر ۱۹۱۱ (۷ ذیحجه ۱۳۲۹) اولتیماتومی به دولت ایران داد و خواستار برکناری شوستر گردید، و تهدید کرد که در غیر این صورت قشون خود را به ایران خواهد فرستاد، باوجود انفصال شوستر و مخالفت مجلس ایران، و باوجود اینکه اولتیماتومی غیر عادلانه‌تر و موهن‌تر از اولی در دوم نوامبر داده شد و در اثر تهدیدات و فشار روسیه، آن‌هم پذیرفته گردید، با این همه در حدود ۲۵۰۰۰ نفر سرباز روسی به ایران ریختند و در تبریز، انزلی، رشت و مشهد مرتکب اعمال وحشیانه و سبعانه‌ای شدند که شرح آنها خواهد آمد.

۱۱. آیا حقیقت ندارد که کاملاً برخلاف تعهدات

۱۹. لااقل یکی از آنها یعنی ایوان گرجی، که تصویری از چهره شرارت-بارش را در صفحه ۴۶ «اختناق ایران» می‌بینیم، در تابستان ۱۹۱۲ در روستف یا خارکف آزادانه می‌گشته است. (ا. ب)

۲۰. پیشنهاد برکناری مورگان شوستر در وهله اول از سر ادوارد گری بود که در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱ فلگرافی به سر جرج بوکانان Sir George Buchanan، سفیر کبیر انگلیس در دربار سنت پترزبورگ، فرستاد که اگر روسیه درخواست انفصال شوستر را بکند دولت پادشاهی انگلیس هیچ‌گونه مخالفتی نخواهد داشت. (کتاب آبی، ایران، شماره ۱۹۱۲، ۴، رمز ۶۱۰۵، شماره ۱۲۷، ص ۵۲). (ا. ب)

خود و مفاد مقاوله‌نامه‌ای که یاد شد، شاه مخلوع به همراه عده‌ای از پیروانش با تسلیحات خریداری شده از اروپا، در تابستان ۱۹۱۱ به ایران برگشت و همراه برادرش شعاع‌السلطنه و چنانکه می‌گویند با شش افسر نیروی دریائی روس در کشتی روسی موسوم به کریستوفوروس^{۲۱} از دریای خزر گذشت و مبادرت به حمله‌ای کرد که اگر کوشش دولت و شجاعت سپاهیان ایران نبود به تخت سلطنت می‌رسید؛ تخت سلطنتی که مردم به حق او را از آن خلع کرده بودند؟ و باز آیا حقیقت ندارد که دو دولت روس و انگلیس خلاف تعهداتی که نمایندگان آنها در مقاوله‌نامه مذکور کرده بودند به اعتراضهای ایران وقعی ننهادند و گفتند که این موضوع امری داخلی و مربوط به دولت ایران است، و حتی پس از شکست قطعی شاه مخلوع و کشته شدن سردار سپاهش ارشدالدوله، دولت ایران را مجبور به پرداخت وجه معتنابهی از مستمری او کردند که به تصدیق خودشان بدو تعلق نمی‌گرفت؟

اینها تنها چند فقره از سؤالهائی است که سر ادوارد گری و طرفدارانش دعوت می‌شوند به آنها جواب دهند. ایشان همیشه مخالفان خود را دعوت می‌کنند تا «با حقایق مواجه شوند». بگذارید آنها نیز با این حقایق مواجه گردند، و اگر توانستند، جواب بدهند و ثابت کنند که به حیثیت انگلیس لطمه‌ای نزده‌اند!

البته سر ادوارد گری در مورد سیاست خود در ایران خیلی چیزها گفته است ولی آنچه می‌توان پذیرفت بسیار اندک است. می‌گوید؛ اوضاع ایران آشفته بود و بانبودن موافقتنامه روس و انگلیس ممکن بود وضع آنجا آشفته‌تر گردد. این نظیر داستان آن حکیم ایرانی است که بمحض

گرفتن خون، بیمارش می‌میرد و حکیم می‌گوید اگر خون او را نمی‌گرفت حال بیمار بدتر ازین می‌شد. چون ممکن بود بیمار بماند و سر بار خانواده‌اش شود!

سر ادواردگری از «وفاداری» روسها به موافقتنامه روسیه و انگلستان حرف می‌زند (یا بهتر بگوئیم تا اواخر ۱۹۱۱ حرف می‌زد)، ولی باسفید نامیدن، سیاه رانمی‌توان سفید کرد. او از عدم وفاداری امریکا به تعهد خود در مورد ترعه پاناما شکایت می‌کند، و متوجه نیست پیمان شکنی خود او برای ملل دیگر سرمشق شده است، و آنها نیز از او پیروی خواهند کرد. سر ادوارد گری به عهد خود ازین رو وفا نکرد که ایران ضعیف بود و از آن کشور ترسی نداشت، ازین رو اگر ملل دیگری که از انگلستان ترسی ندارند عهد شکنی کنند، نباید متعجب گردد. «به قول معروف می‌توان از خار مغیلان انگور چید؟»

سر ادوارد گری می‌گوید یا باید بر سر ایران با روسیه جنگید (که به عقیده او دیوانگی است) یا با تصدیق مزورانه و تحسین چاپلوسانه اعمال روسیه با آن دولت «همکاری» کرد، و اجازه داد هر کاری می‌خواهد بکند. این منطق همانقدر مضحک است که بگوئیم در مورد کسی که می‌دانیم آدمکش و راهزن است، اغماض رومی‌داریم، و با همکاری خود او را تشویق می‌کنیم به اعمال خلاف بیشتر، و با کوشش دوستی خود را با او استحکام می‌بخشیم، یا اگر نمی‌خواهید با او جنگ کنیم. مسلماً یافتن راه میانه‌ای در هر دو مورد ممکن است. از زمان جنگ‌های کریمه تا هنگامی که سر ادوارد گری وزیر خارجه شد، عملاً بازار انگلستان به روی روسها بسته بود و او آنرا باز کرد. چون سر ادوارد گری دید که روسیه به سبب جنگ با ژاپن و مشکلات داخلی ضعیف شده است، قدرت

بخشیدن و اعادهٔ حیثیت و اعتبار اقتصادی آن دولت را وجههٔ همت خود قرار داد و با موفق شدن در این کار، روسیه را قادر ساخت که اول تمام نهضت‌های آزادیخواهی را در داخل کشور خود سرکوب کند و سپس در خارج به این کار بپردازد. سر ادواردگری مسئول اعادهٔ قدرت روسیه است، که می‌بایست از تاریخ آن کشور درمی‌یافت که روسیه قدرت را چگونه بکار خواهد برد. اتکای روسیه به قرضهائی است که از انگلستان و فرانسه می‌کند، که برای حفظ قدرت لازم دارد. لاقلاً انگلستان می‌توانست با بستن بازار پولی خود، روسیه را وادار به تعدیل رویه در ایران کند و نگذارد با وفا نکردن به وعده‌های روشن و صریح خویش در مورد تخلیهٔ ایران، به فلج ساختن آن مملکت نگون بخت و کشتار مردمش ادامه دهد.

سر ادوارد گری می‌گوید؛ وزارت خارجهٔ انگلستان نمی‌تواند بر بازار پول انگلیس نظارت داشته باشد، یا در آن اعمال نفوذ کند. ولی داستان وام انگلستان به چین تازه‌تر از آن است که مردم این ادعا را به آسانی قبول کنند. این تنها مورد نیست، مثال دیگری می‌آورم؛ مؤسسهٔ سلینگمن^{۲۲} می‌خواست وامی به ایران بدهد، و در آخرین مراحل آن - در نوامبر ۱۹۱۰ - سر ادوارد گری مانع شد.

آیا از این حسن تفاهم با روسها نتیجه‌ای عاید خواهد شد؟ تمام کسانی که می‌دانند روسها با چه کشتارهای فجیعی در تبریز، انزلی، رشت و مشهد عهدهای خود را با ایران شکسته‌اند، و باچه زورگوئی وحشیانه‌ای مقاصد خود را عملی کرده‌اند، در جواب این سؤال تردیدی به خود راه نخواهند داد.

وقایعی که به بحران دسامبر ۱۹۱۱ انجامید^{۲۳}

وقایع دسامبر ۱۹۱۱ (ذیحجه ۱۳۲۹) را می‌توان شدیدترین بحرانی نامید که تا کنون ایران بخود دیده است. این وقایع نتیجه مستقیم يك دوره اعمال تعرض-آمیز و تحریک‌آمیزی است که دولت روسیه یا عمال آن در ایران، از آغاز مشروطیت یعنی در هفت‌سال گذشته انجام داده‌اند، و در نیمه دوم سال ۱۹۱۱ این اعمال بیش از پیش علنی و وحشیانه شد.

تا هنگام برکناری محمدعلی میرزا در ژوئیه ۱۹۰۹ (جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷) کشاکش مداومی میان این پادشاه و مردم وجود داشت، هرچند در ژانویه ۱۹۰۷ (ذیقعه ۱۳۲۴) هنگام برتخت نشستن، و درچند مورد دیگر سوگند وفاداری خورده بود که به فرمان مشروطه که پدرش مظفرالدین‌شاه در پائیز سال قبل امضا کرده بود وفادار بماند. ولی دائم می‌کوشید تا قدرت مطلق اجداد خود را بدست آورد. يك سال از جلوسش نگذشته بود که با کودتائی خواست مجلس را از میان بردارد. در ژوئیه ۱۹۰۸ (جمادی‌الثانیه ۱۳۲۶) به وسیله قزاقان خود و افسران روسی (که از آن میان کلنل لیاخوف بیش از همه شهرت یافت) موفق به بمباران مجلس و کشتن یا زندانی کردن عده‌ای از اصلاح‌طلبان بنام وبرقراری حکومت استبدادی گردید. با این‌همه شهر تبریز در مقابل کوشش او در بازگردانیدن حکومت مستبدانه قدیم مقاومت ورزید و در برابر محاصره‌ای نه‌ماهه پایداری کرد. در آوریل

۲۳. فصل دوم این مقدمه در اول ژانویه ۱۹۱۲ با عنوان: «بحران دسامبر ۱۹۱۱ در ایران، چگونه روی داد و به کجا انجامید»، بطور خصوصی طبع و نشر گردید. در اینجا با بعضی تغییرها و حذف یکی دو قسمت دوباره چاپ می‌شود. (ا.ب)

۱۹۰۹ (ربیع‌الثانی ۱۳۲۷) که شهر در آستانه قحطی بود، با موافقت وزارت خارجه انگلستان، قشون روس به سرکردگی ژنرال زنارسکی^{۲۴} وارد تبریز شد و محاصره را شکسته راهها را باز کرد. بنابراینچه شهرت داده‌اند این اقدام برای پایان‌دادن به مصائب اهالی شهر و جلوگیری از فاجعه‌ای بود که انتظار آن می‌رفت. ولی نباید فراموش کرد که بیشک نجات جان اهالی انگیزه اصلی این لشکرکشی نبود. سر آرثور نیکلسون^{۲۵} (که در آن وقت سفیرکبیر انگلیس در سن پترزبورگ بود و اکنون معاون ثابت وزارت امور خارجه است) می‌نویسد: «به نظر من رسیدن قوای روس به نفع ملیون خواهد بود. ولی اذعان می‌کنم حفظ جان کنسولها را باید به‌عنوان هدف اصلی در نظر داشت، ولو باین کار اقداماتی که برحسب ضرورت انجام گرفته و به نفع نهضت ملی تبریز بوده است به‌مخاطره بیفتد.» «کتاب سفید» (شماره رمز ۴۷۳۳)، شماره ۲۰۸. باوجود وعده‌های متعدد و صریح در مورد مراجعت این قشون به محض عادی‌کردن وضع، این کار انجام نگرفت. و حضور آنها، پیش از حوادث وحشتناکی که بزودی شرح آن خواهد آمد و قشون روس مسبب اصلی بود، به‌طرق مختلف و در موارد متعدد برای دولت ایران اشکال و زحمت فراوان ایجاد کرد.

پیروزی مشروطه‌خواهان و خلع محمدعلی‌میرزا

در خلال این احوال، با الهام از مقاومت طولانی مردم تبریز در برابر محمدعلی میرزا، دو نهضت دیگر برای بازگرداندن حکومت مشروطه پیدا شد و نضج

24. General Znarsky

25. Sir Arthur Nicholson

گرفت. یکی از اینها در رشت بود و دیگری در طوایف بختیاری جنوب اصفهان. بدین طریق دوسپاه پدید آمد که مصمم حرکت به سوی تهران بود تا محمد علی شاه را مجبور کند که مشروطیت را بپذیرد. در ماه مه ۱۹۰۹ (ربیع الثانی ۱۳۲۷) این دو سپاه یکی پس از دیگری، به رغم اخطار و تهدید سفارتخانه‌های روس و انگلیس به آوردن قوای بیشتر از روسیه و «حفظ راه تهران و دریای خزر»، شروع به پیشروی کردند. کلنل لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق شاه، و همچنین مخبر روزنامه تایمز در تهران هردو بی‌اندازه مطمئن بودند «که تنها هنگ قزاق برای مقابله با انقلابیون، یا بختیارها کافی است.» مخبر تایمز می‌نویسد: «هرچند افسران فرمانده بریگاد قزاق جزو افسران ارتش روس بشمار نمی‌روند، ولی کاملاً زیر نظر حکومت روسیه هستند. چون موجب و شغل آنها بستگی به این دارد که مطابق دستورهای حکومت سن پترزبورگ عمل کنند.» پس باید نتیجه گرفت نقش عمده‌ای که افسران روسی چون بلازنوف^{۲۶}، زاپلسکی^{۲۷}، پری بونوزوف^{۲۸} در جنگ بادامک در روزهای ۱۱ و ۱۲ ژوئیه و کلنل لیاخوف از روز ۱۳ تا ۱۷ ژوئیه در تهران به عهده داشتند «طبق خواسته حکومت سن پترزبورگ» بوده است. هنگامی که لیاخوف را در چهارم اوت از تهران احضار کردند، به علت شرکت در جنگ نبود، بلکه به این سبب بود که نتوانسته بود به رجزخوانیهای خود جامه عمل بپوشاند و میلیون را مغلوب سازد. جای بسی شگفتی است که حافظه سر ادواردگری به صورت

26. Blazenoff

27. Zapolski

28. Peribonozoff

عجیبی در سه مورد مختلف (۲۷ ژوئیه، ۲۷ دسامبر، ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱) دچار اشتباه شده و گفته است: «که اگر آن افسران روسی (بریگاد قزاق) مداخله می‌کردند یا دستی بلند کرده از نفوذ خود در تهران سود می‌جستند، هرگز شاه از تهران تبعید نمی‌شد.» مطالعه شرح وقایع اخیر به هر نوع، خاصه آنچه در تایمز چاپ شده است، باید به او نشان داده باشد؛ که افسران روسی منتهای سعی خود را در شکست دادن ملیون کردند ولی مغلوب شدند.

ملیون فاتح از موقعیت خود سوء استفاده نکردند و بقدری با مدارا رفتار کردند که همه، حتی مخبر روزنامه تایمز را به تحسین واداشتند. او در چهاردهم ژوئیه ۱۹۰۹ تلگرافی فرستاده است به این مضمون که «رفتار آنها غیر قابل انتقاد است. در محله‌های اشغال‌شده شهر در حفظ نظم کوشیده‌اند و نسبت به زندانیان خود گذشت داشته‌اند. بطور کلی اشتیاقی که نسبت به اجرای نقشه‌های خود به شیوه مردم متمدن نشان می‌دهند قابل تحسین است.» خبرنگار روزنامه دیلی تلگراف نیز نوشته است که «رفتار انقلابیون کاملاً درست بوده است و به بهترین وجهی قادر به حفظ نظم بوده‌اند. همه کس کفایت آنها را در پیشگیری از مشکلات می‌ستاید.» طبق موثق‌ترین منابع، تلفات دوطرف در حدود پانصد تن بوده است و شایان توجه است که در پنج روز جنگ خیابانی فقط یک اروپائی آن‌هم به تصادف زخمی شده است.

مقاله نامه‌ای درباره رفتار و مستمری شاه مخلوع

قدم دوم، خلع محمدعلی میرزا بود (که چون نقشه- هایش را بریاد رفته دید، به سفارت روس پناه برد). مذاکره درباره خلع و پرداخت حقوقش تا هفتم سپتامبر

۱۹۰۹ (۲۱ شعبان ۱۳۲۷) طول کشید، عاقبت مقاوله نامه‌ای در مورد کناره‌گیری‌اش به امضا رسید. مستمری که دولت ایران می‌بایست به او پرداخت کند سالی ۱۰۰،۰۰۰ تومان (۱۶،۶۶۶ پوند انگلیسی) بود. و نمایندگان دولتهای روس و انگلیس ضمانت زیر را کردند: مادهٔ دوم مقاوله‌نامه، کتاب آبی (شمارهٔ رمز ۵۱۲۰)، (صفحه‌های ۱۳۰ - ۱۳۱، الحاقی شمارهٔ ۲۳۲).

«مادهٔ ۲. نمایندگان بعهدہ می‌گیرند که دستورات مؤکد به اعلیحضرت محمد علی میرزا دایر به خودداری از ایجاد هر نوع تحریک سیاسی در ایران بدهند و دولت امپراتوری روس از جانب هردو دولت قول می‌دهد که تمام اقدامات ضروری را بعمل آورد تا مانع چنان تحریکی از جانب او گردد. اگر اعلیحضرت محمد علی میرزا خاک روسیه را ترک نماید و به سفارت دو دولت ثابت گردد که او علیه ایران دست به تحریکهائی زده است، دولت ایران مجاز خواهد بود مستمری او را موقوف سازد.»

سپاه روسیه و دخالت آن (۱۹۰۹-۱۹۱۰)

هنگامی که ملیون به سوی تهران در حال پیشروی بودند، روسیه (در هشتم ژوئیه) بیش از سه هزار سرباز در تبریز و رشت داشت. سر ادواردگری در سیزدهم ژوئیهٔ ۱۹۰۹ در پاسخ سؤال آقای فلین^{۲۹}، اعتراف کرد که در حدود چهارهزار سرباز در تبریز و هزار و هفتصد سرباز بین رشت و قزوین و بیش از ششصد نفر در جاهای دیگر متمرکز شده‌اند و افزود «همینکه احتیاجی به حفظ جان و مال خارجیان از خطرهای احتمالی» نباشد، آنها را فرا خواهند خواند.

در دو سالی که میان خلع محمد علی میرزا و اولین مراحل بحران کنونی فاصله شد، انتظار می‌رفت ایرانیان، که از دست کابوسی وحشتناک خلاص شده بودند، هم خود را صرف اصلاح حکومت کشور، خاصه امور مالی آن بکنند. ولی آنها از همان آغاز مواجه با مشکلاتی شدند که بیشتر این مشکلات به وسیله ایادی و طرفداران شاه مخلوع، و به حمایت و کمک مأموران روس بوجود آمده بود.

ایادی روسیه و دسیسه‌های آنان (۱۹۰۹-۱۹۱۰)

در اوت ۱۹۰۹ (رجب و شعبان ۱۳۲۷) رحیم‌خان، راهزن نامی که نقش اساسی در محاصره تبریز داشت، بر حکومت جدید شورید. در بیست و نهم اوت (۱۱ شعبان ۱۳۲۷) روسها او را دستگیر کردند و در هجدهم سپتامبر (اول رمضان) پس از گرفتن بیست هزار لیره عثمانی و صد و هشتاد شتر آزادش ساختند. يك ماه بعد رحیم‌خان به اردبیل حمله کرد و بهانه به دست روسها داد تا سپاهیان بیشتری به ایران گسیل دارند و فرا خواندن لشکریان خود را از قزوین به تعویق بیندازند. در نهم نوامبر (۲۴ شوال) رحیم‌خان تهدید کرد که به سوی تهران پیش خواهد رفت و شاه مخلوع را به تخت سلطنت باز خواهد گرداند. تا این تاریخ دولت ایران مجبور شده بود برای جلوگیری از او بیست و پنج هزار لیره انگلیسی خرج تجهیز سپاه بکند. در سی و یکم دسامبر ۱۹۰۹ سپاهی به سرکردگی پیرم‌خان بنحوی بی‌مانند بر او غلبه کرد و در بیست و چهارم ژانویه ۱۹۱۰ (۱۱ محرم ۱۳۲۸) رحیم‌خان چنان در محاصره افتاد که یگانه راه فرارش مرز روسیه بود. دولت ایران حکومت روسیه را متوجه

ماده ۱۴ عهدنامه ترکمان چای کرد که می‌گوید: «اعلیحضرت امپراتور روسیه قول می‌دهد که به پناهندگان ایرانی اجازه استقرار و اقامت در خانات قراباغ، نخجوان، یا قسمتی از خانات ایروان که در ساحل راست رود ارس واقع است ندهد.» و تقاضا کرد اجازه ندهند رحیم‌خان از مرز روسیه بگذرد، با این همه به او اجازه دادند که به روسیه فرار کند و تا ژانویه ۱۹۱۱ (محرم ۱۳۲۹) در آنجا ماند و سپس به تبریز بازگشت.

قضیه داراب میرزا شاهزاده ایرانی که تبعه روس گشت و در هنگ قزاق لابینسکی^{۳۰} - قوای روس ساخلو قزوین - افسر بود، جرمی است از این هم علنی‌تر. داراب میرزا با گرفتن مرخصی در اواخر ماه مه ۱۹۱۰ (ربیع - الثانی ۱۳۲۸) به زنجان رفت و سعی کرد حکومت مشروطه آنجا را از میان بردارد. به‌رغم اعتراض مقامات ایرانی که می‌خواستند خود به این امر رسیدگی کنند، قزاقان روسی که از قزوین گسیل شده بودند، اقدام به بازداشت او کردند. هنگام مراجعت به قزوین قزاقان دچار قوای ایران گردیدند که برای دستگیری داراب میرزا فرستاده شده بودند، و به‌سوی آنها شلیک کردند. در نتیجه علی‌خان سرکرده قوای ایران کشته شد. هرچند مقامات روس انکار کرده‌اند که در کوشش داراب میرزا در برافروختن جنگ داخلی دخالت داشته‌اند، ولی پرونده‌ای از مدارک مستند به انگلستان رسیده است که دلایل غیر قابل انکاری از همکاری کلنل راکوزا^{۳۱} با داراب میرزا بدست می‌دهد. کلنل راکوزا به همدستان ایرانی داراب میرزا که گرفتار نشده بودند تأمین‌نامه‌هایی داده بود

30. Labinsky

31. Rakuza

که به فارسی نوشته شده و خود او به روسی آنها را امضا کرده بود. مضمون آنها چنین بود که حامل نوشته از حمایت امپراتور روسیه برخوردار است و تهدید کرده بود که اگر کسی متعرض او یا خانواده و همراهانش شود، از طرف دولت روسیه شدیداً مجازات خواهد شد. بسیاری از همدستان فعال داراب میرزا دارای چنین تأمین نامه‌هایی به امضای کلنل راکوزا بودند.

در اینجا باید به دو واقعه دیگر نیز اشاره کرد: اولی قتل عام اهالی قریه وارمونی^{۳۲} نزدیک آستارا. سپاهیان روس در فوریه ۱۹۱۱ (صفر ۱۳۲۹) شصت نفر اهالی این قریه را که زنان و اطفال نیز جزو شان بودند به قتل رساندند. دومی قضیه رشیدالملک حاکم سابق اردبیل است که به جرم خیانت در تبریز زندانی شده بود ولی در اثر فشار سرکنسول روسیه در بیست و هشتم ژوئیه ۱۹۱۱ آزاد گردید.

مخالفت روس و انگلیس با شرکت سلیمین (ژانویه - اکتبر ۱۹۱۰)

این بود بعضی از مشکلات پایان ناپذیری که از هنگام تجدید مشروطه از ژوئیه ۱۹۰۹ (جمادی الثانیه ۱۳۲۷) تاکنون^{۳۳}، سبب پریشانی، ناراحتی، تضعیف و تنگدستی حکومت ایران گردیده است و نگذاشته آن کشور هم خود را صرف اعاده نظم در نقاط دور دست مملکت بکند، خاصه در نواحی جنوب.

ایران از وام مشترکی که روس و انگلیس می-خواستند به حکومت آن کشور بدهند و همراه آن شرایطی را تحمیل کنند که کاملاً با استقلال این مملکت مغایرت

داشت، صرف نظر کرد، و خواست راه تازه‌ای برای استقرای پیدا کند. روسیه و انگلستان موانع زیادی در راه این کار پدید آوردند و بدین طریق این مملکت را دچار مشکلات تازه‌ای کردند. در سیزدهم دسامبر ۱۹۰۹ (۲۱ ذیحجه ۱۳۲۷) ایران از این دولت پرسید با چه شرایطی می‌تواند وامی معادل ۵۰۰،۰۰۰ لیره انگلیسی (تقریباً پنج کرورونیم تومان) از آنها بگیرد، ولی در دهم آوریل ۱۹۱۰ یعنی دو روز پس از انقضای قرارداد امتیاز راه آهن به روسیه، ایران شرایط وام پیشنهادی را به عنوان این‌که با مصالح ملی آن کشور مابینت دارد، رد کرد. دو ماه بعد حکومت ایران برای گرفتن وام با شرکتی خصوصی در لندن به نام «سلیگمن» وارد مذاکره گردید. در اکتبر ۱۹۱۰ (شوال ۱۳۲۸) هنگامی که معامله با رضایت طرفین در شرف انجام بود، دولت انگلستان بنا به تمایل حکومت روسیه تمامی این کوشش را نقش بر آب ساخت. در ضمن روسیه مانع شد که ایران با وثیقه نهادن جواهرات سلطنتی، که متخصصی فرانسوی آنها را ۷۵۰،۰۰۰ لیره انگلیسی قیمت کرده بود، وجه نقد را بدست آورد. در بیست و پنجم اوت ۱۹۱۰ (۱۸ شعبان ۱۳۲۸) روسیه در مقابل بیرون بردن سپاهیان خود، خواست به زور امتیازهای جدیدی کسب کند؛ بدین ترتیب روسها بی آنکه بخواهند، پذیرفتند که برای حفظ جان اروپائیان مقیم ایران احتیاج به سپاهیان آنها نیست. و این موضوع حتی سبب اعتراض روزنامه‌تایمز گردید.

نتایج شوم سیاسی خشن (سپتامبر - اکتبر ۱۹۱۰)

در این زمان تغییرات مهمی در روابط سیاسی روسیه و انگلستان پدید آمد و موجب شد سیاست خشن-

تری آن دودولت در مورد ایران بکار برند. فرانسه - و بعد انگلستان - بطور علنی سیاست غیر دوستانه‌ای با ترکیه پیش گرفتند که بزودی سبب گرایش آن دولت به آلمان گردید. این تغییرات هنگامی شروع شد که لرد هاردینگ آف پنزهورست^{۳۴} (که قبلاً سرچارلز هاردینگ نامیده می‌شد) وزیر خارجه بریتانیا شغل خود را ترک گفت تا نایب‌السلطنه هند شود و جای او را سر آرثور نیکلسن گرفت، که تمام وقت سفیر انگلستان در دربار سن پترزبورگ بود. این انتصاب را دولت روس به گرمی تهنیت گفت. در همین اوان (اواخر سپتامبر ۱۹۱۰) آقای ایزولسکی^{۳۵} که مانع عمده توافقی روس و انگلیس در روسیه بشمار می‌رفت از شغل وزارت خارجه برداشته شد و سفیر کبیر روسیه در پاریس گردید، و به جای او آقای سازونف^{۳۶} انتخاب شد. در مورد ایران آنچه مهم است فرستادن پوختانف^{۳۷} به عنوان سرکنسول بود که در دهم اکتبر ۱۹۱۰ وارد تهران شد. رفتار خشن و خودسرانه این شخص هنگام سرکنسولی در تبریز معروف بود. او و همکارش پتروف^{۳۸} مسئول دواولتیماتوم روس بودند که در ماه نوامبر ۱۹۱۱ به ایران داده شد و باعث بروز حوادثی گردید که موضوع بحث ماست. تقریباً به دنبال اقدام دولت روس، انگلیس (در شانزدهم اکتبر) یادداشتی راجع به امنیت راههای جنوب به ایران داد، که در آغاز «اولتیماتوم» خوانده شد ولی بعد کوشیدند کلمه ملایم - تری جانشین آن سازند. این اقدام که به عنوان «اولین

34. Lord Harding of Penshurst

35. Izvolsky

36. Sazonoff

37. Pokhitanoff

38. Petroff

قدم سر آرثور نیکلسن، سیاستمدار پرحرارت و بی‌محابای انگلیسی، در وین تلقی گشته بود، نه تنها در ایران بلکه در ترکیه نیز باعث وحشت زیاد گردید. در مجمعی که به عنوان اعتراض در بیست و سوم اکتبر ۱۹۱۰ (۱۸ شوال ۱۳۲۸) در استانبول تشکیل شد، در سخنرانیهای پرشور رفتار روس و انگلیس با ایران تقبیح گردید و تلگرافی خطاب به امپراتور آلمان فرستاده شد و از او درخواست گردید به‌عنوان یگانه پادشاه اروپائی دوستدار اسلام، دوستی خود را ظاهر سازد. ظاهراً جوابی به این درخواست داده نشد و عالم اسلام از آن نفعی نبرد، ولی به احتمال قوی این امر امپراتور آلمان را در برابر تزار روسیه هنگام عقد معاهده پوتسدام (۵ نوامبر ۱۹۱۰ = دوم ذیقعدۀ ۱۳۲۸) در موقعیت بهتری قرار داد و منجر به عهدنامه مشهوری گردید که بعد از انتشار باعث حیرت و رنجش انگلستان و فرانسه گشت. از این پس روسیه، که از پشتیبانی آلمان از بعضی شرایط پیشنهادیش درباره «دایرة نفوذ خود در ایران» خاطر جمع شده بود، بنظر می‌رسید برسیاست انگلیس چیره شده است (شاید با تهدید ضمنی یا علنی، یا سازش بیشتر با آلمان) و متحد خود را که پیوسته مقاومت کمتری نشان می‌داد، و ادار کرده است به استقلال و تمامیت ایران واقعی نگذارد — موضوعی که هر دو دولت به کرات و مرات آن را مهم‌ترین اصل توافق روسیه و انگلستان شمرده بودند — سی‌ویکم اوت ۱۹۰۷.

دخالت مجدد شاه مخلوع

اکنون به حوادث ایران باز گردیم. در بیست و نهم اکتبر ۱۹۱۰ (۲۴ شوال ۱۳۲۸) حسینقلی خان وزیر

خارجۀ ایران که مردی فوق‌العاده صدیق و قابل بود به سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس اطلاع داد که دولت ایران بر بعضی نامه‌های خیانت‌آمیز شاه مخلوع به عده‌ای از رؤسای طوایف ترکمن در سرحدات شمال شرقی ایران دست یافته است، و مطابق مقاوله‌نامه بیست‌وپنجم اوت ۱۹۰۹ (هشتم شعبان ۱۳۲۷) پیشنهاد می‌کند که پرداخت قسط آینده مستمری شاه تا انجام تحقیقات لازم معوق بماند. آن دو سفارت در جواب این اطلاعیه نه تنها از توجه به این اتهام در مورد شاه مخلوع امتناع کردند و اصرار در پرداخت مستمری نمودند، بلکه با فرستادن دو غلام سفارت به درخانه حسینقلی‌خان و تعقیب او در همه جا تا وصول وجه مزبور، به وزیر امور خارجه اهانت روا داشتند. دولت ایران نسبت به این موضوع اعتراض شدید کرد. گرچه سر ادواری در پارلمان این موضوع را به عنوان «رسم مملکت» تلقی کرد، به‌رحال توهینی بی سابقه و بی نظیر بود. سفارت روس از حسینقلی‌خان نفرت داشت، هم به علت بیباکی و صداقتش، و هم به علت تحصیلاتش در انگلستان و اینکه می‌گفتند طرفدار این مملکت است. ازین رو مصمم شد خود را از شر او خلاص کند. در شانزدهم نوامبر ۱۹۱۰ (۱۱ ذیقعدۀ ۱۳۲۸) وزیر مختار روسیه از حسینقلی‌خان خواست تا از توهینی که می‌گفتند نسبت به گماشته کنسول آن دولت درکاشان شده است، عذرخواهی کند. این گماشته که آقاسن نام داشت مرد بسیار بدنامی بود که بارها دولت ایران نسبت به استخدامش اعتراض کرده بود. عاقبت حسینقلی‌خان در بیست و هفتم دسامبر ۱۹۱۰ (۲۰ ذیحجۀ ۱۳۲۸) مجبور به استعفا شد.

هنوز چند روزی از پرداخت مستمری شاه مخلوع (در نتیجه فشاری که شرح آن رفت) نگذشته بود، که معلوم شد محمدعلی میرزا ادسا را ترك گفته و مسافرتی را (که دولت روس وانمود کرد از آن بی‌خبر است) به قصد سیسیه و توطئه، در سراسر اروپا آغاز کرده است، و به‌وین، بروکسل، برلین، رم، میلان، نیس، پاریس و شهرهای دیگر رفته است تا طرفداران سابقش را که در تبعید بسر می‌بردند ببیند و نقشه بازگشت خود را بکشد. این‌کار در تابستان گذشته عملی گردید.

در اوایل سال ۱۹۱۱ دو قتل اتفاق افتاد که تأثیر بدی در ایران داشت، زیرا روسیه ادعا کرد هر دو قاتل تبعه آن دولت هستند، و در نتیجه توانست آنها را از حوزه قضائی ایران خارج کند. واقعه اول در اول فوریه (اول صفر ۱۳۲۹) روی داد. شخصی به نام عباس‌خان که رئیس پلیس معزولی بود، معتمد خاقان حاکم اصفهان را مجروح کرد و پسر عمویش را کشت و سپس در کنسولگری روسیه تحصن جست. واقعه دوم پنج روز بعد در تهران روی داد، و آن هنگامی بود که صنیع‌الدوله وزیر مالیه (که به‌طرفداری از آلمان معروف بود و گویا می‌خواست وامی برای ایران بگیرد) هدف گلوله دونفر گرجی قرار گرفت و درگذشت. قاتلان قبل از توقیف چهار پاسبان را مجروح ساختند. دوازده ناصرالملک، نایب‌السلطنه که بعد از مرگ عضدالملک در پائیز سال قبل به این سمت حساس انتخاب شده بود، وارد تهران گردید. این واقعه باعث امیدواری زیادی شد، خاصه چون بعد از ورود او در سیزدهم مارس (۱۳ ربیع‌الاول) ساخلو روس از قزوین (به‌استثنای هشتاد نفر قزاق که در آنجا

ماندند) فرا خوانده شد و گفتند که این کار برای رعایت احترام نایب‌السلطنه بوده است.

ماجرای کاپیتان استوکس

با وجود توطئه و دسیسه‌های مداوم علیه حکومت ایران، شاید بتوان چهارماه بعد از این حادثه را امیدوار کننده‌ترین روزهای دانست که ایران طی سالهای توفانی اخیر به خود دیده است. در ماه مه مورگان شوستر و دیگر مستشاران امریکائی که ایران برای اصلاح وضع مالیه و مخارج خود استخدام کرده بود، به تهران رسیدند. بزودی معلوم شد برای گرفتن مالیات مشروع دولت، «ژاندارم خزانه» لازم است که باید بدقت تمام سازمان یابد. در ماه ژوئیه این سازمان در شرف سروسامان گرفتن بود و آقای شوستر تصمیم گرفت فرماندهی آن را به کاپیتان استوکس^{۳۹} از سپاه هند، که دوره خدمت او به عنوان وابسته نظامی سفارت انگلیس به تازگی خاتمه یافته بود، محول سازد. در آغاز دولت انگلیس مخالفتی نکرد و به کاپیتان استوکس گفتند استعفایش پذیرفته خواهد شد، ولی ده روز گذشته بود که روسیه اعتراض کرد و گفت استخدام افسری انگلیسی در به اصطلاح «حیطه نفوذ روس» بامفاد موافقتنامه روس و انگلیس مبیانت دارد. مذاکرات ممتدی در گرفت و طی آن امیدواریهایی پیدا شد که روسیه پس از اطلاع از اینکه استخدام استوکس هیچگونه جنبه سیاسی ندارد و فقط بدان سبب است که افسر دیگری دارای سابقه و تجربه خاص او نیست، حاضر شد از اعتراض خود دست بکشد. با اینهمه روزنامه نوایه ورمیا

و دیگر مطبوعات افراطی روسیه به شدت به این انتصاب اعتراض کردند.

حمله و مغلوب شدن شاه مخلوع

اوضاع با پیدا شدن شاه مخلوع، و تعداد زیادی از ترکمانان به همراهی برادرش شعاع السلطنه در قلمرو حکومت ایران، وخیم تر گردید. محمدعلی میرزا از روسیه بازگشت و از دریای خزر با کشتی باری روسی به نام کریستوفوروس، و به گفته بعضی، همراه شش افسر نیروی دریائی روسیه گذشت. کشتی روسی باری دیگری نیز به نام «جبار» به فاصله کمی ازین کشتی در حرکت بود تا در صورت عدم موفقیت او را بازگرداند. در ضمن برادر دیگرش سالارالدوله از طرف مغرب از سرحد عثمانی وارد خاک ایران شد و بعد از جمع آوری سپاهی از عشایر لر به کرمانشاه حمله کرد.

دولت ایران از این حمله دوجانبه، و اعتراض روسیه به انتصاب کاپیتن استوکس و پیگیری آن دولت در مخالفت با مستر شوستر - آن امریکائی صدیق و درستکار که خزانه‌داری کل را داشت - بیش از پیش مضطرب گردید. ولی هر قدر نسبت به ماده ۲ مقاوله نامه بیست و پنجم اوت ۱۹۰۹ در مورد بازگشت شاه مخلوع، به دو دولت روسیه و انگلستان تذکر داد، سودی نبخشید. آن دو دولت قبول کردند که مستمری شاه مخلوع باید قطع شود، ولی از هرگونه اقدامی خودداری کردند و می‌گفتند که این کار امری داخلی است و به عهده دولت ایران. بدین ترتیب بود که ایرانیان از هیچ کوششی برای خاتمه دادن به این غائله خطرناک کوتاهی نکردند و پس از عملیاتی بیحاصل و گزارشهایی مبالغه آمیز،

عاقبت ارشددوله را که باکفایت‌ترین فرماندهان شاه مخلوع بود، مغلوب و در پنجم سپتامبر (۱۱ رمضان ۱۳۲۹) اعدامش کردند.^{۴۰} بدین ترتیب سپاهیان ایران فاتح شدند، و چند روز بعد شاه مخلوع سوار کشتی روسی شد و به آن کشور فرار کرد. سه هفته بعد برادرش سالارالدوله در غرب، در ساوه و نوبران شکست قطعی یافت و در چهارم اکتبر به اروپا گریخت. دو روز بعد همدان که در تصرف او بود به دست سپاهیان دولتی افتاد. دیگر بنظر می‌رسید که دولت ایران عاقبت از زیر بار مستمری گزاف شاه مخلوع و خطرهایی که به سبب حمیت و کوشش خود، با آنها رویرو شده بود آزادگشته است، و می‌تواند نفسی راحت بکشد، ولی از عقیم‌ماندن نقشه‌های شاه مخلوع دیری نگذشته بود که روسیه و انگلستان مشکلات تازه‌ای پیش آوردند. انگلستان که به هیچ روی توجه نداشت گرفتاریهای جدی به دولت ایران مجال نمی‌دهد تا در اعاده نظم فارس بکوشد، مصمم گشت عده‌ای از سپاهیان هندی را به فارس گسیل دارد. به‌گفته تایمز دولت ایران رفتاری مسالمت‌آمیز نسبت به روسیه در پیش گرفته بود. ولی دولت روسیه در مورد آقایان پوخیتانف و پتروف در نهم اکتبر کشاکشی براه انداخت: دولت ایران اموال شعاع‌السلطنه برادر شاه مخلوع را ضبط کرده و ژاندارمهای خزانه را در املاک منصوریه، دولت‌آباد و منصورآباد گمارده بود. مسیو پوخیتانف سرکنسول بدنام روسیه، بی‌آنکه توجه کند شعاع‌السلطنه خود را تحت حمایت عثمانی قرار داده است نه روسیه، و نه تنها به بانک روس دیناری بدهکار نیست،

۴۰. مطابق کتاب اختناق ایران (ص ۱۱۶) ارشددوله را یفرم‌خان در پنجم سپتامبر دستگیر و روز بعدش تیرباران کرد. (م)

بلکه هیجده هزار تومان (۳۶۰۰ پوند) نیز موجودی در آنجا دارد، تصمیم به دخالت گرفت. دو عضو کنسولگری روس با ده نفر قزاق روسی به خانه شعاع السلطنه رفتند و با تهدید پنج ژاندارم محافظ را مجبور به ترك خانه او کردند. روز بعد عده بیشتری ژاندارم به آنجا رفتند، و چون معدودی قزاق ایرانی را در کار نگهبانی یافتند، آنها را بیرون راندند. مخبر تایمز در گزارش دهم اکتبر خود می‌نویسد: «چنان می‌نماید که تمام جریان از ابتکارات آقای پوختانف، سرکنسول روس باشد. به ظاهر وزیر مختار روس مطلب را فیصله داده بود و موضوع را منتفی شده می‌پنداشت، جز اینکه دولت ایران می‌خواست نسبت به عمل سرکنسول اعتراض کند».

متأسفانه قضیه نه تنها منتفی نشد بلکه به بحرانهایی بیشتری انجامید. پس از توقیف اموال شعاع السلطنه، دو نفر از اعضای کنسولگری روس: پتروف و يك نفر دیگر، به خانه شعاع السلطنه رفتند و ژاندارمهای خزانه - داری را که مشغول انجام وظیفه بودند به باد فحش گرفتند، ولی چون نتوانستند فتنه‌ای بپا کنند (زیرا به ژاندارمها دستور اکید داده شده بود که با آنها درنیفتند) به کنسولگری خود بازگشتند و ادعا کردند نسبت به آنها تهدید و توهین شده است.

چند روز پس از این ماجرا (در هفدهم اکتبر) روسها اعلان قطعی کردند که از پس گرفتن مخالفت خود در انتصاب کاپیتن استوکس به فرماندهی ژاندارمری خزانه امتناع می‌ورزند. گرچه روزنامه تایمز در چهارم اوت نوشته بود. «دولت انگلیس و دولت هند قدرت آن را ندارند که کاپیتن استوکس را از پذیرفتن این شغل باز دارند.» با وجود این موجبات ارضاء خاطر روسیه

فراهم شد و روسها مانع انتصابی شدند که در وهله اول با آن هیچ مخالفتی نداشتند.

روز بعد تایمز سرمقاله‌ای منتشر ساخت و در آن از اعمال آقای شوستر، خاصه درباره انتقادش از سیاست روسیه و انگلستان در ایران و اینکه گفته بود اساساً «نظری خصمانه نسبت به اصلاح و نوسازی ایران دارند» انتقاد کرد. آقای شوستر بلافاصله اعلان داشت که صحت گفته‌های خود را با حقایق و دلایلی که در دست دارد ثابت خواهد کرد. مقاله او در شماره‌های نهم و دهم اکتبر روزنامه تایمز منتشر شد و در یازدهم نوامبر در سرمقاله‌ای بسیار نارسا از آن انتقاد گردید.

در ضمن روسیه، که از چیرگی در ممانعت از استخدام کاپیتن استوکس، جری گشته، و همیشه وزارت خارجه انگلیس را موافق خواسته‌های خود یافته بود، در بیست و دوم اکتبر (۲۸ شوال) اعتراض تازه‌ای در مورد استخدام بیست افسر سوئدی که از طرف دولت ایران دعوت بکار شده بودند، به این دولت تسلیم داشت. ظاهراً در هفتم نوامبر توانست دولت سوئد را بانظر خویش موافق سازد.

در بیست و هفتم اکتبر (۳ ذیقعه) اولین دسته سپاهیان هندی وارد بوشهر شدند. همان روز اعلام شد که دویست نفر سرباز روسی در انزلی پیاده شده‌اند، و هزار و هفتصد تن دیگر بزودی وارد خواهند شد و هزار و نهصد سرباز نیز از راه جلفا به تبریز خواهند رفت. فرستادن سپاهیان هندی به جنوب و مقابله به مثل آن، یعنی گسیل کردن تعداد زیادتری از سپاهیان روسیه به شمال، همان چیزی بود که مخالفان تقسیم ایران را هراسان می‌ساخت و نتایج این امر ثابت کرد که نگرانی‌شان کاملاً بجای بوده است.

در دوم نوامبر (دهم ذیقعه) قضیه شعاع‌السلطنه به شدت بیشتری از سر گرفته شد. آقای پوکلیوسکی-کزیل^{۴۱}، وزیر مختار روس، که خود را از رفتار آقای پوخیتانف مبرا دانسته بود، بطور شفاهی اولتیماتومی به دولت ایران داد و خواست که اولاً: ژاندارمهای خزانه-داری فوراً از املاک شعاع‌السلطنه خارج شوند، در ثانی، وزیر خارجه ایران از اهانت موهومی که به کارکنان کنسولگری روس شده بود، معذرت بخواهد. ضمن درخواست جواب فوری به این اولتیماتوم، یادداشت اعتراض دولت ایران رانیز پس داد، گرچه در آغاز قبول آن را اعلان کرده و بدان جواب داده بود. دولت ایران در آغاز از پوزش از گناهی که مرتکب نشده بود امتناع ورزید و پیشنهاد کرد مسأله به تحقیق و قضاوت مرجع بیطرفی واگذار شود تا چنانچه معلوم گردد مأموران ایرانی اسائه ادبی کرده‌اند، معذرت بخواهد. ولی بعد چون دولت ایران در یازدهم نوامبر (نوزدهم ذیقعه) اولتیماتومی کتبی راجع به همین مطلب دریافت داشت، پس از رأی جستن از سفارت انگلیس، مجبور شد در مقابل زور سر فرود آورد و تسلیم شود. ازین رو در بیست و ششم نوامبر وزیر خارجه ایران معذرت خواست.

اولتیماتوم دوم روس بیست و نهم نوامبر ۱۹۱۱

امید به خشنودی دولت روس از خوار شمردن بیجای ایران با تسلیم اولتیماتومی دیگر به تاریخ بیست و نهم نوامبر که تحمل ناپذیرتر از اولی بود، از میان رفت. در آن اولتیماتوم سه پیشنهاد تازه شده بود:

اول، دولت ایران آقای شوستر و آقای لوکوفر^{۴۲}

41. M. Poklevski Koziell

42. Lecoffre

را از کار برکنار کند. دوم، در آینده بدون مشورت وزرای مختار روسیه و انگلستان هیچ خارجی را استخدام نکند. سوم، خسارت حاصل از اعزام دسته‌ای سپاه روسی را بدهد که به‌رغم مخالفت دولت ایران به این کشور گسیل شده بودند. در ضمن دولت روسیه موافقت با اولتیماتوم دوم را در چهل و هشت ساعت خواستار گردید. واضح بود که با قبول این اولتیماتوم می‌بایست فاتحه استقلال ایران را خواند و امید اصلاحاتی را که شوستر با آن همه شوق و ذوق به عهده گرفته بود، از دل بیرون کرد. از طرف دیگر هیچ امیدی نمی‌رفت که با این کارها موافقتی نهائی حاصل گردد. داستان گرگت و بره بود و عاقبت بره بدام افتاده بود. در سی‌ام نوامبر مجلس «به اتفاق آراء موافقت با اولتیماتوم روس را رد کرد» و در اول دسامبر (نهم ذیحجه) شوستر دفاع متین و محکمی از اعمال خود کرد و آن را با این کلمات پایان داد:

«اول مرا بطور واضح بین دوکار مخیر نمودند. یکی اینکه به ملت ایران خدمت کنم، دیگر اینکه تظاهر به این کار کرده منافع خارجیان را حفظ کنم و تیشه به ریشه منافع ملی ایران بزنم. من برای برگزیدن راهی که انتخاب کرده‌ام خود را محتاج هیچگونه پوزشی نمی‌بینم.»

فاجعه دسامبر ۱۹۱۱

حوادث دسامبر ۱۹۱۱ هنوز در خاطره‌ها زنده است. در این میان وقفه‌هایی بوجود آمد و امیدزودگذری پدید آورد که ممکن است جلو پیشرفت روسها گرفته شود یا اینکه سر ادواردگری، در حالی که بطور علنی از تمام اعمال روسیه پشتیبانی می‌کند، ممکن است در

نہان سعی کند جلو آرزوی روسیه را، که وقت مناسبی برای اقناع آرزوهای خود در ایران پیدا کرده است، بگیرد. ولی پیشرفت سپاهیان روس ادامه یافت و روز کریسمس شایعاتی از کشتارهای دهشتناک تبریز و رشت همراه تهدیدهای علنی دولت روس راجع به محاکمات صحرائی و کشتارهای دسته جمعی - نظیر آنچه چند سال پیش با وحشیگری هر چه تمام‌تر در ایالت‌های بالتیک انجام داده بود - منتشر شد. تا مدتی جزئیات این وقایع معلوم نبود. از ارسال تمام یا قسمتی از گزارش‌های تلگرافی از تبریز، رشت و حتی تهران تا پایان سال ۱۹۱۱ جلوگیری شده بود. اما از همان آغاز بیم آن بود که به‌گفته‌ی خبرنگار تایمز «وقتی پرده برداشته شود چیزی جز ویرانی و ماتم نباشد».

حکومت ترور روسها در شمال ایران

تمام تحقیق و خفگی که ایرانیان بیچاره از نوامبر تا دسامبر ۱۹۱۱ متحمل شدند، قبول دو اولتیماتوم دوم و بیست و نهم نوامبر ۱۹۱۱، کودتائی که طی آن هیئت دولت مجلس سرسخت و وطن‌پرست را منحل ساخت، اقدامات و کوشش‌های رقت‌انگیزی که برای نزدیکی به انگلیس به منظور جلوگیری از کشت و کشتار صورت گرفت، کوشش‌های مصرانه‌ای که برای جلوگیری از خشم مردم، با نظارت بر ارسال اخبار از ایالتی به ایالت دیگر شد، همه بیحاصل بود و نتوانست چهار شهر عمده شمال ایران را از فجایع هجوم روسیه و حکومت نظامی رهایی بخشد.

در سه شهر تبریز، رشت و انزلی یکی پس از دیگری در روزهای بیستم و بیست و یکم دسامبر ۱۹۱۱ (۲۸ و

۲۹ ذیحجه ۱۳۲۹) جنگ درگرفت. چگونگی شروع آن در هر يك از شهرها هنوز به دقت معلوم نیست. ایرانیان می‌گویند روسها در تبریز با وارد شدن به خانه‌های مردم، و رفتن به بام آنها به بهانه کشیدن سیم تلگراف (کاری که برای تمام مسلمانان نفرت‌انگیز است، چون زنان آنها در اندرون بسر می‌بردند) و مزاحم اشخاص بیگناه شدن، خواه مرد، خواه زن یا بچه، و کوشش در خلع سلاح مجاهدان، باعث جنگ شدند. مجاهدان از ماه اوت گذشته مجبور شده بودند در مقابل شجاع‌الدوله، که یکی از طرفداران سفاک شاه مخلوع و اکنون تحت حمایت روسها جلاد تبریز گشته است، از شهر دفاع کنند. مدارکی در تأیید این اظهارات در دست است که در زیر می‌آوریم:

۱. آقای تاردوف^{۴۳} خبرنگار روزنامه روسکایا اسلوو^{۴۴} چاپ مسکو با جزئیات به شرح اعمال تحریک‌آمیزی پرداخته است که روسها به محض اشغال تبریز در آوریل ۱۹۰۹ (ربیع‌الاول ۱۳۲۷) انجام دادند و به تقریرات بالا شباهت تام دارد. (رجوع کنید به کتاب من به نام «انقلاب ایران» صفحه‌های ۲۸۳ - ۲۹۱ و مقایسه کنید با صفحات ۲۷۴ - ۲۸۲).

۲. آقای مورگان شوستر در ص ۲۰۳ کتاب «اختناق ایران» می‌گوید: در همان اوقات که قتال در بازارهای تبریز رواج و شیوع داشت واقعه مهم دیگری نیز پیش آمد در رشت و انزلی که با تبریز صدها میل فاصله دارد قشون روس بدون مقدمه و بی اطلاع يك نفر پلیس ایرانی را با بسیاری از سکنه آن حدود با تفنگ گلوله‌ریز نموده کشتند. بعد از آنکه کابینه ایران اطمینان

43. M. Tardoff

44. Russkaya Slovo

کامل در قبول تمام فقرات اولتیماتوم به سفارت داد، آن خونریزی رشت و انزلی واقع شد. اطمینانی که دولت انگلیس در رأی خود علناً داده بود که (پس از قبول مطلب و مواد اولتیماتوم قشون روس که به ایران حمله نموده و داخل شده مراجعت خواهند نمود) و شرطی که دولت روس رسماً کرده این بود: «تا وقتی که واقعه‌ای تازه واقع نشود که باقی‌داشتن قشون لازم باشد، یعنی در این صورت قشون از ایران خارج خواهد شد.» در روشنائی و انعکاس واقعات سابقه‌الذکر بخوبی واضح می‌شود که ایرانیهای بی‌پشت و پناه بدبخت که در مقابل قشون روس هیچ‌بوده و روسها آنها را شکار خود قرار داده بودند، آیا ممکن است که در آن واحد در تبریز و رشت و انزلی به افواج روس حمله نمایند و حال آنکه روسها هم از حیث اسلحه قوی‌تر و مستعدتر و هم از حیث عدد بیشتر از آنها بودند؟^{۴۰}

۳. طبق نامه‌ای که آقای ج. د. ترنر^{۴۱} در منچستر -

گاردین ششم سپتامبر ۱۹۱۲ منتشر ساخت او اطلاعاتش را حدود يك ماه قبل از این تاریخ در تبریز بدست آورده بود، (یعنی يك روز پیش از شروع جنگ) «روسها از آسیابها ذخیره گندم را گرفتند تا به مصرف سپاهیان خود برسانند، و در سرمای سخت زمستان هفتصد سرباز را مجبور کردند که از اردبیل پیاده راه بیفتند.» تمام این پیش‌آمدها برخوردی میان روسها و اهالی تبریز را خبر می‌داد که در بیستم دسامبر روی داد.

۴. هرچند که بعداً روسها ادعا کردند ایرانیان «خائنانه به آنها حمله کرده‌اند»، گزارش اصلی کنسول روس در تبریز (کتاب آبی - شماره رمز ۶۱۰۵ - شماره

۴۵. ترجمه فارسی «اختناق ایران» ص ۱۷۱.

(۳۱۹) فقط می‌گوید: «شب گذشته (یعنی شب بیستم دسامبر) هنگامی که دسته‌ای از سربازان روسی مشغول تعمیر تلفن بودند، مورد حمله‌ی یکی از پاسبانهای گشت واقع شدند. روسها شلیک کردند و دو نفر از پاسبانهای گشت را کشتند.» باز به‌گفته‌ی خود روسها اولین خون را آنها ریختند. در مورد رشت و انزلی همین کتاب آبی (شماره ۳۲۲) می‌گوید که «از دوطرف تیراندازی شد»، «تیراندازی ناگهان شروع شد و گسترش یافت»، «اسکورت کنسول روس در سبزه‌میدان شروع به تیراندازی کردند»، «علت شورش ناگهانی معلوم نیست»، «سه‌قزاق و دست‌کم هشت ایرانی کشته شدند»، یا می‌گوید: «در بیست و یکم دسامبر نزاعی در انزلی درگرفت که در آن یک افسر روسی زخمی و ده ایرانی کشته شد.» گزارش ایرانیان در تمام موارد صراحت دارد که تجاوز از جانب روسها بوده است.

جنگ در تبریز از همه‌جا شدیدتر بود و تمام روز بیست و یکم دسامبر ۱۹۱۱، از یک ساعت بعد از طلوع خورشید تا یک ساعت پس از غروب آفتاب ادامه یافت. مطابق گزارشهای جداگانه اروپائیان، تلفات هر دو طرف سنگین بود و مجاهدان بیش از همه تلفات داشتند، و اگر بطور شایسته‌ای رهبری می‌شدند، ممکن بود قوای روس مقیم تبریز را از میان ببرند. بنظر می‌رسد آنها نه رهبری داشتند و نه نقشه واحدی برای عملیات خود، و دسته دسته به‌صورت نامنظم و بی‌هدف می‌جنگیدند.

مطابق تلگرام مورخ بیست و دوم دسامبر، آقای شیپلی^{۴۷}، کنسول انگلیس در تبریز (کتاب آبی - رمز

۱۰۵-۶۱ (شماره ۳۲۰) وضع چنین بوده است: «هرج و مرج عمومی نبود» و «انگلیسیهای مقیم شهر کاملاً آرام بودند و هیچ اروپائی آسیبی ندید.»، «در واقع، هنگامی که روسها بسیاری از بناهای عمومی را اشغال و ادارات انجمن ملی و دیوان‌خانه و بسیاری از بازارها و خانه‌های مردم را تاراج کردند، و چند نفر بیگناه را کشتند، ایرانیان برای بانکها و مغازه‌های اروپائیان محافظ گذاشتند تا آسیبی بدانها نرسد».

روز دیگر (جمعه بیست و دوم دسامبر ۱۹۱۱) جنگ از سر گرفته شد و تا حدود دو ساعت به غروب مانده - که آتش‌بس مورد موافقت قرار گرفت - ادامه یافت. روز ۲۴ و ۲۵ دسامبر آقای شیپلی، کنسول انگلیس، گزارش داد (کتاب سفید، رمز ۶۲۶۴، شماره ۱۹): «مقامات محلی با همکاری کنسول روس کوشش می‌کردند تا جنگ را متوقف سازند. در بیست و پنجم دسامبر گلوله‌ای شلیک نشد.» سپس می‌افزاید: «ارتباط کنسول و فرمانده سپاه روس قطع شده است و سپاهیان که نتوانسته‌اند پیشرفتی کنند مجبور شده‌اند در اردوگاه خود باقی بمانند.» به عبارت دیگر تا این زمان موقعیت ایرانیان خوب بود، ولی می‌خواستند با دشمن صلح کنند. مردم بیچاره! (چون رابطه تلگرافی با تبریز قطع شده بود) نمی‌دانستند پنج هزار سرباز تازه نفس روسی از جلفا عازم تبریز است و در بیست و سوم دسامبر «به فرمانروای کل قفقاز دستور داده شده است تا به فرماندهان نظامی اجازه دهد با نظر کنسولهای روسیه، اهالی را به شدیدترین وجه تنبیه کنند.» (کتاب سفید، شماره ۱۵)، و روزنامه نو-

ورمیا^{۴۸} خواستار «انتقام بی‌رحمانه و از میان بردن مجاهدان» شده و اعلام نموده است که «لازمهٔ انسانیت واقعی بی‌رحمی است.» همچنان‌که آقای شوستر در کتاب خود (ص ۲۰۲) می‌نویسد: «تجربه، بخوبی نشان داده است که دولت روس با داشتن قدرت در اموری نظیر این، بهیچ وجه از وعدهٔ خود کوتاهی نمی‌کند. مبالغه نیست اگر بگوئیم که هولناکی و دهشتناکی کشتار تبریز هرگز حقیقتاً معلوم نخواهد شد، زیرا که روسها اهتمامی بلیغ در ضبط اخبار نموده‌اند»^{۴۹}.

گزارش خبرنگار تایمز نیز تأیید این مطلب است. در بیست و هشتم دسامبر باتلگرافی از تهران اطلاع می‌دهد که «جز برای مدتی کوتاه در روز بیست و هفتم دسامبر رابطهٔ تلگرافی کاملاً قطع شده است و بیم آن می‌رود هنگامی که پرده برداشته شود جز ویرانی و ماتم چیزی نباشد».

اکنون گوشه‌ای از این پرده فقط گوشه‌ای کوچک برداشته شده است، و عکسهای که در اکتبر ۱۹۱۲ چاپ شد^{۵۰} اکنون ضمیمهٔ این کتاب است و آن را نشان می‌دهد. بعضی از آنها قبلاً در روزنامه‌های «سپهر»، «گرافیک»^{۵۱}، «مجلهٔ روس و انگلیس»^{۵۲}، «روسیهٔ آزاد»^{۵۳}، و «مصر» چاپ گردیده و تا اندازه‌ای به مردم نشان داده است که زیر سلطهٔ روسها و آلت دست برگزیده‌شان شجاع‌الدوله، شهر

48. Novoe Vremya

۴۹. ترجمهٔ فارسی اختناق ایران ص ۱۷۱
 ۵۰. این عکسها در جزوه‌ای به نام: «حکومت ترور در تبریز؛ مسئولیت انگلیس» با شرح کوتاه و عکسهای از حوادث دسامبر ۱۹۱۱ و ژانویهٔ ۱۹۱۲ برای استفادهٔ کمیتهٔ ایران، جمع‌آوری و تدوین شده است. قیمت ۶ پنس، اکتبر ۱۹۱۲. (ا.ب)

51. Graphic
 52. The Anglo-Russian
 53. Free Russia

نگون بخت تبریز - یکی از بزرگترین، زیباترین و زمانی پررونق‌ترین شهرهای ایران که مرکز عمدهٔ نهضت مشروطه‌خواهی بود و با شجاعت بی‌نظیری در برابر محاصره (ژوئن ۱۹۰۸ - آوریل ۱۹۰۹) ایستادگی کرد - چه فجایعی را تحمل کرده است.

دوازده‌عکس (از A تا L علامت‌گذاری شده است) به وسیلهٔ کسی که نمی‌توانم اسمش را فاش کنم در حدود ژوئیهٔ ۱۹۱۲ به انگلستان رسید، گویا توسط افسری روسی برداشته شده است و بعد اجازه داده است نگاتیف آن به دست دیگران بیفتد^{۵۴}. دسته‌ای دیگر از همین دوازده عکس را آقای ج. د. ترنر از مغازه‌ای در تبریز خریداری کرده و به انگلستان آورده است. در پشت هر دو دسته، نام قربانیان نوشته شده است، که جمعاً بیست و سه نفر می‌شوند؛ بجز دو یاسه مورد که مقتولان ناشناس مانده‌اند، شرحها با عکسها مطابقت دارد^{۵۵} در نامه‌هایی که بعد چاپ می‌شود، و تاریخ آنها از ششم ژانویه تا بیست و نهم سپتامبر ۱۹۱۲ است، یکی از اهالی تبریز از کسانی سخن می‌گوید که موفق به فرار از آن شهر شده‌اند، و در ضمن جزئیات مرگ بیست و سه نفر قربانیانی که عکسشان چاپ شده است و کسان دیگر را بدست می‌دهد. قابل توجه است که این اشخاص یا از علما و دانشمندان

۵۴. بعضی از اشتباه‌های واضح در صورت اسامی، در ضمیمهٔ نامهٔ شمارهٔ ۲۵ بیان شده است که خصوصیات مقتولان را روشن می‌سازد. (ا. ب)
 ۵۵. در مقاله‌ای که با عنوان «روسها در ایران، به قلم يك ارمی» در شمارهٔ اوت ۱۹۱۳ مجلهٔ امریکائی New Age Magazine (صفحات ۹۹-۱۰۹) منتشر شده، آمده است؛ عکسهایی که بعضی از آنها در اینجا چاپ شده، توسط يك نفر ایرانی که «جان خود را برای گرفتن آنها به خطر انداخت» برداشته شده است. من این گفته را محض امانت نقل کردم، ولی معتقدم آنچه در متن یاد شد منطقی‌تر است. (ا. ب)

بودند؛ چون ثقة‌الاسلام، شیخ سلیم و ضیاء‌العلماء، یا از جوانان لایقی چون صادق‌الملک که آینده‌ای درخشان داشتند، یا اشخاصی خیروبانیان مدارس و مانند اینها، چون حاجی علی دوافروش، یا نویسندگانی چون احمد سهیلی، یا فدائینی که با شجاعت و مردانگی خود هنگام دفاع از تبریز مشهورگشته بودند، مثل یوسف حکم‌آبادی، مشهدی حاجی‌خان، حاجی صمد خیاط، عباسعلی عطار و میرزا آقا بالای خیابانی، و یا خویشان و اقربای این افراد، چون دونوجوان به‌اسمهای حسن و قادر (که به ترتیب ۱۸ و ۱۲ سال داشتند) و برادرانشان که در میان مجاهدان معروف شهرت‌داشتند، موفق به فرار شده بودند، یا خطیبهای مشهوری چون میرزاعلی ویجویه.

دسته دوم عکسها (از M تا S) به‌وسیله اروپائیان مقیم تبریز گرفته شده است. اینها را نیز آقای ترنر به انگلستان آورده‌اند.

گرچه این عکسها آنچنان که باید نشان دهند جنایات فجیعی نیست که از اول ژانویه ۱۹۱۲ (روزی که کشتار روسها آغاز شد) در تبریز رخ داده است. اما شاید آنها بتوانند، بهتر از هرچیز دیگر، نتایج اطاعت از روش روسیه را که صفت مشخصه سیاست خارجی سر ادواردگری است، به‌مردم انگلستان نشان دهند، و مارا متوجه مسئولیت وحشتناکی سازند که به‌عنوان ملتی بعهده گرفته‌ایم. چنانکه بزودی نشان داده خواهد شد، این مسئولیت از طرف ما تنها اجازه ارتکاب جنایات نبوده است، زیرا حکومت ما همراه دولت روسیه، کابینه ایران را - که به‌هیچ‌روی خود مایل نبود - مجبور ساخت تا عامل فجیع‌ترین وحشیگریها، یعنی شجاع‌الدوله را به

عنوان والی به تبریز بفرستد»^{۵۶}.

در اینجا لازم است میان اعمالی که روسها مستقیم خود انجام داده‌اند و آنچه به دست آلت و تحت‌الحمایه آنها (که تحت‌الحمایه ما نیز بوده است) یعنی شجاع‌الدوله و قیح، صورت گرفته، فرقی گذاشت. روسها چوبه‌های دار بپا کردند و آنها را با پرچم روسیه آراستند، و دسته دسته مردانی را به دار زدند که تنها گناهشان این بود که جسارت ورزیده از شهر خود در مقابل مهاجمان بیگانه دفاع کرده بودند. بسیاری از اینها حتی متهم به شرکت در جنگ نیز نبودند. هنگامی که دولت انگلستان اعتراض کرده خاطر نشان ساخت؛ احساسات مسلمانان به علت کشتن مجتهد بزرگ و محترم و با تقوائی چون ثقة‌الاسلام در روز عاشورا که بزرگترین روز ماتم مسلمانان است - جریحه‌دار خواهد شد (کتاب سفید، رمز ۶۲۶۴، شماره ۲۵ و ۷۰)، روسها فقط گفتند (ایضاً، شماره ۷۵): «ثقة‌الاسلام شخص بسیار بدی بوده است.» (یعنی به اصطلاح مأموران روسیه آزادیخواه بوده) و «ایرانی مؤمنی بشمار نمی‌رفته، بلکه رئیس فدائیان بوده است که فرقه‌ای خارج از دین است».

این اعدامها به وحشیانه‌ترین وضع اجرا شد. دست و چشم محکومان را نبستند. آنها مجبور بودند در انتظار نوبت خود، شاهد مرگ دوستانشان باشند. در اغلب

۵۶. مست‌شدن تدریجی مخالفت دولت انگلیس با انتصاب شجاع‌الدوله به عنوان والی آذربایجان و قوت گرفتن اصرار روسها برای این انتصاب بطور وضوح در کتاب سفید ایران، شماره ۱۹۱۲، ۵ (شماره رمز ۶۲۶۴) آمده است. در پنجم ژانویه ۱۹۱۲ سر جورج بارکلی به آقای شیبلی می‌گوید که «شجاع‌الدوله را نپذیرد، زیرا که او علیه دولت شوریده است و عملاً والی آذربایجان نیست.» در حالی که روز بیست‌وپنجم فوریه، سر ادواردگری از سر جورج بارکلی می‌پرسد: «تا چه اندازه پیروزی شجاع‌الدوله برای انتخاب شدن به والیکری آذربایجان امکان دارد؟» (ا. ب)

موارد محکومان در حدود ده دقیقه دست‌وپا می‌زدند تا جان می‌دادند. در چند مورد نیز طناب پاره شد. مثلاً هنگامی که بدروس آندرئاسیان^{۵۷} یکی از محترمان آرامنه را بدار می‌زدند، دوبار طناب پاره گشت، و یک افسر جوان روسی که با دار زدن مرد بیچاره برای سومین بار مخالفت کرد، به خاطر وساطت و احساسات انسانیش توبیخ و تنبیه شد. ثقة‌الاسلام را (چنانکه از عکس پیداست) پائین‌تر از هفت نفر دیگر بدار زدند تا توهینی نسبت بدو کرده باشند. اجساد آنها یک روز تمام (دوم ژانویه ۱۹۱۲) پس از روز اعدام بر بالای دار ماند.

گرچه آقای شیپلی، کنسول انگلیس در تبریز، به غارت اموال و کشتن بی‌علت فردی بیگناه، و امکان کشته شدن اطفال و زنان هنگامی که قزاقان شهر را بمباران می‌کردند، معترف است (کتاب سفید، شماره ۲۰)، ولی می‌گوید: «صحیح نیست که بگویم قشون روسها رفتاری بیرحمانه و خلاف انسانی داشته‌اند.» ایرانیان می‌گویند زنان و مردان و اطفال بیگناه بسیاری کشته شده‌اند، و برای مثال کشتار حاجی علی ختایی و خانواده او را یادآور می‌شوند. این بازرگان آرام و بی‌آزار که از عالم سیاست بکلی دور بود، در خانه زیبایش کنار باغ شمال (اردوگاه روسها) زندگی می‌کرد. روسها او را باهشت تن از افراد خانواده‌اش—زن، پسر، دختران نوعروس، مستخدم، و یک بچه شش‌ساله و پسر عمویش—کشتند. یگانه کسی که ازین خانواده زنده ماند دختری بود که پایش چنان مجروح شده بود که مجبور به قطع آن شدند. خانه حاجی علی ختایی نیز تاراج گردید و روسها آن را اشغال کردند. تاجر دیگری از اهالی قراباغ به نام حاجی محمد علی خان

و زن و خانواده‌اش قتل‌عام گردیدند. زنان زیادی در محله‌های اهراب و مارالان کشته شدند. آقای ج.د. ترنر در نامه مورخ دوازدهم سپتامبر ۱۹۱۲ به روزنامه منچستر گاردین، کشته شدن اطفال و زنان بسیاری را خاصه در روز بیست و هفتم دسامبر تأیید می‌کند و می‌گوید اروپائیان مقیم تبریز که مأمور دولت نیستند از فجایع آن روزها حکایتها دارند، گرچه از ترس سانسور روسیه نمی‌توانند نامه بنویسند.

اما فجیع‌ترین وحشیگریها را شجاع‌الدوله، طرفدار خونخوار شاه مخلوع، انجام داده است. او که از اوت ۱۹۱۱ (شعبان ۱۳۲۹) تبریز را در محاصره بی‌حاصلی گرفته و باعث قحطی و گرانی ارزاق شده بود، در دوم ژانویه ۱۹۱۲ (دهم محرم ۱۳۳۰) هنگامی که مقاومت مجاهدان را روسها بکلی درهم شکسته بودند، وارد تبریز گردید، و با حمایت روسها، حاکم آنجا شد، و شروع به کشتار و وحشیگری کرد، که بعضی از عکسها گوشه‌ای از آنها را نشان می‌دهد. در اینجا نمی‌توان شرح آنها را آورد. شجاع‌الدوله مردم را به زندان انداخت، شکنجه داد، به دار آویخت، خفه کرد و با خنجر کشت. چنانکه در عکس نمایان است، کسانی را چون گوسفند به دونیم کرد و به سردر بازارها آویخت. اشخاصی را که می‌گفتند طرفدار مشروطه‌اند دهانشان را دوخت، نعل اسب به پایشان زد، و در کوچه‌ها گردانید، زبانشان را برید و چشمانشان را درآورد. یکی از مجازاتهای مورد علاقه‌اش انداختن محکوم در حوض آبی بود که اطراف آن را مردانی چماق به دست گرفته بودند و همینکه سر محکوم از آب بیرون می‌آمد به آن می‌کوفتند تا از خونریزی یا خفگی بمیرد. این است غولی که به‌رغم اعتراض دولت ایران،

روسیه او را حاکم مطلق العنان شهر نگون بخت تبریز ساخته و بریتانیای کبیر نیز در این امر به روسیه یاری کرده است. قطعاتی که در زیر از کتاب سفید اخیر الذکر (رمز ۶۲۶۴) نقل می‌شود به وضوح نشان می‌دهد که دولت بریتانیانیز مسئول مستقیم اعمال شجاع الدوله است:

شماره ۳۲ - در بیست و نهم دسامبر آقای شیپلی از تبریز تلگرافی فرستاد مبنی بر اینکه شجاع الدوله تا چهار پنج روز دیگر وارد تبریز خواهد شد، و میلر^{۵۸} (کنسول روس) گفته است: «نظر به عقیده‌ای که مردم به اتفاق آرا بیان کرده‌اند (!) چون روسها نمی‌توانند حکومت شهر را خود عهده‌دار شوند، او نمی‌تواند با آمدن شجاع - الدوله مخالفت نماید. ازین رو شجاع الدوله را عملاً حاکم تبریز می‌شناسد.» آقای شیپلی می‌افزاید: «تا آنجا که من می‌توانم بگویم و آقای میلر یادآور شده است، و عقیده اروپائانی که با آنها مشورت کرده‌ام نیز چنین است؛ مخالفتی با انتصاب شجاع الدوله در این شهر نخواهد شد، مشروط بر اینکه با تصویب این انتصاب از طرف حکومت مرکزی، بستگی اش با شاه مخلوع از میان برود.»

شماره ۵۵ - وزیر خارجه ایران در سوم ژانویه ۱۹۱۲ از سفرای مختار روسیه و انگلستان خواست تا دولت روسیه را وادار به همکاری بنمایند، از جمله مطالب درخواستی ایران یکی هم اخراج شجاع الدوله از تبریز بود.

شماره ۵۹ - وزیر مختار انگلیس در تهران روز پنجم ژانویه به آقای شیپلی، کنسول انگلیس، تلگراف کرده است که شجاع الدوله را به حضور نپذیرد، زیرا علیه حکومت ایران عصیان کرده است و عملاً نیز حاکم تبریز

نیست.

شماره‌های ۶۳ و ۶۴ - سرادوار دگری در ششم ژانویه به وزیر مختار انگلستان در تهران تلگراف کرد که بنا به گزارش آقای شیپلی شجاع الدوله «از طرف اهالی تبریز به طرز نامناسبی پذیرفته نشده است» و «به گمان او حاکم بدی نخواهد بود.» روز بعد (هفتم ژانویه) وزیر مختار نیز به آقای شیپلی تلگراف می‌کند که «چون بنظر می‌رسد شجاع الدوله عملاً حاکم تبریز است، می‌تواند او را بپذیرد و به ملاقاتش برود. ولی روابط آنها تا وقتی که دولت ایران رسماً او را حاکم بشناسد غیر رسمی خواهد بود.»

شماره ۱۱۶ - در بیست و سوم ژانویه وزیر مختار انگلیس به سر ادوارد گری تلگراف می‌کند: «بنابه اطلاعات رسیده، چون قوای شجاع الدوله و دیگر عمال شاه مخلوع در اردبیل و دیگر جاهای آذربایجان به فکر حمله به تهران هستند، کابینه ایران دچار تشویش بیحدی است.»

شماره ۲۰۰ - در چهاردهم فوریه مسیو سazonoff^{۵۹} به سفیر انگلستان در سن پترزبورگ اطلاع داد که «دولت روسیه موافقت کرده است تا سپهدار جانشین شجاع الدوله در تبریز گردد و به او شغل دیگری داده شود.» با وجود این دو روز بعد (شماره ۲۰۸) مسیو سazonoff می‌گوید: «گرچه دولت روسیه اصرار زیادی در نگه داشتن شجاع - الدوله در تبریز ندارد، ولی این سمتی است که احتیاج به مردی قوی دارد.» و «مطمئن نیست که سپهدار دارای کفایت لازم برای این شغل باشد.»

شماره ۲۲۴ - در بیست و سوم فوریه مسیو سazonoff

تلگرامی از آقای میلر-کنسول روس در تبریز - به سفیر انگلیس در سن پترزبورگ داد مبنی بر اینکه «آقای استیونس^{۶۰} قائم مقام کنسول انگلستان در تبریز (چون آقای شیپلی کنسول در نهم فوریه از تبریز خارج شده بود) به وزیر مختار انگلیس در تهران، سر جرج بارکلی، تلگراف کرده بود؛ که از هر جهت شناختن شجاع الدوله به عنوان والی پسندیده است، زیرا در میان ایلات محبوبیت دارد. (و آقای استیونس) مخالف انتصاب سپهدار است چون اطراف سپهدار را فدائیان و آرامنه گرفته‌اند و رسیدن او به تبریز ممکن است باعث آشوب تازه‌ای شود».

شماره ۲۳۲ - در بیست و پنجم فوریه سر ادوارد گری از وزیر مختار انگلستان در تهران می‌پرسد: «آیا امیدی به موفقیت اقدامات دوجانبه ما در مورد شاه مخلوع، و جلب رضایت دولت ایران برای انتصاب شجاع الدوله به والیگری هست یا نه؟ اگر چنین است تا چه حد دولت ایران می‌تواند نسبت به وفاداری او اطمینان داشته باشد؟» در ضمن اضافه می‌کند: «به اعتقاد آقای شیپلی بهتر است شجاع الدوله انتخاب شود».

شماره ۲۳۴ - در بیست و ششم فوریه وزیر مختار انگلیس در تهران متن تلگرام آقای استیونس را به سر ادوارد گری درباره طرفداری از انتصاب شجاع الدوله مخابره کرد و یادآور شد: «شجاع الدوله یگانه مردی است که می‌تواند نظم و آرامش را در آذربایجان برقرار کند و بسیاری از طوایف نافرمان از او می‌ترسند.» بعد می‌افزاید: «زیردستانش، رشیدالملک و رفیع الدوله مورد نفرت اهالی آن شهر و ایالت می‌باشند، زیرا از فقیر و غنی اخاذی می‌کنند.» در ضمن وزیر مختار یادآور می‌شود:

«مخالفت حکومت ایران با انتصاب شجاع‌الدوله همچنان باقی است، و تلگرامی که هم‌اکنون از آقای استیونس از تبریز رسید حاکی است که «اقدامات شجاع‌الدوله به نفع شاه مخلوع است و اگر از طرف حکومت ایران اقدامی برای خنثی کردن این دسیسه‌ها نشود، احتمال دارد بزودی آشوبی بپا شود.» و نیز می‌گوید: «جای بسی تردید است که شجاع‌الدوله به حکومت ایران وفادار بماند.»

از شماره‌های ۲۶۳، ۲۷۰ و ۲۷۳ برمی‌آید که چگونه شجاع‌الدوله سرسپرده روسیه است. از اولی معلوم می‌شود که در پنجم ماه مارس، چند جلسه جهت بازگشت شاه مخلوع در تبریز، تشکیل شده است، و ریش سفیدان محلات شهر را مجبور به حضور در آن جلسه‌ها کرده‌اند، و شعارهای «زنده باد محمد علیشاه» بر در مغازه‌ها زده‌اند. از شماره دیگر معلوم می‌شود که وزیر مختار روسیه در طهران به کنسول خود در تبریز دستور داده است تا شجاع‌الدوله را از عواقب این اقدامات برحذر دارد. گزارش سوم (مورخ هفتم مارس) حاکی است که «دیگر تظاهرات به طرفداری از اعلیحضرت (!) پایان یافته است.»

اگر دولتهای روسیه و انگلستان می‌خواستند به وحشی‌گریهای شجاع‌الدوله پایان دهند، نمی‌توانستند با اعتراض ساده‌ای نظیر اعتراضی که یاد شد به منظور خویش برسند؟ ولی حتی يك کلمه هم درباره این فجایع — که اکنون باعث ننگ همه شده است و تصاویر مندرج در این کتاب تنها گوشه‌ای از آن را نشان می‌دهد — در کتاب سفید نوشته نشده است. در این فجایع دولت انگلستان مسئولیت مستقیم دارد. زیرا در نگاه داشتن شجاع‌الدوله، عامل جنایات روسها و دادن اختیار مطلق به او، حکومت روسیه

را یاری کرده است تا به رغم مخالفت مداوم دولت ایران این کارها را صورت دهد. آیا تأثر ما از این اعمال زشت می تواند مثلاً به اندازه فاجعه Putamaya باشد که در آن دولت ما مسئولیت مستقیم نداشته است؟

روسیه مسئول نگهداری این غول بی شاخ و دم است و انگلیس از آن دولت حمایت می کند. در بیست و سوم فوریه ۱۹۱۲ مسیوسازونف به وزیر مختار انگلستان در سن پترزبورگ گفت: «گرچه علاقه ای ندارد که دولت ایران را مجبور به انتصاب شجاع الدوله به والیگری بکند. باز به عقیده او فعلاً باقی ماندن شجاع الدوله در آن سمت شرط عقل است، چون نمی داند در صورت بروز آشوبی دیگر در تبریز روسها چه رویه ای پیش خواهند گرفت» (کتاب سفید، شماره ۲۲۴).

اینک برای اینکه نمایندگان مجلس و مردم انگلستان بدانند که سیاست خارجی ما باعث چه جنایاتی علیه انسانیت شده است مبادرت به چاپ «نامه های از تبریز» و عکسهای می کنیم، تا آنچه شرح داده شد بیشتر روشن گردد.

در مقایسه با فجایعی که در تبریز انجام گرفت، کشتار، بدارآویختن، ویران ساختن بناها، خاصه چاپخانه ها در رشت و انزلی، کم اهمیت جلوه می کند. بعلاوه در این دوشهر حکومت بی بندوبار و سفاکی چون حکومت شجاع الدوله روی کار نیامد.

بمباران مرقد مقدس امام رضا در مشهد در آوریل ۱۹۱۲ از طرف روسها (که این بار به بهانه متفرق ساختن طرفداران شاه مخلوع انجام گرفت) عملی وحشیانه و توهین آمیز به مقدسات ملتی بود که غرض از آن چون

واقعهٔ قتل ثقة‌الاسلام، جریحه‌دار ساختن احساسات مسلمانان بود. مشکل است تصور کنیم که این کارها که تنها برای جریحه‌دار ساختن احساسات مردم صورت گرفته است عمدی نبوده! در واقع به این مطلب در کتاب سفید (رمز ۶۲۶۴ - شمارهٔ ۵۲، ص ۱۸) اشاره شده است. پس باید نتیجه گرفت که غرض از این اقدامات یا کشاندن ایرانیان به شورش مسلحانه بوده است که بهانه‌ای برای اشغال کامل این کشور به دست روسها بدهد، یا می-خواستند عرق مذهبی و ملی آنها را جریحه‌دار کنند و آنان را مرعوب سازند و روحیه‌شان را درهم شکنند. در مورد روحیهٔ شکسته و امیدهای بر باد رفته و هرج و مرجی که در ایران حکمفرماست روسیه و انگلستان مسئول مستقیمند، و اگر روز بازخواستی فرارسد به این مسائل رسیدگی خواهد شد.

به آب چشم اسیران به اهل بیت پیمبر
به خون و خاک شهیدان به عشر ماه محرم
فلکی شیروانی

نامه‌هایی از تبریز

زمرده زنده شدن ممکن است و ممکن نیست
زدشمنان کهن دوستی نو کردن

مقدمه

سه‌انگیزه مرا برآن داشت که به ترجمه و نشر «نامه‌هایی از تبریز» پردازم: اولاً اعتقاد به این که کشف و فاش ساختن حقیقتی که به نفع مردم است به عهدهٔ کسانی است که دسترسی به منابع و اطلاعاتی دارند که در اختیار اکثر هموطنان آنها نیست. همچنین اعتقاد به اینکه در صورت دگرگون گشتن حقیقت — خواه به سبب جهالت، خواه در نتیجهٔ نفع شخصی یا بداندیشی — نیاز به روشن ساختن واقع امر به مراتب بیشتر می‌گردد. چنانکه عرب می‌گوید: اذا ظهرت البدعه فليظهر العالم علمه^۱.

در ثانی اعتقاد راسخ به این که سیاستی که در پس سازش روسیه و انگلستان است — و نتایج تلخ آن را در بسیاری از نقاط جهان خاصه در ایران و بیشتر از همه در وقایع تأسف‌انگیزی که در این نامه‌ها شرح داده شده است می‌توان دید — هم مخالف اصول اخلاقی و هم غیر عاقلانه می‌باشد؛ و ایمان به این که از بدعتی ناپسند، فایده و حاصل پسندیده‌ای نمی‌توان انتظار داشت، باید

۱. هنگامی که بدعتی آشکار شود بر عالم لازم است علم خود را اظهار دارد.

کسانی که چنین اعتقادی دارند برای جلوگیری این رویه از هیچ کوشش فروگذار نکنند و تا آنجا که مقدور است به ترمیم زیانهای متعدد حاصل از آن پردازند.^۲

ثالثاً، هدف من بیشتر ترضیۀ روح کسانی است که قربانی تعدی و سفاکی روسها گشته‌اند و طی زمستان ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲ برچوبۀ دار یا در سیاه‌چالها و اتاقهای شکنجه در تبریز و جاهای دیگر جان سپرده‌اند. شاید تنها بان نشان دادن بیگناهی آنها، و این که در اکثر موارد، جز وطن‌پرستی گناهی نداشته‌اند و خلوص نیت خود را به وسیلۀ خدمت صادقانه به مملکت در زندگی، و رشادت قابل تحسینشان به‌هنگام مرگ، ثابت کرده‌اند، بتوان روح آنان را تسلی بخشید.

۲. در مورد سیاستی که در بالا انتقاد شده است باید اشاره کرد به کتاب H. N. Barsitspool موسوم به «ثمرات اتحادما با روسیه» که در آن مؤلف از روش سیاست روسی و انکلیس انتقاد می‌کند.

The Fruits of One Russian Alliance, published by The Anglo-Russian Committee, 56, Lincoln's Inn Fields.

تلگرامهایی از تبریز که انجمن سعادت استانبول
به انگلستان ارسال داشته است.

نامه شماره ۱

بیست و یکم دسامبر

قشون روس مبادرت به حمله کردند و ادارات دولتی
را اشغال و کودکان دبستانی را در زیر پای اسپان تلف
ساختند. مردان و زنان بیگناه را کشتند، اموال آنها و متاع
مغازه‌ها را غارت کردند. پس از بردباری بی‌مانندی، اهالی
شروع به دفاع از خود کردند و روسها را مجبور به تخلیه
عمارات دولتی ساختند.

۲۲ دسامبر

روسها تا غروب آفتاب شهر را از باغ شمال بمباران
کردند. پریشانی و اضطراب دم به دم افزایش می‌یابد.

۲۳ دسامبر

در نتیجه اوامر دولت مرکزی مبنی بر متوقف ساختن
جنگ، اهالی برای دفاع خود اقدامی نکردند، ولی روسها
بمباران را از ناحیه باغ [شمال] و حوالی کنسولگری
تجدید کردند. به زنان و اشخاص بیگناه تیراندازی کردند

و زنان و اطفال بسیاری از مردم شهر را زخمی ساختند یا به اسارت گرفتند و عمارات و مساجد زیادی را آتش زدند.

۲۵ دسامبر

اهالی هنوز ساکتند و وحشیگری روسها بیش از پیش شده است؛ آنها بسیاری از زنان و اطفال را کشته و عمارات متعددی را آتش زده‌اند. اگر فردا آنها از حمله وحشیانه خود دست برندارند اهالی مجبور به دفاع از خود خواهند بود. ما از شما خواهش می‌کنیم که این تلگرام را به روزنامه‌های عمده و مراکز مهم اروپا ارسال دارید.

[امضاء] انجمن ایالتی [تبریز]

«تلگرام فوق را که از تبریز رسیده است انتشار بدهید، علیه عملیات وحشیانه روسها اعتراض کنید، فوراً و هر اقدام ممکن را بعمل آورید.»

[امضاء] انجمن سعادت [جمعیت ایرانیان مقیم استانبول]

نامه شماره ۲

شرح ارسالی «انجمن سعادت» استانبول مورخ ۱۲ محرم ۱۳۳۰ (۳ ژانویه ۱۹۱۲) که مفاد تلگراف رسمی طهران است.

به موجب تلگرافی که از تبریز رسیده روز هشتم محرم کوماندان روس وارد تبریز و نهم ماه جمعی از مشروطه‌طلبان را دستگیر و روز عاشورا هشت نفر را که از جمله ثقة الاسلام مجتهد بزرگ که محل اعتماد علمای اکناف و مرجع اهالی بوده با صادق‌الملک و شیخ سلیم و چند نفر از محترمین به دار زدند. هیئت دولت نظر به

نصایح دولت عثمانی اولتیماتوم روس را محض اینکه جلو بهانه جوئی و خونریزی را بگیرد قبول کرد، که روسها از خونریزی و شدت عمل کناره نمایند. متأسفانه علاوه بر کشتار زیادی که در آن چند روزه اول از مردم بیگناه کرده‌اند، در مثل همچو روز مقدس از شهید کردن این مجتهد بزرگ و سادات و محترمین، اهالی را به بدترین صورتی، البته در قلوب مسلمین يك عداوت ابدی از این بیرحمی تاریخی متمکن نمودند. شیوع این اخبار و اثرات این رفتار دیگر برای هیئت دولت امکان مقاومت و قدرت اسکات هیجان عموم نخواهد گذاشت. این بد رفتاری و خونریزی روس تجاوز به عالم اسلامیت و انسانیت است و از قراری که مسموع می‌شود می‌خواهند حکومت روس و عدلیه و رئیس نظمی و مباشر مالیه هم از خودشان در تبریز برقرار نمایند، و با اینکه هر قدر مجاهد مدافع بوده همه راکشته یا دستگیر کرده یا متواری شده‌اند باز شجاع‌الدوله و سایر ارتجاعیون را هم وارد شهر کرده‌اند.

خواهشمندیم که این فجایع خونخوارانه روس را به هر طوری که صلاح و مقتضی بدانید به انظار عالم مدنیت! ارائه و نشر فرمائید به کومیت هم تبلیغ فرمایند.

مهر انجمن سعادت

نامه شماره ۳

نامه یکی از اهالی تبریز به تاریخ ششم ژانویه
۱۹۱۲ نوشته شده است

دوست عزیز محترما، بعد از تقدیم سلام خالصانه عرضه می‌دارد که چند روز است وارد استانبول شده‌ام و مصمم به عرض ارادت و اخلاص بودم که اخبار بسیار موحش پی‌درپی از ایران و خاصه تبریز سلب حضور و آرام

از مخلص نموده و پریشانی حواس فرصتی به‌ادای وظیفه نگذاشت. فاجعه عظیمه و داهیه دهیاء تبریز، آن شهر بدبخت، که فلك زده‌ترین بلاد عالم واقع شده، و از پنج‌سال به این طرف پایمال جور ظالمین داخلی و خارجی گردید، بکلی دل‌های ایرانیان را آتش زد. روسها از يك ماه به این طرف متصل تحریکات برای يك فتنه در تبریز نموده و آنچه از دستشان می‌آمد در تحریک غیظ اهالی کردند. مردم که به خیالات اینها واقف بودند تحمل کرده‌اند، تا بالاخره اینها دست برنداشته بنای عربده‌در کوچه و بازارها گذاشته و عاقبت بایکی از افراد پلیس مصادمه‌ای انداخته و دو پلیس می‌کشند و از اینجا جنگ شروع می‌شود. بعد از آنکه در این جنگ جمع کثیری از اهالی و زن و بچه مقتول شده‌خانه‌های زیاد خراب گشته و قسمتی از بازار از طرف روسها غارت می‌شود. دارالحکومه و ارگ و ادارات دولتی راهمه متصرف می‌شوند. چند روزی آرامی شد. بعد قشون جدید روس از جلفا به تبریز می‌رسد و يك محله بزرگ شهر را تیرباران کرده و به توپ بسته وارد می‌شود، بنای گرفتن اشخاص بیگناه را گذاشته و بدون محاکمه جماعتی را از اعظم علماء و مجتهدین و اعضاء انجمن ایالتی و تجار و صاحب‌منصبان بزرگ را روز عاشورا دهم محرم که روز عزاء و ماتم بزرگ ایران است علی‌ملاء عام بدار می‌زنند که از آن جمله بوده مجتهد اعظم آذربایجان ثقة‌الاسلام که در تمام ایران شهرت عظیم داشت، و شیخ سلیم از علمای تبریز که عضو انجمن ایالتی آذربایجان و یکی از ناطقین مشهوری بود که از ابتدای مشروطه ایران تا امروز در مجاهده بود و role بزرگی در همه امور انقلاب داشت و شش سال بود کار می‌کرد و از اولین اشخاصی بود که در آخر ماه رجب ۱۳۲۴ هجری به قونسولخانه انگلیس در تبریز برای

خواستن مشروطیت متحصن شدند و همچنین صادق‌الملک که از اعضای مهم انجمن ایالتی و یکی از صاحب‌منصبان بزرگ فارغ‌التحصیل ایران بود که تحصیلات نظامی را در مکاتب حریه عثمانی اكمال کرده و بعد در اروپا نیز تکمیل کرده و یکی از اشخاص عاقل و متین و عالم غیور و وطن‌پرست ایران بود که مملکت در او امید داشت و بدرد می‌خورد زیرا نظیرش بسیار کم است خصوصاً عالم علم نظام اولین چیز محتاج‌الیه است. مشارالیه مدتی کارگذار کرمان بود و بعد در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی برای تحدید حدود مأمور بود و قریب سه سال در ارومی مقیم بود، سال گذشته به تبریز آمد و به انجمن ایالتی انتخاب شد. باری جمعی را که از آن جمله این سه نفر مذکور بود روز عاشورا روسها بدار زدند و من هنوز اسامی باقی را نمی‌دانم ولی گویا همه از بزرگان بودند و وطن‌پرستان. ثقة‌الاسلام و صادق‌الملک قطعاً در جنگ باروسها دخیل نبودند و خصوصاً ثقة‌الاسلام مرحوم که شکی نیست که ابداً اهل این کارها نبود و در هزار يك، احتمال نمی‌شود داد که اشتراك کرده یا تجویز نموده و یا راضی بوده. مشارالیه بسیار آدم صلح‌طلب و معتدل بود، و شکی نیست که انتشار خبر شهادت آن مرحوم انعکاس و تأثیر عظیمی در عالم تشیع خواهد داشت، چنانکه جرائد استانبول امروز خبر می‌دهند که در بادکوبه از بلاد قفقاز هیجانی شده و روسها عساکر احتیاط، مزید کرده‌اند. امروز شنیدم که جناب شیخ عبدالله مازندرانی و آقای شریعت اصفهانی که مجتهدین بزرگ نجفند با پنجاه نفر از علمای نجف و کربلا عازم ایران شده که جهاد نمایند و از سفیر روس در اینجا «چاریکوف» به باب‌عالی رفته و از دولت عثمانی خواسته که آنها را از دخول به ایران ممانعت

نماید، تا کار به کجا کشد.

امروز در جرائد اینجا خواندم که مقام سیرادوارد گری متزلزل شده و عنقریب خواهد افتاد. نمی‌دانم صحت دارد یا نه. اگر چه می‌ترسم افتادن او بعد از افتادن ایران باشد، و نوشداروی پس از مرگ گردد، و هم نمی‌دانم که جانشینان او چه سیاست خواهند گرفت و چه می‌توانند بکنند، یا آنکه خود را در مقابل يك امر واقع یا fait accomplis خواهند یافت؟ باری از این وقایع اخیره شخصاً خیلی متأثرم و نمی‌دانم خداوند و عدل و حق کی انتقام از ظالمین می‌کشد و آیا روزی می‌شود که عدل در عالم ظاهر شود و ضعیف را در لانه خود آسوده بگذارند؟

[مخبر روزنامه مورنینگ پست راهنوز ندیده‌ام اگر چیزی به او بنویسید مستدعیم عودت مرا به استانبول نیز مرقوم دارید من هم همین روزها به سراغش خواهم رفت. از وضع Meeting هم دو کلمه مرقوم دارید که چطور گذشت دیگر عرض قابلی ندارم

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده^۱

نامه شماره ۴

نامه دیگری از همان شخص از استانبول به تاریخ
۱۶ ژانویه ۱۹۱۲

[دوست محترم معظماً، بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه سابقاً عریضه‌ای خدمت عالی تقدیم کردم هنوز به رقیمه‌ای نایل نشده‌ام. می‌دانم مشاغل کثیره دارید. تلگرافاً از خبر انعقاد meeting مسبوق شدم ولی نمی‌دانم

۱. این قسمت در اصل کتاب حذف شده است.

چطور گذشت و آیا تأثیری در سیاست خواهد بخشید یا نه^۱]

اخبار اخیراً تبریز بسیار جالب رقت و دقت است، روسها بهترین اولاد مملکت و امید آتیۀ ایران و جوانهای حساس را متوالیاً اعدام می‌کنند و می‌خواهند رگ و ریشه شجره وطن پرستی را قلع و قمع، و نور حریت را کاملاً اطفاء بکنند چنانکه مدیران و محررین روزنامه شفق^۲ را که مهم‌ترین جرائد آذربایجان بود اعدام کردند که اغلب جوانان نورسیده و در ریعان شباب بودند از آن جمله مدیر شفق میرزا حاجی آقا رضا زاده است که بیست سال داشت و امسال تحصیلات عالیۀ خود را در کلیه^۳ آمریکائی تمام می‌کرد که دیپلوم بگیرد. و جوانی بسیار معقول و با اخلاق و غیور و حساس بود. دیگر از شهدا حاجی علی دوافروش بود که از ده سال به این طرف در راه ترقی و تمدن کوشیده و از شش سال پیش تا امروز یکی از اولین پیشروان فکری و مؤسسین انقلاب مشروطیت بود که از روز اول در جزو رؤساء اشخاصی بودند که ۱۳۲۴ هجری به قونسولخانه انگلیس در تبریز برای مطالبۀ مشروطیت متحصن شدند، در زمان ولایت عهد محمد علی میرزا. و این مرحوم از آن روز تا کنون یکدم آرام نگرفته و دائماً از پیشروان نمره اول مشروطیت در آذربایجان بود و در انقلاب تبریز و مقاومت بر علیه استبداد سه سال پیش شخصاً در سنگرها مواظبت داشت و از بازو مجروح شد و سه ماه در مریضخانه خوابید. و هم‌خیلی در ترویج معارف غیرت مخصوص داشت.

۱. در کتاب حذف شده است.

۲. باید تذکر داد، چنانکه از نامه‌های بعدی برمی‌آید، ناشر شفق خوشبختانه در میان قربانیان نبوده است و میرزا احمد سهیلی شاعر، تنها کسی بوده که با روزنامه شفق مربوط بوده و توسط روسها به دار آویخته شده است. (ا. ب)

۳. منظور «کالیج» است.

مدرسهٔ سعادت در تبریز که قریب پانصد شاگرد را داراست به حمایت او برپا بود. مرحوم مشارالیه از مال دنیا و علاقه جز يك خانه و دو بچهٔ هشت سالهٔ مادر مرده، يك دختر و يك پسر چیزی نداشت، که خانه‌اش را نیز روسها با دینامیت داغون کرده‌اند. علاوه بر این اشخاص روسها خیلی اشخاص دیگر را نیز اعدام کرده‌اند که اسامی ده نفر از آنها را می‌دانم، و غیر از همهٔ اینها هفتاد و پنج نفر (۷۵) از محلهٔ حکم آباد تبریز را که از محلات دور شهر بوده و اهالیش اغلب به زراعت مشغولند یعنی برزگرند سر بریده، و بعد از آن به دار زده‌اند. اینها اخباری است که جسته جسته به اینجا می‌رسد، و باز هنوز اطلاع تفصیلی ندارم. اطلاعات اخیر را از يك منبع رسمی بدست آوردم. امروزها جرائد خبر از سوق عساکر انگلیس به جنوب می‌دهد و می‌ترسم سیاست سیر ادواری اجل ایران را نزدیک کرده باشد.

[مستر ویلیامس را ملاقات کردم و مشارالیه را چنانکه معرفی فرموده بودید شایستهٔ مدح یافتم. خدمت سرکار خانم سلام می‌رسانم جناب آقا میرزا محمد علیخان تربیت هم خدمت عالی عرض سلام می‌کند امیدوارم گاهی در اوقات فراغ به چند کلمه یادآوری فرمائید.

باقی السلام و الاخلاص

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده^۴

نامهٔ شمارهٔ ۵

ترجمهٔ مقاله‌ای که در روزنامهٔ «بنی‌اقدام» شمارهٔ ۶۷۷ مورخ هفتم صفر ۱۳۳۰ هجری (۲۷ ژانویه)

۴. در کتاب حذف شده است.

۱۹۱۲) با عنوان «سفاکی روسها در تبریز» منتشر

شد.

اعمال و کردار روسها را در تبریز نمی‌توان بادنمای انسانی و تمدن مربوط دانست. روزنامه «نو و - ورمیا» طی مقالات سفسطه‌آلود و گفته‌های تعصب‌آمیز از گناهکار دانستن ایرانیان باز نمی‌ایستد.

در نتیجه فجایعی که اخیراً بطور کلی در ایران خاصه در تبریز صورت گرفته است، مجمع بزرگی در لندن تشکیل شد و در آن بسیاری از آزادیخواهان و روشنفکران برای روشن ساختن اذهان مردم اروپا خطابه و سخنرانی‌هایی ایراد کردند.^۱ بنظر می‌رسد که این امر روزنامه مذکور را ناراحت ساخته است، زیرا بلافاصله مقاله‌ای منتشر ساخته و در آن کوشیده است حقایق مطرح شده در آن مجمع را تکذیب و رد کند.

اعمال خونینی که روسیه در ایران، خاصه در تبریز مرتکب شده است بقدری مولم و دهشتناک است که موی بر تن آدمی راست می‌کند و نه تنها ایرانیان بلکه تمام مردم عالم را از هر ملت و مذهبی که باشند غرق اندوه می‌سازد.

بیطرف‌ترین و حقیقت طلبترین روزنامه‌های انگلستان از بحث و برشمردن فجایع روسها نمی‌توانند خودداری کنند. دیلی نیوز^۲، اسپکتیتور^۳، منچستر گاردین ایوینینگ تایمز^۴، ایچیپشن گارت^۵ و ریویو اف ریویوز^۶ همه از اعمال شنیع و رفتار نفرت‌انگیز روسها در ایران انتقاد

۱. منظور مجمع بزرگی است که در ژانویه ۱۹۱۲ در عمارت Opera House تشکیل یافت. (ا. ب)

2. Daily News
3. Spectator
4. Evening Times
5. Egyption Gazette
6. Review of Reviews

می‌کنند و به نام انسانیت می‌خواهند که انگلستان در این امر دخالت کند.

روزنامه‌های مصری و بیشتر از همه «المعارف» با مدرك و دليل پرده از اعمال غير انساني روسيه برداشته و تعمد و هدف روسها را در سوء رفتار خود با ايرانيان موضوع مقالات متعدد خود ساخته‌اند.

دولت روسيه براي رسيدن به هدفهاي خود همه‌جا در پي بهانه است، و همينکه موقعيتي پيش آيد از بيرحمانه - ترين اعمال خودداري نمي‌کند. آنچه در قوه دارد بکار مي - برد تا آخرين ضربه را وارد سازد. کساني که در تبريز به دست روسها کشته شده‌اند اشخاص بي اهميتي نبوده‌اند و هر کدام از آن سیه‌روزان، وطن پرست متعصبی بوده است که فضایل و ملکات آنها بر همه معلوم است. این قربانیان بینوا هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی در پیشرفت و عظمت مملکت خود کوشیده‌اند، و در فدا ساختن منافع شخصی در راه عموم تردید نکرده‌اند و شب و روز با کوششهای پیگیر خود سعی کرده‌اند هموطنان خود را به اصول انسانی آشنا و از آنها منتفع سازند.

از جمله دستة اول قربانیان که به دام ظلم روسها افتاده‌اند و گرفتار خدعه آنها شده‌اند مردی دانشمند و فیلسوفی بنام چون ثقة الاسلام بوده است. طریقه اعدام او بقدری عجیب است که انسان از شگفتی نمی‌تواند خودداري کند. روسها او را در کالسکه‌ای بسیار قشنگ و آراسته به کنسولگری خود در تبريز برده‌اند و پس از اینکه منتهای احترام را به او کرده‌اند، خواستند که نامه‌ای به خط و مهر خود بدهد و اشعار دارد که از روسها منتهای رضایت را دارد، و او خود آنها را به تبريز دعوت کرده است، تا بعضی اصلاحات را عملی سازند. اما چون ثقة -

الاسلام از پذیرفتن درخواست ایشان امتناع نموده اورا بدار زده‌اند. این اعمال وحشیانه روسها در روز عاشورا اتفاق افتاده است. شهرت علم و تقوای این مرد پرهیزگار نه تنها در سراسر ایران بلکه در تمام ممالک اسلامی و سرزمینهای شرقی پیچیده بود.

روزنامه «المؤید» چاپ قاهره سرمقاله‌ای را با عنوان «مرکب علما و خون شهدا» بدو تخصیص داده است و همدردی و تحسر خود را از چنین فقدانی بیان می‌کند. برای این که به خوانندگان «ینی‌اقدام» ثابت کنیم که گفته‌های ما درباره ایران بیطرفانه، مستند و مطابق واقعیت است ذیلا قطعاتی از مقاله «المؤید» را برای خوانندگان خود می‌آوریم:

«اگر روسهایی که خون او را ریختند حس عدالتی داشتند می‌دانستند در صورتی که یکی از هموطنانشان مثل ثقة‌الاسلام رفتار می‌کرد نامش در تاریخ مغلد می‌گشت و بناهای یادبودی در مشهورترین میدانهای شهرهای روسیه برایش بنا می‌گشت، و می‌دانستند که دفاع از سرزمین اجدادی، یکی از عالیترین صفاتی است که تأثیر آن همیشه در روح انسان باقی است، خاصه روحی که علم صفایش بخشیده و جستجوی حقیقت منزه‌اش کرده باشد. ثقة‌الاسلام در آنچه می‌کرد اشتباه نکرده بود، بلکه آنچه به سرش آوردند اشتباه بود. تمام کسانی که از عمق معلومات و بلندی مرتبت او در حقیقت جوئی و تزکیه نفس، حقانیت ادعا و قانونی بودن اعمالش آگاهند، در مرگش سوگواری و می‌دانند به چه مقام بلندی در دنیا و آخرت رسیده است.»

روسها به این راضی نشده‌اند و تبریز را به ویرانه‌ای تبدیل ساخته‌اند و به‌کشتار دسته‌جمعی برگزیده‌ترین

وطن خواهان، متفکران، نویسندگان و اصلاح طلبان غیور و فعال ادامه می‌دهند. با این کار می‌خواهند يك نفر هم در تبریز باقی نگذارند که در آینده بتواند با آنها مخالفت ورزد، فکر می‌کنند سرزمین پر افتخار ایران که چنین مردانی پرورش داده است دیگر نمی‌تواند مردانی نظیر آنها یا بهتر از آنها بوجود آورد. چه فکر بیموده و چه پندار باطلی! آیا آنها نمی‌دانند ایرانی که در دامان پرمهر خود شاهانی چون جمشید، داریوش، اردشیر، شاپور ذوالاکتاف، انوشیروان، شاه عباس و نادر شاه و شعرا و نویسندگانی چون فردوسی، سعدی، حافظ، انوری، رودکی، بدیع‌الزمان همدانی، فیروز آبادی و غیره پرورده است ممکن است مردانی بزرگتر از ثقة‌الاسلام بوجود آورد؟ شکی نیست از هر قطره خون این قربانیان جنایت و بیعدالتی روسها، صدها مرد وطن پرست با استعداد بر خواهد خاست.

دوستی انگلیسی که در تبریز مقیم است نامه‌ای نوشته است و رفتار نفرت انگیز روسها را چنین شرح می‌دهد: «مردانی که روسها اعدام کردند اشخاص معمولی نبودند و هر کدام صفات و خصوصیات برجسته‌ای داشتند و به کشور خود خدمات بزرگی کرده بودند. اشخاصی که در این هفته اعدام شدند از این قرارند: میرزا محمود سلماسی که پس از تحصیل علوم الهی و فنون جدید در نجف، اندکی پس از اعلام مشروطیت به تبریز بازگشت تا به روشن ساختن فکر هموطنانش بپردازد، ضیاءالعلماء که از علوم و فنون غربی اطلاع داشت و به چند زبان خارجی آشنا بود - دایی او را نیز که مرد صاحب فضلی بود در کنارش بدار زدند. حاجی علی دوافروش که هم خود را صرف ساختن مدرسه‌ای ابتدایی به نام مدرسه سعادت در تبریز کرده بود که هم از

لحاظ سازمان و هم از لحاظ روشهای مترقیانه شبیه مدارس خارجی بود. بلافاصله بعد از بیدار آویختن او مدرسه سعادت از طرف روسها بسته شد.

«در همین هفته شوم، ناشر جوان روزنامه شفق که مستقلترین، آزادیخواهترین و وطنپرستترین جراید تبریز بود اعدام شد. به سبب قتل این بیچارگان که محترمترین و با غیرتترین اصلاح طلبان تبریز بودند تمام مردم خون میگریستند. نه زبان و نه قلم من قادرند شرح درد و اندوه بیحد مردم را بدهند و نه می توانند وصف درجه نفرت و انزجاری را که آنها از روسها در دل دارند بنمایند. «من هرگز تصور نمی کردم که روسها اینقدر سیاه»

دل باشند و ایرانیان بتوانند خود را چنین بیباکانه و بسی محابا وطنپرست نشان دهند؛ ولی آنچه به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده ام مرا وادار به اعتراف به این حقیقت می کند. تا عمر دارم نخواهم توانست فاجعه ای را که شاهد آن بوده ام و کلماتی را که از دهان کسانی برمی خاست که بر سر دار در حال احتضار بودند، فراموش کنم.

«روسها همچنین دو نوجوان را که پسر شخصی به نام کربلایی علی مسیو بودند دستگیر کردند. این دو برادر که هنوز به سن بیست سالگی نرسیده بودند، هنگامی که به پای چوبه دار آورده شدند، طنابی را که به گردنشان می انداختند بوسیدند و به ترکی آذربایجانی فریاد زدند: «زنده باد ایران! زنده باد مشروطه!» اشک در چشمان تماشاچیان حلقه زد، و اهالی آزادیخواه، بی آنکه از بیرحمی روسها باکی داشته باشند، های های گریستند. خدا می داند، من که انگلیسی هستم و جانب هیچک از طرفین را نمی گیرم نتوانستم از گریستن خودداری کنم. این قربانیان جوان چوبه دار شخصاً و عملاً مرتکب هیچ گناهی نشده

بودند، و چون برادر بزرگشان جزء فدائیان بود که در برابر روسها مقاومت کرده و دستگیر هم نشده بود، روسها خواستند حس انتقام خود را با ابدار آویختن این دو برادر بینوا اقناع کنند.

«در مورد اعمال دیگر روسها من واقعاً در شرح و نوشتن آنها شرم دارم. همین قدر به اختصار می‌گویم که روسها مدارس تبریز را خالی ساخته‌اند، محصلان را بیرون کرده‌اند و تمام ادارات و حکومت را بصورتی درآورده‌اند که فقط با روش مستبدترین حکومتها مطابقت دارد. آنها برخلاف خواسته اهالی شجاع‌الدوله^۷ را که در زمان ولایت عهد محمد علی میرزا منشی او بود به عنوان حاکم تبریز انتخاب کرده‌اند و به اولقب بیگلربیگی داده‌اند. این مرد پست و جنایتکار از اعمال هر نوع بیرحمی در حق آزادیخواهان و اهالی تیره‌بخت تبریز خودداری نمی‌کند. کسانی که اجازه او را تحصیل نکرده‌اند، نمی‌توانند از شهر خارج شوند یا بدرون آیند. تمام کسانی که وارد شهر می‌شوند مورد نظارت قرار می‌گیرند و اسامی آنها یادداشت می‌شود. سربازان روس با ارا به‌های خالی به خانه آزادیخواهان می‌روند و پس از ضبط و گرفتن اموال آنها، خانه را آتش می‌زنند. در وضع فعلی هیچکس، جز طرفداران روسها، نمی‌تواند سخنی بگوید. کسی نیست که از این رفتار روسیان بی‌حد آزرده‌دل نباشد.

«من بقدری از این اوضاع متنفرم که از اروپایی بودن خود شرمسارم. زیرا غیر ممکن است انسان ببیند که عاملان این جنایتها اروپائیان هستند و نسبت به آنها احساس نفرت نکند. گرچه می‌دانم این سخنان تورا ناراحت

۷. در اصل رفیع‌الدوله نوشته شده است ولی معلوم است که مراد آن راهزن منفور یعنی صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای است که دست‌نشانده برگزیده روسها می‌باشد. (ا. ب)

خواهد کرد، باز نمی‌توانم از شرح واقعیات خودداری کنم. دوست عزیز، مطمئن باش که هم روسها و هم کشورهای دیگر اروپائی می‌خواهند این فجایع مخفی و پوشیده بماند، ولی چون من نمی‌توانم وجدان خود را زیر پا نهم، از گفتن حقیقت زیانی نمی‌بینم. ازین رو اجازه می‌دهم گفته‌های مرا منتشر سازی، ولی فعلا نباید اسم مرا فاش کنی، اما اگر مجبور شدی می‌توانی نام مرا افشا نمائی».

در این جا نامه دوست من پایان می‌رسد. این است اعمالی که روسها مرتکب شده‌اند و کسی چه می‌داند چه کارهایی که نخواهند کرد! خدا می‌داند که فجایع روسها در تبریز بیرحمانه‌تر از اعمال ایتالیائی‌ان در طرابلس بوده است. آنها نه به عدل و حقانیت وقعی نهادند و نه به انسانیت. هر چیزی در این دنیا حدی و حصری دارد ولی برای بیرحمی روسها نمی‌شود حدی معین کرد. در حالی که تمام ملل احترام به علمای دین و رهبران معنوی مردم را لازم می‌دانند، روسها آنها را بی‌کمترین دغدغه و تردیدی به دار می‌آویزند. علاوه بر تمام ایران، عموم مسلمانان از اعمال سفاکانه روسها در تبریز بی‌حد متأثرند و شکی نیست که حس نفرت تلخی در دل ایرانیان و تمام مسلمانان نسبت به آنها تولید شده است. ممکن نیست تلگرامی را از طریق «ینی‌اقدام» از طرف کردهای عثمانی که در کنسولگری ترکیه در ارومیه تحصن جسته‌اند و آن را به مجلس نمایندگان فرستاده‌اند، و در شماره پریروز ما چاپ شده است، بخوانید و از نفرت و تعجب بتوانید خودداری کنید. شکی نیست که باب عالی و وزارت خارجه نیز به نوبه خود به این تلگرام توجه کرده‌اند. اکنون سزاوار است که باب عالی ضمن کوشش خود برای حفظ حقوق اتباع خویش که مسئولیت حمایت آنها را به عهده دارد،

بکوشد به نام انسانیت و اسلام به این اعمال روسها خاتمه دهد. این اقدام باب عالی بسیار بجا و مورد تحسین همه واقع خواهد شد، و هیچکس دولت عثمانی را از اجرای دینی که به گردن دارد سرزنش نخواهد کرد. در این مورد انگلیسیان، مصریان و هندیان پیشقدم گشته‌اند و منتظر نظر دولت عثمانی هستند...

[امضا] س. م. ت^۸

نامه شماره ۶

نامه سومی که از نویسنده نامه‌های شماره ۳ و ۴ رسیده (مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۱۲)

[سواد کاغذ تقی‌زاده به بنده]^۱

از اوضاع تبریز و فجایع آنجا اظهار تألم فرموده‌اید در واقع هرچه جسته جسته اخبار می‌رسد مطلب عظیم‌تر می‌شود. یکی از فراریان که به مصائب و مصاعب کثیره و زحمات طاقت‌فرسا که مثل يك رومانی است موفق به خلاص شده دو روز پیش به اینجا رسیده و وقایع هول‌انگیزی نقل می‌کند که از شنیدنش موی بر بدن راست می‌شود. خانه‌های زیاد در محله مارالان روسها آتش زدند که زن و بچه هم توی آن سوخته از اهالی غیر محارب و بیگناه خیلی کشته‌اند. قریب ده نفر عیال و اطفال از خانه ختائیمها در نزدیکی باغ‌شمال کشته‌اند. سه بازار را غارت کردند (بازار مهادمهین، بازار خیابان، بازار درب باغ میشه) و خیلی زیاد از دکانها. اهالی را در کوچه‌ها سالداتها لخت می‌کنند. عده کثیری از خانه‌ها را بادینامیت

۸. همه‌جا در متن انگلیسی امضای تقی‌زاده به این صورت آمده است.

۱. در اصل کتاب نیست.

انداخته‌اند. برجهای علیشاهی را (که از بنای علیشاه وزیر مغول و معاصر رشیدالدین وزیر بود) با دینامیت خراب کردند. اما مقتولین از اشخاص وطن پرست فحشد عنها ولا حرج، چه اشخاص غیور که قلم من از تحریر کمالات و مزایای فاضله آنها عاجز است، شهید کردند. و به چه نحو جانگداز و وحشیانه ثقة الاسلام مرحوم را بعد از آنکه بنا بر روایات در قونسولخانه روس به تهدید خواستند سندی امضا کند دائر بر حقانیت اعمال روس و نکرد، بسیار کتک زده و ریسمانی به گردنش انداخته تا میدان مشق از زمین کشیدند، در آنجا اجازه نماز خواسته و وضو گرفته دو رکعت نماز خوانده و بعد از آن نطقی کرده که مفادش بر تذکر عظمت شهدای آن روز یعنی عاشورا و ایمان به حیات آتیه ایران و نمردن روح ایرانیست بود، بعد دار زده‌اند. جمع کثیری از مستبدین شهر هم در تماشا بودند و این بیچاره‌ها را با بدترین وحشیگری عالم شهید کردند، یعنی در صورتی که متمدنین گوسفندان را پهلوی هم ذبح نمی‌کنند این مظلومین را با صف نگاهداشته و یکان یکان را واحد بعد از دیگری به تانی روبرو و پیش چشم دیگران کشتند و وقتی نوبت به شیخ سلیم ناطق و عضو انجمن ایالتی رسیده اگر چه به موجب مکاتیب تبریز آنقدر زده بودند که در حال مرگ بوده و اگر نمی‌کشتند نیز می‌مرد و نتوانسته است حرف بزند، ولی به قول نوایه ورمیا^۲ روزنامه روس که منبرش در وقعه حاضر بوده، شیخ سلیم خواسته نطقی بکند و همین جمله را گفت که: از من به انجمن بگوئید... که فوراً جلاد دهانش را گرفته و نگذاشته، ولی شجاعت فوق العاده و بهادری بی مثل را دو طفلان مسلم یعنی دو پسر کوچک کربلائی علی مسیو مرحوم که رئیس

مجاهدین بود و چهار پسر داشت که این دو تا کوچک‌ترین آنها بودند و اسم مبارکشان حسن - ۱۸ ساله - و قدیر - ۱۲ ساله - بود بخرج دادند ، که عالمی را متحیر کردند و نام ایران فداکار را بلند نمودند. این دو بچه که بعد از فرار دو برادر بزرگشان با جمعی از مجاهدین (که به سلماس و از آنجا به خاک عثمانی گذشته و حالا در قرب حدود آواره مانده ، متصل به اسلامبول تلگراف می‌کنند که از طهران به ماتکلیف بخواهید، حکومت طهران هم جواب می‌دهد که چون آنها عاصی به روسند ما مداخله نمی‌کنیم و حالا چند صد نفر در آنجا گرسنه و در سرما مانده و خیلی از آنها ناخوشند) آواره مانده به هر جا رفته‌اند کسی راه نداد. عاقبت پیش یکی از تجار تبعهٔ روس رفته‌اند که قوم و خویش آنها بود ، او سه روز آنها را در حجرهٔ خود مخفی کرده، بعد بیرون کرده و آنها از همه جا مایوس شده یکسره به خودقونسولخانهٔ روس رفته و گفته‌اند ما مشروطه - طلبیم و وطن خود را دوست داریم و جایی نداریم، هر چه می‌خواهید بکنید. قونسول آنها را به محکمهٔ نظامی تسلیم کرد و دار زده‌اند. وقتی که پای دار آمده‌اند بچهٔ کوچک بعد از بدگفتن زیاد به روسها و امپراطور و غیره با صدای بلند به زبان ترکی «زنده باد ایران، زنده باد مشروطیت» گفته و چشم روی هم نهاده، باکمال دلاوری ریسمان را خود به گردن خود انداخته و گفته؛ زود بکشید. باری تا امروز متصل اخبار اعدام و قتل و صلب است که پی در پی می - رسد، که مشاهیر آنها از این قرار است:

۱- ثقة الاسلام.

۲- شیخ سلیم ناطق ملا و عضو انجمن.

۳- ضیاء العلماء از علماء کامل در علوم جدید و السنه

فرانسه، روسی، انگلیسی و فنون زیاد و صاحب ترجمه‌ها

- و کتب مطبوعه، و رئیس محاکم استیناف.
- ۴- محمد قلی خان، خالوی او.
- ۵- آقامیرزا محمود سلماسی از مجتهدین که منتخب درجه اول مجلس شورای ملی از ارومی بود.
- ۶- شیخ الاسلام حاجی میرزا عبدالامیر از علماء و سادات طباطبائی خانواده شیخ الاسلام قدیم آذربایجان که صد سال بیشتر است.
- ۷- آقا میرزا علی ویجویه اولین ناطق و واعظ مشروطه طلبان، از پیشروان دمکراتها.
- ۸- میرزا حاجی آقارضا زاده مدیر شفق که تفصیلش را سابقاً نوشتم، که این شخص میان کل شهداء بلا استثنا نمره اول بود و امید آتیۀ مملکت بود و من بیشتر از همه از بابت او متأثر شدم و او و میرزا علی سابق الذکر فقید ایرانند.
- ۹- حاج علی دوا فروش از بزرگان مشروطه طلبان آذربایجان.
- ۱۰- صادق الملك عضو انجمن ایالتی و صاحب منصب، فارغ التحصیل نظامی.
- ۱۱- میرزا احمد سهیلی از تجار مشروطه طلب.
- ۱۲- مشهدی ابراهیم از تجار مشروطه طلب نمره اول.
- ۱۳- میرزا احمدخان بنابی.
- ۱۴- مشهدی حاجی، سرکرده مجاهدین.
- ۱۵- شکور پدر زن او.
- ۱۶- حاج صمد خیاط.
- ۱۷- یوسف حکم آبادی، که آنرا وحشیانه شقه کردند و به عذاب کشتند.
- ۱۸- نایب احد و دو نفر مجاهد.

اینها بود آنچه از گوشه و کنار بدست آمد. دیروز هم تلگراف، خیر اعدام ۱۸ نفر را آورد. پی در پی اعدام است و می‌خواهند دیگر کسی نماند، و تخم و ریشه وطن‌پرستی را براندازند. از قرار معروف چهارصد نفر در توقیف هستند که بتدریج به محکمه نظامی می‌دهند. در قزوین هم روسها ۱۴ نفر از دمکراتها را از دولت خواسته‌اند که توقیف کنند، و الا خودش توقیف خواهد کرد. در طهران هم ارتجاع آمده و حکومت کاملاً متمایل به روسها شده، و تماماً به میل آنها تسلیم شده و به احرار خیلی سختگیری می‌کنند. و حتی در یکی از مکاتیب اشخاص با اطلاع دیدم که مذاکره، بین روس و اولیای امور ایران جاری است که جمعی را خود دولت توقیف و حبس و طرد کند و فهرست اسامی آنها را روسها خواهند داد که از ۳۶ نفر تا دوست و پنجاه نفر می‌گویند. به خود مخلص هم نوشته‌اند که در قزوین روسها از دولت خواسته‌اند که ۱۴ نفر از دمکراتها را بگیرند و الا خود روسها توقیف و تنبیه کنند، و در طهران هم فعلاً چند نفر از دمکراتها را گرفته‌اند و تقریباً در همه جا وطن‌پرستان و بالخاصه دمکراتها در زحمتند.

نامه شماره ۷

نامه چهارم از نویسنده نامه‌های ۳ و ۴ و ۶، مورخ
اول فوریه ۱۹۱۲

[دوست عزیز محترم معظماً]^۱

چندی پیش بعد از ورود به اسلامبول مکتوبی حضور عالی فرستادم و باز عازم توالی در مکاتبه بودم، بعضی حوادث و هم اختلال خیالی که می‌دانید مجال نداد. در این

۱. در متن اصلی کتاب نیست.

اثنا نگارشات جنابعالی را در جرائد و نطق مؤثرتان را در مجمع لندن^۲ خواندم و از مجاهدات خالصانه عالی، زبان تشکر من و سایر هموطنان قاصر است. رساله مختصر را که به عنوان «بحران ایران» به مناسبت ابتدای سال جدید نشر کرده و یک نسخه نیز لطفاً به مخلص ارسال فرموده بودید زیارت و قرائت کردم بسیار خوب و جامع و کامل بود فقط بعضی نکته‌ها به نظر مخلص رسید که لازم دانستم عرض کنم:

در آخر صفحه ۴ مذکور است که رحیم‌خان ثانیاً بر ضد حکومت ایران شورید و یاغی شد. در صورتی که مشارالیه از ابتدا یعنی از زمان محاصره تبریز عاصی ماند و بعد از ورود قشون روس به تبریز و اعلان مشروطیت از طرف محمد علی میرزا قوای موجوده خود را با سه توپ برداشته از روی راه جلفا و تبریز که مقر اردوی او بود (یکی از سه اردوی محاصره تبریز که سه راه اطراف تبریز را مأمور محاصره بودند: عین‌الدوله با قوای خود در طرف شرقی یعنی باسمنج که راه طهران است، صمدخان شجاع-الدوله مراغه‌ای در راه جنوب و جنوب غربی که راه گوگان و مراغه باشد، رحیم‌خان چلبیانی در راه شمالی و شمال غربی، که راه جلفا و خوی و قراجه‌داغ باشد) به اهر که مرکز قراجه‌داغ است رفته و اسرای زیادی را از اهالی تبریز که در اردوی او بود هم با خود برده در آنجا ماند، و ولایت قراجه‌داغ را در دست خود گرفت و حکومت می-کرد، و اطاعت از حکومت ایران نکرد. حتی به اوامر متعدده اکیده که چه از کابینه سعدالدوله و چه از خود محمد علی میرزا در استخلاص اسرا رسید اطاعت نکرد. و چون محمد علی خلع شد برطرفیان خود افزود و بعد از رفتن

۲. یعنی در جلسه عمومی مجمع به تاریخ ژانویه ۱۹۱۲. (ا. ب)

قشون به قراجه‌داغ و گرفتن پول و شتر از او و برگشتن— شان به تبریز مشارالیه بغتة سکتہ‌ای کرد که نصف بدنش فالج شد، و قونسول روس از تبریز طبیبی روسی را که طبیب قونسولگری بود به معالجه او فرستاد. يك هفته از رسیدن دکتر روسی به اهر بیش نکشید که بناگاه رحیم‌خان زنده‌شده و سوارگشته‌قوای قشونی جمع کرده، باشاهسونها که دشمن بودند صلح و با رؤسای آنها که در خلخال بودند اتحاد کرده با «امیر عشایر» که کل طوایف شاهسون در قیام و عصیان‌شان او را رئیس انتخاب کرده بودند عهدی بسته و حمله به اردبیل کردند (در این واقعه رحیم‌خان رئیس کل ایالات قراجه‌داغ از قراخانلو و حسینکلو و حاجی علیلو و چلبیانلو که ایل خودش است، بوده و بیوک‌خان امیر عشایر خلخالی رئیس طایفه شاطرانلو، از قبائل شاهسون نیز رئیس کل طوایف ۳۶ گانه شاهسون بود از فولادللو و یوردچی و غیره و غیره، که این دو نفر یعنی رحیم‌خان چلبیانی سردار نصرت، و بیوک‌خان امیر عشایر شاطرانلو مدیر اردوی طوایف متحده‌ای برای حمله به طهران و اعاده شاه مخلوع، بودند).

در اواسط صفحه ۵ مرقوم است که دولت ایران از دولت روس خواست، پیش از وقت، که اگر رحیم‌خان بخواهد به خاک روس فرار کند او را راه ندهند. ولی این نکته از قلم افتاده است؛ که سفیر روس در تهران هم این مطالبه دولت ایران را قبول کرده و قول داد که نخواهند گذاشت، و حتی دولت ایران به توسط سفارت روس در طهران خواهش کرد که مواظبت به حدود روس از آن نقطه که ممکن بود رحیم— خان فرار کند (یعنی نزدیک پل خداآفرین روی نهر ارس) نموده و مانع فرارش شوند. روسها بالعکس در کنار رود ارس و حتی چند نفر سوار در وسط رودخانه منتظر

گذاشتند که اگر رحیم‌خان رسید او را زود نجات دهند و چون رحیم‌خان به خاک روس گذشت و به دولت ایران خبر رسید، به دولت روس شکایت کرد. سفیر روس در طهران و وزیر خارجه روس در پترزبورغ رسماً انکار کردند که رحیم‌خان به خاک روس نگذشته، تا آنکه خبر جناب رحیم‌خان دزد!! از عمارت حکومتی در شهر «یکاترینودار»^۲ رسید آن وقت حکومت ایران به توسط سفیر خود در پترزبورغ با کمال شدت اعاده او را مطابق عهدنامه مطالبه کرد که اموال کثیره مردم را که غارت کرده بودند با چندین هزار گوسفند و قریب دویست نفر از اتباعش و پسرانش با خود برده‌اند، دولت روس آن قطاع الطریق دزد غارت‌گر مشهور را مقصر سیاسی نامیده و نداد.

در اواسط صفحه ۶ در خصوص رشیدالملک حاکم سابق اردبیل و استخلاص او با قوه نظامی از دارالحکومه و حبس مرقوم است، ولی گویا مناسب باشد که این هم گفته شود که مشارالیه را از محبس برداشته و به قونسولخانه روس بردند و پس از دو سه روز از شهر بیرون رفته و به اردوی صمدخان شجاع‌الدوله مراغه‌ای که در باسمنج دو فرسخی شهر بود ملحق شد و با او در محاربه با ملت و دولت همدست شده از طرف صمدخان (که خود را فرمانفرمای آذربایجان از جانب محمدعلی شاه می‌نامید) با یک قوه‌ای مأمور ضبط ساوجبلاغ و میان‌دواب و غیره که به حکومت ایران صادق مانده بودند شد، و به جلوگیری قوای حاجی ایلخانی و اعظام‌الممالک از رؤسای اکراد ساوجبلاغ که به حکم دولت مشروطه به مراغه تعرض و حمله می‌کردند اقدام کرد، و بالاتر از آن اینکه بعد از آن از جانب صمد خان، حاکم اردبیل شده که تا این اواخر به نام محمدعلی شاه

در آنجا حکومت می‌کرد و اخیراً از طرف صمدخان با يك اردویی مأمور شد که از راه آستارا حمله به گیلان و رشت و انزلی کند و پس از تجاوزات روسها در انزلی و رشت و دفع و اعدام وطن‌پرستهای آنجا در اواخر دسامبر گذشته رشیدالملک بلامانع وارد انزلی شده، همان رشیدالملک که قونسول روس در تبریز با سیصد نفر سالدات از چنگال عدالت دولت ایران خلاص کرد و گذاشت که بر علیه دولت اقدامات کند (مثل همان واقعه که میرشکار محمد علی میرزا احمدخان را که با خود محمد علی در سفارت روس متحصن بود دو سال و نیم پیش از این شبانه از سفارت روس به طرف زنجان فرار دادند و رفته در آنجا به ملاقربانعلی و مستبدین ملحق شد. بعد از مغلوبیت ملاقربانعلی و فتح زنجان به دست یفرم‌خان باز مشارالیه فراراً خود را به قزوین رسانیده مدت‌ها در قونسولگری روس در آن شهر بسر برده و باز بالاخره به توسط سفارت روس از دولت امنیت نامه گرفته بعد با داراب میرزا به قریه چرگر در حوالی زنجان که ملک خودش بود رفته و با آدمهای خود که از آنجاها جمع کرد، آن حادثه را بلند کرد. . .)

در اوایل صفحه ۹ راجع به ترضیه خواستن سفارت روس از آقای حسینقلی‌خان نواب در مسئله کاشان مرقوم است، ولی این نکته ذکر نشده که بالاخره حسینقلی‌خان را مجبور به دادن ترضیه کردند و حسینقلی‌خان با کمال ناگواری به سفارت روس رفته و عذرخواهی کرد.

در اول صفحه ۱۱ نوشته شده که سالارالدوله قشونی از لرها جمع کرد، و صحیحش این است که از کردها جمع کرده لرها.

در اواسط همان صفحه در خصوص محمد علی و سالارالدوله نوشته شده که بعد از شکست خوردن، اولی به

روسیه و دویمی به اروپا گریختند. در صورتی که هیچیک نگریختند، محمد علی به يك کشتی روسی سوار شده در دریا ماند، تا دوباره پیاده شد. سالارالدوله به پشت کوه پیش والی آنجا که پدرزنش بود رفته و دوباره به کرمانشاه برگشت.

در اوائل صفحه ۱۲ مرقوم است که شعاع السلطنه در تحت حمایت عثمانی بود، و حقیقت این است که تبعه عثمانی شده بود.

و در همان صفحه چند سطر بعد از آن مرقوم است که دو صاحب منصب قونسولخانه روس با ده نفر قزاق روسی رفته و در خانه شعاع، ژاندارمهای ایران را تهدید و اخراج کردند. ولی این مطلب از قلم افتاده که بلافاصله بعد از آن، همان روسها به دولت آباد رفته و ژاندارمهای خزانه را در آنجا گرفته و اسیر کرده، به قونسولخانه روس آورده و حبس کردند. تا بعد از اقدامات دولت، سه ساعت از شب گذشته، بعد از خلع سلاح آنها را ول کردند.

اینها بود آنچه به نظر قاصر مخلص می رسید که عرض شد. از اوضاع حالیه مملکت ایران که خبر دارید که بسیار بدتر می شود و حکومت حالیه طهران هم کاملاً مرعوب روس شده و محتمل است کم کم حکومت ایران به همان شکلی در بیاید که روسها می خواهند. در یکی از نمرات منچستر گاردن مطالبی از قول يك مخبر با اطلاع در امور ایران خواندم که از سیر ژورژ بارکلی^۴ هم مدح کرده بود. حدس زدم که بیانات میجر استوکس باشد و گمان می کنم پیشین گوئیهای آن مقاله، قریب به صحت و احتمال قوی باشد. و با آنکه روسها ظاهراً مشغول مذاکره با دولت انگلیس و بستن

4. Manchester Gardian

5. Sir George Barcklay

قرارنامهٔ مخفی هستند، از طرف دیگر باطناً روسها حتماً در پیشرفت کار شاه مخلوع سعی دارند، و مخالف صداقت با انگلیس راه می‌روند و گول می‌زنند. متصل اسلحه و مهمات به او می‌فرستند و داوطلبانی Volontaire برای او از قفقاز می‌فرستند، و اخیراً کشتی جنگی روس در بحر خزر موسوم به «گوگ‌تپه» اسلحهٔ زیادی به استرآباد برای شاه مخلوع حمل کرده و جماعتی کثیر از چچن‌ها Tchetchens^۶ را که از قبائل داغستان و جزو لگزی [لگزی]های ولادیقفقازاند بیشتر از سیصد نفر به اطراف او فرستاده و حالا برای شاه مخلوع جنگ می‌کنند. بعضی از صاحب‌منصبان روس هم مشغول تعلیم و انتظام قشون محمدعلی و ترکمانان او هستند و هم در میان چچن‌ها اشخاصی هستند که در خدمت عسکری روس بسر برده و کسب معلومات نظامی کرده‌اند. امیر حاجبی نام گرجی از تبعهٔ روس هم ملحق به آنها شده و فرمانده Commander داوطلبان قفقازی شده. از طرف دیگر به قشون روس در استرآباد امر شده که اگر یفرم‌خان بر علیه شاه مخلوع برود او را توقیف و تنبیه کنند و به این واسطه یفرم را از محاربه برای دولت مانع آمده‌اند و حالا مشارالیه به اسلامبول می‌آید که باجمعی آرامنه به طرابلس غرب برود و به جهاد با ایتالیا اشتراک کند در زیر دست انور بیگ در بنغازی. قونسولهای روس و قشون او هم خصوصاً در تبریز و رشت حملهٔ مستبدین را به طهران تشویق و ترویج می‌کنند. چنانکه حالا صمدخان فرمانروای آذربایجان به

۶. چچن طایفه‌ای است که افراد آن در شمال قفقاز و در ناحیه‌ای به همین نام سکونت دارند و با چرکسها همسایه هستند. چچن‌ها بیشتر سنی مذهبند و به زبان لگزی تکلم می‌کنند. در زمان استالین جمهوری چچن‌ها از میان برداشته شد و آنها را به آسیای مرکزی فرستادند، ولی در زمان خروشچف این جمهوری دوباره احیا شد و چچن‌ها به سرزمین خود بازگشتند. طبق آمار ۱۹۵۷ جمعیت این جمهوری ۷۱۱ هزار نفر بوده است. (م)

تکیه روسها شده، و از قتل و نهب و اعدام و حبس و جریمه و ظلم بالغاً مابلیغ در تبریز کوتاهی نمی‌کند، و به میانجی‌گری در بیست فرسخی تبریز در سرراه طهران است قشون جمع می‌کند، و اردو می‌زند، و به ولایات آذربایجان حکام تعیین می‌کند، که یکی از آنها قدره‌الملک نام که به خوی فرستاده، جلوس محمدعلی راجش گرفته و چراغانی در شهر کرده. رسماً خود صمدخان وقت ورود به تبریز در ۱۱ محرم به قونسولخانه روس رفته و بیرق روس گرفته و با همان بیرق وارد شده و به دارالحکومه رفته. فراشهای صمدخان برای آنکه سالداتهای روس آنها را تمیز داده و رسمی حساب کنند و از اهالی متمیز باشند، شعار روسی Arme را در روی لباس، بازوهای خود نقش کرده‌اند. اما ظلمها که روسها و صمدخان - به تحریک و حمایت آنها - در تبریز کرده‌اند که قلم من از تحریر عاجز است. آقا میرزا محمود سلماسی را که از علما بود و جزو منتخبین درجه اول مجلس شورای ملی، به انواع شقاوت در خانه صمدخان، یعنی منزل او «باغ حاجی نظام الدوله» کشته‌اند. زنده زنده چشمهای او را درآورده و زبان او را بریده‌اند - چون ناطق بود - و بعد کشته‌اند، در صورتی که صمدخان چهارصد تومان از او می‌خواست که ولش کند، و او نداشته و نتوانسته فراهم بیاورد. خیلی خیلی از مردم را می‌گیرد و از هر کدام از صد تومان الی دو و سه هزار تومان می‌خواهد تا ول بکند و الا می‌کشد. نایب یوسف حکم آبادی را سر بریده و بعد مثل گوسفند دو شقه کرده و هر نیمه جسدش را از یک طرف بازار آویخت، و همچنین سایر مظالم او و روسها و سایر مرتجعین در تبریز و اعمال وحشیانه عجیبه که اگر بنویسم واقعاً یک کتاب می‌شود، چه خانه‌ها که بازن و بچه و اهل و عیال در داخلش، آتش زده و سوزانیده‌اند. چه محله‌ها که

با خاک یکسان کردند. يك نفر از رؤسای مشروطه خواهان که حالا متواری است، مکتوبی به وسایل پر زحمت به یکی از دوستانش در اسلامبول، از تبریز نوشته بود و در آن مکتوب اوضاع تبریز را به شهر نیشابور بعد از خرابی چنگیزیان تشبیه کرده بود. امروزها وضع تبریز و همه نقاط آذربایجان بسیار اسفانگیز است، روسها و مرتجعین سخت بیداد می‌کنند. تمام مکاتب را بسته‌اند و نور علم و وطن پرستی و مشروطیت و ترقی را بکلی خاموش وریشه‌کن می‌کنند و بالمره قلع و قمع می‌نمایند، که اثری نماند. چنانکه مغول در زمان استیلا کردند.

بعد از این آسایش از دنیا نباید چشم داشت

قیر در انگشتی ماند چو برخیزد نگیں

ولی اینها آثار مغول را هم خراب کردند، دولت متمدن روس ارگ علیشاهی را که از بناهای عظیم ایران و از آثار علیشاه^۷ وزیر معروف مغول بود شکست کرده و برج و باروهای آن را کاملاً خراب کرد. سالداتها برحسب روایات متواتر، مردم را در کوچه‌ها لخت می‌کنند و مردم بسیار در حال هیجان و غیظند. همه تفصیل را نمی‌توانستم بنویسم، و الا خیلی مفصل می‌شود. انشاءالله در مکتوب دیگری شاید مفصلاً عرض کنم.

يك نکته‌ای هم لازم بود عرض کنم که به يك واسطه‌ای اینجا مستحضر و مطلع شدم که روسها - نمی‌دانم با اطلاع حکومت انگلیس یا به رغم او - مشغول چیدن يك ترتیبی و نقشه افسادی در جنوب ایران و خصوصاً فارس هستند و گویا ظل السلطان را که در نیس است، تحریک می‌کنند که در بهار با جمعی از مستبدین از جنوب مثل محمد علی سر

۷. منظور تاج‌الدین علیشاه جیلانی وزیر ابوسعید است که رقیب خواجه رشیدالدین بود و باعث مرگ او و پسرش شد. (م)

در بیاورد، و پول صرف کند و قشقائی نیز با او همدست است و تمهیه می بینند. همچنین سردار ارفع، شیخ خزعل خان، شیخ محمره و سایر عشایر جنوب و آقانجفی و سایر ملاکین و متنفذین اصفهان، و در آنجایی خواهند فتنه بزرگی برپا کنند، که یا قشون انگلیس را مجبور به مداخله می کنند که موقع روسها در شمال مستحکم شود و یا آنکه دولتین روس و انگلیس را وادار به تقسیم ایران در دو منطقه شمالی و جنوبی، در تحت سلطنت محمد علی میرزا و ظل-السلطان می نمایند. باقی العلم عندالله.

در این اواخر بعضی اخبار و شایعات می رسد که بختیاریها را هم دولت روس خیلی جلب به خود کرده و گویا می خواهد خود آنها را با شرایط معینی وادار به آوردن محمد علی به طهران بکند و بختیاریها خیلی متمایل به روس شده و بیشتر از آنچه با انگلیس است با روس مربوط گشته اند و نفوذ و Prestige انگلیس بعد از این واقعات اخیر از چشم آنها افتاده و هکذا . . . ولی صحت و سقم این شایعات اخیر را نمی دانم تاچه اندازه است و امیدوارم باز در میان آنها اشخاص وطن پرستی باشند.

خیلی می خواستم از اثر میتینگهای لندن و منچستر و نطق مستر شوستر و سایر مجاهدات عالییه شما قدری بدانم که به کجا رسیده و آیا افکار عمومی به حد کافی متنبه شده؟ و امید نتیجه ای در مستقبل قریب هست یا نه؟ و مایلم گاهی از جریان امور قدری مطلع شوم و لو ماهی يك بار. و همچنین دلم می خواهد اجمالا از اطلاعات و معلومات و آراء میجر استوکس و مستر شوستر مطلع شوم که چه می گفتند. زیاده دیگر عرضی ندارم. باقی السلام و الاخلاص و الدعاء

مخلص صمیمی واقعی

س. ح. تقی زاده

اخيراً مطلع شدم که رشیدالملک در میانج رئیس اردوی صمدخان است و آنکه در انزلی و رشت رفته غیر از او است و رشیدالسلطنه لقب دارد.

نامه شماره ۸

ترجمه مقاله‌ای راجع به اوضاع ایران که در روزنامه ترکی «ترجمان الحقیقت» مورخ یکشنبه ۴ فوریه ۱۹۱۲ منتشر شده است.

نامه زیر را از «ارومیه» دریافت کرده‌ایم:

باوجود اطمینانی که سیاستمداران اروپایی داده‌اند، ما در زیر فشار تعدی و ظلم روسها داریم خرد می‌شویم. از روزی که سربازان روسی به اینجا پا نهاده‌اند، کوشش آنها در ویران کردن مملکت و اضمحلال مردم بوده است. نمی‌دانم کی توفان تعدی این مردمان «متمدن» فرو خواهد نشست؟ شاید قهارترین ستمگران و مطلق‌العنان‌ترین فرمانروایان تاریخ، احساس ترحم و انسانیت می‌کردند و جرأت نمی‌کردند در ممالکی که زیر سلطه ظالمانه آنها است، دائم اعمال بیرحمانه و شنیع انجام دهند. هنگامی که روسها به خانه، مغازه و انبارهای مردم تبریز حمله می‌آورند و آنها را ویران و باخاک یکسان می‌سازند، درخشش شقاوت و بربریت در چشمانشان دیده می‌شود. در آنها اثری از رحم و آنچه حس انسانی نام دارد پیدا نیست. ما چون ماشینی بیروح، بی‌احساس و سرد، درهم می‌شکنند. می‌خواهم بدانم عقیده مردم اروپا که شتابان به سوی تمدنی بزرگ پیش می‌روند، درباره این گزارشهای دلخراش چیست و پس از خواندن آنها چه می‌گویند؟ هیچ چیز! اصلاً چیزی نمی‌گویند! این سوسیالیستها، که اگر کارگری هنگام اجرای عملی خرابکارانه و وحشتناک دستگیر

شود و به مجازات برسد، دولت را «جنایتکار»، «خیانتکار»، «بیرحم» و «شقی» می خوانند، چرا حاضر نیستند نگاه ترحم آمیزی به آن سوی دایره محدودی بیندازند که در آن زندگی می کنند؟ نه، حاضر نیستند! باز هم نه!

نمی دانم چه قدرتی سبب شده است چنین رفتاری موهن، چنین ظلم و شقاوتی به مادر شرقی، که طفل شیر-خواره تمدن غرب را پرورده و او را با مهر و دلسوزی بی اندازه در آغوش خود بزرگ کرده است، روا دارند؟ منشأ این قدرت از کجاست و پشتیبان آن کیست؟ اروپا! سیاست! سیاستمداران! اگر چنین است نابود باد ستمگرانی که می کوشند حق حاکمیت ما، مملکت ما، ملیت ما، مردم ما، استقلال ما را که شصت قرن دوام یافته است، از میان بردارند و نابود سازند. شکسته باد دستهایی که به ناحق اسلحه خود را به سوی ما نشانه می گیرند، فقط برای اینکه منافع سیاسی و اقتصادی خود را حفظ کنند! خداوند پای کسانی را که ایران را لگدمال می کنند گرفتار فلج سازد و فکر کسانی را که برای درآوردن ما به زیر سلطه خود نقشه می چینند عاجز کند! نفرین و هزار نفرین بر چنین «تمدنی» باد! نابود باد سیاستمداران غرب که می کوشند تا آزادی دیگران را از دستشان بر بایند! آفرین و صد هزار آفرین بر شما مردانی باد که می کوشید حقوق انسانها را حفظ کنید!

امروز در چه وضعی هستیم؟ ما بر خاکستر و ویرانه های ایران ویران نشستیم و بر بخت سیاه خود زاری می کنیم و نفرین بر کسانی می فرستیم که ما را به چنین روزگاری نشانده اند. آن دستان خیانتکاری که مدام بر سر ما سرباز، توپ و تفنگ ریخته اند، و بیشک بلی بیشک، خود نیز روزی گرفتار صاعقه درهم کوبنده قدرت غیر

منتظر خواهند گشت.

بعضی از مأموران بی‌حمیت و خیانت پیشه ما که در کنسولگری روس پرسه می‌زنند و چشمان خود را «فال طاشی گبی» باز می‌کنند^۱ تابع اوامر و نقشه‌های کنسول هستند. این ناکسان پست به ظاهر دم از وطن پرستی می‌زنند و ما را به مقاومت و دفاع از مملکت خویش تشویق می‌کنند و در خفانام ما را به فهرست محکومان که در کنسولگری روس فراهم آورده‌اند، اضافه می‌کنند. اینها روزی پادشاهی بزرگ و نشانهای بینظیر از روسها دریافت خواهند کرد. چه فکر باطلی! به سر کرده این ناکسان پست نگاه کنید، گرچه در تمام طریق پلیدی و وقاحت، مجسمه خیانت، پستی و بی‌حمیتی است، فقط توانسته است حاکم درمانده شهر ما گردد!

در اواسط دسامبر کنسول روس اعلامیه‌ای خطاب به اتباع روس منتشر کرد و گفت: خود را برای پذیرائی از سپاهیان روسیه که بزودی وارد این شهر خواهند شد آماده سازند. به این دعوت فقط چند تاجر تاتار و ارمنی جواب دادند. روز بیستم دسامبر (به سبک قدیم، مطابق دوم ژانویه ۱۹۱۲) هنگامی که افواج روسی وارد شهر شدند هیچکس در خیابانها نبود. از بیم این که گرفتار حمله ناگهانی ایرانیان نشوند، افسران روسی در کمال احتیاط پیشروی می‌کردند. هنگامی که به افراد پلیس ایران در راه برمی‌خوردند آنها را نیز خلع سلاح می‌کردند.

روزیست و پنجم ژانویه، جنایتی بس شنیع و دلخراش روی داد. میرزا محمودخان اشرف‌زاده، مدیر روزنامه

۱. فال طاشی، سنگ کوچک یا سنگ ریزه‌ای است که با آن فال می‌گرفتند. در زبان ترکی اصطلاحی است: «گوزلرین فال کی آچماق» به معنی متحیر و متعجب شدن و چشمان خود را از تعجب باز کردن، است. (فرهنگ ترکی - فرانسه، باریبه دومنار). (م)

«فروردین» مقاله‌ای علیه تزار نیکلا انتشار داد. بمحض اطلاع از این موضوع، کنسول روس چند سرباز روسی را به اداره این روزنامه می‌فرستد و او را بازور به کنسولگری می‌آورند. در آنجا صحنه فجیعی روی می‌دهد: کنسول روس (خطاب به مدیر روزنامه):

اقرار می‌کنی که این عمل تو، عملی بسیار پست و خیانتکارانه بوده است؟ فوراً جواب بده و گرنه تورا به مجازاتی که در خورش هستی خواهم رسانید.

میرزا محمودخان باثباتی مردانه و عزمی حاکی از وطن پرستی جواب می‌دهد:

نه، من این را پستی و خیانت نمی‌دانم. حقیقت را نوشتم. اکنون می‌بینم در آنچه نوشته‌ام محق بوده‌ام.

با شنیدن این حرف آتش خشم کنسول شعله‌ور می‌گردد و به سربازان دستور می‌دهد تا میرزا محمود را به سوی میدان جلو کنسولگری ببرند. سربازان مطابق دستور عمل می‌کنند و هنگامی که میرزا محمودخان بخت برگشته بدانجا می‌رسد، کنسول بار دیگر او را مورد خطاب قرار می‌دهد:

جواب مرا زود بده. قبول می‌کنی آنچه کرده‌ای عملی زشت بوده است؟

باز میرزا محمودخان با همان تصمیم و عزم مردانه می‌گوید:

نه! نه! من بنده عشق میهن خویشم! اگر شما مرا به اتهام شرارت از میان ببرید، بیشک قلم وطن‌خواهان دیگر این سخنان را تکرار خواهد کرد. حتی اگر مردانی با اراده و وارسته پیدا نشوند، باز قلم سرنوشت محکومیت شما را خواهد نوشت! از نفرین و اتهام قلم بترسید! زنده باد آزادی! زنده باد ایران! زنده باد مشروطه!

آنگاه به‌دستور افسر روسی، پنج سرباز خود را به روی میرزا محمود می‌اندازند. اول دهانش را می‌گیرند تا دیگر سخنی نگوید، سپس او را بزمین می‌اندازند و به طرز وحشیانه‌ای شروع به زدن او می‌کنند. پس از زدن پنجاه یا شصت ضربه شلاق بلندش می‌کنند و نزد کنسول می‌آورند. کنسول سؤال خود را تکرار می‌کند:

قبول می‌کنی آنچه کرده‌ای عملی زشت بوده است؟
میرزا محمودخان جواب می‌دهد:

نه! به‌عکس منظور من آشکار ساختن حقیقت بود! آنگاه سربازان دوباره او را به‌زمین انداخته با شدت و حدت بیشتری می‌زنند، بطوری که خون از بدن میرزامحمودخان جاری می‌شود و از شدت درد از هوش می‌رود.

دوباره مرد بیچاره را در حالی که نیمه‌جان و قادر به تکلم نبوده است پیش‌کنسول می‌آورند و کنسول ضربه‌هایی به کمر و پاهای میرزامحمود می‌زند و جوابی برای سؤال خود می‌خواهد. مدیر روزنامه که حواس خود را از دست داده بود و نمی‌دانست چه می‌گوید، عاقبت می‌گوید: «بلی». آنگاه کنسول آزادش می‌سازد. و بعد از نیم‌ساعت که در آن حال باقی می‌ماند، خویشاوندانش می‌آیند و او را به‌خانه می‌برند.

واقعۀ تالم‌آور دیگری نیز اتفاق افتاده است که همانند این واقعه است. چند سرباز روسی هنگامی که از بازار می‌گذشتند، به‌مغازه میوه‌فروشی می‌رسند و شروع به خوردن میوه‌هایی که دلشان می‌خواسته است می‌کنند. میوه‌فروش از این رفتار بی‌رویه زبان به شکایت می‌گشاید و سربازان روس فریاد می‌کشند که او به آنها و ملت روس توهین کرده است و پس از آنکه مرد بیچاره را کتک مفصلی

با قنذاق تفنگ‌هایشان می‌زنند، او را به سوی کنسولگری روس می‌برند. نرسیده به آنجا میوه‌فروش از دست سربازان می‌گریزد و به مسجدی پناه می‌برد. به دستور کنسول سربازان به زور وارد مسجد می‌شوند و او را بیرون می‌کشند و به کنسولگری می‌برند و سپس مرد بیچاره را زیر ضربات شلاق مضروب و مجروح می‌سازند.

چند روز پیش افسر فرمانده قشون روس اعلامیه‌ای خطاب به مردم منتشر ساخت و از آنها خواست تا اسلحه خود را در ظرف پنج روز تسلیم کنند. از طرفی تعدی سربازان روسی و از طرف دیگر سرمای بیحد زمستان مزید بر بدبختی مردم نگون‌بخت شده است. امروز بر سراسر ایالت آذربایجان کمیابی و قحطی سخت حکم فرماست.

خداوند ما را از چوبه دار، شلاق‌کشنده، غارت‌ها، گرسنگی و بدبختی حفظ کند.

نامه شماره ۹

نامه پنجم، از نویسنده نامه‌های شماره ۳، ۴، ۶،
۷ مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۱۲

اولاً پیش از هر چیز لازم می‌دانم که یکی دوقهره معلومات که در مکتوب سابق داده‌ام و بعد عدم صحتش ثابت شده تردید و تکذیب کنم. یکی در خصوص بعضی از اعدام شدگان تبریز بود، که برخی معلومات خطا آمیز به اینجا رسیده بود. چنانکه اولاً در جرائد نوشتند محررین روزنامه شفق را اعدام کردند. مخلص کسی را در شفق معروفتر از میرزا حاجی آقا رضازاده، صاحب امتیاز و سردبیر آن جریده نمی‌دانستم که خیلی طرف عداوت روسها

۱. بالای صفحه اول اصل این نامه نوشته شده است: سواد کاغذ ققزاده.

هم بود و اصلاً بر اشخاص دیگر غیر از او «مدیر شفق» صدق نمی‌کند که در جرائد به این عبارت ذکر شده بود، ولی با این همه باز تأمل کردم و قطع بر اعدام او نکردم تا آنکه بعد از دوسه روز یکی از جرائد نقل از جرائد آلمانی خبر اعدام او را به اسم نوشت که رضازاده را اعدام نمودند. آن وقت مخلص آن تفصیل را در ترجمه حال او به شما نوشتم و اخیراً فهمیدم که مشارالیه لله الحمد هنوز سالم است و مقصود از محررین شفق در تلگرافات، میرزا احمد سهیلی بود که در شفق می‌نوشت.

دیگر اعدام شیخ الاسلام حاج میرزا عبدالامیر است که بر حسب تحقیقات اخیره صحیح نبوده ولی باقی همه صحیح بود و عجالتاً تا امروز اسامی ۲۵ نفر از اعدام‌شدگان را می‌دانم که در آن میان اشخاص بسیار لایق بودند و از جمله مقتولین اخیر آقامیر کریم، ناطق مشهور:

مشهدی محمد اسکوئی معروف به عمو اوغلی که بهترین مجاهدین پاك و بی‌آلایش وطن پرست تبریز بود.
مشهدی عباسعلی قندفروش خیابانی که یکی از سردسته‌های مشروطه طلبان آن محله بود.

و میرزا آقابالا که مدافع محله باغ‌میشه و سنگرهای شرقی شهر در زمان محاصره رو بروی استحکامات عین‌الدوله بود، هستند.

از بابت اخبار جدید آنچه می‌رسد تماماً بد و جالب افسردگی است عجالتاً در آذربایجان دوقوه مثل دو سلطنت فرمانروائی و حکومت می‌کند: یکی روسها از یک طرف و دیگری صمدخان شجاع‌الدوله (که شش ماه بود تبریز را محاصره کرده بود و به نام محمدعلی میرزا حاکم و والی آذربایجان بود و پس از دفع روسها وطن پرستان و مشروطه طلبان [را؟]، او وارد تبریز شده و شروع به

خونخواری کرد و خود را از طرف محمد علی فرمانفرمای آذربایجان اعلان نمود) و عجب آنجاست که این دوقوه هر کدام مستقلاً از يك طرف جداگانه مشغول قتل و غارت و حبس و جریمه و زجر هستند و بدون مزاحمت همدیگر هر کدام در يك طرف انتقام می گیرند و اعدام می کنند و هر کس را که می خواهد می کشد و هر کدام الان صدها محبوس از مشروطه طلبان دارند که روسها يك يك استنطاق در محکمه نظامی کرده یا می کشند و یا ول می کنند. (در واقع از خارج از اندازه حسیات وطن پروری و حریت پرستی و علم و فضلش تحقیقات کرده اگر کار آمدست می کشند و الا ول می کنند. استنطاق هم صورت ظاهر است، در اردوی روس بعمل می آید) و صمدخان از طرف دیگر بعضی را می کشد و از دیگران پول گرفته ول می کند و چون پول هنگفت می خواهد که نه خود شخص گرفتار و نه متعلقین او نمی توانند تدارك کنند بالاخره می کشد، مثلاً از هر کس به حسب اختلاف از پانصد الی دو و سه هزار تومان مطالبه جریمه مشروطه طلبی می کند، مثلاً از حاجی محمد بالا معروف (که یکی از بهترین وطن پرستان ایران است) هزار و پانصد تومان گرفته که شاید تمام دارائی او باشد، و هشتصد تومان هم برای دامادش علی آقا نوبری محض آنکه نکشته و بعد با سایر اسرا یعنی جمعی قریب دوازده نفر که از آن جمله سیف السادات (برادر آقاسید علی آقا داماد مجتهد بزرگ نجف) بود به مراغه محبوساً فرستاده، خانه همان حاجی محمد بالای نوبری راهم که روسها با خانه نوبری و کیل آذربایجان در مجلس و غیرهم با دینامیت هباء منثوراً کردند، و این همه گناه محض محبت وطن خود بود.

همچنین میرزا محمود سلماسی را که از علما بود و شرحش را در مکاتیب سابقه نوشته ام صمدخان حبس کرده

و هزار تومان خواسته ممکن نشد، بالاخره تا چهارصد تومان پائین آمده، بالاخره چون خود نداشته و کسی کفالت نکرده مشارالیه مرحوم را زنده زنده چشمانش را کنده و زبانش را بریده، بعد شهید کرده‌اند.

همچنین یوسف حکم آبادی را که سر بریده و بعد جسدش را مثل گوسفند طولاً دو نیمه کردند و هر شقه را در يك طرف دروازه آویخته و هکذا...

اشخاصی که اخیراً از تبریز به اسلامبول رسیده‌اند از وحشیگریهای صمدخان حکایت‌های جانگداز می‌گویند، مثلاً يك شخص موثقی که از تبریز رسیده نقل می‌کند که دیگر در آنجا بکلی اهمیت آدمکشی و دار زدن از انظار رفته، صمدخان هر روز جمعی را می‌دهد خفه می‌کنند، بعد جسدش را از نردبان کوچکی که به دیوار گذرگاهی گذاشته‌اند می‌آویزد؛ مثل گوسفند (این رسم در تبریز است و در سایر بلاد نمی‌دانم چطور است، که بعضی قصابهای خرده‌پا و کم‌مایه که مثلاً يك گوسفند می‌کشد، در کوچه نه در دکان، می‌فروشد، همانجا خودش در کوچه کشته و سر بریده و پوست‌کنده و شقه کرده یا نکرده يك نردبان کوچک چهارپله پیدا کرده پهلوی دیوار گذاشته از پله بالای آن می‌آویزد. صمدخان همانطور با جسد انسان می‌کند). و خیلی خیلی پول جمع می‌کند که شاید صدها هزار تومان جمع کرده باشد و قشون تهیه می‌کند و به طرف طهران می‌فرستد که در میانج متحد می‌شوند به ریاست رشیدالملک (که در تابستان گذشته روسها به زور سالدات، آن خائن مقصر را از محبس دولت در تبریز خلاصی داده و به قونسولخانه بردند). و رو به طرف طهران می‌خواهند هجوم بکنند و صمدخان هم از هر طرف به آنها امداد می‌رساند.

اما ظلمهای صمدخان در دهات و بلوکات آذربایجان

که تقریر و تحریر من از بیان آن عاجز است، و لهذا می‌گذرم زیرا که کتاب مبسوطی می‌شود. تقریباً در صدی نود یا زیادتر از ایرانیان اسلامبول از بلوکات آذربایجان هستند و هر هفته مکاتیبی که به وسایل مختلفه به آنها می‌رسد مثل الامان میدان کربلا است. داد می‌کشند و استغاثه می‌کنند. در شبستر در خانه‌های تمام اهالی، خصوص آنها که مشروطه طلب بودند سوران قراجه‌داغی نشسته و مطالبه انواع چیزها می‌کنند، و پول هنگفت می‌خواهند که باید این بیچارگان که در اینجا هستند با ذلت بدتر از یهود، به هزار فلاکتهای غیر قابل تحمل و مافوق الطاقه، از صبح تا نصف شب در میان کثافات جان بکنند و پنج لیره جمع کنند باقناعت و تحمل به نان خالی، که بعد از چندین سال رفته با اهل و عیالش چند روزی آسوده بسر برد، حالا هر چه اندوخته به آنجا بفرستد که به مأمورین قراجه‌داغی که در خانه اش نشسته‌اند، داده شود و عیالشان از اسیری دست آنها خلاص شود فی‌الله...!

اما روسها که محکمه نظامی یا دیوان حربشان دائر است و متصل اعدام است که می‌کنند. هنوز اسامی اشخاصی را که اخیراً اعدام شده‌اند نمی‌دانم؛ یعنی نرسیده، فقط شنیدم در رشت چند نفر را [که] اعدام کردند: یکی جناب حاج میرزا محمد رضا مجتهد، رئیس انجمن ولایتی، و دیگری حاج آقا خلیل برادر شریعتمدار بود^۲. کاملاً به صحتش مطمئن نیستم. آنها هم که باقی مانده و پنهان شده‌اند، هر روز در خطرند. چون به بهانه تفتیش اسلحه می‌خواهند روسها خانه‌ها را بگردند و شمشیر داموکلس^۳

۲. یکی از ایرانیان موقت مقیم پاریس توضیح زیر را اضافه می‌کند: «دروغ است هوجی یرزق و این روزها به پاریس خواهد آمده. (ا. ب.)

۳. اصطلاح شمشیر داموکلس Damocles از افسانه‌های یونانی است. ←

بالای سرشان آویخته است و مخلص نیز نگرانی شدید دارم و دلم آرام نشد.

روسها و صمدخان از حرکت اشخاص هم مانعند و تذکره خروج به هیچکس نمی‌دهند، حتی اهالی بلوکات که دائماً به اسلامبول می‌آیند و می‌روند، دیگر مدتی است نمی‌آیند. فقط جمعی از مجاهدین و مشروطه‌طلبان بیچاره که قدری زودتر از وصول قشون روس از تبریز حرکت کرده‌اند و جان بدر برده‌اند به سلماس رفته‌اند و بعد چون قشون روس آنها را دنبال کرد بیچاره‌ها نقد و جنس و اسلحه و اسب را گذاشته و متفرق شدند و پای پیاده جمعی که از آن قبیل بود حاج پیشنماز مجتهد سلماسی و میرزا آقا معروف به ناله ملیت و حاج میرزا آقا بلوری و میرزا اسمعیل نوبری و حاج اسمعیل امیر خیزی (که هر دو از اعضای انجمن تبریز بودند) و ابراهیم آقا قفقازی معروف با جمعی از مجاهدین به باشقلعه در خاک عثمانی پناهنده شدند و از آنجا اخیراً به وان رسیده‌اند. ولی جمعی از مجاهدین ارامنه که با آنها بودند به اسلامبول به مرکز کومیتة خودشان یعنی «داشناقسونیون» تلگراف کردند که: «اینجا ما و مجاهدین مسلمان گرسنه مانده‌ایم و حال مسلمانان از ما هم بدتر است، جمعی بی‌خوراک و پوشاک در این شدت سرمای این طرف مانده و خیلی از آنها ناخوش و مریض می‌شوند، شما اعانتی به ما بکنید و به ایرانیان اسلامبول بگوئید و سعی کنید که از مجاهدین مسلمان دستگیری کنند». ارامنه اینجا پیش تجار ایرانی آمدند و گفتند و اصرار کردند و حتی گفتند مافوراً صد و پنجاه لیره فرستادیم به آدمهای خودمان، شما هم اقله‌مان مقدار به فراریان خودتان بفرستید. هیچ

→ داموکلس به‌عشرت می‌نشست درحالی‌که شمشیری به تارمویی بر بالای سرش آویخته بود. (م)

ثمری نداد و يك شاهي حاصل نشد، چراکه ایرانیان تشکیلات نداشتند و حالا همانطور در وان و باشقلمه مانده اند و هی تلگراف می آید که معاونت کنید و مامن مجیب. قسمتی دیگر از فراریان هم در تحت ریاست امیرحشمت رئیس قشون آذربایجان هم که جنگ خیلی شایانی با روسها کرده و آنها را کاملاً مغلوب و محصور کرده بود و پس از آن از طهران تلگراف تغییر آمیز در ترك نزاع و خلع سلاح رسیده و ناچار از تبریز حرکت کرده به سلماس آمده بعد از ورود قشون روس از سلماس به طرف ارومی حرکت کرده بود که در آن حوالی (به موجب تلگرافات خودش) حاکم ارومی اجلال الملک به حکم روسها و به حکم صمدخان برسر او قشون کشی کرده و توپ و توپخانه فرستاده، مشارالیه را در دهی از محال «دول» محصور کرده، بعد از هشت روز محاصره که نزدیک شده از گرسنگی تلف شوند، يك حمله اخیر مایوسانه برای خروج و شکستن محاصره نموده، بعد از دادن قدری تلفات تقریباً با پنجاه نفر پیاده بی تفنگ و پول و اشیاء، خود را به قراولخانه سرحدی عثمانی رسانیده و پناهنده شده اند و حالا در اسوء حال در آنجا هستند. اینجا اقداماتی شد که عثمانیها آنها را قبول و پذیرائی کنند و مؤثر افتاد.

از عجایب لایق ذکر آنکه تمام مأمورین حکومتی و دولتی تبریز حتی فراشها به امر صمدخان نشان arme روس به بازوی خود چسبانیده اند که سالداتهای روس آنها را شناخته و متعرض نشوند، زیرا اوائل هر کس پیش می آمد در کوچه ها لغت می کردند و حتی بعضی اوقات مأمورین صمدخان راهم لغت می کردند.

وضع طهران هم بسیار بد است و نفوذ صلحی *pénétration pacifique* با تمام شدت خودش جاری است.

حالا دیگر سر کارهای بزرگ و تجاوزات مهمه هم کشمکش و لوله که به مطبوعات عالم عکس کند، نخواهد بود، بلکه هر روز چیزهایی در طهران می‌گذرد که در یکی از جزئیهای آن، صدای مجلس بلند می‌شد، و بیست روز میان روس و ایران لوله و کشمکش می‌شد و عالم را پرمی‌کرد و دولت روس هم بستوه می‌آمد و برای اثبات حقانیت و تصحیح اعمال خود یا Justification، مجبور می‌شد بیان‌نامه‌ها نشر کند. چرا که به قول «تیمس» مجلس يك سد impasse شده بود و پولاد به سنگ می‌خورد. لهذا قرار شد که شکل حکومت را برگردانده و حکومتی تشکیل دهند که مثل معشوقه‌های بدلجام از يك مختصر شوخی صدای او و عربده‌اش به آفاق پیچیده آدم را مفتضح نکند، بلکه اگر از مقدمه بذی المقدمه بگذرد در خلوت دربار و رازخانه حکومت مطلوب «نویاه‌ورمیا» و «تیمس» عمل‌گذاشته، و در داخله و خارجه خبر نشود. فقط جسته‌جسته تلگرافاتی در جرائد باکمال بی‌اهمیتی و به صورت عادی دیده شود، که بر حسب خواهش مصرانه دولت ایران حکومت روس تزئیدعه صاحب‌منصبان قزاقخانه و عده آن را تا ده هزار نفر قبول کرد. بر حسب التماس پادشاه مراکش قشون فرانسه قصبه... را اشغال کرد. بر حسب اصرار ملت ایران صمدخان حاکم آذربایجان شد و ملت آذربایجان او را به حکومت اعلان کرد (دیگر به روسها چه ربطی دارد!!!). به موجب الحاح سلطان مراکش دولت فرانسه متقبل شد مالیه آنجا را اصلاح و اداره کند. بر حسب تکلیف دولت ایران حکومت انگلیس اداره ژاندارمری جنوب را، نظر به دوستی قدیم میان دولتین، که خوشیختانه برقرار است، بعهده گرفت. نظر به تقاضای کابینه ایران از سفارت روس در طهران، دولت روس اصلاح حدود ایران و عثمانی را بر ذمه گرفت، یا دادن ده

میلیون قرض جدید را قبول کرد، یا اداره امنیت طرق شمالی را به عهده برداشت الخ...

دیگر کدام کاسه از آتش گرمتر هم در فرنگ پیدا می‌شود که بگویند شما به ایران ظلم می‌کنید، و جبراً می‌قبولانید و نمی‌گذارید خود کار خود را انجام دهد. دیگر زمان مجلس دیوانه گذشته که از کم عقلی، پول نقد و طلاهای احمر را به او قرض تکلیف‌کنند و نگیرند و مجبور شوند که به اولتیماتوم و قشون‌کشی به او قرض بدهند.

از قرار اخبار اخیر در طهران نان خیلی کمیاب و گران است، تبریز كذلك. بعلاوه در تبریز سرقت و غارت و تجاوزات هم بی‌اندازه است که کاملاً سلب امنیت شده، مذاکرات دولتین روس و انگلیس هم در باب ایران هنوز تمام نشده، از آن طرف هم ظل‌السلطان و صولت‌الدوله و جمعی دیگر مشغول کنگاش هستند که در بهار سر از جنوب [در] بیارند و یک سال دیگر هم آنها ایران را در زحمت بیندازند و گمان دارم آن هم به تحریک روسهاست. اگر بعضی مراکز را از این تفصیل اخیر مطلع کنید که بلکه این تشبیه ساقط و abortif بماند مناسب است، من هم به تصادف از این کنگاش مطلع شدم^۴.

مخبر مخصوص «تان» در پاریس هم راحت نیست و مشغول فساد است. بقدر مقدور از او پرهیز لازم است. ولی ظاهراً راه رفتن قدری عیب ندارد. از وقایع ایران که تحریر شده باز آنچه ممکن است به مراکز لازمه نسخه داده و به پروفیسور پرون فرستاده به جرائد بدهید، خداوند اجر مجاهدت عالی را جزیل کند و درحقیقت خدمت واقع به وطن همین روزهاست که وطن بیکس و غریب است و همه از او

۴. یادداشتی از همان کس به‌نامه اضافه شده است: «کنایه از یکی از رجال ایران در پاریس است». (ا. ب)

می‌گریزند و از ذکر اسمش می‌رمند. والا در دورهٔ اعتلاء و عزت وطن پرستی، قصد قربت معلوم نمی‌شد و عریضه را به ادعیهٔ خالصانه برمزید توفیقات و سعادت و عزت عالی ختم می‌کنم. مخلص صمیمی و خاکپای وطن پرستان بی‌ریا. س. ح. تقی‌زاده

برحسب اخبار اخیراً تبریز صمدخان ملعون بسیار معاملات وحشیانه با محبوسین می‌کند که اغلبی به قتل نفس خود راضیند. اغلب اشخاص با آنکه خطری ندارند از عدم تحمل به دیدن اوضاع تبریز بیرون می‌آیند. وضع شهر و دیدن مظالم خیلی غیر قابل تحمل شده، چنانکه امان‌الله میرزا نایب‌الایالهٔ آذربایجان در قونسولخانهٔ انگلیس با وجود امنیت، تاب نیاورده و خود را کشت. دیگر چه عرض کنم.

نامهٔ شمارهٔ ۱۰

نامهٔ ششم، مورخ ۱۷ فوریهٔ ۱۹۱۲ از نویسندهٔ نامه‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹

دوست عزیز محترم مکرماً، بعد از تقدیم سلام و عرض احترام آنکه تاحال دوسه فقره مکتوب عرض کرده‌ام و نظر به کثرت مشاغل حضرتعالی از آن جناب متوقع جوابی هم نیستم، مگر گاهی در موقع مختصر فراغت از سلامت حالات خود و اوضاع حاضره اجمالاً مرقوم فرمائید. می‌دانم که شب و روز برای ایران و حفظ آن کار می‌کنید و جهاد اکبر می‌نمائید. نشریات جنابعالی و کمیتهٔ ایران را ملاحظه می‌کنم و جز دعا بر موفقیت شما قادر بر ابراز تشکری نیستم. مقطوعات جرائد Cuttings که مرحمت می‌فرمائید خیلی اسباب امتنان مخلص می‌شود و علیحده تشکر مخصوص از آن بابت می‌کنم^۱.

۱. تا اینجا در ترجمهٔ انگلیسی حذف شده است.

اگرچه موقع ایران چنانکه می‌دانید بسیار باریک است ولی به نظر قاصر مخلص باز نباید مایوس شد، و مخصوصاً مجاهدات عالیّه شما و سایر دوستان اعضای کمیته، تأثیر مهمی در همه جا دارد، و بی نتیجه نمی‌ماند، و در حقیقت میتینگ پاریس هم که در ۱۲ شباط واقع شد، عکس تأثیر همان اقدامات انگلستان از لندن و منچستر است. این اواخر بعلاوه تجاوزات روس، وضع خود طهران و حکومت نیز جالب اندیشه بوده و باعث امتنان نیست. زیرا پس از التیماتومهای روس و ضربه مشروطیت Coup d'état حکومت طهران که از هردری مایوس و از همراهی و دستگیری هردولت خارجی حتی دولت انگلیس خود را محروم دید، خیلی خیلی مرعوب روسها شده، یعنی Terrorisé گشته، بکلی خود را باخته و تسلیم مطالب روس شده، خود را در آغوش آنها انداخته، کاملاً متمایل به آنها شده، و امید خود را از هر جا قطع کرد. لهذا گویا این اواخر دیگر حکومت و کابینه‌ای که روسها می‌خواهند، و اصول اداره régime دلخواه آنها، برقرار شده و می‌شود، که دیگر خبر مهم و یا اخبار کشمکشی باروسها از طهران نمی‌رسد، و بعینه همان ترتیب منحوس حلول صلحی یا pénétration pacifique دارد بعمل می‌آید، و شاید در همین روزهای خاموشی بی‌سروصدا چیزها در طهران به آسانی و سکون و سکوت به میل روسها بگذرد و انجام یابد، بی‌لوله و کشمکش، که اگر مشروطیت و مجلس برقرار بود و وطن پرستان آزاد، در سر هر جزئی آن مبارزه و مقاومت می‌شد و صدایش به مطبوعات عالم می‌پیچید^۲ [و حالا کلیات آن - نه جزئیات -

۲. از اینجا قسمتی از نامه (در ترجمه انگلیسی) حذف شده است چون مطالب آن تقریباً تکرار مطالبی است که بعد از مقدمه در نامه قبلی آمده است. (ا. ب). در چاپ حاضر تمام نامه آمده است و قسمت حذف شده مشخص گردیده.

بی‌هیچ‌گونه مقاومت بلکه به‌عنوان رضای دولت ایران هم طوعاً نه کرهاً می‌گذرد و خواهد گذشت، و به قول «تیمس» سد و impasse رفع شده، حالا دیگر بعد از این ملت ایران در آذربایجان است که صمدخان شجاع‌الدوله را به حکومت و محمدعلی را به شاهی اعلان می‌کند، و حکومت ایران است که مورنارد را به خزانه‌داری مالیه می‌گمارد، و معاونین بلژیکی برای او اجیر و استخدام می‌کند، مستخدمین امریکائی معاونین مستر شوستر را آزار می‌دهد، متمم می‌کند، فسخ‌کنترات می‌کند. و شاید دولت ایران خواهد بود که به میل و رضا و رغبت به دولت روس التماس و اصرار خواهد کرد که حفظ امنیت طرق و معابر شمال ایران را بگیرد، و یا معلمین به مدارس دولتی بدهد. و شاید بعد از چندی تلگرافات آژانس پترزبورغ را خواهیم دید که دولت روس بنا بر اصرار و خواهش دولت ایران قبول کرد که صاحب‌منصبان قزاقخانه را افزوده، و عده قزاق ایرانی را در طهران، مثلاً به ده هزار نفر برساند. دولت امپراطوری بر حسب اصرار اولیای دولت ایران یا اعلیحضرت پادشاه ایران، نظر به روابط دوستانه که خوشبختانه از مدتی برقرار است قبول کرد که پایتخت ایران را به سرحد جلفا با راه آهنی مجاناً وصل کند. دولت امپراطوری با عدم میل به هیچ‌نوع مداخله در ایران نظر به التماس و اصرار جدی حکومت شاهنشاهی ایران، رضا داد که به واسطه قشون خود مفسدین و آشوب‌طلبهای خراسان را تنبیه و طرد کند. حکومت روس محض دستگیری از دولت دوست خودش ایران، حاضر شد که ده میلیون روبل به حکومت ایران به ضمانت محل مالیاتی ایران قرض بدهد، و هکذا و هکذا و هکذا... الخ^۳. همانطور که دولت فرانسه بر حسب خواهش

۳. اینجا قسمت حذف شده پایان می‌یابد.

سلطان مراکش سوق قشون و آن همه اقدامات می کند، و شاید دولت ایران جدید الخلقه کذائی هم در حق دولت انگلیس همان نظر خواهد داشت که دولت حاضره مراکش نسبت به اسپانیولیها دارد. بلی بعد از این هم هر ظاهر بین خواهد گفت بین چطور کار و بار ایران در زیر رژیم حالیه خوب شد که دیگر هیچ سروصدائی نیست، و هر روز یک ولوله و اضطراب و آشوب و بستن بازارها موقوف شده، حکومت مقتدر گشته، پول هم به دستش آمده، دیگر چه لازم است مجلسی که به او تکلیف قرض و پول دادن بکنند و نگیرند و قبول نکنند، تا مجبور شوند به قشون کشی و التیماتوم و ضرب چماق به او پول بدهند و فریاد کشد و نپزیرد پول مفت را!

از وقایع اخیره ایران هر چه اطلاع پیداکنم حضور عالی می نویسم، یا به جناب میرزا محمد قزوینی می نویسم که هم به روزنامه های پاریس داده و هم حضور شما بفرستد. اخباری که سابقاً عرض کرده بودم بدبختانه و لکن خوشبختانه يك فقره اش غیر صحیح درآمده؛ یعنی اخبار جدیده وارده سهو بودن آن را اثبات کرده، و آن اعدام میرزا حاجی آقا رضازاده مدیر شفق بود، که حالا معلوم می شود مقتول کسی دیگر از محررین شفق بود موسوم به میرزا احمد سهریلی، و ابتدا در مسئله میرزا حاجی آقا شهرت کاذب شده. زیرا علاوه بر آنکه اسم از مدیر شفق دادند، بعضی تلگرافات اسم او را هم به لفظ رضازاده ذکر کرده اند. لهذا مخلص نیز آن شرح را در ترجمه حال او نوشتم و بعد معلوم شد که خوشبختانه مشارالیه موفق به اختفاء شده، تا آخر چه شود. باقی مطالب همه صحیح بوده و خلافی ندارد، و در خصوص مبدأ اغتشاش در وقایع مأسوفه هم آنچه از تحقیقات متواتره معلوم شده بداهتاً قصد روسها در کار بوده و به هر

طریقی بود تولید این حادثه را می‌کردند. ولو هرشرایطی پیش‌می‌آمد، چنانکه چندین روز اتصالاً به تحریک و تهییج مردم به انواع وسائل کوشیده به‌مردم در بازار و کوچه متعرض شده، تحقیر و ایذاء نموده، و انواع توهینات و تعرضات کرده، بچه‌ها را زده، به‌نسوان اسلامیة تعرض کرده، صبر مردم را بکلی تمام کرده‌اند. باز اهالی عموماً، و بزرگان و رؤسا خصوصاً، و مرحوم ثقة‌الاسلام بالاخص، سعی زیاد در تحمل و صبر و ندادن بهانه کرده، ملتفت بوده‌اند که روسها قصدشان چیست، و حقیقتاً فوق‌العاده مجاهدت در صبر و تحمل فوق‌الطاقة به‌اذیتها و provocation کردند تا روز ۲۹ ذی‌الحجه که روسها به‌واسطه قبول شدن التیماتوم در طهران و رفتن بهانه از دست، عجله در ایجاد بهانه را لازم دانسته و به‌تدبیر مؤثری که همیشه آن را در دست داشتند و ذخیره زمان لزوم تولید اغتشاش قطعی بود، رجوع کردند. و آن عبارت از تلفون کشیدن از بالای بامها و توی خانه‌های مردم است، که شبانگاه چند ساعت از شب گذشته سالداتهای روس در بامهای مردم دیده شده و از بامها به‌باغچه‌های مردم می‌افتادند برای نصب تیر و کوبیدن میخ و غیره که زن و بچه مرتعش و هولناک شده به‌فریاد می‌آیند، و لابد به‌ممانعت برمی‌خیزند. تا آنکه نزدیک اداره نظامیه یعنی headquarter of police می‌خواهند داخل عمارت نظامیه شده و از آنجا تیر سیم تلفون بگذرانند، نظامیه‌ها ممانعت کرده و سالداتها دو نظامیه را می‌کشند. پلیس باز سکوت می‌کند، ولی از این حوادث شب مردم بی اندازه تهییج می‌شوند، و از آن طرف هم روسها صبح به قشون خود حکم می‌دهند که تمام محله‌ها را اشغال کرده و قراول و patrol گذاشته اسلحه مردم را گرفته و خلع کنند. در صورتی که اهالی و دولت مشغول مدافعه شهر در مقابل صمدخان

بودند و نمی توانستند سلاح بزمین بگذارند^۴. صبح که مردم و مجاهدین و قشون دولتی بیرون می آیند هر محله و کوچه و گذرگاهها را پر از سالدات می بینند که سلاح از دست مردم می گیرد، تا چند ساعت تقریباً دریست و سیصد تفنگ هم گرفته بودند که بعضیها نمی دهند و کار به مجادله می کشد و یک دفعه در همه جا جنگ درمی گیرد. سالداتها که زورشان به مسلحین نرسیده و مغلوب می شوند در کوچه ها مردم بی سلاح و بیگناه و زن و بچه و اشخاص بی دست و پا را هدف می کنند و خیلی می کشند. حتی یک نفر با بایف نام از اجزای قونسولخانه روس از بالای بام خود با طپانچه موزر هر که را پیش می آمد و در کوچه می گذشت می زد، و بسیار اشخاص کشت.

باری مقصود، منشأ اغتشاش بود که از یک تلفون کشی نابهنگام شبانه حاصل شده و چنانکه جنابعالی در صحیفه ۲۸۳ و ۲۸۴ تاریخ انقلاب ایران مرقوم داشته اید، همین تلفون کشیدن خیلی اسباب آزار اهالی تبریز بود، که عوض آنکه از کوچه ها سیم ببرند از خانه های مردم می بردند و همیشه بهانه تحریک اغتشاش بود.

تقریباً در همه جاهائی که روسها مسلط شده اند، استبداد عودت کرده و به دست ارتجاعیون افتاده، زیرا روسها اولاً قوای مدافعه و عناصر مشروطیت پرست رادفع کرده و راه را برای مستبدین صاف می کنند، و در همه این نقاط خصوصاً آذربایجان و گیلان استبداد و *tyranni* و ظلم با کمال وحشت و دهشت خود جاری است، و از همه بیشتر صمدخان در تبریز و سایر نقاط آذربایجان ظلم و جور بی اندازه می کند. با محبوسین زیاد که دارد خیلی وحشیانه رفتار می کند. در همه محلات مردم را مجبور کرده

که در خانه‌ها و مساجد برای شیخ فضل‌الله و ملاقربانعلی زنجانی و میرهاشم و سایر مستبدین که مرده‌اند مجلس ختم گذاشته و ماتم گیرند، و فاتحه‌خوانی کنند، و همه‌جا مشغول این کارند. قبر شریف‌زاده مرحوم را که از ارکان مشروطیت و شهدای آزادی بود و ملت بنای قشنگی روی آن ساخته بود، خراب و تار و مار کرده، سرهای مردم را به اجبار می‌تراشد که گناه است و عادات غیر مرغوبه را اعاده می‌دهد. همه مأمورین و آدمهای صمدخان، یعنی اجزای حکومت، بر بازوی خود روی آستین نشان arme روسی زده‌اند، که سالداتها آنها را بشناسند. در تبریز امنیت برای مردم نیست. قحط و غلام شدت دارد. صمدخان هم قشون و پول جمع می‌کند که به کمک محمدعلی شاه برود، و قشون خود را به میانجی می‌فرستد که در آنجا اردوئی در تحت ریاست رشیدالملک معروف متحد می‌سازد، و با وجود همه آنها ماشاءالله روسها هیچ مداخله در امور داخلی ایران نکرده، عهدنامه ۱۹۰۷ را رعایت و تامیت ملکیه و استقلال ایران را مصون داشته‌اند!^۵

امروزها تصادفاً کتاب تاریخ انقلاب ایران تألیف حضرتعالی بدستم آمد، یعنی پیش یکی از دوستان یافته و گرفته و خواندم و خیلی مستفیض شدم. ولی لازم دانستم عرض کنم که در بعضی جاهای آن سهوهای فاحش یافتیم و تقریباً خیلی مطالب کم و بیش محتاج تصحیح دارد. نمی‌دانم به چه وسیله می‌توان اصلاح کرد. خواستم ابتدا که بنویسم ولی بعد ملاحظه نمودم که خیلی مطول و مفصل می‌شود و بلکه بقدر نصف خود کتاب خواهد شد، لهذا در فکرم که چه بکنم. اگر بزودی راهی پیدا کردم عرض خواهم کرد، و به هر حال حیف است کتاب به این خوبی،

۵. از اینجا به بعد از متن انگلیسی حذف شده است.

اینطور نواقص داشته باشد. یکی از سهوهای جزئی مثلاً این است که نوشته شده بعد از ورود قشون روس به تبریز ستارخان و باقرخان و تقی‌زاده به‌شهبندرخانه عثمانی متحصن شدند. در صورتی که مخلص ابدأ به قونسولخانه عثمانی نرفتم و متحصن نشدم، و این فقره بکلی سهو شده و رفتن ستارخان و باقرخان و جمعی دیگر هم آنجا جهات و تفصیل دیگری داشت که ذکرش اینجا موجب تطویل می‌شود.^۶

بعضی از مظالم روسها در ارومی نیز در «ترجمان حقیقت» مطبوعه اسلامبول نشر شده بود که در حق میرزا محمودخان اشرف‌زاده سردبیر روزنامه فارسی «فروردین» روا دیده‌اند، که لفاً تقدیم خدمت داشتم.^۷ میرزا محمود خان مشارالیه بسیار جوان آراسته فاضل با حس و غیور است.

رسالة مختصر جنابعالی را که در غره سال نو به عنوان «بحران ایران» نشر فرموده‌اید هم ترجمه کرده به جرائد عثمانی دادم که نشر شود، و مستدعیم بعد از این يك نسخه از نشریات بفرستید که همیشه به‌موقع استفاده لازمه بشود.

خدمت جناب مسترلنچ و میجراستوکس و سایر دوستان به عرض سلام مزاحمم و حضور سرکار خانم ادعیه خالصانه تقدیم می‌نمایم و عریضه را با ادعیه قلبی برمزید توفیقات عالی و عزت و اقبال آن دوست عزیز ختم می‌کنم.

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده

۶. پایان قسمت حذف شده.

۷. از اینجا تا آخر نامه را برارن حذف کرده است.

نامه شماره ۱۱

نامه هفتم مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۱۲ از نویسنده
نامه‌های ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۰

از ایران مخصوصاً طهران اخبار بد می‌رسد، و تقریباً ارتجاع و نفوذ روس خیلی قوت گرفته و حتی در این اواخر شنیده می‌شود که احرار در خطرند از طرف حکومت، و شایعه هست دائر بر اینکه وحیدالملک را توقیف و حبس کرده و مستوفی الممالک را تبعید نموده‌اند، و بعضیها می‌گویند که قریب پنجاه نفر از احرار در حبسند صحت و سقم این شایعات را نمی‌دانم، از طهران هیچ خبری نمی‌رسد و در اینکه نفوذ روس بسیار بالا گرفته شکمی نیست.

اوضاع تبریز و رشت با همان خرابی باقی است جز آنکه در تبریز هر روز اعدام، کشتار و دارزدن هست یعنی از قرار مذکور اقله هر روز يك نفر و بعضی ایام چند نفر را می‌کشند، محبسها پر است. صمدخان شجاع‌الدوله به نام روسها حکومت می‌کند. بر در خانه اش قراولان روسی هست، زندانبانش روس است، هرکس را می‌خواهد بکشد به روسها می‌دهد که بکشند و تقریباً سالداتهای روس میرغضب و فراش و ایشان فراش باشی روسهایند، که معمای لاینجل غریبی است، و معلوم نیست که چرا روسها کسانی را که هیچ تقصیری نسبت به آنها نکرده‌اند و در موقع جنگ طرفیت نداشته‌اند می‌کشند. فقط صمدخان یا به جهت عداوت شخصی یا آنکه فلان مشروطه طلب است او را گرفته و حبس می‌کند بعد جهت خلاصی پول هنگفت

۱. این نامه در «جبل‌المتین» - چاپ کلکته شماره ۳۹، سال نوزدهم - نیز منتشر شده است. آنچه در این چاپ می‌آید از این روزنامه نقل شده است و قسمت حذف شده آخر نامه نیز از رونوشت مرحوم علامه قزوینی به آن افزوده گردیده است.

از آن بیچارگان می‌خواهد چون از دادن وجه عجز دارند به دست روسها می‌دهد که بکشند؟ و به چه عنوان این اوضاع را قانونی می‌گویند عقل من که عاجز است و نمی‌دانم چرا نمایندگان دول که حضور دارند هیچ حرفی نمی‌زنند، بلی اگر چنانچه روسها متعرض اشخاصی شوند که به آنها بحق یا ناحق اسناد مدافعه و استعمال سلاح در مقابل آنها می‌دهند باز وجهی دارد، اگر چه در واقع در صدی ۹۵ از همان اشخاص هم بیگناهند و اسناد مدافعه در حق آنها کذب محض است، ولی تجار و اصناف و اشخاص بی دست و پا را که صمدخان به خاطر مشروطه طلبی یا به عنوان پول گرفتن می‌گیرد پس از آنکه خیال کشتن دارد قتل آن بیچارگان را به روسان حواله می‌کند و آنها در صورتی که هیچ خبر ندارند که این شخص چه کرده است بدار می‌کشند. تمام خدمات از قبیل گرفتن و بستن و نگاهداشتن و به پای دار آوردن به عهده روسهاست ولی جهت اثبات وحشیگری ایرانیان عمداً قرار گذاشته‌اند که در مقام عمل و اجرای حکم کسی که ریسمان را می‌گذارد و یا سر می‌برد از میرغضبان شخصی صمدخان باشد.

در این چند روز جمعی از فراریان تبریز و مجاهدین که از ابتدا امر بوده‌اند به اسلامبول رسیدند که از آن جمله است پسر بزرگ کربلائی علی معروف به مسیو و از تقریرات همه آنها و مخصوصاً چند نفری که موثقند مثل برادران اسکندانی و میرزا علی‌خان معاون «پطروس» اندر تاسیان مسیحی» - رئیس دوائر ثلاثه^۲ تبریز که به حکم روسها اعدام گشت - و امروز عازم اروپاست، بطور یقین و بلاشک واضح می‌شود که روسها خود اسباب جنگ

۲. دوائر ثلاثه نامی بود که به سه اداره «مالیات تریاک»، «مشروبات الکلی» و «توتون» داده شده بود. (م)

را فراهم آورده و به هزاران وسیله که خیلی مشروح است اهالی را تحریک نموده و بالاخره خود حمله و شلیک کرده‌اند و باکمال بیشرمی تلگرافات به عالم کردند که اهالی تبریز و رشت هجومی به قشون روس نموده و اهالی تبریز مدتی به این طرف نقشه این جنگ را کشیده و به مشورت مشروطه‌طلبان طهران اسلامبول بوده است!!!

همه دنیا حتی خود من وقتی که در پاریس بودم خیال می‌کردم که یک روز جمیع اهالی شهر بیخبر حمله به باغ شمال و اردوی روس کرده‌اند. بعد معلوم شد که حقیقت برعکس این خیال و انتشارات بوده و یک نفر از اهالی تصور طرف شدن یا روسها را که نکرده بلکه در نقشه خیال هم متصور نگشته است، همچنان در رشت که واقعه آنجا اعجب از آن بوده است.

جناب حاج سید عبدالوهاب مجتهد رشتی که عضو انجمن ولایتی رشت و پس از چندی حبس قونسولگری حکم به تبعیدشان شده و در این چند روزه وارد شده‌اند چنین بیان می‌فرمایند که بسیار مخلص مایل بودم که خود ایشان به اروپا تشریف فرما می‌شدند و به زبان خود واقعه را نقل می‌کردند.

پس از التیماتوم و تعطیل عمومی دکاکین رشت و انزلی بسته و صبح آن روز را قزاقان روس در انزلی به بازار آمده امر می‌کنند که دکاکین را باز و هرکس پی کار خود برود، مخصوصاً حاملان را اجباراً می‌خواهند و اداری نمایند که حمل بار به کشتی نمایند ولی کسبه و حامل به زیر بار نرفته گوش ندادند، در آن بین قولی بیگ نام صاحب منصب روس با سالداتها که سامور افتتاح بازارها بودند به اتفاق یک نفر مسلمان که منشی و مترجم قونسل است چنین اظهار می‌داشتند و به ساعت‌های خود نگاه می‌-

کردند، صاحب‌منصب. آه حالا سه ساعت به وقت باقی است و من نمی‌دانم شروع بکار نمایم یا خیر منتظر وقت باشم، باری یکی از حملان را به یاد شلاق گرفته و می‌خواهند مجبور به حمل بار و رفع تعطیل نمایند، و اظهار می‌دارند که حکم امپراطور است که مشغول بکار شوید، حمالان اظهار می‌دارد که ما مطیع فرمان امپراطور نیستیم تبعه پادشاه خود می‌باشیم، همین لفظ بهانه آنها شده که آه قلان فلان شده نسبت به امپراطور اطالة لسان کردی، صاحب‌منصب فوراً حمال را هدف گلوله کرده و امر شلیک به خلق می‌دهند حمال جماعت که جزر یسمان و چوب حربه دیگر نداشته مشغول به مدافعه می‌شوند و عده چند از اهالی تلف شده بعد شهر آرام گرفته فوراً قونسل با عده قزاق سوار شده در بازار و کوچه‌ها آمده مردم را وادار می‌کند که دکاکین را باز نموده خود اداره حکومت را بدست گرفته مشغول به امر حکومت می‌شود.

واقعه رشت در روزی که حکومت انزلی را بدست گرفتند دو ساعت به غروب همان روز در صورتی که انجمن ایالتی دایر بود خیر آوردند که ژنرال قونسل روس یا قزاقان سوار شده به بازار و کوچه‌ها گردش نموده و بعد به مطبعه عروقه الوثقی که بزرگترین مطبعه‌های رشت است رفته حکم به تاراج می‌دهد، آنچه از اوراق موجود بوده تمام را پاره کرده و سوزانیده‌اند و اثاثیه مطبعه را تمام یغما نموده‌اند از جمله اوراق مفید که پاره شده است و بسیار اسباب تأسف است کتابی است که از طرف قونسل دولت انگلیس بدین مطبعه چپه طبع داده بودند، (مشارالیه) در جمیع معلومات مفیده و کتب عتیقه ایران بسیار زحمت می‌کشد، و مدتهاست در جمع‌آوری تاریخ انقلاب ایران و بدست آوردن اسناد لازمه کوشش می‌نمود و

چندین سال است که مخصوصاً با جناب «پروفیسر پراون» مکاتبه و مخایره دارد و کتب مفید را به چپه ایشان می‌فرستد و چیزهای بسیار خوب بدست می‌آورد، اخیراً شاید دیده باشید کتابی مشارالیه در تاریخ و احصاء جراید فارسی نشر کرده که از آثار بسیار خوب است و قسریب دویست روزنامه فارسی را به اسم و رسم و تاریخ و اسم مدیر و مسلک و غیره با همه لوازم استاتستیک جمع کرده و مخلص نسخه آن را در خدمت پروفیسر در کمبریج دیدم.

باری این مرد محترم یعنی جناب مستر رابینو ژنرال قونسل دولت انگلیس مقیم رشت با زحمات زیاد کتابی در باب تاریخ انقلاب گیلان از بدو مشروطیت الی یومنا هذا جمع آورده به مطبعه مزبور داده بود که طبع نموده زیور بخش عالم مطبوعات گردد، که بناگهان به دست سالداتهای وحشی روس افتاده پاره نمودند، عیب آن در این بوده که اصل نسخه کتاب را هم که در مطبعه بوده پاره نموده‌اند و زحمات چندین ساله جناب قونسل دولت انگلیس از میان رفته است، پس از آنکه جناب ژنرال قونسل دولت انگلیس شکایت فرموده‌اند جواب داده‌اند ما نمی‌دانستیم که کتاب شما هم در آنجا بود!

باری، پس از رسیدن این خبر به ادارات دولتی و انجمن قدغن نمودند که آنچه روسها نمایند کسی متعرض آنها نشود که بهانه به دست آنها ندهند، پس از آسودگی روسها از امر مطبعه شروع به شلیک می‌گذارند، هفده نفر راه‌گذار را هدف تیر خود می‌سازند و بنای گرفتن بعضی از اشخاص و خلع سلاح از نظمیه و سایر قشون دولتی می‌گذارند و به کاروانسراهی که منزل سواران طالشلی بوده که مأمور طهران بودند هجوم برده از قضا سواران در منزل نبودند، فقط دو نفر در آنجا بودند که کشته شدند

بعد اسمهای آنها را به غارت بردند. در این بین از طرف نظمیه هم چند تیر هوایی به سمت روسها شلیک، بعد فوراً تمام موقوف می شود در عرض دو ساعت صبح آن روز روسها از طرفی مشغول گرفتن مردم و ریختن به خانه ها به اسم تفتیش اسلحه و غارت اکثر خانه ها شدند. و از طرف دیگر اهالی انجمن و غیرهم به تلگرافخانه آمده با طهران طرف مخابره می شوند.

در اینجا چیزی که بسیار عجیب است، بلکه بالاتر از آن است که می توان نوشت و دل انسان را بدره می آورد این مطلب است که هر ساعت از طهران اولیای امور و علمای جمهور تلگرافات اکیده یا شد و مد می کنند که خواهش می کنیم جنگ را موقوف دارید، التماس داریم جنگ نکنید.

آه!! در صورتی که جنگی نبوده جز اقدام روز قبل روسیان و اعدام جمعی، آیا عجب نیست که حکومت به راپورت معمول قونسل گوش داده و صدق و تلگرافات رسمی حکومت و علما و انجمن را کذب پندارد و گوش ندهند؟ یاری با این حال باز روسها دست از حرکات خود برنداشته به کوچه و بازار ریخته و بنای سختگیری به اهالی را جبهه رفع تعطیل گذاشتند، با وجود این حال تا سه روز موفق نگشتند با آنکه آنچه لازمه سختی بوده نمودند، بعد اعلانی از طرف قونسل روس در شهر منتشرگشته که همه اهالی گیلان در تحت حمایت و حراست اعلیحضرت امپراطوری هستند و اشاری که برخلاف دولت روس حرکت نموده اند مجازات خواهند شد و امور حکومتی راجع است به قونسلگری، پس از این انتشار نامه اهالی فوراً بیان نامه ای بر جواب آن منتشر نمودند که ما اهالی تبعه سلطان احمدشاه و در تحت حمایت سلطنت مشروطه هستیم

و کسی را غیر از او نمی‌شناسیم، پس از انتشار این اعلان فوراً از طرف قونسل حکم صادر شده مطبوعه خیر الکلام را که این ورقه در آن طبع شده بود ویران نمودند، چنانچه اثری از آن باقی نماند.

چهار محرم تلگرافخانه را محاصره و جناب حاج سید عبدالوهاب مجتهد را که مشغول مخابره با دولت بوده گرفته زنجیر کرده، در حبسی که ۱۲ نفر دیگر که از آن جمله است رئیس نظمیه، جای دادند، روز بعد آن دوازده نفر را در انبار کشتی جای داده به سمت بادکوبه بردند، چه معامله با آنها نموده‌اند معلوم نیست ولی منتشر است که آنها را در محبس دولتی جدا جدا جای داده‌اند. به جناب آقا آنچه لازمه اذیت و سختگیری بوده نموده مانع از ادای فریضه گشته‌اند.

بمد آن اشخاص سابق را معاودت می‌دهند در صورتی که دستهای آنها را از عقب با زنجیر بسته بودند، وقتی که این بیچارگان را در غل و زنجیر وارد می‌کردند جلو اسبان انداخته پیاده و قزاق روسی هم در عقب هر ساعت با تله تفنگ به پشت آنها می‌زدند بطوری که به روی می‌افتادند و باز می‌زدند بدوید، بیچاره گله بی صاحب از ترس گرگت بی رحم می‌دویدند با این حالت از پیره بازار تا رشت آوردند میان آن همه گل ولای، و تمام قصدشان این بود که به دور شهر بگردانند، ولی وقت گذشته بود یعنی شب واردشان نمودند و یکسره به قونسلخانه برده حبس کردند. صبح آن روز ۴ نفر از آنها را که یکی رئیس نظمیه و دیگری شیخ الاسلام لنگرودی و غیره بود به دار آویخته اسباب عبرت سایرین کردند ولی جناب آقا سید عبدالوهاب را بنا بر وساطت آقای نایب السلطنه و سپهدار اعظم که از طهران آمده بودند عفو فرمودند، مشروط بر اینکه تا پنج سال حق آنکه وارد به خاک ایران بشود ندارد. از قرار معلوم

از طهران نوشته بودند که سید تقصیری ندارد، این مسئله است که شخص را ناچار می‌کند که به خساطرش خطور نماید که آیا حکومت طهران قادر بر استخلاص دیگران و بیچارگان تبریز بوده است یا نه؟

باری بعد از اعلان حمایت دعوی حکومت قونسل در رشت، مفاخرالملك را که از مستبدین معروف است نایب‌الحکومه نمود، شریعتمدار معروف و مخصوصاً پسر او حاج میرزا رضا را همه کاره کرده مشغول رسیدگی به امورات شدند، مفاخرالملك، هر روز مشغول امر حکومت و هر عصر را پورت به قونسلگری برده دستورالعمل جدید جهت بعد می‌گرفت، پسر شریعتمدار تقریباً همه کاره رشت و پیشکار قونسل و همیشه به قونسلخانه رفته و امورات را قونسل راجع به او کرده در واقع نایب قونسل است، پس از آنکه قونسل با راپورت‌های جعلی خود طهران و خارجه را کاملاً اغفال و نقیض تمام وقایع را انتشار داد. جمعی از بیچارگان مشروطه طلب که دست از جان شسته بودند به قونسلخانه دولت انگلیس و عثمانی رفته و خواهش می‌کنند که عین واقعه را به مقامات لازمه برسانند و یک ورقه را هم که عین واقعه در آن درج شده بود برده بودند که پس از ملاحظه اگر چنانچه مطابق با اصل واقعه است امضا فرمایند، مضامین نوشته را تصدیق کامل نموده ولی امضا نکرده‌اند که مخالف رسم و ترتیب است ولی گفته بودند که تمام واقعه را به سفارت خود اطلاع داده‌ایم.

پس از آنکه قونسل خبر می‌شود که قونسل دولتمین بر ضد خیالات او را پورت به سفارت خود داده‌اند او قاتش تلخ گشته در صدد جمع نمودن اسناد جعلی می‌شود، مخصوصاً مردم را وادار به مهر کردن آن می‌کند، گویا مضمونش بر علیه قونسلین باشد که در این موقع قونسل عثمانی و

انگلیس بر علیه دولت روس اشتراك داشته‌اند و همچنین از محبوسین هم کاغذی بدین عنوان گرفته، شریعتمدار در خانه خود مشغول کشیدن انتقام از مردم است مخصوصاً پسر شریعتمدار را پیش جناب حاج سید عبدالوهاب می‌فرستد تا همچو نوشته‌ای بر علیه قونسل انگلیس و عثمانی بگیرد، سید اول نداده است به حکم تهدید قونسل نوشته و داده است مخصوصاً پسر شریعتمدار کاغذی به خط خودش نوشته بود که جناب سید از روی آن بنویسند و عین آن ورقه که به خط میرزا رضاست نزد جناب سید موجود است.

باری بعد از این مطلب دو روز دیگر قونسل جناب سید را پیش خود خواسته و اظهار داشته است که دولت ایران پیش سفارت روس از شامضمانت و کفالت کرده است لهذا به شما اجازه داده می‌شود که مستقیماً به کربلا بروید و هر چه زودتر است حرکت نمائید و بعد هم باید يك نوشته بسپارید و تعهد نمائید که بعد از این هیچوقت برخلاف دولت روس اقدام نکنید، بعد جناب سید چیزی بدین مضمون نوشته که ملتزم می‌شوم که بعد از این کمافی السابق معاهده و قراردادها که بین دولتین می‌شود محترم دارم، پس از آنکه جهة قونسل می‌خواند قونسل پرآشفته و گفته که مطلب این نیست شما باز به خیال سابق باقی هستید و می‌خواهید توریه نمائید. مگر نمی‌دانید که یوسف‌خان را و فلان و فلان را بدار زدیم و ثقة الاسلام و شیخ سلیم و غیره را در تبریز چه کردیم، حالیه جهة تفضل شما را خلاص می‌کنم باید عین آنچه را که من می‌خواهم نوشته بدهید و بعد آنچه دلت می‌خواهد در خارج بگوئید که قونسل این سند را اجباراً از من گرفت یا آنچه دلت می‌خواهد بگو، آنگاه نوشته عدم مخالفت را گرفته و بعد سید را به دست شریعتمدار می‌دهد که به خانه خودش برده در

آنجا لوازم سفر ایشان را تهیه نمایند. در موقع گرفتن سند پسر شریعت حضور داشته و هر ساعت به سید اصرار در دادن سند می کرده است.

دیگر از کارهای بسیار وحشیانه ایذاء و شکنجه و داغ و درفش محبوسین برای دادن استتطاق به دلخواه آنهاست و همچنین شهود مصنوعی درست می کردند، و آتما تجاوزات روسها بطوری است که انسان از احصاء تطویلش عاجز می شود فقط يك کلمه می شود گفت تمام علائم الحاق را اظهار کرده اند در این صورت تفصیل اعمال روزانه آنها لازم نیست. چنانکه از برای تفلیس شرح نمی دهم که روسها امروز چه کردند و که را گرفتند الخ؟

امروز روسیان تقریباً در تمام ایران خصوصاً شمال متصرفانه حرکت می کنند، و اخیراً در شهر ارومی بعد از پاره ای حرکات وحشیانه و جلب حکومت به طرف خود و بدار کشیدن مجاهدین به توسط او و اجرای يك خوف و هراس بعد به امر قونسل قزاقان روس محرر روزنامه «فروردین» میرزا محمودخان اشرف زاده را گرفته تازیانه زیاد می زنند که تو بر علیه دولت روس چیز نوشته و انتشار می دهی و این حرکت بقدری فجیع بوده است که حد ندارد شرح آن در یکی از جراید ترکی درج است، حالیه مشارالیه قراراً به خاک ترکی [رفته] عنقریب به این جا می رسد، بعد مدیر جریده مزبور که موسوم به میرزا حبیب آقازاده است و میر سید حسین خوئی و حاج وکیل التجار و غیره را گرفته در قونسلخانه حبس می کنند و حالیه در کوچه های ارومی عوض نظمیه سالدات است. از عجایب آن است به مجرد مداخله قونسل آدم فرستاده بیرق فوج جدید را از شهاب الدوله گرفته و به والی می دهند (والی جد رضاخان معروف جنرال است که با محمدعلی میرزا تفسی شده و

حالی که در خدمت اوست) سابق بر این فوج با والی بوده است به واسطه همراهی با محمدعلی میرزا دولت از او گرفته به شهاب الدوله داده بود؟

در تبریز کارها به حال وخامت باقی و ارتجاع با تمام شدت حکمرانست، در محلات جمه شهدای استبداد از قبیل شیخ نوری و خماسی و سید هاشم و سایرین مجالس ترحیم گذاشته قبر مرحوم شریفزاده را خراب کردند. سرهای مردم را به اجبار می تراشند و لباسها را عوض می کنند. در این هنگامه زن و بچه زیاد تلف شده است. از قرار گفته ساعدالملک که این چند روزه از حبس صمدخان خلاص شده و به اسلامبول رسیده است این کشتگان زیاده از هزار نفر می باشند، مخصوصاً با بایوف منشی قوتسل روس از پام خاتنه خود عابرین بیگناه را هدف تیر موزر خود می کرده است، ساعدالملک قبل از این واقعه رئیس اردوی دولتی و مأمور مقاومت با صمدخان بوده است، پس از این هنگامه و آمدن صمدخان به شهر او را حبس نموده و ۲۶ روز در زنجیر بوده و بعد از ادای چهار هزار تومان خلاص شده است و ایشان چنین نقل می کنند که در محبس صمدخان قریب به هشتاد نفر را به یک زنجیر بسته بودند در صورتی که پاها را هم خلیلی گذارده بودند؛ و چیزها نقل می کنند که در زندان کاری به سر بیچارگان می آورند که هر سنگت دلی به گریه می آید.

اشخاصی که حکم بر اعدام آنها صادر می شود از جلو چشم سایرین از بند باز کرده می بردند بعد خبر می آوردند که این فلان را که بردیم کشتیم یا بدار آویختیم، در هر ۲۴ ساعت دو بار این بیچارگان را با همان زنجیر بیرون برده که قضای حاجت نمایند در کنار دیواری مثل حیوانات مقابل هم باید قضای حاجت خود نمایند و بعضی که مقید به نماز

بودند به واسطه تیمم نماز می کردند.

مدارس ابتدائی تمام بسته شده و اطفال در کوچه و بازار سرگردان هستند، مدرسه سعادت که بزرگترین مدارس تبریز و دارای پانصد شاگرد بوده جای سالداتهای روس گشته است، تمام دوایر دولتی را بیرق روس آورده نصب نموده مگر اداره مالیه که مؤتمن السلطنه که پدر وزیر خارجه است خود بیرق روس را آورده نصب کرده قبل از سایرین؛ توپهای دولتی را برده در باغ شمال که اردوگاه روسهاست سرنگون به زمین نصب نموده و زنجیر نموده اند مثل توپهای عثمانی که در تفلیس اگر دیده باشید از عجایب قابل ذکر، قزاقان ایرانی که در تبریزند زیر حکم صمدخان هستند و به امر او رفته افواج را آورده به سمت طهران می فرستند، در صورتی که تاکنون در سر هر راه مواجب این قزاقها از قزاقخانه طهران می رسد و مطیع مرکز که طهران باشد هستند. دیگر چه بنویسم که با نوشتن تمام نمی شود.

از قرار نقل اشخاصی که بدین جا آمده اند و روایات دیگر که در این واقعه با مرحوم ثقة الاسلام و غیره بوده اند، باعث اعدام آن مرحوم را قونسل انگلیس یعنی مستر سسیلی می دانند توضیح آنکه بعد از فرار مجاهدین در چهارم محرم الی هشتم که قشون روس از جلفا هر روز می رسیدند به تبریز جمعی از علما و اشراف و اهل بلد به ریاست مرحوم ثقة الاسلام با قونسلگریهای خارجه خصوصاً قونسل انگلیس جهت رفع این خائله در مذاکره بودند، به توسط او با قونسل روس طرف سؤال و جواب می شدند، قونسل انگلیس چنان آن مرحوم را مطمئن کرده بود که هیچ درصدد فرار که بر نیامد سهل است سایرین را که از آن جمله است ساعد الملك امر می کرد که شماها خاطر جمع باشید، قونسلات

قول داده‌اند و ما با آنها مذاکره نموده‌ایم که اصلاح شود، چنانچه قرار شده است که آنچه از قشون می‌رسد وارد شهر نشوند و از خارج به باغ شمال بروند و با مردم هم‌کاری نداشته باشند مگر در حق اشخاصی که اشتراک به جنگ داشته‌اند، و دربارهٔ آنها هم تحقیق کامل خواهند نمود، چنان آن مرحوم مطمئن گشته بود که دو ساعت قبل از گرفتاریش کاغذی به ساعدالملک که مضطرب بوده نوشته بودند و تطمین فرموده بودند که در خانه بنشینید و این شعر را هم درج کرده بودند:

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی زیجر وجود دم
 بنشین چو طوطی و دم بدم بشنو خروش نهنگ‌لا^۳
 همین قونسل انگلیس تمام را پورتها را بطور دلخواه
 روسیان به دولت خود داده است ایشان یک محبت مخصوصی
 یا ایرانیان دارند.

باری این همه وقایع جانگداز را که از نوشتن آن شرم می‌آید دیده و برعکس را پورت می‌دهند؛ اشخاصی که کشته شده‌اند کسانی بوده که اصلاً جزو مجاهدین نبوده‌اند زیرا که هرده نفر مجاهد مقابل صد نفر روسی کار می‌کردند چنانچه صد نفر در خیابان یا ده نفر طرف شدند توپ خود را گذارده فرار کردند بالجمله مثل کلب عقور به جان مردم در محلات افتاده بیچارگان را هدف تیر می‌ساختند، مخصوصاً قزاقخانه کوچکی که دارای یک صد نفر قزاق جهت کشیک قونسل است و در واقع گارد شخصی اوست جلو بازارچه معروف به مهاده‌مپین ایستاده بودند، هر کس چه زن و چه مرد عبور می‌کرده زده به خاک فنا می‌انداخته‌اند؛ در صورتی

۳. این بیت را که زیاد مشهور نیست به شاعرهٔ بانی قره‌الین که لقب دیگرش «جناب طاهره» است نسبت می‌دهند و وجه دیگر آن «بنشین چو طاهره» به عوض «چو طوطی ...» است. عده‌ای دیگر آن را به جامی و همچنین به صحبت‌لاری منسوب می‌دانند، مراد از «لا» محتملاً «لا اله الا الله» است. (ا. ب)

که اصلاً در محله مزبور صدای تیری هم بلند نشده بود، جماعتی پس از دیدن این هنگامه دست درآورده انجمن را متفرق می‌سازند، روسها پس از اینکه اهالی شهر و مستخدمین دولتی را سلاح چین کرده در خانه‌ها افتاده‌گردش می‌کردند اگر چنانچه نعشی از آنجاها بیرون می‌آمد بدون اینکه تحقیق نمایند که صاحب‌خانه در این امر دخالت داشته است یا نه خانه را خراب و صاحب آن را می‌کشتند، چند نعشی که زیاده از بیست روزمانده بود آورده عکس برداشته در جراید نشر می‌دهند که اهالی چنان و چنین وحشیگری کرده‌اند، در سر هر نعش که پیدا می‌شد قونسل انگلیس آمده تصدیق می‌کرد.

مسئله شخص دلاک را که گویا سابق نوشته باشم اگر هم فراموش شده باشد بدین قرار بوده است، اسم دلاک محمدجعفر، در محله او جنگ شروع شده قزاقان روس خانه او را سنگر خود قرار می‌دهند، بعد از غلبه مجاهدین دلاک بیچاره به خانه خود آمده جسد يك سالدات را آنجا افتاده می‌یابد به قونسلخانه رفته خبر می‌دهد که يك نعش در خانه من است آمده بردارید بر حسب الرسم خود دفن نمائید چند نفر آمده نعش را برده بعد دلاک بیچاره دردکان خود مشغول بکار بوده سالداتها آمده مشارالیه بایک نفر شاگرد و يك نفر مشتری را گرفته می‌برند چون تمام مردم شهر از مشروطه و مستبد می‌دانستند که این بیچاره اصلاً داخل به این امر نبوده است و در این مدت که انقلاب در ایران بوده دخالت در هیچ امر نکرده و جز کسب خود به امر دیگر کاری نداشته است بطور اجماع به قونسلخانه رفته گواهی بر بی‌تقصیری او می‌دهند، پس از آنکه گفته آنها اثری نکرده به‌خانه حاجی میرزا حسن معروف به مجتهد رفته به او و صمدخان التماس می‌کنند هر دو این اشخاص

وساطت کردند ولی فایده نکرد چنین معلوم می‌شود که یه مجتهد جواب داده اند که شهادت يك نفر سالدات مقابل است یا چند نفر مجتهد. باری بیچاره را بدار آویخته و شاگرد آن بدیعت راهم بدار زدند. این مسئله به تمام مردم بلکه به مستبدین هم اثر کرده است مخصوصاً اعدام شاگرد بیچاره، همچنین در مسئله مشهدی محمد عمو او غلسی اسکوئی که می‌توان بی‌مبالغه گفت که بهترین مجاهد یا مسلک و اخلاق تبریز بوده است. بیچاره هشت نفر از سالداتهای روس را که درمانده بودند از دست مردم نجات داده يك نفر صاحب‌منصب و چند نفر سالداتها را که از دست مردم فرار کرده بودند در خانه خود برده نگاه می‌دارد، تا آنکه رفع غائله شده می‌برد در قونسلخانه تسلیم می‌کند، در عوض این خدمت شحنگی بازار به او تفویض شده بود، پس از چند روز به حکم صمدخان آن بیچاره را گرفته بدار زدند، البته صد البته قونسل انگلیس این فجایع را بلکه هزاران بیش از اینها را چشمش نمی‌دید ولی جسد بیست روز مرده را که می‌آوردند فوراً به سر آن رفته روضه خوانی می‌کرد، کسی اعتراض نمی‌کند که چه چه دارد که صمدخان بالای دارالحکومه خود بیرق روس کشیده است و گماشتگان خودش را امر می‌کند نشان روس به دست خود بدوزند.

ازین مطالب بگذریم زیرا که تفصیلش پایان ندارد، هیچ چیز از قتل و نهب و غارت انسان را مثل این تزویرات نمی‌سوزاند که جگر را کیاب می‌کند که در تمام جراید عالم حتی جرایدهای که طرفدار ایرانند در جریده خود درج می‌کنند که «هجوم به روسها»، در صورتی که بقدر خردلی صحت ندارد و در همه جا خودشان آتش فتنه را برپا کرده‌اند، خود این مسئله شاهد بزرگی است بر مظلومیت ایرانیها که انقلاب در تبریز و رشت و انزلی در يك روز شده است، در

واقع مصیبتی بالاتر از این نیست که انسان هزاران ظلم را بکشد و بعد هم به خرج تمام دنیا ظالم به قلم رود! لهذا مخصوصاً امیدوارم که حسب الوعد بعضی از این عرایض را که من در این وجیزه جمع کردم و اطمینان به صحت آن دارم منتشر ساخته و مخصوصاً به جناب پرفسور براون و کمیته ایران و دفترخانه بین المللی موسیالیستها در بروکسل بفرستید، که دیگر علیحده به جناب پرفسور و به کاظم زاده نخواهم نوشت و البته البته آنچه از دست برآید بلکه فوق مایستطاع در نشریات و کمک به Persia Committee لندن جد فرمائید.

دیگر می خواستم در دو مطلب به حضرتعالی زحمت بدهم که بقدر مقدور در آن باب اقدام فرمائید یکی آنکه به جناب پرفسور براون مرقوم دارید و تأکید نمائید که مستر لنچ را و ادارت که مکتوبی به سردار اسعد نوشته در انعقاد مجلس شورای ملی به او اصرار کنند و به برگشتن افکار عامه اروپا او را تهدید نمایند. زیرا که از قرار اخبار اخیر امید انعقاد مجلس و انتخابات جدید ضعیف می شود و خوف آن است که به طفره و تعلل، ماطله شود و نیت حکومت و اولیای طهران صادق نباشد. دیگر آنکه بقدر امکان در نماندن مسیو مورنارد و بلژیکیها به سمت خزانه داری کل جد کامل شود، که در صورت ماندن مورنارد امید اصلاحات خیلی کم، و نفوذ روسها خیلی زیاد خواهد شد. در نشر اخبار مندرجه در این عریضه بعضی تصرفات بفرمائید، یعنی آنها که راجع به شکایت از دولت خودمان است مناسب نیست نشر شود. دیگر عرض مهمی ندارم و

عریضه را با دعای توفیقات عالی ختم می‌کنم.

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده

سواد مطابق اصل است بدون تصرف ولی به‌حذف مطالب شخصی

مجلس قزوین

پاریس ۲ مارس ۱۹۱۲

نامه شماره ۱۲

خلاصه‌ای از مراسلات رسمی دولت ایران ۲۶

صفر ۱۳۳۰ هجری قمری = ۱۵ فوریه ۱۹۱۲

الف

عده قشون روس از قرار ذیل است:

۵۵۰۰ نفر	شهر تبریز
۱۷۰۰ نفر	خوی و ارومیه و سلماس
۵۰۰۰ نفر	انزلی
۶۰۰۰ نفر	گیلان و قزوین
۵۰۰ نفر	مازندران
۵۰۰ نفر	استرآباد
۲۳۰۰ نفر	خراسان
۲۰۰ نفر	همدان

مقداری از قشون تبریز با بیست عراده توپ، چهار روز قبل حرکت کردند. از قزوین هم اعلان کرده‌اند که همین دو روزه حرکت می‌کنند. تقریباً تمام قشون روس در ایران ۲۱ هزار نفر است.

ب

شعاع السلطنه به مضمون ذیل تلگرافی به تاریخ‌غره ربیع‌الاول به وسیله تلگرافچی روس از استرآباد به یوسف

خان هراتی سرکرده اشراز و اراذل مشهد مقدس توسط جنرال قونسول روس مخاپره کرده است: توسط ثواب جنرال قونسول دولت بهیه روس جناب محمدیوسفخان عرایض شما به خاکپای مبارک رسید، اسباب مسرت خاطر شد. برای زیارت آستان مقدس رضوی موبک همیون حرکت خواهد کرد. به برادرهای شاه پرست یا غیرت خراسانی من سلام خالصاته ام را برسانید.

ملك منصور شعاع السلطنه

ج

در موقع ورود سفرا معمولاً از بندر انزلی چند تیر توپ شلیک می کنند. سفیر کبیر عثمانی وارد، حکومت خواسته تشریفات بعمل آورد، سالداتهای روس مانع، و به قونسولگری رشت اظهار کردند، راضی نشده است. بعلاوه آنچه ذخیره دولتی را هم که در زمان انقلاب ضبط کرده اند رد نمی کنند.

د

سفیر کبیر عثمانی وارد انزلی و مدتی انتظار کشیده، رسومات بعمل نیامده، صاحب منصب قشون روس که توپ قشون نزد او بوده است در انزلی خودش را مخفی نموده، بالاخره سفیر کبیر با کمال پریشانی و دلتنگی وارد انزلی و از آنجا لاعلاج به رشت، و منزل وکیل شهتدری رفته، از قبول همه قسم پذیرائی از طرف دولت امتناع نموده، پس از آنکه مطلب را از اطراف به ایشان حالی کرده اند که قصور از طرف مأمورین دولت علیه نبوده، به منزل سردار معتمد رفته و مراتب را از آنجا به باب عالی تلگراف، تکلیف آمدن به طهران یا مراجعت را خواسته است.

نامه شماره ۶۳

از روزنامه ترکی «ترجمان الحقیقت» (تاریخ نامعلوم: شاید ۱۰ مارس ۱۹۱۲) با عنوان «درخور توجه خاصه نیای متمدن - روسها در تبریز» شرح زیر مفاد ناسه‌ای است که از باکو رسیده است و با تغییراتی جزئی درج می‌شود:

پس از آن‌که بلغاریان مقیم «اشتیب» به مسجد مسلمانان آنجا بمب انداختند، ساکنان مسلمان شهر سخت به هیجان آمدند و چند نفر بلغاری را کشتند. از این حادثه در سراسر اروپا فریاد اعتراض بلند شد. واقعه اشتیب در مقایسه با آنچه در تبریز روی داده ناچیز بوده است. در اشتیب مردم قربانی خیانتی شدند، به خشم آمده خطایی مرتکب گردیدند. حال آنکه در این‌جا، در تبریز به عمد و با دقت این جنایات انجام شده است. به عقیده من اگر بتوان اولی را بخشید، دومی را نمی‌توان اغماض کرد. قتل عامی که اینها کردند شاید بدتر از کشتاری باشد که گناهش به گردن اهالی «اشتیب» است.

تبریزیانی که به اینجا رسیده‌اند می‌گویند دو یست و هشتاد نفر را روسها و صمدخان اعدام کرده و سیصد نفر را در جنگ کشته‌اند. سیصد نفر دیگر نیز در زندانند. بقیه اهالی که هنوز گرفتار چنان مصائبی نشده‌اند، از فردای خود مطمئن نیستند و نمی‌دانند چه مدت صحیح و سالم خواهند بود. زیرا صمدخان، مستبدی که مجری اعمال روسهاست، مقام حکومت را غصب کرده آنچه می‌خواهد می‌کند.

تبریز به صورت زندانی بزرگ درآمده است و هیچکس نمی‌تواند شهر را ترک گوید. کنسولگریهای اروپائی و «متمدن» هیچ پناهنده‌ای را نمی‌پذیرند.

مردم بی سلاح و بی لباس هیچ پناهی نمی یابند که بتوانند در برابر وحشیگریهای صمدخان ایستادگی کنند. اغلب کسانی که از اعدام جان به سلامت برده اند دچار غارت و نهب شده اند. بعضی - محروم از دارائی خود - هر روز در انتظار مرگ برادر، و برخی دیگر در انتظار مرگ فرزندان هستند. همه به تنهائی بیروح بدل گشته اند. بسیاری دیگر در مرگ عزیزان ناله و زاری می کنند. حتی این کار را نیز به آزادی نمی توانند بکنند. زندانها پراز اسیرانی است که در بند گرانند. این بدبختان بیتوا با هزاران توهین و خواری چشم انتظار ساعتی هستند که قریانی «اروپائیان متمدن» شوند. بسیاری از آنان بی آنکه منتظر ثوبت شوند، بر کف زندان زیر بار زنجیرهای گران جان می دهند. فرآشان پیر همه روزه به صورت زندانیان تف می اندازند. به مذهب و عقایدشان نفرین می کنند و ناسزا می گویند. هر دو یا سه روز قرص ناتی و کاسه آبی به زندانیان می دهند. هنگام دادن این جیره ناچیز می گویند: «بخورید تا بتوانید بالای چوبه دار روید.» تصور کنید با چنین گوشزدی زندانی بیچاره هنگام خوردن نان، دچار چه وحشت و دلهره ای است! هر روز این فرآشان با شرح و تفصیلی مبالغه آمیز، وصف اعدام دوستان زندانیان را می - کنند و می گویند چگونه آنها نیز به همین فرجام خواهند رسید. بعضی از شنیدن این اخبار وحشت انگیز، از ترس می میرند.

بگذارید برایتان داستانی نقل کنم تا مثالی باشد از مصائب و زندگی پر مخاطره وطن پرستانی که اسیر نشده اند. تا بتوانید اندکی حدس بزنید، چگونه تبریز جولانگاه سفاکان شده است. یکی از تبریزیانی که به باکو رسیده است چنین می گوید:

يك شب پس از وارد شدن صمدخان یکی از رفقا به دیدن من آمد. با او بیرون رفتم. دوستم به دری رسید و دق الباب کرد. از درون خانه جواب دادند. ما به کوچه دیگری رفتیم. او دوباره در دیگری را زد. صدایی جواب داد. دوست من مقداری نان و پتیر فراهم کرد و در سفره‌ای نهاد. ما دوباره رفتیم و بزودی به حمامی مخروبه قدیمی رسیدیم که سقف آن فروریخته بود. دوستم سفره را از سقف فروریخته حمام پائین انداخت و سپس خودش پائین رفت. من نیز همراه او پائین رفتم. شمعی روشن کردیم و با اضطراب و ناراحتی بیحد از زیرزمینها و تاریکی وحشتناک آنها گذشتیم. تا عاقبت به گلخن حمام رسیدیم و از در کوتاه آن گذشتیم. دوستم اسم کسی را صدا زد جوایی نیامد. عاقبت اسم خودش را گفت که «منم فلانی! برایت نان و آب آورده‌ام.» آنگاه صدای ضعیفی شنیده شد. ما به طرف صدا رفتیم. شخصی را دیدیم که تا گردن در خاکسترها فرورفته بود. به کمک رفیقم آن مرد را از خاکسترها بیرون کشیدیم و نان و آبش دادیم. اول به قدری ناتوان بود که نمی توانست بخورد، ولی چون کمی خورد دوباره به جایگاه خود میان خاکسترها پناه برد.

به تمام این فجایع و مظالم سختیهای نویسنده را نیز علاوه کنید!

مردی که در حمامی ویران خود را با خاکسترهای گلخن گرم نگاه داشته بود یکی از بزرگان تبریز بود، کسی که زندگی بسیار خوب و مرفه‌ی داشت.

گذشته از اشخاصی که در خفا بسر می‌برند، قریب ۱۸۰۰ نفر از تبریزیان فرار کرده‌اند و خانواده‌های آنها خبری از آنان ندارند، و فکر می‌کنند مرده‌اند.

اگر شما «متمدن» هستید و به نام «تمدن» می‌خواهید

چنین جنایاتی را مرتکب شوید، ما از خیر چنین «تمدنی» گذشتیم!

نامه شماره ۱۴

نامه هشتم مورخ ۱۳ مارس ۱۹۱۲، از نویسنده

نامه‌های ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۱

دوست عزیز محترم، بعد از تقدیم سلام خالصانه معروض می‌دارد سابقاً رقیمه محترمه عالی را مورخه ۱۵ فوریه زیارت کردم، و بسیار ممنون و مشغوف از یادآوری عالی شدم، و هم مختصری که به خط دوست عزیزم میجر استوکس بود، دیده و جواب آن را به «سمله» نوشتم. اینکه در این مدت غرایض لازمه به حضور سرکار عالی عرض نکردم و قدری تأخیر شد جهتش آن بود که اغلب مطالب و اخبار مشروحه راجعه به ایران را مفصلاً به جناب آقای شیخ محمد قزوینی می‌نوشتم که او هم آنها را در جرائد فرانسه نشر نموده و هم صورتش را حضور حضرتعالی بفرستد، یعنی مطالب را بالواسطه و غیرمستقیم حضور آن دوست مکرم عرضه می‌داشتم. امیدوارم [به] جناب معظم له رسانیده است.^۲

چیزی که امروزها در اوضاع ایران مهم بنظر می‌آید، سه چیز است: یکی مسئله انعقاد ثانوی مجلس و انتخابات، که ظاهراً چنان بنظر می‌آید که خیال انعقاد ندارند و روسها اولیای دولت ایران را تشویق به عدم دعوت ثانوی مجلس می‌کنند، و هم از قرار نگارش جرائد روسیه دولت روس تبعید و نفی اغلیبی از رؤسای مشروطه طلبان را از ایران، از دولت خواسته و خواهد خواست. در این باب به نظر

۱. نام شهری است در هندوستان.

۲. از آغاز نامه اینجا را مؤلف حذف کرده است.

مخلص می‌رسید که اگر جناب مستر لنج اقدامی کند، یعنی چیزی تأکید آمیز در تسریع انعقاد مجلس به سردار اسعد نوشته و او را وادار به اقدام کند، شاید بی‌تأثیر نباشد. مسئله دوم که اهمیت زیاد دارد و شاید یکی از بدترین ضربات به استقلال ایران و یا روسانیدن *russofication* می‌باشد، استیلای بلژیک‌هاست به ادارات دولتی ایران از مالیه و پست و ضرایخانه و غیره، و خصوصاً تعیین مورنارد به خزانه‌داری کل، که بدترین مضرات است و در این باب نیز گمان می‌کنم که باید قدری در جرئت نوشته شود و افکار عامه برانگیخته شود. مسئله سیم، خیالات تازه روس‌هاست در افزودن عده قزاق ایرانی در تحت تعلیم صاحب‌منصبان روسی، که مضرات آن معلوم و حتی توان گفت که ضرر این کار یا فائده تخلیه ایران از قشون روسی تعادل و تکافو کند. اوضاع تبریز و همه آذربایجان باز به همان وخامت باقی است. هنوز تخریبات و اعدام‌ها جاری است. وطن پرستان دسته‌دسته به اراضی عثمانی ملتجی می‌شوند. تا حال هزاران نفوس به خاک عثمانی گذاشته‌اند و بعضی از آنها پی در پی به اسلامبول می‌رسند؛ از اعضای انجمن ایالتی تبریز و مدیران روزنامه‌ها و محررین و غیرهم. اوضاع تبریز و حالت مشروطه طلبانی را که در آنجا مانده‌اند بسیار جگرسوز و صاف می‌کنند. اغلب مختفی و متوارینند و در نهایت سختی و فلاکت و خطر دائمی می‌گذرانند و هر کدام پیدا می‌شود، و جایش کشف می‌شود، کشته می‌گردد. در شهر از طرف صمدخان چار زده‌اند که هر يك از اشرار (یعنی مشروطه طلبان) از هر خانه دریابید، که خود صاحب خانه نیامده و خبر نداده باشد، آن خانه خراب و یغما خواهد شد. يك مکتوبی در این خصوصها در «ترجمان حقیقت» نشر شده بود که لفا تقدیم کردم. آثاری از تخلیه قشون

روس از تبریز در میان نیست، بالعکس بعضی علامات یرای ماندن دائمی بنظر می رسد. علاوه بر آنکه سابقاً بعضی بناها و کلیسا در باغ شمال، که مقر قشون روس است بنا کردند که بعدها دست زدن به این قبیل مبانی مقدسه ممکن نیست. اخیراً از تبریز می نویسند که اجساد مقتولین سالداتهای روسی را در عمارت دولتی که اداره نظمیه یعنی *headquarter of police* بود دفن کرده اند.

اوضاع سیاسی مملکت عثمانی هم خوب دیده نمی شود از يك طرف ائتلاف روس با «اوستریا» و از طرفی سیاحت پرنس قره طاغ^۲ به پیتربورگ و از طرف دیگر عزل مسیو چاریکوف سفیر روس که طرفدار صلح بود از اسلامبول، همه علائم بد است. اختلافات احزاب سیاسی هم به ترتیب ناموافقی است. روسها سعی زیادی کرده و می کنند که مسئله اختلاف حدود عثمانی - ایران، در نواحی خوی و ارومی و سلماس و همه آذربایجان زودتر حل و فصل شود و خیلی در این باب مصرند، و هم جد دارند براینکه این اختلافات به منقعت ایران حل شود، یعنی عثمانیها اراضی ایران را که اشغال عسکری کرده اند، در حوالی ارومی و غیره، تخلیه کنند. و این اراضی نقاط مهمه عسکری و سوق الجیشی (استراتژیک) هستند و خوف آن است که بعد از تخلیه عثمانیها عساکر روس اشغال کند، و از حالا روسها در ارومی مشغولند به جبر و تحریکات و اعانت حکومت روس پرست آنجا. عریضه ها به امضای اهالی ارومی و

۳. Monténégro (کوهستان سیاه) سرزمینی است کوهستانی در شمال آلبانی که اکنون یکی از ایالات یوگسلاوی است. این سرزمین از قرن چهاردهم پادشاهی مستقل بود که به کمک فرمانروایان ایتالیا در مقابل عثمانی ایستادگی می کرد. گویا در این جا مراد پادشاه مشهور این سرزمین به نام نیکلای اول (۱۸۴۱-۱۹۲۳) است که سخت در اعتلای کشورش می کوشید و در ۱۹۱۲ شورشی بزرگ در بانکان برپا کرد. (م)

خواین و اعیان آنجا و خصوصاً هیسویان کلدانی آن صفحات خطاب به امپراطور روس و پارلمانهای دول اروپا درست می‌کنند در التماس و استغاثه؛ که قشون روس از ارومی نرود و آن حدود را تخلیه نکند. کمیسیون حدود عثمانی و ایران در اسلامبول جمع شده‌اند و يك هفته می‌باشد که نمایندگان ایران délégués به اینجا رسیده‌اند.

از بابت قطعات جراید Cutting که مرحمت می‌فرمائید متشکرم. دیگر عرض سهمی ندارم و در ختام همین قدر عرض می‌کنم که بقدر امکان در احیاء مجلس ملی ایران و انعقاد آن لازم است سعی شود. باقی سلامت عالی و مزید توفیقات آن جناب را طالبم^۴. حضور سرکار خانم سلام اخلاصمندانه دارم و به جمیع دوستان و خصوصاً جناب مستر لنچ و سید امیرعلی و مستر دیلون و مورل و پتسو بتنی و سایرین سلام می‌رسانم.

ارادتمند حقیقی

س. ح. تقی‌زاده

نامه شماره ۱۵

تلخیص از نامه يك ایرانی مقیم پاریس مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۱۲ و دو نامه از تبریز که همراه آن ارسال شده است.

[خدمت معارف پرور ایران دوست آقای پروفیسور

بروون.

ایران پرورا اگرچه این ارادتمند معارفه شخصی با آن جناب ندارم ولی آثار خامه و اقدامات ایران خواهانۀ آن جناب احتیاج به معرفی نمی‌گذارد. مدتی بود که آرزوی عرض ارادت داشتم و جناب آقای تقی‌زاده نیز در

۴. از اینجا به بعد در اصل انگلیسی حذف شده است.

مرقومه جات شان توصیه نموده بودند که عریضه نگار خدمت بشوم. ولی چون تاکنون در بلژیک مشغول تحصیل بودم ازین فیض محروم مانده بودم. اینک که اتمام تحصیل کرده و قریب یک ماه ونیم است به پاریس آمده‌ام به وظیفه خود قیام می‌نمایم^۱]

و ضمناً دو طغرا کاغذ تبریز را که در باب وقایع اخیر به یکی از دوستان مقیم اسلامبول فرستاده‌اند و آنهم برای بنده ارسال کرده است، لفاً تقدیم خدمت می‌دارم که در میان اوراق و وثایقی که در باب وقایع ایران دارید جا بدهید اگرچه متدرجات این دو مکتوب تقریباً عین مطالب مرقومه آقای تقی زاده است که جناب آقامیرزا محمدخان قزوینی ارسال خدمت کرده‌اند. ولی چون اینها محصول فکر و ترجمه حسیات کسانی است که خودشان به چشم آن وقایع فجیعه را دیده و بلکه گرفتار هم شده‌اند، احتمالاً از آن رو بی‌فایده نباشد.

[باقی ارادت و احترام، ارادتمند شما

حسین کاظم زاده^۱]

نامه اول که در جوف شماره ۱۵ بود

تبریز ۲۳ صفرانظر ۱۳۳۰

(= ۱۲ فوریه ۱۹۱۲)

قربان وجود مبارک شوم رقیمه مبارکه تاریخ ۳ شهر حال واصل و زیارت گردیده از اوضاع ولایت و از کیفیت دعوا و از پاره‌ای احوالات جو یا شده بودید، اگرچه وضع ولایت در آدم چنان حواس و حوصله نگذاشته است، شخص به نوشتن مطالب واجبی دماغ کار ندارد، از آنجائی که بر اطاعت نمودن فرمایشات جنابعالی ذمه‌دار بوده‌ایم،

۱. در اصل انگلیسی حذف شده است.

لهمذا آنچه در یاد دارم و اطلاع رسانیده‌ام عرض حضور مبارک می‌نمایم.

اولا ابتدای دعوا، در ۲۵ و ۲۶ ذیحجه دولت روس عده‌ای سالدات و قزاق از اردبیل وارد نموده کاروانسرای حسن‌آقا گنجه‌ای و کلانتر، که نزدیک پل قاری، و به عمارت ایالتی و اداره نظامیه بزرگ نزدیکتر بود، خالی نموده و منزل داده‌اند. مجاهدین و وکلای انجمن چون به مقاصد ایشان پی برده بودند لهذا توپ و قورخانه که در عمارت ایالتی یعنی عالی‌قاپو بود حمل به ارگک نموده و به قدر پانصد نفر از مجاهدین را مقرر نمودند که شب و روز در ارگک باشند و در واقع ارگک را خیلی محکم و مستحکم کرده بودند، حتی جهت مجاهدین در توی ارگک خبازخانه درست کرده بودند که در وقت ضرورت به خارج احتیاج نداشته باشند، و آنچه از تفنگک و قورخانه که در اداره نظامیه بزرگ بود تماماً حمل به ارگک کرده بودند. ولی با روسیان باکمال احترام و محبت رفتار می‌نمودند، تا اینکه شب پنجشنبه ۲۹ ماه ذیحجه چندساعسی از شب گذشته غفلتاً به اداره نظامیه و عمارت دولتی و عدلیه ریخته همه را متصرف شده و دو نفر نظامیه که جهت محافظت اداره در نظامیه بودند هر دو را با گلوله کشته و قبل از طلوع آفتاب به توی راسته بازار ریخته هر کس را که می‌دیدند لغت می‌کردند. صبح که مجاهدین از قضیه مطلع شده، امیرحشمت که رئیس مجاهدین و رئیس نظام بود فوراً به نزد نایب‌الایاله و وکلای انجمن آمده داد و فریاد نمودند، که دیگر ما را طاقت طاق شده و مردن هزار مرتبه از این جور زندقی برای ما بهتر است و اگر شما هم اجازه ندهید ما دعوا خواهیم کرد. از قراری که شنیدیم وکلای انجمن و نایب‌الایاله خواه‌مخواه اجازه داده بودند که شما هم دفاع بنمائید. آن بود که بنای

زد و خورد و شلیک گذاشته، در عرض چند ساعت روسها را از عمارت دولتی و عدلیه و اداره نظمیه و از بازار و محله‌ها تخلیه نموده فراراً به باغ شمال داخل نمودند، و از روسها در این چند مرکز تلفات زیادی شده بود. از مجاهدین هم چند نفر مقتول شده بودند، که از معروفین آنها رجب بک آدم ابراهیم آقا، و نایب محمود برادر نایب محمد آقای خیابانی بود. وقت ظهر در تمام شهر یک نفر از روسها پیدا نمی‌شد، الا در باغ شمال و از ارگ هم اتصالاً به باغ شمال شلیک توپ بود، و خیلی کار هم می‌کرد. روسها هم از باغ شمال به طرف ارگ و محله‌جات توپ اندازی می‌کردند. زیاد از پانصد توپ در عرض یک روز به طرف ارگ انداختند. لکن یک خشتی هم از دیوار ارگ نیفتاد. تا غروب از طرفین گرم مجادله بودند. روسها را در آن روز خیلی به سختی گذاشته و بسیار تلفات داده بودند، حتی از طرف مارالان مجاهدین تا نصف باغ آمده بودند، تا شب به میان آمده ترک مجادله شد. فردای آن روز هنوز هوا روشن نشده، باز از طرفین بنای شلیک گذارده شد. حتی به قونسلخانه هم هجوم آورده در آنجا هم دعوا می‌نمودند. نزدیک بازارچه مسهادهسپین که از سابق قزاق‌خانه بود، در آنجا هم دعوا کرده آنجا راهم تخلیه کرده بیست و دو تا اسپه‌ای روسیان را هم آوردند. روسها ملاحظه کردند که با این از جان‌گذشتگان تاب مقاومت را ندارند شبانه به آن خانه‌ها که از طرف کوچه صدر و محله مارالان و کوچه آقامیرفتاح آقای مرحوم، به باغ شمال نزدیک بودند، آتش زده و دینامیت انداخته تمام آن خانه‌ها را زیر و زبر کرده، زیاد از پانصد نفر از زن و بچه و مردمان بیطرف در همان شب کشته بودند. فقط از خانه حاجی حسن ختائی ۱۸ نفر از زن و مرد مقتول شده و چقدر زخم‌دار هم دارند، آنکه خانه حاجی حسن ختائی است، آن

عمارت خوب و قشنگ را چنان زیر و زبر کرده‌اند که آثاری نمانده است. آن کوچه‌ها حالا هم وادی غیر [ذی] زرع شده، در روز از واهمه کسی نمی‌تواند از آن محله‌ها عبور نماید. اهالی آن محله‌ها دست زن و بچه‌اش را که بقیة السیف بوده‌اند، گرفته هر یکی به يك محله دیگری رفته‌اند. باری از مطلب دور افتادیم. صبح آن روز که اهالی اوضاع را اینطور دیدند که اگر چند روزی بدین منوال بگذرد کلیه شهر را زیر و زبر خواهند کرد، و چنین هم بود، و در صد و نودم مایل بر هم شدن بساط مشروطه و تشریف آوردن آقای حاجی شجاع الدوله بودند، و از خوف اشرار نمی‌توانستند نفس بکشند، بهانه بدست انداخته، گفتند که علاج ما این است اجماعاً برویم و آقای حاجی شجاع الدوله را به شهر بیاوریم. فلذا از بازار و از مساجد دسته بندی کرده، و اسلاماء و ادینا، و اشریعتا گویان رو به طرف باسمنج گذاشته در وقت رفتن عمداً راهشان را از جلو انجمن انداختند. از آنجائی که عمده مقصود برچیدن آن بساط بود، بعضی نطقها کرده عوام را به هیجان آورده يك دفعه هجوم کرده انجمن را تالان و بیدق انجمن را پاره پاره نمودند، که ما مشروطه نمی‌خواهیم. صدای زنده باد محمد علی شاه به آسمان بلند می‌شد. مختصر آن عمارت انجمن که سابق مال شاهزاده ظفر السلطنه بود و در تازگی حاجی محمد باقر آقا تاجر باشی خریده بودند و بقدر پانزده هزار تومان قیمت می‌گذاشتند، در آن واحد چنان کردند که گویا در این جا ابدأ خانه‌ای نبود، حالایک بیابان وسیع گشته است. بعد از خراب کردن انجمن و نایل شدن به مقصود خودشان رو به طرف باسمنج حرکت کردند. بندگان حضرت اشرف آقای حاجی شجاع الدوله هم فرموده بودند که امروزها ایام محرم است انشاء الله در ۱۱ ماه به شهر خواهیم آمد و

شما راهم آسوده خواهم کرد، و چنین هم شد. روز ۱۱ ماه با دبدبه امیرانه وارد شهر شده و در باغ جناب حاجی نظام الدوله منزل فرمودند، و حالا هم در آنجا تشریف داشته و مشغول حکمرانی می باشند. خلاصه در همان روز بعضی از تجار و رؤسا ملاحظه نمودند که این کار بدکاری شد. شاید از عقب نتیجه خوبی ندهد، و درست هم فهمیده بودند. لهذا در بعضی مراکز علی الخصوص در خانه ثقة الاسلام مرحوم اجتماع نمودند که بلکه يك طوری بنمایند که دعوا را متارکه نمایند. بیچاره ثقة الاسلام به همراهی ضیاء الدوله نایب الحکومه در آن موقع که گلوله و توپ از بالای سرشان مثل تگرگ می بارید، در آن روز ده دفعه یکه و تنه، بدون نوکر به سفارتخانه دولت انگریز رفته و آمدند. بالاخره سه ساعت از شب گذشته به اتفاق قونسول انگریز به قونسولخانه دولت روس رفته مذاکرات زیادی نمودند. آخر الامر قرار بر این شد که مجاهدین خلع اسلحه کرده و ترك دعوا نمایند. و روسها هم دست از گریبان زن و بچه بیگناه و از سوزاندن خانه های مسلمانان بکشند. بعد از قرارداد مذکوره تشریف آورده امیر حشمت و سایر مجاهدین را در یکجایی جمع کرده و ماقوع را بیان نمودند، که حالیه صلاح ما در این است که ترك دعوا کرده و بی خود زن و بچه بیگناه و بلکه تمامی شهر را به کشتن ندهیم، تا منتظر دستور العمل طهران خراب شده بشویم. امیر حشمت و سایر مجاهدین ملاحظه نمودند که دشمن دو طرفی شده، یکی روسها و یکی اهالی خود شهر. لهذا شبانه بقدر دویست نفر به ارگ آمده، ارگ را تخلیه و از قورخانه و فشنگ حتی الامکان برداشته از شهر رو به طرف خوی و سلماس فرار نمودند. هر کس که عاجز بود و نتوانسته برود، در شهر مانده پنهان شدند. صبح که شد همه دانستیم

که مجاهدین رفته‌اند. روسها مجدداً از باغ بیرون آمده و به مراکز معلومه تاخت و تاز آوردند. مهر درخشنده چو پنهان شود

شب‌پیره بازیگر میدان شود
 آن روز دیگر صدای توپ و تفنگ نمی‌آمد. اهالی فی‌الجمله آسوده بودند. از آنجائی که دولت روس هیچوقت به مواعید خودش وفا نکرده آن قراردادی که با بیچاره ثقة‌الاسلام و نایب‌الایالة و قونسول انگریز گذاشته بود، همه را زیر پایش گذاشت. فردای آن روز از صبح الی غروب از چهارطرف شهر را با توپهای کوهی و شصت تیر بمباردمان [اصل: بمباردان] کرد. در واقع آن روز غریبه قیامتی بود. بیچاره ثقة‌الاسلام مجدداً به قونسولخانه رفته، به اتفاق سفارت انگریز به قونسولخانه روس رفته، آن بمباردمان [بمباردان] را هم موقوف نمودند. خدا شاهد است که بیچاره ثقة‌الاسلام چه حق بزرگی به گردن اهالی این شهر گذاشت و رفت. خداوند درجاتش را عالی فرموده با موالیان خودش محشور بفرماید بحق الحق و بولی المطلق. بعد از آن دیگر در اهالی این شهر از بزرگ و کوچک حس و حرکتی نمانده بود. در تاریخ خوانده‌ایم که وقتی که افغان اصفهان را مسخر کرد، يك نفر افغانی ده نفر اصفهانی را پهلوی یکدیگر می‌خواستند و می‌گفت که بر نخیزید تا بروم شاش کرده بیایم سر شما را ببرم. آن ده نفر مرد از ترس يك نفر افغان از جایشان حرکت نمی‌کردند. ماهم اینطور شده بودیم، بلکه از آن هم بدتر شده‌ایم. يك نفر سالدات و یا قزاق روس را که می‌بینیم گویا ملك الموت می‌آید، از ترس تعظیم می‌نمائیم، میدان را که خالی دیدند، بنای ظلم

۱. این داستان به‌وسیله این اثر در مورد حمله مغول به ایران گفته شده است. (ا. ب.)

و تعدی را گذاشتند. چه تعدیها که پناه بر خدا، آدم از ذکرش خجل می شود. مسلمان نشود کافر نبیند. در یک روز در توی راسته بازار به بهانه جستجوی اسلحه، زیاده از یکصد دستگاه ساعت طلا و نقره از مردم گرفتند. شب چند نفر به یک خانه رفته هرچه خواستند کردند. مختصر عرض نمایم آنچه ممکن بود، یا روز و یا شب مضایقه نکردند.

روز ۸ محرم الحرام طرف عصر یک نفر افسر و ۲۰ نفر قزاق با یک درشکه به خانه مرحوم ثقة الاسلام می روند، که شما را جنرال قونسول می خواهد. آن مرحوم هم نظر به عوالم چندروزه یا قونسول چنین دانسته که شاید باز کاری واقع شده، بدون تأمل سوار درشکه شده به قونسولخانه می آید. به مجرد رسیدن دستهایش را بسته به باغ شمال می برند. شیخ سلیم با برادرش کریم در محله سرخاب در خانه یکی از اقوامش پنهان شده بود، او راهم سادات و اهالی سرخاب از خانه آن بیچاره پیدا کرده کتک زنان به قونسولخانه بردند، بیچاره را آنقدر زده بودند که اگر به دار هم نمی کشیدند می مرد. ضیاءالعلما را با خالویش از خانه اش گرفته به باغ بردند.^۶ دوپسر کربلائی علی مسیو راهم که گرفته بودند، آقا ابراهیم کاظم زاده راهم گرفته بودند. اول کسی که به سر دار رفت اینها بودند. آن هم در روز عاشورا دوساعتی به غروب مانده آنکه ثقة الاسلام بود ابدأ اعتنائی نکرده و کمال قوت قلب به خرج داده بود. در میدان مشق اول تیمم کرده دورکعت نماز گزارده خودش با کمال متانت به پای دار آمده بود و رحمة الله علیه. آنکه شیخ سلیم بود از بس که این مردمان بدتر از اهل کوفه،

۶. مطابق آنچه مترجم از خانواده مرحوم ضیاءالعلما در تیرین شنیده است میرزا حسن دایی را روسها نگرفتند بلکه خودش برای نجات خواهرزاده اش به باغ شمال می رده و چون در آنجا یکی از محکومین قرار کرده بود، بیچاره را که به هیچ وجه اهل سیاست نبوده است به جای او بندار می زنند. (م)

شماتت می‌کردند؛ که آقا شیخ آن کبابها که می‌گفتی حالا خودت بخور^۲، روبه‌طرف آسمان کرده گفته بود: خدایا تو از نیت ما بااطلاعی، ای احکم الحاکمین میانه ما و این مردمان خودت حکم بکن! و آنکه پسران کربلائی مسیو بودند؛ وقتی که ریسمان را بگردنشان می‌انداختند باصدای بلند گفته بودند: یاشاسون مشروطه! بعد از آن که ۱۱ ماه محرم شد یبندگان حضرت اشرف آقای حاجی شجاع‌الدوله تشریف‌فرمای شهر شده بازار بگیر و ببند گرم گردید. يك روز حاجی علی دواچی [اصل: دواچی] و میرزا احمد دلال معروف سهیلی، محمدخان برادرزاده ستارخان، و کریمخان برادرزاده ستارخان را گرفتار کرده، در باغ شمال پدار زدند. روز دیگر میرزا علی ناطق و یجویه‌ای، و حاجی صمدخیاط و مشهدی حاجی قفقازی را با پندر زنش، مشهدی شکورخرازی، گرفتار کرده در باغ شمال پدار زدند. روز دیگر میرزا محمود سلماسی را که در عدلیه می‌شد در خیابان مجیدالملک خفه کرده او یختند. روز دیگر میرزا آقابالاخان خیابانی و مشهدی عباسعلی قندفروش خیابانی را در خیابان مجیدالملک خفه کرده او یختند. روز دیگر آقامیرکریم یزاز ناطق را با مشهدی محمد عم اوغلی اسکویی یا ۶ نفر دیگر که از غیر معروفها بودند گرفتار کرده در بام ارگ پدار زدند. آقامیرکریم در وقت داررفتن چه نطقها کرده و چه ها گفته، عقلی نیست، رحمة الله علیه. روز دیگر نایب یوسف حکم‌آبادی را دوشته کرده از دروازه و یجویه آویزان کردند. روز دیگر حاجی نقی جواهر فروش را به بهانه اینکه تو سر يك نفر روس را بریده‌ای بايك نفر

۳. می‌گویند شیخ سلیم دسر منبر وقتی سخن از رفاہ در دوره مشروطه بیان می‌آورده، پنجه خود را باز می‌کرده و می‌گفته است: در دوره مشروطه کباب‌هایی خواهید خورد یکی انقدر؛ یعنی هر کدام به پهنی يك و چوب.

گرچی که در سردار مسلمان شده و شهادتین را گفته بود، در بام ارگ، بدار زدند. روز دیگر مشهدی غفار برادر ستارخان را گرفتار کرده در بام ارگ بدار زدند. خلاصه الی امروز زیاده از ۴۰ نفر از مسلمان و ارمنی بدار کشیده‌اند، که بعضی‌ها را نمی‌شناسیم. محبوسین باغ حاجی نظام‌الدوله و خانۀ بگلربیگی لاتعدولاتحصی می‌باشند. رفیع‌الدوله بگلربیگی شده و کسخدایان قدیم تماماً به سرکار آمده‌اند. هرچیز را که در ایام مشروطه معمول کرده بودند، من‌الباب الی‌المحراب تغییر داده‌اند. میرزا اسماعیل نویری و حاجی اسماعیل قره، همراه امیرحشمت رفته‌اند. میرآقا حسین و حسین فشنگچی معلوم نیست که در کجا می‌باشند. حاجی محمدعلی بادامچی در خانۀ آگنت (agent) آلمان می‌باشد، به‌خانۀ اش‌هم بیدق زده است. میرزا حسین واعظ پیدا نیست، افواهی می‌گویند در سفارت فرانسه می‌باشد. شاه بندر عثمانی هم بعضی از مجاهدین را تصاحب کرده است. سیدالمحققین مدتی در شهر پنهان بوده، بعد پیدا کرده نزد آقای حاجی شجاع‌الدوله برده بودند، بعد از مذلت و ملالت زیاد با چهارنفر سواره به‌قم فرستاده‌اند، گویا از زنجان هم خیر تلگرافی داشته. صادق‌الملک و کیل انجمن هم از آن کسانی بوده که در روز عاشورا به‌دار زده بودند. حاجی مهدی آقا کوزه‌کنانی و پسرهایش سلامتند، نظر به آن دوستی سابقه که با آقای حاجی شجاع‌الدوله داشته، به ایشان چیزی نشده. حالیه تجارت‌خانه درست کرده‌اند، رئیس؛ حاجی مشیردقتر. اعضاء؛ امین‌التجار، حاجی مهدی کوزه‌کنانی، حاجی مهدی سلماسی، حاجی محمدآقا حریری، حاجی اسماعیل مدیرالتجار می‌باشد. از حاجی میرمحمدعلی اصفهانی قدری گرفته به‌توسط حاجی علی‌آقا کمپانی، رها کردند. کس نمانده که به ترکیب‌اش دست نزده باشند، و

بعد از این هم دست خواهند زد. برادر میرزا محمد علی خان تربیت پیدا نشده، معلوم نیست در کجاست. میرزا حاجی آقا شفیق افواهی می‌گویند در سفارت امریکا می‌باشد. پدرش کر بلائی رضا را گرفته‌اند، از مردنش گذشته‌اند، پول می‌خواهد که داده خلاص شود. از علمای شهر که در ایام مشروطه از شهر رفته بودند غیر از حاجی میرزا حسن آقا سجتهد کس دیگری نیامده‌اند. گویا به جناب آقا میرزا صادق آقا و حاجی میرزا کریم امام جمعه تکلیف آمدن شهر را کرده‌اند، قبول نکرده و نیامده‌اند. حاجی میرزا علی نقی گنجه‌ای قبل از بلوا اینجا بود، حالا دیده نمی‌شود. جعفر آقا هم در کجاست معلوم نیست. اجلال الملک هم کمافی السابق حاکم ارومیه است، و از طرف آقای حاجی شجاع الدوله مجدداً خلعت گرفته است. او هم در ارومیه مشغول بگیر و ببند است. آقامیر تقی قلج در روز دعوا از پایش گلوله خورده بود، از خانه‌اش گرفته نزد آقای حاجی شجاع الدوله برده بودند، قدری هم پول داده به کر بلائی معالی‌اش فرستادند. بصیر السلطنه چند روز قبل از بلوا چون از مازندران مطلع بوده عازم فرنگستان شده است. آنکه فقره تذکره است از اول اینطور بود، و حالا هم اینطور است، کسی که می‌خواهد از شهر برود باید از اهالی و ریش سفیدان محله‌اش تصدیق‌نامه گرفته ببرد اطلاق تجارت، آنها هم تصدیق‌نامه به بگلر بگی بنویسند، بگلر بگی هم به تذکره‌خانه تصدیق نوشته، بعد از آن تذکره می‌دهند. تخلف از قراردادهای فوق غیر ممکن است و تذکره نمی‌توان گرفت. از قافلان کوه به این طرف الی خوی و سلماس و ارومیه و مراغه و دور و بر آذربایجان در تصرف آقای حاجی شجاع الدوله می‌باشد. امیر حشمت و مجاهدین که از شهر فرار نموده به طرف سلماس و ارومیه رفته بودند در نزدیکی ارومیه با سواران

اجلال الملك مقابلہ نموده، بعد از سه روز محاصره به قدر ۴۰ نفر از سوارہ های اجلال الملك مقتول کرده خود را به سلماس رسانیده، شاه ہندرعثمانی باکمال مہربانی از ایشان پذیرایی کرده، حالاً ہم در خاک عثمانی می باشند. از طرف طہران بہ ہیچوجہ اطلاع نداریم کہ در خصوص تہریز چہ خیال دارند، یعنی در اینجا کسی نیست کہ با طہران طرف بودہ باشد. آن است کہ ہیچ اطلاعی نداریم. علی التخمین بہ قدر چہار صد و پانصد خانہ را با دینامیت خراب کردہ اند. از ہر خانہ ای کہ مجاہدین سنگر کردہ و تفنگ انداختہ بودند، ہمہ را با دینامیت خراب کردہ اند. آن خانہ ہا کہ در ایام مشروطہ ادارہ کردہ بودند ہمہ آنها را با دینامیت خراب کردہ اند. درہائی کہ بہ کوچہ ہا و دریندہا گذاشتہ بودند ہمہ را برداشتہ اند. مختصراً از آثار مشروطہ در تہریز جہتہ نمونہ ہم چیزی نگذاشتہ اند. حالاً روسہا در میدان مشق و در ادارہ نظمیہ و در عمارت ایالتی نشستہ اند، حتی بہ میدان مشق بنا و قلعہ انداختہ، جہتہ خودشان تعمیر می نمایند. و خود رئیس قشون در عمارت ایالتی می نشیند و ہر روز يك اعلانی کہ مبنی بر ترسیدن اهالی باشد بہ دیوار ہا می چسبانند. چند روز قبل اعلان دادہ بودند کہ جہتہ اسلحہ، خانہ ہا را تفتیش خواہیم کرد. ہنوز کہ اقدام نکرده اند. کربلائی حسن ہنوز اردبیل است و کربلائی عباسعلی ہم از خوی آمدہ در حجرہ کربلائی علی می نشیند. مشارالیه از اول بلوا تا امروز پنهان است، بہ خارج نمی آید و بہ این زودبہا ہم نمی تواند بیاید. مخلفات خانہ حاجی محمدیالا فرش فروش را از جاروب الی پاروب بردہ و خود خانہ را ہم یا دینامیت خراب کردہ اند، و خود حاجی محمد را ہم محبوس نمودہ بودند، بقدر دو ہزار تومان مایہ گذاشتہ خلاص شد. گویا از شہر ہم بہ خارج رفتہ است،

شاید به استانبول بیاید. آقا علی، داماد حاجی محمد و برادر میرزا اسماعیل نوبری راهم گرفته بودند، از او هم پول گرفته خلاص نمودند. خانۀ سالار و سردار را وادی غیر ذی‌روح کرده‌اند. گفتند به قدر ده هزار تومان از میرجعفر خباز گرفته به خودش و پسرانش چیزی نگفته‌اند. بقدر ده نفر محبوساً به مراغه فرستاده‌اند که از جمله آنها حاجی سیف خیابانی و ملاغفار چرندابی بود. می‌گویند حاجی سیف و ملاغفار در مراغه مرده‌اند، نمی‌دانم اصل دارد یا نه. مطبوعه‌ها را تماماً یغما کرده‌اند و با مدارس علی‌الظاهر رجوع ندارند، لکن بیچاره مدیرها و اهله دارند. حالیه به غیر از مدرسه فیوضات که در مکان انجمن قدیم می‌باشد دیگر مدرسه‌ای نیست. به آن هم قونسول فرانسه امنیت داده و بیدق زده‌است. در مدرسه سعادت سالدات و قزاق می‌تشیند. بازارچه خیابان را و نوبر را، کم و بیش غارت کرده بودند. نه‌چنان که در ایام اسلامی^۲ کرده بودند. ضیاع‌الدوله نایب‌الحکومه که در سفارت انگریز متحصن شده بود، در ۱۸ صفر خودش را با شش‌لؤل کشته و بعضی کاغذها هم نوشته بود. بنا به امر آقای حاجی شجاع‌الدوله جنازه‌اش را از قونسولخانه بیرون آورده در مقبره سید حمزه دفن نمودند رحمة الله علیه. مرآت‌السلطان رئیس نظمیه فرار کرده، معلوم نیست در کجا می‌باشد. شاید در شاه‌بندر خانه است. دیروز در مسجد ششکلان به رحیم‌خان قره‌داغی مجلس فاتحه‌خوانی گرفته بودند. ضرغام و ارشد هم آمده در خدمت آقای حاجی شجاع‌الدوله می‌باشند. رشیدالملک را رئیس نظام کرده‌اند. آتش گرفتن قورخانه را در ارگ سابقاً عرض

۲. مرکز مخالفان مشروطه اسلامی خوانده می‌شد. میرهاشم‌دوچی به دستاویز طرفداری از دین‌یاری استبداد می‌کرد و مشروطه خواهان را بی‌دین می‌خواند. نام اسلامی به همین نظر برگزیده شده بود و مرکز مشروطه خواهان «انجمن» نامیده می‌شد.

شده تلفات را بسیار می‌گویند، ولی گویا بقدر یکصد نفر سالدات و عده‌ای از افسرها تلف شده‌اند. ارگت را چنان پامال و خراب کرده‌اند که تا سالهای سال آباد نخواهد شد. امروزها به اطراف یعنی طرف خوی و سلماس و ارومیه سوق‌عسکر می‌نمایند. دیگر بس است، عریضه را به این یک کلمه ختم می‌کنم: بساط استبداد را چنان محکم نموده‌اند که ده سال قبل بر این هم این جور استبداد دیده نشده بود. زیاده چه عرض شود.

نامه دومی که در جوف شماره ۱۵ بود

تبریز ۲۳ صفر ۱۳۳۵ قمری
(۱۲ فوریه ۱۹۱۲)

قربان شما بعد از این واقعه سوکوار دوفقره عریضه عرض کرده بودم. اگرچه مطالبی نداشت، سرتاپا مهملات بود، ولی من یاب اینکه خطا فدوی را دیده و نگران نمانده باشید چند کلمه عرض کرده‌ام، البته به حضور مبارک رسیده است، ولی از قراری که معلوم شد همین کاغذ در جوف پاکت میرقاسمعلی ارسال خواهد شد. لذا مختصری از وقایع جگرگداز خود عرض کرده شما را هم مثل خود از زندگانی پنج‌روزه این دنیای دون‌پرور سیر کرده، می‌خواهم این مصرع را همیشه ورد زبان خود سازید که: ای مرگت بیا که زندگی ما را کشت. اگرچه شنیدن و خواندن کی بود مانند دیدن، و بنده هم آنقدر قابلیت و قوه قلمی ندارم که شرح بدبختی خود را کماینفی وینبغ عرضه دارم و جنابعالی هم در جایی مثل اسلامبول نشسته، فقط دستی از دور بر آتش دارید، بلی:

شب تاریک و بیم‌موج و گردابی چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

البته جنابعالی از کجا می‌دانید که در این مدت دو ماه یک ساعتی خواب راحت نکرده‌ایم. شما چه می‌دانید که سالداتهای نظامی روس شیبا به‌خانه مردم ریخته چه بی‌ناموسیها که نمی‌کردند. چه پولها که نمی‌گرفتند. چه آدمها که نمی‌کشتند. شما چه می‌دانید که فراشهای شش‌سال گرسنه مانده و در زوایای نامعلوم منزوی شده حالا، که حق در جای خود برقرار شده و شرع گمگشته را تازه پیدا کرده‌اند، به سر یک مشت اهالی بدبخت فلک‌زده چه‌ها می‌آورند. مقصود از عرض این عریضه، می‌خواستم بعضی از واقعات را بنویسم، مطلب کنار افتاد و از جنابعالی استدعائی که دارم همین است که این عریضه را فقط خودتان بخوانید. مبادا مبادا به یک نفر مسلمان نشان بدهید که همان هفته‌خانه ما تاراج و خود بنده گرفتار و مثل گوسفند سرم را ذبح می‌کنند. اینقدر بدانید، هرچه تاجر و تاجرزاده در اسلامبول هست، همه‌اش مسلمان این مسلمان، شیطان این شیطان، بی‌ناموس این بی‌ناموسند. مبادا مبادا به آنها خاطر جمع باشید. مبادا به حرفهای ظاهری آنها اعتقاد نمائید. آنها ماری هستند پر خط و خال. خدا نکرده وقتی که کار دیگرگون شد، آن وقت معلوم می‌شود که اینها چه کسانی، چه نمره هستند چه قدر وحشی بوده‌اند، و خون ماها را جلال می‌دانند. این قدر بنده راضی هستم به غیر از خودتان و اگر جناب رسول‌زاده و جناب آقا... هم باشد عیب ندارد. دیگر به کسی دیگر خاطر جمع نباشید. که فی الفور همان هفته مضمون کاغذ را به اینجا نوشته، آن وقت خر بیار معرکه بار کن. باید دست عیال را گرفته و دست سؤال پیش این و آن دراز کنیم - یعنی بنده نه، سایر مردهایمان - و جنابعالی هم در کاغذها ابدأ از این مطالب ننویسید و بنده خیال کرده‌ام که یک رمزی درست کرده و

ارسال حضور مبارک نمایم که بعد از آن به واسطه همان رمز مطالب را به یکدیگر حالی بکنیم. والا حالیه که ابدأ صلاح نیست ولو يك كلمه باشد.

البته مسبوق بوده اید که این جنگت آخری ما بین مجاهدین و قشون نظامی روس در ۲۹ ذیحجه شروع شد. بنده صبح در خانه نشسته و چائی زهرمار می‌کردم که خبر آوردند که مجاهدین و نظمیه با روسها طرف شده و دعوا می‌کنند. بنده همینکه این خبر را شنیدم دیگر تمام اعصابم سست شد خدا می‌داند که امروزها را می‌دیدم. در مثل مشهور این است که می‌گویند: يك دیوانه يك سنگی به چاه می‌اندازد، هزار عاقل دیگر نمی‌توانند بیرون بیاورند. بلی گویا روسها شب ادارجات را گرفته و آدم گذاشته و صبح هم فرمان داده‌اند که هر کجا آدم مسلح دیدید تفنگت‌شان را بگیرد، و حال آنکه حاجی شجاع الدوله هم در باسمنج نشسته و شهر در حالت محاصره بود، و شبانه سه نفر را روسها در اداره نظمیه کشته بودند. بلی صبح سالداتها از مجاهدین و نظمیه‌ها که از خانه‌شان با اسلحه بیخبر بیرون آمده بودند تفنگت خواسته، آنها هم ابا و امتناع نموده تا اینکه جنگت شروع شد. خلاصه صدای توپ و شصت تیر و تفنگت پنج تیر فضای آذربایجان را فرا گرفته، که يك قیامتی بود. در واقع قیامتی که موعود است و ما شنیده و اعتقاد داریم، در مقابل این قیامت کبریا، نمونه‌ای است. باری نمی‌خواهم شرح روز به روز دعوا را عرض کرده باشم. اینقدر که همان روز مجاهدین دعوا کرده و روسها مجبور به تخلیه ادارات و سایر جاها که غیر از باغ شمال سکنی داشتند شده، و تمام به باغ شمال جمع شدند. دیگر در سایر نقاط شهر از روسها مرئی نبود. هر چه بود در باغ شمال جمع شده و بنای تیراندازی گذاشته و شهر را

بمباردمان [در اصل: بومباردان] می‌کردند و از این طرف هم عقلای شهر از جمله مرحوم شهزاده ضیاءالدوله و سایرین و اعضای انجمن اتصالاً قدغن اکید به مجاهدین می‌کردند که همه وقت در مقام مدافعه باشند نه مهاجم. بنا بر این از طرف مجاهدین هم ابدأ به طرف باغ شمال حرکتی نبود. خلاصه تا در چهارم و پنجم ماه محرم باز عقلا یعنی مرحوم ثقة الاسلام و شهزاده ضیاءالدوله دوسه دفعه به قونسولخانه انگلیس رفته و جنرال قونسول روس هم به آنجا تشریف آورده عاقبت قرار داده بودند که تیراندازی بکلی موقوف شده و مجاهدین و نظمیه همه سلاح خودشان را به‌خانه گذاشته، بدون سلاح بیرون آمده تا قرار صحیحی به این کار داده شود. خلاصه به هر نحو بود در روز پنجم محرم مجاهدین و نظمیه را قانع کرده و حمل سلاح بکلی موقوف و قدغن و مستلزم مجازات سخت شد. همان شب که مجاهدین و بعضی از نظمیه‌ها که دست‌وپائی داشتند و می‌توانستند خودشان را به جایی برسانند، شبانه‌گویا قورخانه ارگک یعنی فشنگک و تفنگهای پنج‌تیر را برداشتند و هر چه هم اسب توپخانه بود برداشته، از قرار معلوم به طرف خوی فرار کرده و رفته بودند.

صبح از خانه بیرون آمده و در شهر وضع غریبی مشاهده نمودم همان اشخاصی که به قونسولخانه انگلیس رفته و همه کارها را ایشان کرده بودند، بکلی عوض شده و تمام این بلاها را از مشروطه می‌دانستند. و حاجی میرزا ابوالحسن انگجی و بعضی از پیشنهادها هم اتصالاً مردم را به بعضی کارها تحریک می‌کردند. عاقبت دسته حسینیه به بازار آمده و بعضی اشخاص هم در میان دسته حسینیه بودند. بلی‌یک‌های هوی غریبی در بازار بلند شد. همگی گفتند که با همین حالت به یاسمنج رفته و جناب حاجی شجاع‌الدوله و

جناب مجتهد را بیاوریم، همان طور رفته تا به در انجمن رسیده، شکلهای حسین بن علی به بالای بام در رفته و بیدقی که نصب بود او را شکسته و وارونه کرده صلوات کشان رویه طرف یاسمنج رفتند، و گویا حاجی میرزا ابوالحسن آقا انگچی هم آن روز به یاسمنج تشریف بردند. این را نگفته نمی گذرم که چون مجاهدین از هجوم به باغ ممنوع بودند، قشون روسی هر روز با توروبه ها [= تلمبه] نفت به خانه های مردم ریخته و آتش می زدند، و تمام اطفال و زن و بچه مردم می سوختند، و بعضیها را هم با گلوله زده می کشتند. چنانچه شنیده اید که به ختائیمها چه کردند. مختصر نصف محله مارالان و تمام کوچه صدر، و چهاراندواب [= چرنداب] و مقصودیه، هر محله ای که نزدیک باغ بود تمام سوخته و یوم یقر المرء من اخیه ظاهر و هویدا بود. شخص از هول جان دختر چهارده ساله یا زن خود را یا طفل در خانه گذاشته و خودش فرار کرده بود، و آن بیچاره ها یا سوخته یا به ضرب گلوله جان داده بودند. از قراری که می گویند گویا عده مقتولین که همین نوع کشته شده اند بالغ بر هزار و دو بیست نفر است. ولی از مجاهدین شاید بیست نفر کشته شده باشد. بازی جماعت تقریباً پانصد [در اصل: پنج] ششصد نفر سروپا برهنه، یا جدنا، یا مصطفی گویان عازم یاسمنج شدند و روسها هم یوم ششم و هفتم متعرض کسی نبودند. یوم هشتم حاجی علی دوافروش را دستگیر و صد نفر راهم گرفتار کردند. روز نهم ثقه الاسلام را آمده از خانه خود با درشکه به باغ شمال بردند. یوم عاشورا هشت نفر در سر بازخانه به سردار رفت که ذیلا اسامی ایشان درج خواهد شد. همین که این هشت را به دار زدند مثل اینکه تمام اهل شهر را رگشان کشیدند.

در مردم وحشت غریبی پیدا بود. روز یازدهم هنوز آن جنازه‌ها در سربازخانه به سر دار بود که جناب حاجی شجاع‌الدوله باسواران خود وارد شهر شدند، و در پیشاپیش تقریباً صد نفر از آن کهنه‌فراشها زود برو، چشم بپوش، در جای خود بایست. بعد از آن شش نفر شاطر قرمز پوش باهمان هیئتی که خودتان مکرر دیده‌اید، و در جلو يك بیدقی که عبارت شود از يك پارچه شله قرمز و يك رنگ آبی، همین دو رنگ، ولی خیلی کهنه مستعمل که اسباب خجالت بود، و در روی همان بیدق نوشته بودند: «بیدق اسلام». همان طور وارد شهر شدند و در خانه جناب حاجی نظام‌الدوله نزول اجلال فرمودند، و هنوز هم آنجا هست، و جناب رفیع‌الدوله را که لقب امیر فیروز هم داده‌اند، بگلر بگی تعیین فرمودند، و فراشها هم در بازوی خودشان علامت دولت روسی سه رنگ پیچیده‌اند. و به محله‌جات هم کدخدا تعیین شد. خودتان حدس بزنید که چه فراش و چه کدخدا، که در این مدت تمام قرض کرده و خورده‌اند. حالیه که حق در جای خود برقرار و شریعت گمشده را پیدا کرده‌اند، چه به سر مردم می‌آورند. خلاصه از ۱۲ ماه محرم مشغول حکومت شدند. از يك طرف روسها بر دار می‌زدند، از طرف دیگر هم جناب حاجی شجاع‌الدوله یا سر می‌بریندند یا شقه کرده به دیوار آویزان می‌کردند یا چشمهایشان را در می‌آوردند یا زیاتشان را قطع می‌کردند. زلف پیشان یار را، مشاطه يك طرف می‌کشید و شانه يك طرف! یعنی حالیه هم همانطور هست. به قول ترکها «چیزی که از دست دزد خلاص می‌شود، زغال می‌برد»^۲. يك مشت اهالی فلک‌زده بدبخت بیچاره و خانمان خراب، شش‌ماه محاصره کشیده، گرسنه میان دو سنگ آسیا مانده، دارد خرد می‌شود. امروزه

۲. اوغری دن‌فودولانی زمال آیری (ا.ب)

می توان گفت که در دنیا در تمام کره زمین به اعتقاد بنده، حالا باشد از هزار سال قبل، مظلومیتی مثل اهالی تبریز کسی ندیده، یعنی از مظلومیت هم گذشته. بنده يك عنوانی پیدا نکردم که بنویسم. نه دادرسی نه حامی، نه دستگیری نه فریادرسی، بیچاره ها نه شب خواب دارند نه روز آرام. نمی دانید چه محشر است، چه قیامت است. در کوچه ما که پیدا بخود می لرزید و قس علی هذا باب فعلل و تفعلل ورنندل برداشته بوده است - آخر خودتان بهتر مسیوقید که اکثر این تفنگچیها، نه می دانستند مشروطه چه چیز است نه استبداد، فقط محض از برای معیشت و گذران خود. که روزی يك قران بگیرد، تفنگ برداشته بود - بلی همان يك نفر را گرفته بعد از اشکنجه های زیاد، عاقبت قرار داده اند که بیست و پنج قران بدهد، بیچاره آمده هیچ چیز ندارد. عاقبت لحاف کرسی خود را به بیست پنج قران فروخته و جریمه داده است. حالا اطفال خرده و صغیر و معصوم، در این سرمای زمستان، بدون لحاف و لباس، مثل پیدبخود می لرزند و قس علی هذا باب فعلل و تفعلل. خودتان حدس بزنید، که در تبریز چه محشری برپاست. و از ما هم تا حال پنجاه تومان گرفته اند، یعنی سی تومان بگلربگی گرفته است و پانزده تومان هم میر علی اکبر شاگرد خودم، که آمده نمی دانید چه حرفها گفته! و پنج تومان هم خرده فراشها، اینقدر که روزی يك تومان خرج جریمه ماست. تا امروز هم عفو عمومی داده نشده است. نمی دانم چه خواهد شد تا کی اهالی بیچاره همین طور در رنج و عذاب بسر خواهند برد. ولی بحمدالله يك هفته است که عجالتاً کسی را نگرفته اند، و از طهران هم خبری نداریم ابدأ کسی از طهران خبر ندارد، یعنی ممکن نیست که نوشته شود. برادر جان شبهای مهتاب در هوای آزاد که

گردش می‌کنید یادی از این بیچارگان و بدبختان هم بکنید، والله [اصل: واللهم] ما هم آدمیم، ما هم انسانیم، ما هم از جنس شمائیم، ما هم از نوع شماها هستیم. از آدمیت و انسانیت گذشتیم، آخر ما هم جان داریم، ما هم اهل و عیال داریم. ایکاش عوض حیواناتهای اروپا منزلتی می‌داشتیم، و ما را در خریدت باز راحت نمی‌گذارند، که اقلا گاهی خورده باری ببریم. نمی‌دانید چه قیامت و چه محشر است. هرکس که عمامه دارد تاج سر مردم واقع شده، هر کاری می‌خواهد خودبخود می‌کند ولو اینکه قتل هم باشد. بر آن مملکت زار باید گریست

که فریاد رس را ندانند کیست
 يك مشیت اهالی بدبخت فلک‌زده را آنی، دقیقه‌ای راحت نمی‌گذارند. بعضی اوقات شبها از ترس سالداتها همه به بالای بام خود رفته مثل عسسها های هوی می‌کردند، که اقلا قشون نظامی روس به پیش اهل و عیال نیاید. با وجود این باز بدون واهمه سالداتها داخل خانه شده پول گرفته و تمام اشیا خانه [را] یا شکسته یا به بیرون ریخته، تمام می‌کردند. فراشان بدتر از آنها. يك شبی می‌خواهد و روشنی چراغ که تا بنده از این وقوعات دلخراش عرض کرده و شمارا حالی بکنم. والله با نوشتن ممکن نیست. بنده اگر انشاءالله توانستم در روزهای عید به‌علیه^۲ (?) خواهم آمد اگر زنده ماندیم ملاقاتی کرده و درد دلی می‌کنیم عجالاً به قول خودمان يك نان خورده و یکی دیگر در راه خدا بدهید که در اسلامبول نشسته و در هوای صاف و آزاد زندگانی می‌کنید. باری اسامی اشخاصی که به سر دار رفته‌اند این است:

ثقة الاسلام، شیخ سلیم، صادق‌الملک، حاجی علی دوا فروش، میرزا احمد سمپلی دلال، میرزا علی و یچویه، میر-

۳. شاید منظور «دولت علیة عثمانی» باشد.

کریم، حاجی قفتازی، مشهدی ابراهیم قفتایچی کاظم زاده، ضیاءالعلماء، محمدخان شل برادر زاده ستار، برادرستار - خان، هاشم حراچی، و سه نفر گرجی، پطروس رئیس یاندرول - داشتاکیون (۹) هیجده نفر علاحده هستند، که شما نمی شناسید یعنی بنده هم درست ندانسته ام که هستند. آنچه حاجی شجاع الدوله به قتل رسانیده:

میرزا آقا بالا خیابانی، مشهدی محمد که در رویش هم جای زخم بود، مشهدی عباسعلی قند فروش، یوسف حکم آبادی، ملا رحیم سلماسی در عدلیه می نشست، نایب محمد آقا تاجار داماد ملاحمزه. چند نفر دیگر هم که درست در خاطرم نیست. ملا اسماعیل نوبری گویا رفته است. و غیر از اینها هم سایرین رفته اند. در شهر نیستند. همان شب با امیر حشمت رفته اند. و غیر از اینها ۱۲ نفر هم به مراغه فرستاده شده است. وقت می گذرد والا مطالب خیلی داشتم. گویا تا حال غیر از ۱۲ نفر که به مراغه تبعید شده یعنی تحت الحفظ فرستاده اند، ۶۰ نفر را تلف کرده اند.

نامه شماره ۱۶

مه نامه به تاریخ آوریل ۱۹۱۲ درباره تجاوزات روسها در مشهد

الف - مراسله ای که در سوم آوریل ۱۹۱۲ دریافت شده است.

روسها مقارن اقداماتی که در تبریز و رشت کردند، بی هیچ موجبی در مشهد هم قشون وارد کردند و پی بهانه می گشتند که آنجا هم مداخلات نمایند. چون هیچ بهانه پیدا نشد، یوسف خان هراتی را که در بست قونسولگری روس بود، جمعی تحریک کرده به عنوان هواخواهی محمدعلی میرزا اول در خارج بست و بعد در داخل بست، مشغول فتنه

و فساد و قتل و غارت و خونریزی شدند. شرارت اشرار شدید شد. بعد قونسول و رئیس قشون روس به عثمان اینکه اشرار شرارت می‌کنند، پلیس دولت را خلع اسلحه کرده و نظم شهر را به دست خود گرفتند. حاکم استعنا داد.

شکی نیست که اخیراً شرارت اشرار باعث بی‌نظمی زیاد شده بود. ولی ایجاد این وضع، و تشویق اشرار مسلم است از کی بوده. قونسول و قشون روس نه فقط فعلاً شهر را نظامی کرده، بلکه از اول مخصوصاً و علناً این وضع را ایجاد کردند که اسباب این مداخلات بشود.

بعد هم خبر رسیده است که حرم مطهر امام رضا را روسها شلیک کرده‌اند و متولی باشی را که نماینده شخص سلطنت است، در قنسولجنرالی روس حبس نموده‌اند. رکن‌الدوله حکمران خراسان را که باطناً با روسها بود، دولت ایران خواست معزول کند، روسها راضی نشدند.

ب - نامه‌ای به تاریخ ۱۶ آوریل ۱۹۱۲

روز شنبه دهم ربیع‌الثانی - 30 March - قشون روس اطراف بست را محاصره کردند. دو ساعت به غروب مانده شروع به شلیک و از اطراف هجوم آورده غروب وارد بست شدند. بالطبع داخل عمارت و حرم محترم شده، هر که در بست و حرم بود فراری یا مقتول یا مجروح یا محبوس، متولی باشی را هم توقیف و روز بعد مرخص کردند. فعلاً وضع آستان مقدس از این قرار است: تمام ایوانها و عمارات مبارکه و گنبد مطهر و رواقها از گلوله توپ خراب و تمام درهای حجره‌های صحنین و مسجد شکسته، درهای اطراف را هم مشغول شکستن هستند. از داخل حرم از صبح یکشنبه خبری نیست. خزانه‌دار و کتاب‌دار و دربان باشی را احضار کرده، اصرار دارند که تمام را ثبت نموده، و تمام صحن

و مسجد مملو از سالدات و قزاق است. اسپها را هم وسط صحن بسته، توپها را هم همانجا گذاشته. خادم باشی و جمعی در توقیف هستند. سایرین هم معلوم نیست چه شده‌اند.

ج - مراسله‌ای که در ۶ آوریل رسیده است از شب یکشنبه تا کنون جز سالدات و قزاق روس، احدی نتوانسته به صحن و حرم مطهر [که] در تحت تصرف و محاصره روسپاست [برود]. از انواع بی‌احترامی و سوء ادب نسبت به آن مقام مقدس ذره‌ای فروگذاری نشده. امروز بعد از ظهر هردو جنرال قونسول روس و انگلیس با اجزای قونسولگریها برای تماشا متفقاً به صحن مقدس رفتند. متولی باشی را هم همراه خود بردند. دو ساعت هم آنجا بودند. می‌گویند از اشیاء نفیسه آنجا خیلی تلف شده است. احترام هزار و سیصد سال يك مقام مقدس را که محل ملاحظه برای دولت بود، بکلی بردند. عده تلفات در صحن و مسجد، آنچه تا حال معلوم شده از چهل الی پنجاه نفر است، که جسد آنها موجود بود.

نامه شماره ۱۷

نهمین نامه، مورخ ۲۲ آوریل ۱۹۱۲
از نویسنده شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱،
۱۴

دوست عزیز محترم معظما، بعد از تقدیم سلام خالصانه و عرض مراتب احترام عرضه می‌دارد که رقیمة اخیرة عالی را با بعضی از قطعات جرائد زیارت کردم، و چندی بعد يك نسخه «کتاب آبی» متعلق به احوال ایران نمره ۳ و يك جلد کتاب باحث از سیاست سیرادوار دگری که بسیار خوب کتابی

است از طرف کثیرالاطراف عالی زیارت شد. مخصوصاً از یایت آنها تشکرات خود را تقدیم می‌کنم. کتاب آبی را از اول تا آخر خواندم و حالامشغول مطالعه کتاب دیگرم. بعضی از مذاکرات جناب سیرادواردگری با پتر بورغ شایان تدقیق است. در جرائد انگلیسی دیدم که مستر آگلاند در جواب سؤال یکی از اعضای پارلمان گفته که تتمه کتاب آبی نیز در دو نسخه دیگر پی در پی در همین ماه منتشر خواهد شد، و محتمل است که اوضاع مهله ایران جاریه در ماه دسمبر گذشته، از التیماتومها و عزل شوستر و وقایع تبریز، در جزو سیم کتاب باشد که خیلی قابل تدقیق است.^۱

این اواخر حدس بدبینان در امور ایران قرین صحت و صائب می‌شود، و معلوم می‌شود روسها هیچ وقت در هیچ موقع بعد از هر نوع ملایمت از طرف ایران و هر فداکاری مهلت و فاصله‌ای به اعمال و حرکات هل من مزید خود نخواهند داد، و روزی نیست که یک یلای بدتر از گذشته و تازه‌تر از تازه به این مملکت بدیخت وارد نیاورند، و از همه اینها بدتر و بزرگتر و شدیدتر حادثه اخیره است که در مشهد مقدس رضوی به حریم و قبه امام رضا وارد آورده‌اند که تقریر عظمت امر خارج از بیان و حیطة تقریر من است، و در حقیقت هیچ محملی و وجهی برای این کارها من نمی‌توانم پیدا کنم، جز آنکه آخرین رشته صبر و تحمل ایرانیان را گسسته و از دائره حزم و احتیاط خارج و بی اختیار و دیوانه‌وارشان کرده، اسباب جنگ عمومی در ایران با خودشان فراهم آورند. و به آن واسطه لشکرکشی کرده برای جلوگیری از آنها به داخله و مرکز و تا جنوب ایران بروند. زیرا وقتی که ایرانیان قیام بر علیه روس

۱. در اصل انگلیسی از آغاز نامه تا اینجا حذف شده است.

کردند و با روسها در آویختند، معلوم است روسها چنگک —
 کتان مثلا به قزوین می آیند، آنگاه اهالی همدان به آنها
 حمله می کنند و زد و خورد می شود. برای اسکات و قسهر
 آنها به همدان می روند، آنگاه اهالی عراق و قم می رسند و
 با آنها در می آویزند تا به قم می روند. بعد به همین ترتیب
 به کاشان و اصفهان و یزد می روند. یعنی بدانجاها که حالا
 دولت انگلیس مانع از لشکرکشی بدانجاهاست. ولی وقتی
 که به قول خودشان خون روس در سرزمینی ریخته شد، از
 سوق عساکر ناگزیر می شوند. و با وجود آنکه در جریان
 امور پلیتیکی نیستیم، مرا چنان نمایان می شود که پلیتیک
 انگلیسی در هیچ موقع در امور ایران — اگر نه در هر
 اسری — مقاومت یا پلیتیک روسی نمی کند. چنانکه از
 مطالعه همین کتاب آبی در مسئله میجر استوکس و هم در
 مسئله شاه مخلوع دیده می شود که مقاومت نتوانسته است،
 و بالاخره روسها حرف و مقصود خود را پیش برده و بر
 کرسی نشانده اند. چنانکه هم اکنون در مسئله سالارالدوله
 روسها رول بزرگی می بازند. بدین ترتیب که دولت ایران
 و دولت انگلیس هم هر یک از نقطه نظر خودش خیلی، بلکه
 همه تکالیف روسها را قبول کرده و همه گونه مماشات
 کردند. عزل شوستر و قبول ائتلاف ۱۹۰۷ و سایر مواد
 یادداشت اخیر دولتین و همه آنچه شد، در مقابل، ظاهراً
 برای اغفال افکار عمومی انگلیس و ایران، فقط دفع بلیه
 محمدعلی میرزا را داشت، که بعد از این همه قیل و قال
 معلوم می شود روسها فقط لفظ محمدعلی را به سالارالدوله
 تبدیل کرده اند. یعنی وقتی که محمدعلی را تالیق به پیش
 بردن کار خود و مقصود روس و سالار را لایقتر و ظالمتر
 و سفاکتر یافتند، با این ساختند، و در ظاهر برای خاطر
 ایران و اصرار دولت انگلیس و عناو او در عدم قبول محمد —

علی، مشارالیه را عودت دادند با مواجب کافی، که منتظر دخول به ایران بار دیگر گردد. و چون مشارالیه نزدیک به سرحدات روس بود نمی‌توانستند در دفع او عذری بیاورند، ولی سالار را در سرحدات عثمانی گذاشته‌اند که در دفع او متعذر به این بهانه گردند که سوق لشکر به کرمانشاه و غیره اسباب اعتراض و وحشت عثمانیان می‌شود. و لهذا مقاصدی را که از محمد علی میرزا داشتند به دست سالار خبیث انجام دهند. و خلاصه آنکه، شد آنچه شد، و این همه شکست‌ها به استقلال ایران وارد آمد، و در وضع داخلی و سکون دسایس و انتریگ‌ها هم تغییری حاصل نشد، وضع همان است که بود. چوب‌را ایران گول‌را انگلیس پلورا روس خورد و السلام. از مطالبی که خیلی خیلی بالخصوص جالب تأسف و غصه مخلص گردیده، آن است که در این اواخر بعد از سالها زحمات و تکامل و در نتیجه مجاهده جمعی کثیر، معارف تبریز و کلیتاً ایران رونقی گرفته بود و مخصوصاً در تبریز مدارس جدیدی رو به ترقی نهاده بود، و حتی نزدیک به انتاج نتایج شده بود، و از آنجمله قریب ۲۵ باب مدرسه ابتدائی و متوسط به اصول جدید اثر بود، که بیشتر از سه هزار نفر اطفال در آنها تحصیل می‌کرد و مخصوصاً مدرسه سعادت که قریب پانصد طلاب داشت و خیلی در علوم ترقی کرده بود. بعد از حادثه اخیر تبریز و استیلای روسها و صمدخان علاوه بر آنکه همه آن مکاتب و مدارس متروک و موقوف و تبدیل به مکاتب اصول قدیمه در مساجد - که بسیار بی‌معنی است - شده و نور علم کاملاً منطفی گردیده، و مدرسه سعادت به دست سپاهیان روس تخریب و اشغال و هم الآن سالدات‌ها در آنجا می‌نشینند، و در زمستان نیمکت‌های مدرسه را به‌جای چوب سوزانیدند، علاوه بر اینها روسها بعد از این واقعات علاوه بر مکتب دولتی سابقشان که در

تبریز داشتند و هیچ محل رغبت نبود، يك مدرسه مجانی به عنوان مدرسه ایتام بنا کردند که مقصودشان استفاده از انسداد مدارس ملیه، و تشر زبان و نفوذ خودشان است. در این اواخر که خبر قصد محمد علی میرزا بر عودت از ایران و اظهارات روس و انگلیس به او، به تبریز رسیده بود، مردم باطناً خوشحال شده بودند، ولی ظاهراً قدرت نفس کشیدن نداشتند. صمدخان به تحریک روسها، اهالی شهر و محترمین و تجار و اصناف را اجبار کرده که جمع شوند و کاغذ مهر کنند که ما محمد علی شاه را می خواهیم. و آنها را جبراً به تلگرافخانه فرستاده بود که با مشهد و سایر بلاد مخایره تلگرافی بکنند در این باب، و صدا به صدای هم داده محمد علی را به سلطنت بخواهند. و اینک دیده می شود که ولایاتی که سهمترین مراکز مشروطیت ایران بودند؛ چون تبریز و مشهد، بطور اجبار روسها، بطور غیر مستقیم مرکز استبداد نمودار شده و به اعاده شاه مخلوع می کوشند. باری حقیقت این است که خیلی انسان دلنگت می شود و از دنیا و اهل ظالم و منافق آن نجات می - طلبد، و بدین شعر خیام بی اختیار مترنم می گردد:

در دایره وجود دیر آمده ایم

وز پایه برترین به زیر آمده ایم

چون عمر نه بر مراد ما می گذرد

ایکاش سر آمدی که سیر آمده ایم^۲

می خواهم با دعای توفیقات عالی ختم مقال کنم، ولی دو فقره عرض خصوصی مختصر باقی است که آنها را نیز به عرض رسانیده تصدیق کم و قصه کوتاه می کنم. یکی آنکه در شماره مورخه ۲۹ مارچ از روزنامه انگلیسی Near East

۲. در اصل انگلیسی از اینجا تا آخر نامه حذف شده است.

ملاحظه شد که يك مدرسه السنه شرقیه در لندن در كار تأسيس شدن است و چون احتمال دادم که بعضی معلمین از زبان فارسی و عربی و یا ترکی بدانتجا لازم افتد، لهذا لازم دانستم که یادآوری کنم که عده‌ای از ایرانیان آواره که بعضی از ادباء و فضلا نیز می‌باشند، در این جا مأوا گزیده و از جور دشمن از لانه و آشیانه خود سرگردان افتاده‌اند، حاضر ادای این نوع خدمات هستند. و بدین واسطه نیز برای امکان زندگی و رفع احتیاج آنها وسیله خدمتی گردد. و حتی خود مخلص نیز حاضرم اگر خدمتی در آن جاها پیدا شود و کاری که اسباب معیشت تواند شد میسر گردد، ادا نمایم. و به همه حال خواه برای خود و خواه برای سایر آوارگان ایرانی کاری بدست آید، مرهون شکرانه و منت‌دار الطاف آن دوست مکرم خواهیم بود.

مطلب دوم آنکه دوست و رفیق مخلص میرزا محمد علیخان که یا هم چهار سال پیش حضور عالی بودیم مدت مدید است که رساله‌ای در تاریخ و احصاء مطبوعات ایران و جرائد از ابتدای ظهور تا امروز تألیف و جمع معلومات زیاد در آن خصوص کرده، و مدت‌ها بود که خیال طبع آنرا داشت و میسر نمی‌شد، تا آنکه رساله احصائیة جناب مستر رابینو در خصوص جرائد ایران در رشت منتشر گردید. ولی بعد از مراجعت به رساله مزبوره و مقایسه آن دو باز مکشوف گردید که مال جناب میرزا محمد علیخان به مراتب کاملتر و جامع‌تر است و علاوه بر آنکه قریب هفتاد روزنامه بیشتر از مال مستر رابینو دارد، معلومات زیادی هم در خصوص هر يك از جرائد داراست، و همچنین در خصوص تاریخ مطبوعه و مطبوعات و ظهور طبع و همچنین تاریخ نشریات متبہه که در حرکت و نهضت اخیر تأثیر داشته، تفصیلات می‌دهد. خلاصه آنکه رساله جامعی است و چون

اینجا امکان طبع آن نیست؛ لہذا خواستم عرض کنم کہ اگر در آنجا از اوقاف مرحوم مستر گیب و یا مخارج یکی از مؤسسات دیگر کہ بہ این قبیل امور اعتنا دارند، طبع و نشر این رسالہ میسر گردد مشارالیه حاضر است کہ نسخہ را حضور عالی یا ہرجا کہ ارادہ شود ارسال دارد، تا ملاحظہ نمایند اگر قابل است بہ طبع رسد و الا فلا.

دیگر عرض مہمی ندارم و عریضہ را با ادعیہ خالصانہ بر مزید سعادت وجود مسعود عالی و تقدیم حسیات صمیمیہ اخلاصمندانہ ختم می کنم و مخصوصاً مستدعیم گساہی در اوقات فراغ چند سطرئ بنویسید از اوضاع جاریہ، و یادئ از مخلص حقیقی بفرمائید. حضور سرکار خانم سلام و عرض احترام دارم.

باقی السلام و الاخلاص

مخلص صمیمی قدیمی

س. ح. تقی زادہ

نامه شماره ۱۸

دہمین نامہ مورخ ۱۶ جولای ۱۹۱۲ از نویسنده

شمارہ های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴ و ۱۷

دوست عزیز محترم مکرم، بعد از تقدیم سلام خالصانہ عرض می شود، مدتی شد کہ بہ تقدیم عریضہ ای خدمت آن دوست محترم موفق نگشتم. امیدوارم انشاء اللہ در سلامت و عافیت ہستید. می خواستم کہ رسالہ جناب آقا میرزا محمد علی خان در خصوص مطبوعات ایران کہ لطفاً وعدہ طبع و نشر آنرا دادہ اید، پاک نویسی شود تا با مکتوب خودم در یک جا آنرا تقدیم دارم. افسوس دارم کہ بہ واسطہ بعضی پیش آمدها و اشتغالات پاک نویسی یک نسخہ از آن برای طبع تمام نشد و شاید تا دہ روز یا دو ہفتہ دیگر تمام

شود. لهذا به عرض این چند سطر عجلتاً مبادرت نمودم^۱. یکی از دوستان تبریزی به دست آوردن اسناد زیادی در خصوص انترپیگها و دسایس روسیان و مراپله‌شان با صمدخان شجاع الدوله - که حالا متصرف تبریز است - موفق شده و متأسفانه اغلب آن اسناد را هنگام فرار از تبریز در آنجا مخفی کرده و در دست نیست، فقط يك فقره مکتوب صمدخان که در آن از تحریکات قونسول نکری هست در تبریز عکس برداشته شده و يك نسخه فقط از آن عکس در این جا پیش مشارالیه موجود بود، که گرفتم و لفا خدمت جنابعالی ارسال می‌دارم. شاید بندرد بخورد. دوست مذکور من مدعی است که نسخه مکتوب خود قونسول روس را به صمدخان، نیز دارد، که در اثنای محاصره تبریز از طرف او همه روزه اخبار طهران و همه جا را با وضع کار محمدعلی میرزا و اتباعش و اوضاع حکومت طهران و اردوی مشروطه - طلبان، و هم دستورالعملهای لازمه را به مشارالیه یعنی صمدخان در باسمنج که مقر اردو و اقامت او بود، و دهی است در دو فرسخی تبریز، می‌رسانید. و مخصوصاً مرادیه دائمی میان قریه نعمت آباد که صیفیه و بیلاق قونسول است و باسمنج که نیم فرسخ بلکه کمتر مسافت دارند، دائم آجاری بود. و می‌گویند صمدخان اغلب اموال و غنائم خود را بسا منهبویات و اندوخته خود، در نعمت آباد گذاشته و جمع کرده که تحت حمایت قشون روس باشد. باری این مکتوب که عکس آن را ملاحظه می‌فرمائید از طرف صمدخان مراغه‌ای شجاع الدوله محاصره کننده تبریز در سال گذشته، در همان اوقات به سید احمدخان نامی که نماینده و جاسوس سری محمدعلی میرزا در تبریز بود، نوشته شده. این سید احمدخان در زمان عودت محمدعلی از فرنگی به استرآباد

۱. در اصل انگلیسی از اول نامه تا اینجا حذف شده است.

از فرنگستان از طرف محمدعلی مأمور به آمدن تبریز شد، و خودش از مقربین محمدعلی بود و مأموریتش در تبریز نمایندگی سری و واسطهٔ مخابرات محمدعلی بود با مستبدین، و کار کردن برای ارتجاع و مخابرهٔ صمدخان با محمدعلی نیز به توسط او بود. و این شخص بعدها گرفتار شد از طرف مشروطه طلبان.

زکریا تاجر باشی که در مکتوب اسم برده شده از مأمورین قونسولخانهٔ روس در تبریز است، که خودشان آگنت agent و در ایران تاجر باشی گویند، و هر دولت خارجه يك تاجر باشی دارد که مستخدم قونسولخانه است. حاجی فرج صراف نیز از اتباع معروف روس است و بزرگترین تاجر تبعهٔ روس است که با قونسولخانه روابط دائمی و نزدیک دارد و اغلب کارهای روسها در تبریز به توسط او اجرا می شود.^۲

شنیدم آقای حسینقلی خان نواب در لندن تشریف دارند و کسالتی دارند، نمی دانم صحت دارد یا نه. از بابت توهینی که بر ایشان وارد آمد خیلی متأثرم. البته حقایق احوال ایران کاملاً خدمت ایشان است. آقای وحیدالملک نیز در فرنگ است، ولی نمی دانم در چه نقطه تشریف دارند. سلام حضرتعالی را با عذر تأخیر جواب به مستر ولیامز مخبر مورنگک پست رسانیدم. کتابهای آبی و سایر رسائل که لطفاً ارسال فرموده اید همه رسیده و خیلی امتنان از مرحمت عالی دارم. امروزها شنیدم يك کتاب آبی تازه نیز نشر شده، و در آن از وقایع تبریز در اوایل این سال و راجع به شهادت ثقة الاسلام مرحوم شرحی مذکور است.^۳ چند روز پیش یعنی قریب دو سه هفته است که

۲. در اصل انگلیسی از اینجا به بعد حذف شده است.

۳. پایان قسمت حذف شده.

برحسب خواهش دوستان پاریس ، ترجمهٔ حال مرحوم ثقة الاسلام را بقدری که می‌دانستم برای روزنامهٔ Revue du Monde Musulman منتشر در پاریس نوشتم، که با عکس آن مرحوم در شمارهٔ اخیرش بنا بود منتشر شود. نمی‌دانم به نظر سرکار عالی رسیده یا نه. خواهشمندم سلام مخلص را به دوستان و خصوصاً جناب مستر لنچ و سایرین ابلاغ فرمائید. هر وقت خبر مهم و چیز تازه‌ای نسبت به ایران در جرائد باشد، مستدعیم مخلص را نیز مطلع فرمائید که اینجا خبر ایران خیلی کمتر به جرائد می‌رسد. از میجر استوکس از «سمله» مکتوبی داشتم. باز نسبت به ایران دلسوزی نموده و نوشته است که کارش در آنجا نیز راجع به شعبهٔ کار ایران است.

روسها روزنامهٔ فارسیی به اسم «فکر» به توسط يك نفر ارمنی در تبریز نشر می‌کنند، که اعمال روس را در ایران مدح می‌کند و از مشروطه مذمت می‌نماید، و معروف است که محرمانه ماهی دو یست تومان برای ادارهٔ آن می‌دهند. اگر از نسخه‌های آن را طالب باشید تقدیم می‌کنم. باقی عرضی ندارم و مکتوب را به تقدیم ادعیهٔ صمیمی و اظهار خلوص ختم می‌کنم.

استانبول

مخلص صمیمی و دعاگوی شما

س. ح. تقی زاده

نامه‌ای که در جوف شماره ۱۸ بود

نامه بدون تاریخی که شجاع‌الدوله به احمدخان
مذکور نوشته است:

جناب فخامت نصاب آقا سید احمدخان کاغذ شما رسید، و دو فقره اعلان فرستاده بودید رسید، ولی از قراری که حاجی فرج‌آقا صراف و آقا زکریا تاجر باشی و قونسول سفارش کرده بود، سالارالدوله شکست عظیم خورده و معاودت به همدان نموده، و اعلیحضرت همایونی در استرآباد بادوازده نفر در قونسولخانه نشسته. در این خصوص به شما کاغذ نوشته‌ام. نمی‌دانم رسیده یا نرسیده. امروز جمعه این کاغذ را به شما می‌نویسم. به هر شکل و به هر تدبیر است به خاک پای مبارك عرض نمایم، به هر قسم است و به هر شکل است البتة الف البتة از راه آستارا که در دست خودمان است، و مأمور آنجا از طرف من است، خود را به اردبیل برسانند. استعداد همه چیز در آستارا، اگر تشریف بیاورند، حاضر است.

امان است، دخیل هستم، به هر قسم است تلگراف کنید بلکه به آستارا، یا از پل خدا آفرین به آذربایجان برسانید. کلیه شاهسون و امینان(؟)^۱ حاکم اردبیل ارفع-سلطان که در مراغه بود، البتة هزار البتة به هر قسم است بلکه خودشان را به آذربایجان برسانند و الا دیگر کار تمام خواهد شد و دیگر خودتان می‌دانید، زیاد برای این چه نویسم که حالی شوید.

۱. در متن اصلی رونوشت، علامت سؤال گذاشته شده است. گویا خود رونویس کننده هم نتوانسته است بخواند.

نامه شماره ۱۹

نامه یازدهم، مورخ ۲۹ اوت ۱۹۱۲

از نویسنده شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱،
۱۴، ۱۷، ۱۸

دوست عزیز محترم مکرماً، بعد از تقدیم سلام خالصانه و تجدید مراتب ارادت معروض می‌دارد، سابقاً عریضه‌ای محتوی يك فقره عکس مکتوب صمدخان مراغه‌ای معروف به شجاع‌الدوله که دارای اشارات به روابط او با قونسول روس بود، تقدیم حضور عالی کردم و تا حال از وصول آن خبر نگرفتم. يك جلد کتاب سفید وزارت خارجه و دوشماره از جرائد Egypt, Daily Chronicle زیارت شده از بابت ارسال آنها تشکر مخصوص می‌کنم.^۱

از خواندن کتاب سفید^۲ خیلی متأثر شدم بالخاصه از تعریف اخبار تبریز و صرف نظر از رحم و مروت انسانی، و حقیقت این است که ماراتجاوزات روس و تعدیات مأمورین و قشون او و شقاوت چنگیزانه صمدخان، آنقدر نمی‌— سوزاند که پرده‌پوشی و ستر حقایق از طرف قونسول انگلیس و مجهول نگاه داشتن حقایق به عالم متمدن و ظالم نشان دادن ملت بدبخت ایران را در تبریز. بلی وقتی که در کتاب سفید خواندم که قتل اطفال و نسوان را در تبریز از طرف قشون روس انکار کرده، دلم ملووری آتش گرفت که از تقریرش عاجزم. در صورتی که اگر ملت ما فقیر و عاجز و بی علم و قاصر نبودند و اصول مدافعه قلمی در افکار عامه فرنگ را می‌دانستند، ناچار اسامی زنان و اطفال مقتول را که بلاشک عده‌شان زیاد است، ثبت و جمع می‌کرد. لکن بیشتر از مظلومیت مادی، مظلومیت معنوی

۱. در اصل انگلیسی از اول نامه تا اینجا حذف شده است.

2. Persia No5 (1912): [Cd. 6264]

آنها قابل ترحم است. با وجود این من برای اثبات عدم صحت انکار مطلق جناب مستر شیپلی که *plus royaliste que roi* شده‌اند چند نفر از اهل و عیال مقتول در دست قزاقهای^۲ روس را ذکر می‌کنم و با قول شرف تأمین می‌کنم که اینها اینطور واقع شده و تمام ساکنین تبریز بلااستثنا آن را می‌دانند. یکی اهل بیت و عائله حاج علی ختائی پسر حاجی اسدالله ختائی مرحوم است، که مشارالیه شخصاً خیلی آدم فقیر و بیطرف و مظلوم و ساکت و قدری علیل المزاج بود، و با هیچ کاری از امور سیاسی و مشروطه و مستبد کار نداشت. بسیار بسیار فقیر و ساکت و بیطرف بود و از تجار محترم تبریز بود. خانه بسیار عالی و خوبی که در تبریز قشنگی آن خانه ضرب‌المثل بود، و شاید دوتا نظیر نداشت، در نزدیکی باغ شمال که حالا مقر اردوی روس واقع شده، داشت. دروقعه اخیر یعنی حادثه اواخر دسامبر و اوائل محرم قزاقهای^۳ وحشی روس بدون هیچ جهت و سبب دیوانه‌وار به‌خانه‌ها هجوم و قتل‌عام می‌کردند. به‌خانه او نیز ریخته و چون بیچاره‌ها مفری نیافته‌اند، خودش را با زنش و یک دخترش و پسرش و زن پسرش که نوعروس بوده و چند روز بوده تازه عروسی کرده بودند و نوکرش و طفل کوچک شش ساله که پسر عموی او بود، و خلاصه نه نفر از آن‌خانه را قتل‌عام کرده، و خانه را خراب کرده و متصرف شده‌اند، که هنوز هم همه آن‌خانه‌ها یعنی خانه آن مرحوم و خانه‌های برادرها و عموزاده‌هایش و طایفه‌اش که همه متصل بهم بودند در تصرف قزاقها^۲ است و تخلیه نکرده‌اند و خودشان آواره‌اند. از خانواده حاجی علی مشارالیه مرحوم، فقط یک دخترش باقی مانده که پایش مجروح شده بود و حالا پایش را بریده و پای چوبین گذاشته‌اند.

واقعه خانواده مشارالیه بسیار دلسوز است و تفصیل زیاد دارد که همه را نوشتن زاید است. دیگر از مقتولین نسوان، اهل و عیال و اولاد برادر حاجی محمد علیخان قراباغی تاجر باشی است، که خودش را با زنش و اهل خانه‌اش روسها کشتند، و زنهای زیادی از خانه‌های محله مارالان و اهراب و غیره.

اما وحشیگریهای صمدخان شجاع‌الدوله که جلاد روسهاست و آنها او را به تبریز آورده و حاکم کرده‌اند و بالای در خانه‌اش بیدق روسی زده و اجزاء و اتباع و مأمورین او بر بازوی خودشعار روس arme یعنی عقاب زده‌اند. خیلی خیلی بیشتر از آن است که عشر آن به اطلاع حضرتعالی رسیده باشد. علاوه بر شقاوتهای روزانه او از مثله اعضا و بریدن گوش و دست و پا و غیره، و دار زدن احرار که هرچند روز یکی واقع می‌شود، و گمان می‌کنم دیگر خبرش به جرائد فرنگ نمی‌رسد مگر در موقع قتل یکی از مشاهیر که تلگراف می‌کنند. در اوایل ماه رجب گذشته به واسطه حرکات شاهسونها بر ضد روس و نزدیک شدن آنها به تبریز باز در میان اهالی قیل و قالی شده به هیجان آمدند، که ناگاه صمدخان يك روز محض استعمال هراس terreur حکم داد که مشروطه‌طلبان و احرار را گرفتار کنند و در يك روز قریب صد نفر گرفتار کرده قریب هفتاد نفر را به انواع عقوبات و شکنجه‌ها و مثله‌ها سیاست و نسق کرد، که از آن جمله سه چهار نفر با نخ و سوزن دهانشان را دوختند، مثل يك کیسه و قماش، و بعضی را پی بریدند و دو نفر را مهار کرده - یعنی دماغشان را سوراخ کرده و ریسمان گذرانده ریسمان را به دست فراشها داده‌اند - در بازارها گردانده‌اند، و جمعی را دست بریده و بعضی را دوانگشت بریده و اغلب را گوش از بیخ بریده، و يك

نفر حاجی ابراهیم خلیل نام از تجار را برای آنکه گفته بوده مشروطه خواهد برگشت، قریب هزار چوب به پایش زده در حالت مشرف به موت تبعید به مراغه نموده و در آنجا حبس کرده است. بعدها تقی خان معروف یوزباشی را که از رؤسای مجاهدین و از مدافعین بزرگ تبریز در چهار سال پیش بود و بعد از ورود صمدخان به تبریز در شهبندرخانه عثمانی متحصن شده و اخیراً نظر به اطمینان حاصله بیرون آمده بود، کشته، بعد شکم او را پاره کرده و خودش را در کوچه از نردبان آویخته و چون روده های شکمش بیرون آمده و آویخته شده تا زمین پائین آمده بود، با ریسمانی احشا و امعای او را به شکمش بسته بودند که نریزد. همچنین محمد دائی نام از رؤسای مجاهدین را اخیراً گرفتار کرده و بدار زده اند. در موقع دارزدن او ریسمان پاره شده و افتاده. باز دارزده اند و باز افتاده، و باز آویخته اند، باز افتاده تادفعه چهارم که خفه کرده اند. و همین صمدخان است که در اوائل ورودش آقامیرزا محمود سلماسی از علمای ارومی را مثله کرد، بدین طریق که اول زبانش را بریده بعد چشمهایش را زنده زنده کنده، بعد دست و پاهایش را بریده، بعد خودش را کشته بود. علاوه بر این وقایع اتفاقیه که هر چند روز یکبار تکرار می شود، یک نوع عقوبت عجیبی از اختراعات خود صمدخان است که تقریباً هر روز بلافاصله اجرا می شود. و آن این است که مقصرین سیاسی را آورده و لخت کرده و در یک حوض بزرگ پر از آب می اندازند و در اطراف و کنارهای آن حوض فراشها و میرغضبان هر کدام چوب درازی در دست، ایستاده و بنا می کنند به زدن بر سر آن شخص بیچاره که از ضرب چوب سرش را داخل در آب می کند، نزدیک

می‌شود خفه بشود، و چون سرش را بیرون می‌آورد فوراً چوبها به سرش فرود می‌آید و می‌زنند، تا آنقدر که از شدت زدن هی سر را در آب برده و از ترس خفه شدن هی بیرون می‌آورد، تا خون از سرش جاری می‌شود، و بالاخره می‌میرد. این عقوبت را به حد مشرف به موت شدن اغلب بطور معتاد اجرا می‌کنند، و گاهی هم به همین ترتیب می‌کشند. چنانکه مقدس مراغه‌ای بزرگترین مجتهدین مشروطیت طلب مراغه را در سال ۱۳۲۶ هجری در شدت سرمای زمستان آذربایجان، به همین ترتیب شهید کرد. و همین شخص قاتل است که قونسول انگلیس در تبریز او را تقدیس و تحسین می‌کند. اخیراً مشارالیه در تبریز مردم را به جبر در مساجد و تلگرافخانه جمع کرده بود که برضد آمدن سپهدار به تبریز اعتراض کنند، و اتباع خودش در مساجد نطق برضد مشروطه و سپهدار می‌کردند، و از روس تعریف می‌نمودند، تا بالاخره مردم را مجبور کرد عریضه به قونسول روس بدهند، و بعدها قونسول آدم خود را به مسجد جامع فرستاده خبر داد که سپهدار خواهد آمد، و صمدخان هم می‌ماند. و برهیچ کس زحمتی نخواهد شد، و مردم متفرق شوند، و شدند. همین صمدخان روزنامه‌ای به اسم «فکر» بنا کرده که صراحتاً از روس و قشون او مدح و ثنا می‌کند، و مدیر روزنامه یک ارمنی مستبد است و از نوشته‌های آن خون از دل مردم تبریز که اکثریتش در مشروطه طلبی و وطن پرستی فداکارند، می‌رود، و نمی‌توانند صدا در بیاورند. از صمدخان ذره‌ای ترس ندارند. اگر روسها نباشند در یک روز، بلکه دوسه ساعت اگر چندین صد نفر هم فدا کنند او را طرد می‌کنند. ولی از روس می‌ترسند که رحم بر صغیر و کبیر نمی‌کند و در

قتل عام massacre محرم گذشته بدون مبالغه بیشتر از صد نفر زن و بچه، و اشخاص بیگناه کشتند. روزنامه «فکر» در شماره اخیر خود می نویسد که: «از تفضلات الهی و توجهات حضرت حجت عجل الله فرجه، امپراطور دولت بهیة روسیه در حق ما اهالی رئوف و مهربان است و قشون ظفرنمون او احیاء اسلام می فرمایند.» حالا ملاحظه فرمائید که اهالی مسلمان تبریز وقتی که این جمله را می خواند و نمی تواند کاری بکند، حسیاتش چقدر مجروح می شود، که می بیند علناً به دین و مذهب او تحقیر و به حسیات وطن پرستی اش استهزاء می کنند. در زبان خود و در شهر و مملکت خود آن را طبع و نشر می نمایند.

باری زیاده از این در دسر نمی دهم. شنیدم مستر شوستر کتابی منتشر کرده و در جرائد خیلی تعریف کرده اند. خیلی مشعوف شدم.

چند روز پیش جناب آقای امیرزاد محمدعلی خان تربیت رساله معهوده را در تاریخ مطبوعات ایران و فهرست جرائد ارسال خدمت کرده است. در صورت قرارداد بر طبع آن مشارالیه امیدوار است که نمونه های طبع مسوده ها را برای تصحیح و اصلاح پیش خود او ارسال دارند از مطبعه، که به دقت تصحیح کند. خصوصاً دوسه فقره معلومات تازه مهم بعد از ارسال آن بدست آورده اند، و در یکی دو جا به سهو مندرجات رساله مرسوله برخورده اند. در صورت عدم امکان ارسال نمونه ها باید اطلاع داده شود تا آنها را کتباً بنویسند و حالی کنند. - اگرچه قدری مشکل است - به هر حال منتظر هستند که در خصوص کیفیت طبع رساله و خصوصاً وصول آن به دست حضرتعالی زودتر اطلاع بدهید. و آنچه در خصوص نواقص یا تنقیدات

رسالة مزبوره به نظر عالی بیايد لطفاً مرقوم داريد.
مستدعیم در رقیمة جوابیه وصول مکتوب سابق مرا
نیز که حاوی عکس مکتوب صمدخان شجاع‌الدوله بوده،
اخبار فرمائید که نگران نباشم.

اخیراً جمعی از فراریان ایران نیز به اسلامبول
آمده‌اند؛ مانند میرزاحمودخان اشرف‌زاده مدیر جریده
«فروردین» در ارومی که قونسول روس او را گرفتار
کرده و به ضرب شلاق و تازیانه شکنجه‌اش نموده بود، که
سابقاً شرح آنرا در جریده «ترجمان حقیقت» حضور عالی
فرستادم. دیگر برادر آقامیرزاحمدعلیخان که نه‌ماه تمام
در زیرزمین تاریکی مخفی و متواری بود، و همواره تحت
خطر بود و خیلی نگرانی از طرف او داشتیم، پریروز
وارد اسلامبول شد. با تبدیل لباس فرار کرده، و اکنون
بقدر صد نفر بیشتر که ده پانزده نفرش از رؤساست
از احرار تبریز و خوی و سلماس و ارومی و رشت اینجا
هستند.^۴ از مجاهدات حضرتعالی در جرائد و مطبوعات،
همه از جان و دل متشکرند.^۵ از سیاحت «سازانوف» به لندن
می‌ترسیم.^۶ باقی‌السلام والاخلاص والدعا.

ارادتمند صمیمی
س. ح. تقی‌زاده^۶

۴. ترجمه شرح مذکور ذیل شماره ۸ صفحه ۱۱۵ آمده است.

۵. در اصل انگلیسی از اینجا به بعد حذف شده است.

۶. پایان قسمت حذف شده.

نامه شماره ۲۰

دوازدهمین نامه، مورخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۲
از نویسنده شماره‌های ۳، ۴، ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۱،
۱۴، ۱۷، ۱۸ و ۱۹

دوست عزیز محترم مکرم، رقیمه‌های محترمه مورخه ۸ ایلول و ۱۲ ایلول زیارت و اسباب مسرت شد. شرح احوال و سیر شهداء تبریز را خواسته بودید. بقدر مقدور آنچه توانستم تحریر کرده با مختصری از سایر احوالات تبریز لفاً می‌فرستم. مخلص در ماه شباط و مارت و نیسان امسال مکاتیب مفصله و مشروحه چندی در خصوص اوضاع تبریز و رشت به پاریس به جناب شیخ محمدخان نوشتم، و خواهش کرده بودم سواد آنها را حضور حضرتعالی بفرستد. چون در آن مکاتیب خیلی معلومات مشروحه بود، خصوصاً از بابت شهدای تبریز و غیره، لهذا اگر چنانکه به جنابعالی رسیده مناسب است که علاوه بر تفصیلی که حالا می‌فرستم به آنها نیز رجوع فرمائید. شاید معلومات زیادتری در آنها باشد. و اگر نرسیده، خواهش دارم مخصوصاً سواد آنها را از جناب شیخ محمدخان بخواهید، که کاملاً به شما بفرستد، که البته آنها در موقع خود نوشته شده و جامع‌تر است. از بابت کتاب مستر شوستر که مرحمت فرموده بودید تشکر مخصوص می‌کنم. يك نسخه هم کتاب (رسملی کتاب) یعنی جنگ ماهانه از این پست با يك نسخه از سبیل‌الرشاد که جریده دینی است در اتحاد اسلام، تقدیم کردم. در صدم که بعضی از عکسهای شهدا را نیز که به لندن نرسیده برای حضرتعالی تحصیل کرده و بفرستم.

از بابت مقدرات ایران، امروزها خیلی نگرانی

حاصل است، که ملاقات بالمورال^۱ چه نتیجه می‌دهد، و چون جراید اینجا چیزی نمی‌نویسند نگرانی رفع نمی‌شود. مخصوصاً مستدعیم در صورت امکان بعضی از قطعات جراید cuttings در این خصوص مرحمت فرمائید که از جریان امور بی‌خبر نمائیم. شنیدم يك نفر از تبریز تحت امضای «فیروزخان» به روزنامه شرق قریب Near East مقالات مضره می‌نویسد. گمان می‌کنم این شخص ایرانی نباشد و از روسها یا بعضی آرامنه روسی و غیره باشد. به هر حال اگر بعضی چیزهای مضر از این قبیل در جراید آنجا ظاهر شود، مخلص حاضریم که جواب شافی بدهم، و برای جراید انگلستان بنویسم، تا ترجمه و نشر فرمایند، به شرط آنکه اصل مقاله فاسده را بتوانم ببینم. مقاله فیروزخان را ندیده‌ام، فقط شنیده‌ام.

در مقاله مستر تورنر^۲ در منچسترگاردیان دیدم که نوشته، اگر فدائیان رئیس و سرکرده قابلی داشتند، قونسولخانه روس را می‌گرفتند. لازم می‌دانم که عرض کنم که مجاهدین ابدأ نخواسته‌اند به قونسولخانه تعرض کنند، و هرگز خیال تصرف آنجا از خاطرشان نگذشته، والا در ظرف چند ساعت می‌گرفتند. زیرا که قونسولخانه از اردوی روسی منفصل بود، بلکه بالعکس خود مجاهدین قونسولخانه روس را حفظ کردند.

جمعی از مشروطه‌طلبان از ابتدای امسال متعاقب حادثه به شهبندرخانه عثمانی متحصن شده بودند و تا حال در آنجا بی‌تکلیف مانده‌اند. بعد از رسیدن سپهدار به تبریز گویا قرارداد داده‌اند آنها را هم از مملکت تبعید کنند. از آقای حسینقلی خان نواب دیگر مدتی است خبری ندارم،

1. Balmoral
2. Turner

مکتوبی نوشتم جواب نیامد.

در خصوص رساله آقامیرزا محمد علی خان تربیت دربارۀ جرائد ایران و مطبوعات فارسی، مرقوم بود که در کمبریج است. نمی‌دانم به دست خود حضرت عالی رسید یا نه. چنانکه سابقاً عرض کردم در موقع طبع، بعضی معلومات جدیدالتحصیل می‌خواهند که اضافه کنند. خوب است یا نمونه‌های طبع را از مطبعه بفرستند تا تصحیح و اصلاح شود و یا در صورت عدم امکان مرقوم شود که کتباً مواقع علاوه و اصلاحات لازمه مشروحاً نوشته شود، و به هر حال اگر وصول آنرا به نظر عالی بنویسید ممنون خواهد شد. باقی عجالتاً عرض مهمی ندارم، و عریضه را بادعای توفیقات عالی ختم می‌کنم.

مخلص صمیمی

س. ح. تقی‌زاده

شرحی که همراه نامه بود

تراجم احوال زیر، همراه عکسهائی بود که من در جزوه خود به نام «حکومت وحشت روسها در تبریز» در اکتبر ۱۹۱۲ چاپ کرده‌ام. این جزوه که شامل «عکسها و شرح کوتاهی از حوادث دسامبر ۱۹۱۱ و ژانویه ۱۹۱۲» بود به وسیله شرکت آقایان تایلر، گارنت و ایوانس در منچستر چاپ و نشر شد. به منظور توصیف عکسها آنها را با حروف A.B.C مشخص کرده‌اند. همین حروف به وسیله نویسنده شرح احوال استفاده شده است.

A

میرزا علی ناطق معروف ویجویه‌ای یا ورجلی یا ورجلو اختلاف قرائت ناشی از این است که در یک عکس او را با حرفتش که ناطق مشهور بود معرفی کرده‌اند، و در عکس دیگر با محل اقامتش که «ویجویه» یا «ورجی» باشد، که یکی از محلات معروف تبریز است که در طرف غربی تبریز واقع است - رجوع کنید به خریطه انقلاب تبریز که در کتاب خود حضرتعالی طبع شده - و چون اسامی محلات در تلفظ اهالی ترکی زبان شهر فرق دارد با آنچه در کتابت فارسی نوشته می‌شود، اغلب شاید التباس واقع می‌شود. مثل محله «خیابان» که در تلفظ اهل شهر «خیابان» گویند، و محله «حکم آباد» که در تلفظ «حکم آوار» گویند، و محله «دوه‌چی» که در کتابت بعضی اوقات «شتر بان» می‌نویسند، و محله «مهادمپین» که اهالی تبریز «میارمیار» گویند، و فقط، در کتابت صحیح نوشته می‌شود. همچنین محله «ویجویه» که

مانحن فیه است، در فارسی و کتابت آنطور نوشته می‌شود، ولی در تلفظ اهل شهر «ورجی» گویند که اهل آن محله و منسوبین بدان را در تلفظ «ورجلی» یا «ورجلو» به ترکی آذربایجانی گفته و در کتابت رسمی «ویجویه‌ای» نویسند. و این فقره نسبت دادن به محلات در تبریز خیلی شایع است. چنانکه بعضی از وکلای تبریز در مجلس ملی نیز به همان عنوانات مانند جناب نوبری و آقای خیابانی و غیره مشهور بودند.

میرزا علی شهید مرحوم تقریباً چهل سال داشت، و یکی از درجه اول ناطقین تبریز، و بلکه یگانه بود. بسیار آدم وطن پرست صحیح با اخلاق، فداکار و مشروطه طلب بود، و خیلی بانفوذ و محبوب القلوب در میان مردم بود. مشارالیه پسریکی از علما و مجتهدین بزرگ تبریز بوده و خود نیز از علمای درجه دویم و واعظین بود. ابتدای ایام و عمر خود را صرف تحصیلات ملائی کرده و بعدها واعظ شده بود. از ابتدای ظهور مشروطیت داخل در این کار شد و بسیار مجاهده نمود و در این شش سال گذشته کاری غیر از این نداشت. شب و روز در اعلاء کلمه مشروطیت، غیور و ساعی بود و در شدت و رخاء و آسایش و انقلاب، پایدار و مستقیم بود. در عهد مشروطیت ثانی به وکالت در انجمن بلدیة *Conseille Municipal* منتخب و عضو شد. در مشروطه اول به واسطه مجاهدات فداکارانه اش بسیار طرف عداوت شدید مستبدین، مانند میرهاشم و حاجی میرزا حسن و غیرهما از مؤسسين انجمن اسلامیة مفسده گشته، و صدمات بسیار دیده بود. مشارالیه در این دوسه سال اخیر ناطق یگانه تبریز و واعظ مشروطیت بود. یکی از احرار تبریز که بامشارالیه بسیار نزدیک و دوست صمیمی بود، نقل می‌کند: که در آخرین ملاقاتش با وی در اوائل محرم گذشته در اثنای

مقاتلهٔ روسها مرحوم مشارالیه اظهار نموده بود که حس می‌کنم که قطعاً مرا خواهند کشت و هیچ فکری ندارم جز آنکه، چون از مال دنیا هیچ چیز ندارم از بابت اولاد صغارم نگرانم، و می‌گویند واقعاً بعد از شهادت مشارالیه، اولاد صغیرش در نهایت فلاکت و استیصال در کوچه‌ها گدائی و در یوزگی می‌کنند. سه چهار طفل صغیر یتیم از دختر و پسر دارد. رفیق تازه وارد ماکه هشت ماه بیشتر در زیر زمین متواری بود، و اخیراً موفق به فرار و رسیدن به اینجا شده و با میرزا علی مرحوم دوست بوده می‌گوید؛ که بانهایت صعوبت، احرار متواری و مختفی تبریز، قریب سی تومان در شش ماه توانسته‌اند به اهل و عیال آن مرحوم برسانند، چه که علناً دستگیری از آنها ممکن نیست.

میرزا علی شهید اهل جنگ نبوده و ابدأ در جنگ با روسها دخیل نبوده، فقط گنااهش وطن پرستی زیاد و حرارت و غیرت فوق العاده اش بوده و بس، که او را روسها گرفتار کرده در «قوم باغی» - که حصار بزرگی در شمال غربی شهر است و مال یکی از علما و سادات معروف است که روسها همهٔ آن حوالی و محلات را سرتاسر تخریب و ضبط و تصرف کرده‌اند - او را بدار زدند.

میرزا علی مرحوم مسلک سیاسی دمکرات داشت و از مشروطه طلبان و وطن پرستان خلص جدی بیغرض بود، و هم متدین و مقدس بود. به روایت بعضی از محبوسین در محبس صمدخان قرآن می‌خواند. مشارالیه را شخصاً می‌شناختم و دوست بودیم.

حاجی صمد خیاط از مجاهدین محلهٔ ویجویه و راسته کوچه، سنش قریب چهل و پنج. در انقلاب تبریز سنهٔ ۱۳۲۶ هجری و قیام ستارخان از رؤسای مجاهدین بوده و

خوب خدمت کرده، لکن بعد از اعادهٔ مشروطیت در این سه سال اخیر مداخله به امور سیاسی نداشته و مجاهد و جنگی و مسلح نبوده، مشغول صنعت خود یعنی خیاطی بود، و اغلب متعهد لباس نظامی برای حکومت بود. مشارالیه را صمدخان ملعون گرفتار کرده و به روسها داده که در «قوم باغی» او را دار زدند.

مشهدی حاجی‌خان ویجویه‌ای، اختلاف قرائت ناشی از این است که ابتدا اهل تجارت و کسب بود و به‌عنوان مشهدی حاجی معروف بود. بعد از انقلاب که در خدمات دولتی داخل شد، علی‌الرسم، مشهدی‌حاجی‌خان یا حاجی‌خان خوانده شد. اما نسبت قفقازی صحیح نیست. یعنی مشارالیه اصلاً ایرانی و اهل تبریز است، ولی در بادکوبه تجارت داشت و در اوایل مشروطیت به ایران آمده بعد داخل مجاهدین شد. لہذا گاهی به‌عنوان قفقازی نامیده می‌شد، و این یک نکتهٔ عمومی مهمی است که باید ملتفت شد. یعنی در ایام انقلاب تبریز در زمان محمدعلی‌میرزا عدۀ کثیری از مجاهدین در معیت ستارخان بودند که آنها را قفقازی می‌گفتند، و جهتش این بود که از ایرانیان قفقازیه، یعنی از اشخاصی که به قفقاز و تفلیس و بادکوبه برای کسب، همه‌ساله تردد دارند، بودند. و چون لباس جنگی این دسته مختصر فرقی از مجاهدین دیگر محلی تبریز داشت و شبیه به زی لباس قفقاز بود، لہذا در السنه و افواه، آنها به این اسم «قفقازی» مسمی شده بودند، برای تمایز از مجاهدین دیگر. و بعدها کم‌کم خیلی از اشخاصی که ابدأ قفقاز را ندیده و از تبریز بیرون نرفته، هم داخل این دسته شده و به آن زی و لباس ملبس شده و باز به‌عنوان مجاهدین قفقازی و محمد قفقازی، احمد قفقازی، حسن قفقازی الخ...

موسوم بودند. و درحقیقت ایرانی بودند نه قفقازی، و در میان دسته مجاهدین قفقازی مسلمان در همراهی ستارخان، درصديك، اهل قفقاز نبود. حتی من شخصاً غیر از دو نفر نمی‌دانم. فقط قدری گرجی قفقازی بود که قریب چهل و دو نفر آمده بودند و نه نفر از آنها در آخر انقلاب زنده مانده بود، که آنها را مجاهدین قفقازی نمی‌گفتند، بلکه مجاهدین گرجی می‌گفتند. غرض آنکه این فقره سهو عمومی بزرگی universal شده و در کلیه مطبوعات فرنگ و تحریرات و مقالات و غیره این سهو عظیم دیده شده، حتی روزنامه تیمس نیز چندین بار از مجاهدین قفقازی تبعه روس سخن رانده و مخبران جرائد فرنگی نیز گاهی بدین خطا افتاده‌اند. زیرا از عموم مردم لفظ «مجاهدین قفقازی» و «فلان قفقازی» و هكذا می‌شنیدند، در صورتی که در تبریز این حقیقت مثل آفتاب روشن است و حتی وقتی لفظ قفقازی به جای لفظ مجاهد و معنی آن، در تبریز استعمال می‌شد. و همین است جهت اینکه این لقب «قفقازی» بعد از انقلاب نیز در روی اشخاص مجاهدین آن دسته و آن فوج ماند، و محتمل است اسباب يك خطای تاریخی مورخین گردد. باری مشهدی حاجی مرحوم هم اهل تبریز و تبعه ایران بود و از دسته مجاهدین قفقازی در زمان انقلاب سال ۱۳۲۶ بود، همچنانکه سایر مجاهدین قفقازی نیز تبعه ایران بودند.

مشهدی حاجی مرحوم قریب ۳۵ سال داشت. از رؤسای مجاهدین انقلاب ۱۳۲۶ هجری بود و بعد از انقلاب کمیسر نظمیه، یعنی کدخدای محله شده بود. اوایل در بادکوبه تجارت داشت. اینجانب خود او را در سنه ۱۳۲۴ هجری پیش از اعلان مشروطیت در عهد مظفرالدین‌شاه، هنگام سفر خودم به طهران، در بادکوبه دیدم که مشغول کاسبی بود و در فرقه «اجتماعیون عامیون مجاهد ایران» در

بادکوبه، عضو بود. مشارالیه بسیار غیور و رشید بود. در حادثه اخیر یعنی تجاوز روسها در اوائل محرم امسال با روسها مدافعه و جنگ کرد، و معروف است که بعد از متفرق شدن و کشته شدن همراهانش، تنها مانده و به تنهایی چهار نفر از قشون روسها را کشته بود. اخلاق مشارالیه را نمی توان کاملاً تحسین کرد، ولی بالنسبه بهتر و تمیزتر بود، و می گویند بعد از وفاتش از خانه او جز قدری آرد و اشیاء جزئی چیزی در نیامد، و معلوم شد فقیر بود.

مشهدی شکور خرازی عموی مشهدی حاجی سابق الذکر بود. اختلاف قرائت ناشی از این است که در زبان عوام «شکور» را «شکر» نیز گویند. ولی اسم «کربلانی شفیح» صحت ندارد و کسی به این اسم نبوده. تقریباً چهل و پنج سال داشت. آدم فقیر بیطرف کاسب بود، و خیلی آدم صحیح درستکار با اخلاق بود. مشارالیه جنگی و اهل جنگ نبوده و هیچ گناهی و دخالتی در هیچ کار نداشت. معروف هم نبود. طرف توجه و طرف نظر نبود و معلوم نیست هیچ، که او را به چه عنوان کشتند. فقط وطن پرست و مشروطه طلب و دمکرات و اهل کسب و ساکت و صلح پرور بود.

B

حسن پسر کربلانی علی موسیو برادر «قدیر» - نمره ۷، - که هردو پسران علی موسیو بودند. در اختلاف قرائت، میرزا علی ویجویه ای صحیح نیست و موسیو زاده هم تعبیر به معنی است، یعنی پسر علی موسیو. و الا به این اسم معروف نبودند. کربلانی علی مرحوم معروف به موسیو از قدمای آزادی خواهان و رؤسای مشروطه طلبان قدیم بود. مدتها در اسلامبول بوده، و بعدها به تبریز آمده

کارخانهٔ چینی‌سازی دایر کرد. چه که پسر بزرگش «حاجی» در مکتب چینی‌سازی «یلدیز» در اسلامبول که از تأسیسات سلطان حمید بود، با دو نفر طفل ایرانی دیگر تحصیل علم چینی‌سازی کرده بود. مدت‌ها کارخانه‌اش در تبریز دایر بود. بعد از مشروطیت کربلائی علی موسیو از بهادران héros مشروطیت شد، و در ایام انقلاب رئیس کل وریش سفید مجاهدین تبریز بود. اگرچه خود اهل سلاح و جنگی نبود، اما در واقع پیر مجاهدین بود و نفوذ عظیم درجهٔ اول در میان ایشان داشت و بعد از ستارخان و باقرخان درجهٔ سیم تسلط ظاهری داشت، و بسیار طرف عداوت روسها بود. بسیار جسور و فداکار و مدیر و مدبر بود، و از مدیران انقلاب در آذربایجان محسوب می‌شود. مشارالیه تفصیل و حکایت و ترجمهٔ حال بسیار مشروح و مفصل دارد. در سنهٔ ۱۳۲۸ هجری وفات کرد و چهار پسر کوچک داشت که بزرگترین آنها مسمی به «حاجی» که بعدها حاجی‌خان نامیده می‌شد. از رؤسای مجاهدین و معاونین ستارخان بود، و قریب ۲۵ الی ۲۸ سال دارد، که بعدها کدخدای محلهٔ نوبرشد و در این واقعه با مجاهدین دیگر از تبریز فرار کرده به اسلامبول آمد، و سه چهار ماه قبل به طهران رفت. به مجرد وصول به طهران روسها به دولت ایران اخطار کرده و دولت او را گرفته به حبس انداخته و حالا در حبس است. بعد از فرار مشارالیه، سه برادر کوچک او در تبریز می‌مانند. یکی از آنها متواری شده حالا هم معلوم نیست در کجاست. دو نفر دیگر که یکی همین حسن به سن ۱۸ سال و دیگری قدیر - نمرهٔ ۷ - به سن ۱۳ یا ۱۴ سالگی، آواره و سرگردان می‌مانند. لابد به یکی از اتباع روس پناه می‌برند. او هم دو سه روز در حجره‌اش نگاهداشته بعد ترسیده و بیرون کرده. چون در کوچه‌ها آواره می‌مانند، خودشان

چون طفل بودند به قونسولخانه روس رفته و تسلیم شده و گفته‌اند؛ ما مشروطه طلبیم و گناهی غیر از این نداریم ، هرچه می‌خواهید بکنید. و گمان می‌کردند روسها آنها را ول می‌کنند . آنها نیز حکم به صلب آن دو طفل داده و با ثقة الاسلام مرحوم و سایر پنج نفر شهید روز عاشورا، در میدان مشق معروف به «سربازخانه» اعدام و صلب شده‌اند، پیش چشم مردم و پهلوی همدیگر. از مطالب قابل ذکر آنکه این دو طفل و خصوصاً کوچکترشان، یعنی قدیر، منتهای شجاعت و مردانگی در موقع اعدام بخرج داده و نطق نموده ، به روسها بد گفته و وطن خود را یاد کرده و در نفس آخر «یشاسون مشروطه! یشاسون ایران!» یعنی زنده باد مشروطه و زنده باد وطن گفته و برادر کوچکتر، یعنی قدیر خود با دست خود طناب را به گردن خود انداخته و بهادری بخرج داده . این دو برادر ابدأ حمل سلاح نکرده و در جنگ اشتراک نکرده بودند . محض انتقام برادر بزرگشان و بلکه پدرشان که مشروطه طلب بودند، اعدام شدند. مادر آنها تا این اواخر آنها را محبوس می‌دانست و از قتلشان مطلع نبود و غذا می‌پخت و برای آنها می - فرستاد، و بنابر روایت یکی از اقوام ما که او را دیده بود خیلی خیلی بیتابی و بی آرامی داشت، و خود را می‌زد و موی می‌کند و می‌گفت من چطور راحت بنشینم و غذا بخورم و آنها در حبس بی غذا بمانند. بالاخره روزی بیتاب شده يك مرتبه قرارش از کف رفته، به قونسولخانه روس خود را می‌اندازد و ناله می‌کشد؛ که تا کی بچه‌های مرا نگاه خواهید داشت. آن وقت به او گفته‌اند که آنها را روز عاشورا کشته‌اند. حسن برادر بزرگتر، اوایل در جنگ با صمدخان و مستبدین مدافعه کرده بود ولی در جنگ روسها ابدأ دخیل نبودند.

ضیاءالعلما، اسمش میرزا ابوالقاسم، به سن سی و پنج سال تقریباً. از خانواده‌های بزرگ نجیب‌آذربایجان، و از علمای تبریز بود. پسر شمس‌العلمای اسبق، و برادر شمس - العلمای سابق متحلی به انواع فضائل و کمالات، و متصف به اخلاق حمیده و دارای علوم و فنون و فضل و کمال، متبحر در علوم قدیمه و شرقیه و دینیه و متتبع در فنون جدیده، نسبت به عالم ایران از فضلالی درجه اول بود. زبان فرانسه و روسی را کاملاً و قدری انگلیسی می - دانست. اغلب علوم جدیده از هیئت و جغرافی و غیره به طلاب علوم دینیه تدریس می‌کرد. تجدد پرست و مشروطه - طلب و وطن پرست، فاضل، متین، موقر، وزین و کامل بود کتابی موسوم به «سرگذشت فریگات^۲» یا مسافرت شرق از زبان فرانسه ترجمه و طبع کرده بود. مشارالیه مرحوم از ابتدای مشروطیت ایران از پیشروان مشروطیت بوده و در ۲۹ رجب سنه ۱۳۲۴ هجری از اشخاص پیشقدمی بود که به قونسولخانه انگلیس در تبریز جمع شده و اعلان آزادی را در تبریز و امضای مشروطیت را از محمد علی میرزا که ولیعهد بود خواستند. بعدها در این شش سال مشروطیت و انقلاب، از ابتدا تا انتها دائماً در امور ملی و خدمات وطنی مجاهده کرد. حتی در انقلاب تبریز و ایام محاصره سنه ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ هجری با آنکه اهل سلاح نبود، و از محترمین و اعظم مملکت بود، شخصاً مسلح شده و مدافعه می‌کرد. و در رد هجومهای رحیم‌خان و عین‌الدوله بسیار شجاعت بخرج داد. ولی بعد از اعاده مشروطیت ثانی، دیگر ابداً سلاح بدست نگرفت و در ایام انقلاب رئیس عدلیه تبریز بود، که پس از اعاده مشروطیت نیز از طرف دولت به ریاست کل محاکم استیناف برقرار شد و تا وفاتش در آن

۲. Frigate کلمه‌ای است اصلاً ایتالیائی به معنی نوعی کشتی بادبانی.

کار بود. در دوره مشروطیت اول، روزنامه‌ای فارسی به اسم «اسلامیه» بنا کرد. در این اواخر چندین کتب قانونی و حقوقی از فرانسه به فارسی ترجمه کرده بود و خیال طبع آن را داشت. شخصاً بسیار موقر و معتدل بود. ابداً گمان نمی‌رفت که او را متهم به شورش کنند. در این سه سال اخیر بسیار ساکت و بیطرف بود و *role actif* نداشت. هرگز مداخله‌ای ولو جزئی در حادثه‌ی اخیره حتی در انقلاب اخیر نداشت، و لهذا آسوده در خانه خود نشسته بود و ابدآدنی احتمالی بر تعرض به خودش نمی‌داد. عیالش چند روز پیش از این واقعه وفات کرده بود و خودش مشغول ماتم و عزای او بود، که روسها به خانه‌اش ریخته و گرفتار کردند. در موقع اعدام مشارالیه بسیار با جرئت حرکت کرده، و نطقهای خوب بنا بر مشهور در زبان ترکی و روسی کرده بود. ابتدا با سردار قشون روس که در سر بازخانه حاضر بوده گفتگو کرده و گفته بود ما را به چه تقصیر می‌کشید. اگر برای مشروطه طلبی است آیا به حکم محمد علی شاه و از طرف او این کار را می‌کنید؟ و آیا محمد علی شاه در سرکار است یا نه؟ سردار روسی گفته بود: بلی هست! ضیاءالعلما گفته؛ اگر محمد علی شاه هست ما را پیش او بفرستید. او خود می‌داند با ما آنچه به ما می‌کند بکند. چون قبول نکردند و ضیاءالعلما مأیوس و یقین به مرگت کرد، این شعر را خواند و طناب بگردنش انداختند:

منصوروار گر بکشندم به پای دار

مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

ضیاءالعلما را هم مثل سایرین پیش از اعدام خیلی

زده بودند و در موقع اعدام بنا به روایت کسی که دیده بود و گفتگویش را شنیده، رویش ورم بزرگی داشت و از یک طرف برآمده بود. ضیاءالعلما اولاد یگانه مادرش بود، و

لهمذا بعد از شهادت او می‌گویند مادرش در حالت جنون و حال مرگ‌است و بسیار بسیار بیتاب است.

محمدقلی‌خان خالوی ضیاءالعلماء، تقریباً به سن چهل و پنج یا قدری بیشتر. از قدمای مأمورین دولت و بسیار آدم فقیر و ساکت و بیطرف و غیر معروف بود. کاری به هیچ کار نداشت، اگر چه خیلی مشروطه طلب بود. واقعه قتل او از غرائب است. زیرا چنانکه مستر تورنر نیز اشاره به آن کرده در مقاله‌ای در منچستر گاردیان، مشارالیه سهواً اعدام شده؛ یعنی بدین ترتیب که او از کثرت علاقه و محبتی که به خواهر زاده خود یعنی ضیاءالعلماء داشت در موقع بردن ضیاءالعلماء به پای دار دنبال او افتاده و او را در آغوش کشیده می‌گفت؛ نمی‌گذارم به تو زحمت و اذیتی بدهند و شهادت می‌دهم که تو به هیچ کاری دخالت نداشته‌ای. چون به پای دار می‌رسند محمدقلی‌خان بنای التماس و الحاح و جزع و فزع از برای خواهر زاده خود می‌گذارد و استخلاص او را رجا می‌کند، که یکمرتبه خود او را نیز گرفته به دار می‌زنند. در صورتی که او را نگرفته بودند، بلکه به پای خود بدانجا رفته بود و ابدأ طرف توجه و سوء ظن کسی نبود. حتی اغلب مردم او را نمی‌شناختند و بسیار از قتل او تعجب کردند. به روایت بعضی از مردم هم مشارالیه را عوضی بر دار کرده‌اند، یعنی او را به جای کریم نام، برادر شیخ سلیم مرحوم که او نیز گرفتار بود و به پای دار برده بودند اعدام کرده و کریم نجات یافته و چون عده مقتولین را سالداتهای مأمور اجرای حکم شمرده و مطابق حکم هشت نفر یافته، باقی مانده را که کریم باشد رها کرده و رخصت داده‌اند، و بعد معلوم شده که عوض او محمدقلی‌خان را که اتفاقاً در آنجا

به خاطر برادرزاده اش حاضر بود کشته‌اند، و کریم هم بعدها فرار کرده و مخفی و متواری شد. تا در این اواخر به طهران رسید و فوراً حکومت ایران او را گرفتار و حبس نمود. و واقعاً این مسئله محمدقلی خان از غرائب است، که محققاً به اشتباه اعدام شده.

صادق‌الملک تقریباً به سن سی و هفت سالگی. در مدارس نظامی اسلامبول تحصیلات خود را اکمال کرده و شهادتنامه مصدق داشت. صاحب منصب قابلی بود. بعد از عودت به ایران در طهران مستخدم بود. مدتی در کرمان در زمان حکومت علاء‌الملک در آنجا کارگزار کرمان بود. چندی هم رئیس معارف خوی بود، بعدها در کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی منعقد در ارومی در تحت ریاست محتشم‌السلطنه مأمور ایران، و طاهرپاشا مأمور عثمانی، از سال ۱۳۲۵ هجری تا ۱۳۲۸ مأمور نظامی و عضو بود؛ یعنی اتماژور. بعد به تبریز آمد و شوق به معارف و خدمت آن داشت. در «جمعیت نشر معارف آذربایجان» که مخلص تأسیس کرده بودم داخل شده و قریب دو سال خدمت می‌کرد، داوطلبانه و حسب‌الله. پارسال به انجمن ایالتی آذربایجان از طرف ملت با اکثریت عظیمه سه هزار رأی دهنده از مجموع چهار هزار و سیصد رأی دهندگان، انتخاب شد. بسیار آدم صحیح و وطن پرست و درستکار و با اخلاق و مشروطه طلب بود و هم خیلی صلح پرور و آرام بود و معتدل. ابدأ سلاح بدست نگرفته بود در انقلابات سیاسی و جنگهای داخلی، و هرگز مداخله‌ای در حوادث اخیر نداشت. بسیار آدم ساکت و نجیب و سالم و آرام بود. فقط به گناه عضویت انجمن او را اعدام کردند. اسمش میرزا صادق خان بود. مسلک دمکرات داشت.

ثقة الاسلام مرحوم شهید، اسمش میرزا علی بن حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام ابن حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام. شرح و تفصیل ترجمه حال این فاضل بی نظیر و مجتهد تجددپرست و وطن دوست را یک کتاب بزرگ لازم است، ولی بهتر آن می بینم که حضرتعالی را در این باب رجوع دهم به آنچه مخلص در روزنامه عالم اسلامی پاریس Revue du Monde Musulman در نمره صادره در اوایل تموز - جولای - در صحیفه ۲۹۴ تا صحیفه ۲۹۹ و هم آنچه یک شخص دیگر که واقف تر از من بوده در صحیفه ۳۰۰ و ۳۰۱ از آن شماره نوشته که مفصلاً معلومات لازمه را دارد. مخلص آن ترجمه حال را در پانزده صحیفه نوشته و فرستادم، و آقا شیخ محمدخان قزوینی ترجمه کرده به جریده داد^۳. فقط اینجا چند کلمه از تفصیل شهادت و گرفتاریش که به تازگی از یک مأخذ موثوقی شنیده‌ام ذکر می‌کنم. روایت به یک واسطه منتهی می‌شود به ترجمان قونسولگری روسیه که خود ثقة الاسلام را در محکمه نظامی!! روس استنطاق کرده بود. بعد از آنکه مشارالیه را عصر روز تاسوعا یعنی نهم محرم از خانه‌اش روسها برداشته به قونسولخانه می‌برند، در حضور دوسه نفر صاحب منصب و قونسول - که باکمال بیحیائی اسم آن را محکمه می‌گویند - از او می‌پرسند؛ چرا شما به طهران

۳. شماره ژوئیه اشتباهست و مقاله مربوط به ثقة الاسلام در شماره ژوئن در مجلد ۱۹ - ۱۸ مجله Revue du Monde Musulman صفحه‌های ۳۰۱-۲۹۴ درج است. اسم نویسنده داده نشده است و فقط حروف M. M. در آخر مقاله دیده می‌شود. از صفحه آخر این شماره چنین برمی‌آید که مراد از این دو حرف M.M.L. Bouvat است. پس مترجم مقاله اول و شاید نویسنده مقاله دوم در همان شماره لومین بووا مستشرق فرانسوی (۱۸۷۲-۱۹۴۲) است که نویسنده کتب چون «دبرمکیان» و غیره می‌باشد. (م)

استاد مینوی یادداشت زیر را مرقوم فرموده‌اند:
گمان می‌کنم اشتباه است. M.M. میرزا محمد [قزوینی] است که به همراهی لومین بووا ترجمه کرده است.

تلگراف کردید که روسها در شهر مردم را می‌کشند و تجاوز می‌کنند؟ جواب می‌گوید باکمال وقار و عظمت؛ که آیا مرا می‌شناسید می‌گویند بلی. می‌گوید: من کیستم و چه صنعت دارم! می‌گویند: ملا هستی. می‌گوید: ملا یعنی رئیس مذهبی مسلمانان، پس تکلیف ملا این است که از هر جا دید به مسلمانان صدمه‌ای وارد می‌آید اظهار کند و در مصیبت مردم شریک و به تخفیف بلای آنها بکوشد. من غیر از این کاری نکرده‌ام. می‌گویند: صحیح است، ولی شما برضد روس چرا تلگراف کردید. می‌گوید: بر ضد روس نبود. اظهار امر به دولت خودمان، و استمداد اصلاح از آنها بود. ولی این را هم کتمان نمی‌کنم که از روسها هم چندان خوشم نمی‌آمد و استیلاي آنها را مکروه می‌داشتم. می‌لر قونسول گوید: بس است، بس است، کافی است.

آن وقت برمی‌دارند و باقزاقها به باغ شمال که مقر اردوی روس است می‌فرستند. قزاقها او را خیلی می‌زنند، عمامه از سرش می‌افتد و پای پیاده تا باغ که نیم‌میل مسافت است می‌برند و در موقع اعدام در سرش يك ورم بزرگی بوده، که اثر ضرب بوده است. از باغ شمال تا سربازخانه، روز عاشورا هر هشت نفر را درگاری تخته‌ای بی‌زه - که تنظیفات و اسباب و اشیاء حمل می‌کنند - گذاشته و آورده بودند، محصور با قزاقها. در سربازخانه کمال متانت و نهایت وقار و تمکین فوق‌العاده به خرج می‌دهد. اصلاً نیز خیلی خیلی موقر و محترم و بسیار سنگین بود. در قونسولخانه نیز باکمال بی‌اعتنائی حرف زده بود. باری در سربازخانه اجازه يك نماز خواسته بود، و وضو ساخته نماز کرده بود. شهدای دیگر نیز به او اقتدا

نموده و نماز کرده بودند. بعد يك سيگار خواسته بود. پسر علی موسیو سيگار داده بود. بعد از کشیدن سيگار، طناب به گردنشان پیش چشم هم انداخته بودند. شیخ سلیم قدری جزع می‌کرده، ثقة الاسلام او را با کمال وقار تسلیم و دل‌داری داده بود. معروف است که ثقة الاسلام به اطمینان حرف قونسول انگلیس مستر شیلی که گفته بود و اطمینان داده بود که با کسانی که سلاح بر نداشته‌اند کاری نخواهد شد، در خانه نشسته و امنیت پیدا کرده بود. حتی به یکی از فراریان تبریز که در اسلامبول بود دوسه ساعت پیش از گرفتاری خود در جواب مکتوب مشارالیه راجع به کسب تکلیف نوشته بود اطمینان کامل داده بود که با اشخاص غیر جنگی کاری نخواهد شد، و در آخر مکتوب این شعر را نوشته بود:

توکه [فلس] ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
 بنشین چو طوطی و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا
 آن شخص نیز آسوده شده و در خانه نشست تا گرفتارش
 و مدتی در حبس ماند و جریمه شد و تبعید گردید و بالاخره
 در اسلامبول در نهایت فلاکت مرد.

آقا مشهدی محمد ابراهیم قفقایچی (قفقایچی یعنی
 تاجرامتعۀ قفقازی یعنی ولادیقفقاز vladicaucase که شهر
 عمدۀ ولایت ترک از قفقاز اروپائی و داخلی - نه ماوراء
 قفقاز - و جزو داغستان است، بود. در ایران تاجرامتعۀ
 هرو ولایت را که با آن ولایت دادوستد دارد و طرف است، به
 اضافه ادات «چی» به آخر اسم آن ولایت، معرفی می‌کنند.
 مثلاً می‌کنند: رشتچی، یعنی فروشنده مال رشت، و یزدچی
 و اسلامبولچی و طهرانچی و هکذا، و مقصود رشتی و یزدی

و طهرانی نیست. باید همیشه ملتفت این فرق شد. چنانکه این مرحوم که تبریزی بود، تجارت قفقای یعنی ولادیقفقاز داشت و بدین جهت او را مثل خیلی از تجار دیگر قفقایچی گویند.) تقریباً به سن سی و چهار سال. شخصاً می‌شناختم و با من دوست بود. بسیار آدم صحیح و غیور و وطن پرست و باحرارت و فعال و درستکار و نزیه-الاخلاق بود و توانم‌گفت در میان همه شهدا به آن بیغرضی و صمیمیت و پاکی اخلاق کسی نبوده، و عدیل نداشت. مشارالیه تاجر معتبر و متمول بود. خیلی در راه مشروطیت دوندگی و فعالیت به خرج داده بود. اهل جنگ نبود، ولی خانه بزرگ بسیار قشنگی در جوار ارگ علیشاهی داشت، که اغلب به اجتماعات و شورای مشروطه طلبان وقف می-کرد و آنجا جمع می‌شدند، و گناهی غیر از این نداشت. مسلکش دمکرات بود. گویند خود به قونسولخانه رفته بود که سلاخی را که در خانه داشت تسلیم کند نظر به اعلان روسها، در آنجا گرفتارش کرده بودند، و به روایت دیگر در خانه اش گرفتند. مشارالیه اهل تبریز بود و خانواده واقاربش حالا هستند. اهل بادکوبه و قفقاز نبوده. در انقلابات سابقه، در مدافعه از هجوم مستبدین و صمدخان دوسه روز سلاح برداشته بود شخصاً، ولی اهل جنگ نبود. در موقع اعدام سعی کرده بود که به روسها بفهماند که تقصیری ندارد، گوش نداده بودند. خانه اش را روسها تصرف کردند. اول می‌خواستند دینامیت گذاشته خراب کنند، بعد منصرف شده و ضبط کردند. حالا نیز در تصرف آنهاست و سالداتها می‌نشینند.

قدیر پسر علی موسیو (قادر نیست، قدیر است. و علی

عباس نیست، پسر علی موسیو است.) شرح احوال این طفل ۱۳ ساله در «نمره ۱» گذشت.

شیخ سلیم تقریباً به سن پنجاه سال. سابقاً شرح احوال او را مفصلاً خدمت عالی نوشته‌ام. از علمای تبریز بود و از واعظین مشهور. از ابتدای مشروطیت در قونسولخانه انگلیس بود، و از پیشروان نمره اول و ارکان انقلاب ایران در تبریز بود. مشارالیه ناطق خوبی بود و تأثیر و نفوذ عظیمی در مردم داشت. خیلی طرف عداوت محمدعلی میرزا و مستبدین بود. شرح احوال او کاملاً عبارت است از تاریخ مشروطیت و انقلاب در آذربایجان، بعد از توپ‌بندی مجلس در سال ۱۳۲۶ هجری و استیلای موقتی استبداد در تبریز پیش از قیام ستارخان. مشارالیه به زحمت زیاد و تغییر لباس فرار کرده و خود را به نجف و کربلا رسانید، و در آنجا مشوق علما بر مقاومت شد. از آنجا به اسلامبول آمد و در انجمن سعادت کار می‌کرد. بعد از اعاده مشروطیت، به تبریز رفت و کما فی السابق به عضویت انجمن ایالتی منتخب شد و تا روز شهادتش وکیل ملت در انجمن بود. در حادثه اخیر به هیچ وجه اشتراک نداشت و بعد متواری شده بود. جمعی از مستبدین اهالی محله دوه‌چی او را گرفتار کرده و تسلیم کردند و پیش از اعدام مشارالیه را خیلی زده بودند، به قدری که می‌گویند اگر هم دار نمی‌زدند، خود می‌مرد. این بدبخت را بیشتر از همه اعدام‌شدگان در دست روس اذیت کرده بودند. در نفس آخرش پیش از اعدام همین‌قدر گفته بود: ای ملت در راه شما جان می‌دهیم. اواخر نفوذ مشارالیه کمتر بود. صحت اخلاقش را نمی‌توان ضمانت

کرد.

C

محمدخان امیرتومان برادرزاده ستارخان، جوانی بود به سن بیست و هشت سالگی تقریباً. پسر اسمعیل قراداغی معروف. این جوان نایب مناب و جانشین و وکیل امورات ستارخان و به منزله فرزندش بوده، مواظب امورات او و اتباعش بود. در ایام انقلاب تبریز، سال ۱۳۲۶ هجری، در جنگ بامستبدین یک پایش تیرخورده و شکسته شده بود، که بعد پایش را بریده و پای مصنوعی گذاشته بودند. این جوان با برادر بزرگش کریمخان که تقریباً سی و پنج سال داشت با پای خود پیش صمدخان شجاع الدوله رفتند در باسمنج، که او را دیده و امنیت بخواهند. مشارالیه هر دو را گرفته، آورده در تبریز به روسها تسلیم داد، که آنها را با حاجی علی دوافروش و میرزا احمد سهیلی در «قوم باغی» به دار زدند (باسمنج در دوفرسخی، یا هشت میلی شرق تبریز، قریه ای است).

D

مشهدی عباس علی قندفروش. تقریباً به سن چهل و پنج سالگی، ریش سفید و رئیس مشروطه طلبان محله خیابان بود. نفوذ زیادی در میان مجاهدین و مشروطه خواهان داشت. آدم صحیح و درستی بود و حسبه الله و محض محبت وطن کار می کرد. دخالتی در جنگ نداشت و اصلاً اهل جنگ نبود. کاسب اصناف بود، دکان قندفروشی داشت. شخصاً او را می شناختم. مشارالیه را اول صمدخان گرفته به روسها داد، و روسها بعد از استنطاق ول کردند. پس از

چند روز صمدخان گرفته و کشت. یعنی در روی پل «قاری کورپی» از نردبان با طناب آویخت و بدار زد در وسط کوچه. چنانکه همه اشخاصی را که صمدخان می‌کشت، همین‌طور مثل گوسفند در دیوار کوچه‌ها از یک نردبان کوتاهی می‌آویخت در معابر عام. و عجب آنکه خیلی از این قبیل وقایع بود که بعضی اشخاص مشروطه طلب و وطن‌پرست را که ظاهراً هیچ تقصیری بر آنها وارد آوردن ممکن نبود، روسها رسماً آزاد می‌کردند و بعد صمدخان را باطناً تحریک می‌کردند که گرفته بکشد.

E

غلام‌خان معاون نظمیه چرندابی^۴ (چرنداب اسمیکی از محلات تبریز است، واقعه در طرف جنوب غربی) نایب کدخدا یا به اصطلاح جدید، معاون کمیسر نظمیه بود. تقریباً به سن چهل‌سالگی. خیلی شجاع و رشید و جنگی بوده و از نامداران مجاهدین بوده از زمان انقلاب تبریز در سلك مجاهدین داخل، و از مدافعین تبریز سال ۱۳۲۶ هجری بود.

F

میرزا آقا بالاخان خیابانی (از اهل محله خیابان) تقریباً به سن چهل و پنج. از رؤسای معروف مجاهدین و معاونین باقرخان معروف در زمان انقلاب تبریز و محاصره بود، و یک طرف شهر را او نگاه می‌داشت. یعنی رئیس یک قسمت سنگرهای شهر در طرف شرق شمالی، موسوم به باغمیشه و قله بود که هجومهای اردوی عین‌الدوله را

۴. در اصل نامه «چرنداب».

دفع می‌کرد. شخصاً او را می‌شناختم. اوایل ملا بود و مکتب‌داری می‌کرد. بعد در ایام مشروطه مجاهد شد، و بعد از رؤسا گشت و بعد از آنکه با باقرخان به طهران رفت، دو سال پیش از این به تبریز برگشت و از طرف مخبرالسلطنه حاکم تبریز، صاحب منصب امنیه (ژاندارم) شد. رئیس بیست نفر ژاندارم بود. دوسه ماه پیش از حادثه اخیره روسها او را با عده‌ای از ژاندارمها در کنار پل آجی که مدافعه از مستبدین اتباع صمدخان می‌کردند، گرفتند، و ژاندارمها را خلع سلاح کرده، او را در اردوی روس حبس کردند. - این فقره در جراید فرنگی در آن وقت مندرج بود - بعد از مدتی، چند روز پیش از حادثه اخیر او را ول کرده بودند. مشارالیه در حادثه اخیره جنگ با روسها دخالتی نداشت. صمدخان او را گرفته در «قاری کورپی - پل قاری» از نردبان آویخت. البته یکی از بهترین مجاهدین بود.

G

محمدآقاخان سرنظمیه (یا کمیسر) باغمیشه (باغ - میشه محله‌ای است در شرق شمالی شهر) سابقاً نجار بوده بعد از اعلان مشروطیت به امور سیاسی و مجاهدی داخل شد. اینها سه برادر بودند و هرساله در راه ملت شهید شدند. یکی از آنها در انقلاب تبریز هنگام مدافعه با قشون محمدعلی شاه شهید شد. دیگری محمودنام در حادثه اخیره در جنگ با روسها کشته شد. خودش که از رؤسای مجاهدین بود اوایل کمیسر محله «دوه‌چی» و بعد کمیسر (سرنظمیه - کدخدا) باغمیشه گردید. در حادثه اخیره اشتراك داشت. صمدخان او را کشت.

H

تقی اوف تقریباً به سن سی و هشت. اسمش تقی و خودش تبریزی و خیابانی، یعنی از محله خیابان بود. اسم جدش نیز تقی بوده و چون خود سابقاً به باکو رفته و در آنجا کاسب بوده؛ یعنی دکان نانوائی داشت، به این مناسبت او را تقی اوف می‌گفتند. و چون از مجاهدین ایرانیان قفقاز بود، او را قفقازی می‌گفتند. کدخدا یا کمیسر محله ارمنستان یعنی محله اروپائی تبریز که فرنگیان و قونسولخانه‌ها در آنجا هستند، بود. از بدو انقلاب تبریز از رؤسای مجاهدین بود و در سلك مجاهدین قفقاز (به آن معنی که سابقاً ذکر شد) مشارالیه مخفی شده بود. بعد صمدخان پیدا کرده و گرفت و شب خفه کرده و روز نعلشش را به مزبله انداخته بودند. خیلی طرف عداوت قونسول روس بود. اخلاقش به خوبی و نیکی معروف نبود. شخصاً می‌شناختم.

I

میرآقا خسروشاهی (خسروشاه قریه‌ای است در طرف غربی تبریز به فاصله ۴ فرسخ یا ۱۶ میل) مشارالیه از مشروطه طلبان خسروشاه بود که در زمان هجوم صمدخان به خسروشاه، پارسال در موقع محاصره تبریز، مدافعه کرده بود. او را با يك سيد دیگر (که شاید اسمش سيد محمد یا ميرمحمد باشد) از اهل خسروشاه به تبریز آورده و بدار زدند. اختلاف قرائت شاید از این است که سيد را «سعید» خوانده‌اند. اشخاص خوب و وطن پرست و مشروطه طلب بودند.

J

چاپخ محمد از مجاهدین معروف به سن سی سالگی بود. (لفظ چاپخ در ترکی به معنی دریده است؛ یعنی کسی که در بدنش اثر واضحی از جراحی که به او رسیده، باقی مانده باشد. محمد مشارالیه نیز چون در رویش اثر جراحی عظیمی بود، که با قمه مجروح و شکست شده بود، لهذا به عنوان چاپخ معروف بود) مشارالیه از همراهان و اتباع ستارخان در عهد انقلاب تبریز بود. بعد از حادثه مدتی متواری و مخفی بود، بعد فرار کرد. در جلفا که می‌خواست عبور به روسیه کند، گرفتار شد. به تبریز آوردند و صمدخان او را کشت.

L.K

دو نصفه بدن یوسف حکم‌آبادی. حکم‌آباد محله معروفی است در شمال غربی تبریز. یوسف یا نایب یوسف از رؤسای مجاهدین و بزرگان مشروطه‌طلبان آن محله بود. اینها دو برادر بودند یکی از آنها در انقلاب تبریز سال ۱۳۲۶ شهید شد. بعد از ورود قشون روس - تبریز در ربیع - الثانی از سال ۱۳۲۷ هجری - اولین اقدامی که کردند این بود که به بهانه اینکه غدغن کرده بودند در شهر تیسر انداخته نشود - در صورتی که آن وقت همه مجاهدین مسلح بودند و هنوز جنگ با محمدعلی شاه کاملاً ختم نشده بود - و صدای يك تیری از حکم‌آباد شنیده بودند که گویا میان یوسف و يك شخص دیگر منازعه شده بود. شخص مذکور که از مستبدین بود مستقیماً به قونسولخانه روس رفته و دادخواهی و شکایت کرده بود و به حکم قونسول، يك دسته قشون روس محله حکم‌آباد را که از محلات دوردست شهر است و اغلب اهلس زارع و برزگرند، محاصره کرده و

چندین نفر را با یوسف مشارالیه گرفتار کرده و اشیاء خانه و اسلحه او را ضبط کرده، خانه‌اش را با دینامیت انداخته بودند، خودش را دست بسته به باغ شمال که مقر اردوی روس است بردند. بعد از دوسه ماه اسیری و حبس او را ول کردند. چون مشارالیه از مجاهدین رشید و با نفوذ بود و در حمله‌ای که در ماه صفر از سال ۱۳۲۷ هجری صمدخان از طرف «قراملك» و حکم آباد برای تصرف شهر کرد و نزدیک به موفقیت شد و حتی محله حکم آباد را چند ساعتی متصرف شد، یوسف دفاع شدید نموده، و در بیرون کردن او از شهر و محله حکم آباد به ستارخان معاونت کرد. لهنذا صمدخان این دفعه بعد از ورود به شهر^۵ او را گرفته و کشته و دو شقه مثل گوسفند کرد. يك شقه او را از دروازه بازارچه «كجَل» واقع در سر راه و معبر عام محلات غربی و شمالی شهر، آویخته، شقه دیگر را از دروازه حکم آباد آویخت و مدتی به همان حال ماند. نایب یوسف بدبخت مشارالیه از اشخاص متمول و صاحب چیز محله خود بود و زمین و زراعت داشت.

یونس اردبیلی. از مشروطه طلبان خوب و صادق اردبیل بود. مشارالیه را گرفتار کرده به حکم صمدخان به تبریز آوردند و در پل قاری دار زدند، یعنی از نردبان آویختند. مشارالیه در موقع کشته شدن با کمال رشادت نطقهای غرا کرده و با بشاشت جان داد. تا نفس آخر زنده باد مشروطه و وطن می‌گفت.

حاج علی دوافروش از نمره اول بزرگان و رؤسای مشروطه طلبان

۵. دوم ژانویه ۱۹۱۲ يك روز پس از آنکه روسها كشتار خود را شروع كردند (ا. ب)

تبریز و مانند دانتون فرانسوی در انقلاب تبریز بود . شرح احوال و زحمات مشارالیه به تحریر نگنجد و حقیقتاً عبارت از تاریخ انقلاب آذربایجان با تمام جزئیات آن بود . سابقاً شرحی از احوال او را به شیخ محمدخان نوشتم ، که شاید حضور عالی فرستاده باشد . بعد از ثقه الاسلام اولین عاقل و مدبر و با کله تبریز توانش شمرد . و خلاصه آنکه در این شش سال تمام شب و روز بلامبالغه ، يك سال استراحت نداشت و دائماً در تقلا و کار بود . نفوذ شدیدی در مخاطب داشت . بسیار مدبر بود و جسور و مستقیم و سیاسی و عاقل و فعال ، و چنانکه عرض کردم آنچه بنویسم به این مختصر ، اوصاف و مزایای او را نمی توانم بشمارم . انقلاب تبریز روحش در دست او و کربلائی علی موسیو سابق الذکر بود ، که قدری هم رقیب بودند . خیلی شبیه به دانتون ورو بسپیر بودند . حاجی علی مشارالیه تقریباً چهل سال داشت ، از ابتدای جوانی داخل در خط تمدن و تجدد پرستی بود و پیش از اعلان مشروطیت هم مدتها در این راهها می کوشید . دواخانه ای به اسم دواخانه ناصری داشت که از فرنگک دوا جلب کرده و می فروخت ، و خودش اصلاً از تجار بود . بعد از اعلان مشروطیت از نخستین کسانی بود که به قونسولخانه انگلیس رفته و بعد از آن از پیشروان درجه اول و رؤسای پارتی^۶ مشروطه خواهان بود . در وقعه توپ بندی مجلس ملی و عودت استبداد ، با سه نفر رفیق دیگر از رؤسای مشروطه - میرزا حسین واعظ که تا امروز بیچاره مختفی است ، و سید حسن شریف زاده که در ایام انقلاب شهید شد ، و حکاک باشی میرزا محمودخان - به قونسولخانه فرانسه متحصن شدند و دو سه ماه در آنجا ماندند . بعد از غلبه ستارخان بیرون آمده و با کمال غیرت و همت مشغول

۶. Party به معنی حزب و انجمن .

معاونت به انقلاب بود. يك شورای حربی به نام «اطاق نظام» تأسیس کرد و شب و روز با يك فعالیت خستگی ناپذیر می‌کوشید، تادریك فقره هجوم صمدخان به شهر، مشارالیه در سنگرهای شهر تیر خورد و میچ دستش سخت مجروح شد. قریب دو سه ماه در بستر خوابید و عاقبت چاق شد. در دورهٔ مشروطیت ثانی اغلب اوقات خود را به نشر معارف صرف کرد و با کمال فعالیت کوشید. مدرسهٔ سعادت که قریب پانصد نفر شاگرد داشت و بهترین و عالیترین و کاملترین و منظم‌ترین کل‌مدارس تبریز بود، به فعالیت او پایدار بود. شاگردان این مدرسه اغلب جوانان لایق و وطن‌پرست قابل، و محرر مقالات، و عالم بار آمدند. روسها در حادثهٔ اخیر بلاسبب آن مدرسه را تخریب نموده و ادوات و اسبابش را سوزانده خودش را ضبط کردند، که هنوز در تصرف آنهاست و سالدات می‌نشینند. باری، حاجی‌علی مرحوم از دوستان شخصی مخلص بود. مسلکش معتدل و طرفدار صلح و امنیت و انتظام بود. دوام انقلاب را دوست نمی‌داشت. دوربین و دوراندیش بود. بعد از اعادهٔ مشروطیت وقتی که در تبریز انتخابات برای انجمن‌ایالتی برپا بود، و در صورت نامزدها اسم مشارالیه نیز بود، خاطر دارم که قونسول روس مسیو میلر به یکی از رفقای من گفته بود که در میان همهٔ این صورت اسامی دو نفر آدم لایق است؛ که یکی حاجی‌علی است، و از مشارالیه مرحوم بسیار تعریف و تمجید و از عقل او تحسین کرده بود، و به مناسبت صلح‌طلبی و امنیت دوستی او انتخاب او را صلاح‌اندیشی می‌کرد. حاجی‌علی مرحوم بعد از عودت محمدعلی میرزا به ایران پارسال^۷، و هجوم صمدخان به تبریز، باز در خصوص مدافعهٔ شهر مساعدت زیاد داشت

و خود رئیس اداره نظامی شهر شده بود. ولی اواخر یعنی دو سه ماه پیش از حادثه اخیر، کناره‌گیری کرده و در خانه می‌نشست و مداخله به کاری نداشت. در حادثه اخیر که ابدأ مداخله به هیچ وجه نداشت و چند روز هم در منزلش آرام بود، بعد صمدخان فرستاد از خانه‌اش گرفتند و در حبس انداخته و زنجیر کرد. پس از چند روز روسها آمده گرفته برده اعدام کردند، یعنی در «قوم‌باغی» با میرزا احمد سهیلی بدار زدند و خانه‌اش را هم با دینامیت خراب کردند. دو تا بچه صغیر دختر و پسر هشت ساله و ده‌ساله دارد که در مدرسه آمریکائی تحصیل می‌کردند و مادرشان فوت شده بود. حالا که پدرشان نیز شهید شد، خانه‌شان نیز خراب گشت، چیزی ندارند و آواره مانده‌اند.

حاجی علی مرحوم هیچ گناهی جز وطن‌پرستی و مشروطه‌طلبی، و غیر از لیاقت و کفایت نداشت. کسی که دو هفته قبل به اسلامبول رسیده و در محبس صمدخان بود، می‌گوید؛ که حاجی علی در محبس به من گفت، درحالتی که زنجیر گردنش را نشان می‌داد و گفت؛ فلانکس! این زنجیر، فکل وطن‌پرستان و آزادی‌طلبان است! حاجی علی مرحوم یکی از ضایعات بزرگ ایران بود.

میرزا احمد سهیلی به سن سی و پنج تقریباً. جوانی بود بسیار با حرارت و صمیمی و وطن‌پرست و از مشروطه خواهان واقعی. مشارالیه را شخصاً می‌شناختم. اوایل عمرش اصناف و بعدها تا آخر دلال بود. طبع شعر داشت و شاعر بود و سهیلی تخلص شاعری او بود، از پانزده سال پیش در سلك شاعری قدم می‌زد. اشعار فارسی و ترکی

هر دو دارد. بعضی اشعارش طبع شده^۸. مسلکش دمکرات بود. در محاصرهٔ اخیر تبریز، حاکم تبریز او را برای خریدن لباس نظامی، یعنی قماش برای لباس سربازان و مجاهدین که شهر را از هجوم صمدخان مدافعه می‌کردند، به تفلیس فرستاده بود. بعد از خرید اشیاء لازم، تازه چند روز بود که به تبریز وارد شده بود که حادثهٔ اخیر واقع شده. مشارالیه ابدأ زره‌ای دخالت در آن نداشته، و به هیچ وجه ادنی احتمالی به توقیف و حبس او هم نمی‌رفت. لہذا تمام اهل شهر تعجب کردند وقتی که شنیدند او را روسها کشته‌اند. زیرا علاوه بر آنکه هیچ گناهی نداشت، در میان مشروطه طلبان هم خیلی معروف نبود، و از اشخاص متوسط کم معروف بود. فقط با مدیر روزنامهٔ شفق مربوط و دوست بود، و لہذا به آن اداره تردد داشت، و گویا همین فقره سبب اعدام او شد، که گویا او را از محررین شفق پنداشتند. چنانکه در تلگرافات آژانس پترزبورغ در موقع اعدام مذکور بود؛ که مدیر روزنامهٔ شفق را با چند نفر از محررین آن بدار زدند. در صورتی که هیچ يك از مدیر و محررین آن بگیر نیامد، و ما نمی‌دانستیم مقصود از مدیر و محرر که بوده؟ بعد معلوم شد که این بیچارهٔ بدبخت را به نام محرر شفق کشته‌اند. در صورتی که محرر نبوده و چیزی نمی‌نوشت. مرحوم مشارالیه فقط از متعلقین و منسوبین، يك مادر دارد که اولاد یگانهٔ او بوده. روسها مشارالیه، با حاجی علی دوافروش و برادرزاده‌های ستارخان [را] در «قوم‌باغی» بدار زدند. ولی معلوم شد که عکس این دوتا را علیحده، و عکس برادرزاده‌های

۸. میرزا احمد سہیلی در تاریخ ۱۳۲۱ هجری قمری مجموعه‌ای مشتمل بر مثنوی شاه ودرویش «ہلالی» و «جم و گل «اہلی» و بعضی از رباعیات و غزلیات متفرقه و برخی از اشعار خود را در تبریز چاپ کرد. رجوع کنید به «دانشمندان آذربایجان» تألیف مرحوم محمدعلی تربیت. تهران، ۱۳۱۴ ص. ۱۸۵ (م)

ستارخان را جداگانه برداشته‌اند.

این بود آنچه از ترجمهٔ حال و سیرهٔ شهدای بیست و شش‌گانه‌ای که عکس آنها پیش حضرتعالی و مستر تورنر بوده، بطور متفرقه می‌دانستم و یا تحقیق کردم. ولی چون در نوشتن عجله کردم، فرصت تحقیق بیش از این نشد. و الا اغلب مشروطه‌طلبان مهاجر که در اسلامبول [هستند] احوالات را تفصیلاً می‌دانند و اگر به فراغت و طول فرصت انسان سعی کند در جمع‌آوری اخبار و احوال، خیلی کاملتر تواند بود. با وجود این بقدر مقدور سعی کردم که آنچه به خاطر می‌رسید و محقق بود، درج شود. و گویا بالنسبه کامل است. در اسلامبول اشخاصی هستند که در حبس صمدخان مدت‌ها مانده‌اند و حکایاتی دارند که به تحریر نگنجد. باری، این شرح مختصر احوال شهدای صاحب عکس است. ولی عجب است که بعضی از شهدای معروف و مهم دیگر عکس ندارند. مانند آقا میر کریم، و میرزا محمود سلماسی و غیرهما. اینک اگر اجازه بدهید مختصری هم از احوال سایر شهدای معروف می‌نویسم، و پیش از شروع لازم می‌دانم عرض کنم که اولاً کلیتاً آنچه از وحشیگریهای روس و صمدخان و اتباع صمدخان و رشیدالملک و بیگلربیگی و سایر مستبدین شهر و ملاحای مطرود و اتباع روس تاحال شنیده‌اید یا به جراید فرنگت رسیده، یا عکس برداشته شده، بطور یقین بدانید که بدون هیچ مبالغه، صد یک حقیقت نیست. و هیچگونه اغراق نمی‌گویم. وقتی که عرض می‌کنم حقایق صدمات و جورها که در عرض امسال در آذربایجان و مشروطه‌طلبان شد، صدها امثال آنچه شنیده شده می‌باشد. تصور فرمائید؛ شهری که اکثریت اهالی آن مشروطه‌طلب و سالهاست با اتباع محمد علی میرزا و خود او دشمن و با

مستبدین شهر خونی شده، و از ابتدای مشروطیت ایران برخلاف ولایات دیگر روزی اداره استبدادی ندیده، کینه‌های مستبدین و روسها و روس پرستان بی‌نهایت در دل‌هایشان متراکم، و سالها منتظر انتقام بودند، بعد از افتادن شهر به دست آنها چه می‌کنند. علاوه بر صدها اشخاص که کشتند و صدها که در حبس وحشیانه که بدترین نمونه وحشیگریهای قرون اولی بود، انداختند و هزاران اشخاص، آواره وطن کردند، عده کثیری هم هنوز در تاریکیهای شهر تبریز متواری و مخفی هستند، در نهایت فلاکت بدتر از مرگ. آوارگان وطن در خارجه از فلاکت نزدیک به تلف شدن می‌باشند. دیگر صدمات مالی و خانه خرابیها که به باقی مانده اهل شهر وارد آمده و می‌آید، تقریری و تحریری نیست، و حقیقتاً بی‌مبالغه خارج از احصاست، که به شرح و بیان نیاید. روزی نیست که از دست فراش صمدخان تجار و اصناف مشروطه طلب و یا بیطرف شهر آسوده باشد. خدا را شاهد می‌گیرم که در آنچه عرض می‌کنم ذره‌ای مبالغه و یا غرض و دلسوختگی نیست. عین حقیقت است. هر کس را از غیر مستبدین شهر بلااستثنا جریمه و اذیت کردند. چندین بار و بدون مبالغه توانم گفت که صمدخان و اتباع او و روسها بیشتر از یک میلیون تومان از آذربایجان مداخل، و مردم را لخت کرده‌اند، که برای شهری مثل تبریز که بقدر یک کوچه منچستر ثروت ندارد، کم نیست. از ده هزاران مثال یک مثال ذکر می‌کنم: یکی از دوستان مشروطه طلب تبریزی که ساکن رشت بود چندی پیش به تبریز برگشته و پس از یک ماه مکتوبی به اینجا نوشته بود. می‌نویسد بعد از ورود به شهر چندان بیرون از خانه نمی‌روم و احتیاط می‌کنم. روزهای اول یک فراش به در خانه ما آمده در زد و گفت:

پنج قران بدهید که از هر خانه گرفته می‌شود. گفتیم چرا؟ گفت پول گوسفندانی است که در عودت حاجی میرزا حسن آقا (مجتهد مستبد مطرود تبریز که مؤسس انجمن اسلامیة محله دوه‌چی در ۱۳۲۶ هجری و یکی از بدترین مستبدین مثل میر هاشم و شیخ فضل‌الله، و خیلی بدتر از آنهاست... الخ) به شهر در سر راه او قربانی شده. پول را دادیم. دو روز پیش باز فراش به در خانه آمده بود، باز يك تومان می‌خواست و باز به همان عنوان قربانی گوسفند. هرچه گفتیم يك دفعه گرفته شده به خرج رفت و هكذا. از همه مردم شهر به این عنوان گرفته می‌شد. این فقره را نه تنها دوست مشارالیه نوشته، بلکه در همه مکاتیب تبریز موجود است، و همه آنها که از تبریز می‌آیند نقل می‌کنند، یعنی متواتر و مسلم و قطعی است. این يك مثال از هزاران وقایع، يك نمونه غیر معتدبه‌ای است. شهدای این هفت و هشت ماه خیلی زیادتر از آن است که شنیده‌اید و یا عکس دارند. خیلی اشخاص بی نام و نشان، که گم شدند و اثری ظاهر نشد. شبها کشتند. خیلی جنازه‌ها صبح در کوچه دیده می‌شد که معلوم نبود کیست، چون اشخاص غیر معروف بودند. و شهر در حالت استبداد و تضییق بود. تردد و صحبت هم ممنوع. هیچکس از دیگری خبر ندارد. گاهی جسد بی سر دیده می‌شد و شناخته نمی‌گشت. با وجود اینها قریب صد نفر از مقتولین؛ یعنی اعدام شدگان و بر دار زده شدگان معروف و اسامی آنها هست، که در صورت لزوم شاید بشود از مطلعین جمع‌آوری کرد. و اینك ذیلا صورت اسامی اعدام شدگان در دست روس و صمدخان را — غیر از آنها که در جنگ کشته شدند — تا آنجا که می‌دانم می‌نویسم، و آنها علاوه بر بیست و شش نفر سابق‌الذکر، به‌قرار ذیل است:

میرزا محمود سلماسی، میرزا احمدخان بناپسی، امامقلی‌خان، آقا میرکریم ناطق، مشهدی محمد اسکوئی معروف به عمو اوغلی، فریدون میرزا، حاجی نقی جواهر فروش، ملا غفار روضه‌خوان، میر علی اکبر قره، مشهدی هاشم‌حراجی، مشهدی غفار برادر ستارخان، مشهدی محمد جعفر دلاک، شاگرد مشارالیه، تقی‌خان یوزباشی معروف به بالاتقی خیابانی، محمد دائی معروف به آجودان، ممو، پطروس‌خان آندرئاسیان، مشهدی‌احمد قهوه‌چی، مشهدی محمد چرندابی^۹، یوزباشی احمد برادر مشهدی حاجی‌خان (نمره ۳ از عکس A) که هر دو برادر شهید شدند، نایب احد مارالانی با دو نفر مجاهد، میرزا مهدی‌خان ناظم تلگرافخانه، پسر او - که این دو نفر آدم بیطرف فقیر را در خانه‌شان که نزدیک باغ‌شمال بود، قشون روس داخل شده و کشتند - حاجی‌علی ختائی^{۱۰} - با پنج نفر متعلقین خود چون پسرش و زنش و دخترش و طفل شش‌ساله عموزاده‌اش و عروسش و غیره؛ قشون روس در خانه‌اش کشتند - مشهدی محمد آقا قنادی، نقوگرچی، و غیرهم.

خانه‌هایی که روسها غارت کرده و خانه‌هایی که اشیا و مخلفاتش را به صمدخان داده و خانه را دینامیت گذاشته خراب کردند، خیلی زیاد است از خانه‌ها که تخریب کردند؛ خانه‌های ستارخان و باقرخان و حاجی‌علی دوا - فروش و مشهدی محمد جعفر دلاک و مشهدی غفار برادر ستارخان و مشهدی عباسعلی قندفروش و حاجی نقی جواهرفروش و حسن‌آقا صراف و امیرحشمت و آقامیرزا علی ویجویه‌ای و آقامیرکریم ناطق و صادق‌الملک و شیخ سلیم و مشهدی محمدصادق و مشهدی حاجی‌خان و مشهدی

۹. در اصل نامه: «چرندابی».

۱۰. در اصل نامه: «خطائی».

شکور و حاجی محمدبالا، و عمارت عالی انجمن ایالتی (یعنی مرکز مشروطیت و انقلاب در تبریز) و دیوارهای حصار ارگ علیشاهی و تمامی دکاکین و کاروانسراها و قهوه‌خانه‌های واقع در اطراف پل «آجی‌چای» و خانه‌های اطراف باغ شمال؛ بالغ بر چهل باب خانه و کاروانسرا و قهوه‌خانه‌های متعدد در دروازه دوه‌چی، و عمارات و خانه‌های متعدد در محله اهراب (واقع در طرف مغرب شهر) و غیره را می‌توان شمرد. و خیلی هم غیر از آنچه به اطلاع من رسیده، موجود است. در تخریب این عمارات به قدری وحشیگری بخرج داده و در استعمال دینامیت، تمام خانه‌های اطراف و کوچه را متضرر می‌کردند که پیش از تعرض به بعضی خانه‌ها همسایه‌های آن تا پنج‌وشش خانه از هر طرف، از خوف احتمال تخریب خانه فلان مشروطه‌خواه، همسایه از آن محله کوچیده و با اهل و عیال به محله دیگر که قوم و خویش یا آشنا داشتند، می‌رفتند. تا بعد از چند روز که احتمال خوف زایل می‌شد، برمی‌گشتند به خانه‌های خالی و بی‌صاحب‌مانده خودشان. چنانکه در خصوص خانه مخلص که همسایه‌ها از تخریب آن بیم داشتند، همین‌طور واقع شد. و بدترین همه کارها آن بود که نه اعمال روسها و نه صمدخان از روی قیاس و قاعده‌ای - ولو وحشیانه و بیرحمانه - نبود، بلکه مثل بدترین شکل اصول استبدادی هیچکس از جان و مال خود ایمن نبود، و ترتیبی در کار نبود که پیش از وقت بشود کشف کرد فلان خانه را خراب می‌کنند یا نه. فلان محبوس را می‌کشند یا نه. در آثار عظیمه عهد مغل است، طوری دینامیت همسایه‌ها و موقع تخریب قلعه و حصارهای ارگ علیشاهی که قدیمترین اهل محله و سکنه خانه‌های مجاور را صدمه زد، که جمعا به قونسولخانه روس رفته و خواهش کردند که اگر مقصود

تخریب آنجاست، بادینامیت خراب نکرده و بر عهده خود آنها محول کنند که بامخارج خود عمله و فعله گرفته آنجا را خراب کنند. قونسولخانه این خواهش را پذیرفته و بیچاره اهل محله که فقیر هم بودند، از خودشان مشترکاً پول جمع کرده و فعله گذاشته، دیوارها را خراب کرده و برداشتند.

اما محبوسین صمدخان که محبوسین روس هم دست او بود: یعنی قراول محبس خود صمدخان، فراشهای صمدخان، و سالداتهای روس بودند. (همه اجزاء و مأمورین صمدخان و کل مأمورین شهر تا پلیس محلات شعار arme روس را در بازو داشتند، و گرنه روسها متعرض می‌شده و نمی‌گذاشتند به خدمات خود عمل کنند. روی در خانه حکومت صمدخان هم بیدق روس نصب بود. همچنین روی ارگ و دارالحکومه و اداره مالیه و کل ادارات دولتی. ادارات جدید عمده مشروطیت هم مثل نظمییه و بلدیه و عدلیه و همچنین شمس‌العماره و توپخانه و قورخانه و سربازخانه، تا امروز در تصرف قشون روس است.) حال محبوسین بدترین شکل متصور عالم را داشت و شاید بدتر از محبوسین فراغه مصر و «نرون» و قرون وسطی بود و می‌ترسم هرچه بنویسم نتوانم حقیقت حال را مجسم نمایم، چه که تصور آن اوضاع برای اروپائیان مشکل است. تصور کنید یک شیب زمین کوچک تنگ و تاریک بسیار کثیف رطوبت داری، که همه فضای سطح آن بیشتر از بیست متر مربع نباشد، یا قدری بزرگتر، و در آنجا روی خاک رطوبی به اختلاف اوقات از چهل الی نود نفر در زنجیر بسته به همدیگر، روی خاک نشانده باشند، بطوری که مجال حرکت نباشد و امکان خوابیدن نداشته باشند، یکی از محبوسین که به اینجا رسیده و خود صاحب منصب فارغ التحصیل مدارس حریه عثمانی، و صاحب منصب توپچی بود، نقل می‌کند؛ که شب وقتی که

یکی از محبوسین را خواب غالب می‌شد و عنان اختیار از دستش رفته خواب ربوده می‌شد، همانطور که نشسته بود به روی رفیق خود که در پهلوی او نشسته بود می‌افتاد و بیدار می‌شد، و رفیقش شکایت می‌کرد. این محبوسین را خوراک نمی‌دادند و قوم و خویش یا آشنای هر کدام از آنها باید از خارج خوراک برای او بیاورد. او راهم به آسانی نمی‌گذاشتند برسد، بلکه رشوه و پول زیاد می‌گرفتند تا بگذارند خوراک به او برسد و اغلب محبوسین به همدیگر معاونت می‌کردند. همه این محبوسین را روزی دوبار برای دفع حاجت بیرون می‌بردند. آن راهم کنار دیوار باغ با صف نگاه می‌داشتند، که با زنجیر بسته به همدیگر بودند، و بایستی پهلوی همدیگر قضای حاجت کنند. در محبس کنده و خلیلی هم در پای داشتند، و بعضی دوشاخه - که بدترین آلات شکنجه است - درگردن داشتند، که دستش هم به سرش نمی‌رسد. در غیرموقع عمومی برای دفع حاجت اگر یکی را حاجتی برای تخی روی دهد، مجبور بود که در جایی که نشسته مثل حیوانات کثافت کند. سیدی از مشروطه خواهان حاجی آقا (که قریه‌ای در هشت فرسخی سرراه طهران است) در میان محبوسین بود که مبتلا به مرض اسهال بود، و از نهایت فلاکت گریه می‌کرد و نمی‌گذاشتند برای بیرون رفتن. شپش و حشرات دیگر، طوری بدن حضرات را گرفته بود که قابل تقریر نیست. مشارالیه می‌گویند چون دستهای ما بسته بود شپش همه روی و سر و حتی چشم ما را می‌خورد. رطوبت محل به همه محبوسین نفخ بدن آورده بود. به طوری در زحمت بودند که بعضی مکرر به زندانبانهای خود التماس و العاح می‌کردند که ما را بکشید. يك شخص دیگر از مشروطه خواهان که به جرم اینکه برادر يك روزنامه نویس است، گرفتار و حبس شده بود و

اینک چند روزی است به اینجا رسیده می‌گوید؛ که عدهٔ محبوسین مختلف بود و من خودم يك روز شمردم هشتاد و شش نفر بودند، این محبوسین همه به تدریج بخرج کردن پول و رشوت دادن به این و آن و خود صمدخان خلاص می‌شد [ند]. از هر يك از محبوسین تا مقدار کلی پول به دفعات، خود صمدخان و اجزاء، به ترتیب نمی‌گرفتند، خلاصی ممکن نبود و اغلب محتاج به مدت‌ها چانه‌زدن و مذاکره بود میان منسوب شخص محبوس، و ادارهٔ صمدخان؛ و محبوسین بایستی دارائی خود را تمام ظاهر نکنند، والا همه گرفته می‌شد. قونسول روس و اجزاء او هم متصل در رشوه گرفتن برای نجات اشخاص و حمایت مردم معرکه می‌کردند. چنانکه از صدها مثال متواتر دوفقره را شخصاً می‌دانم؛ که یکی از آنها دویست تومان به منشی باشی قونسولخانه و دیگری قریب پانصد تومان به همهٔ اجزاء قونسولخانه از بزرگ و کوچک مایه گذاشته، و خلاص شدند. يك تاجری مشهدی رضا نام که پسرش مدیر روزنامهٔ شفق بود، به جرم پسر از طرف روسها گرفتار شده و در باغ شمال یعنی در اردوی روس محبوس شد. بعد او را به صمدخان دادند و در محبس او مدتی ماند که جای پسر مختفیش را از او می‌پرسیدند، که بگیرند و بکشند. چون حقیقتاً جای پسر را نمی‌دانست، آخرش بعد از مخارج هنگفت خلاص شد، ولی بطوری که دیگر بکلی از پا افتاده و تجارتش بهم خورده، آن وقت تجارت را ترك کرده و خانه‌اش را فروخته به جلفا رفت، که در آنجا دلالی کند. یکی از دوستان نقل می‌کند که بقدری به خانهٔ مشارالیه و برادران صغیر مدیر شفق اذیت کرده و فراش و قزاق رفته و آمده بود که مادر طفل بانهایت محبت فوق العاده که داشت می‌گفته و قسم می‌خورده پیش دوستانش: که اگر جای پسر را بدانم می‌روم نشان می‌دهم تا اولاد

دیگر و شوهرش از این جور غیر قابل تحمل خلاص شوند و خوشبختانه مادر نیز جای پسر را نمی‌دانست، و گرنه عقلش را از کثرت ظلم گم کرده و بستوه آمده بود. يك پیرمرد محترم فقیر پنجاه و هشت ساله که سابقاً حاکم ولایت قراجه‌داغ و رئیس اردوی نظامی تبریز بود، موسوم به میرزاهاشم‌خان و ملقب به ساعدالملک نیز که جزو مشروطه خواهان بود، بعد از ورود صمدخان به شهر در ۱۱ محرم (۲ ژانویه) خود به اختیار باپسرش به پای خود از ترس به دیدن صمدخان می‌رود، فوراً گرفته لختش کرده هر دو را به حبس می‌اندازند، و آن پیرضعیف مظلوم را که شخص محترم و از اعیان مملکت بود، در سرمای زمستان زنجیر و شکنجه می‌کنند. بعد از بیست و شش روز ماندن در حبس و پس از جریمه دادن به مبلغ چهار هزار تومان نقد و جنس، از شهر تبعید می‌شود. در صورتی که در محبس از کثرت صدمات مریض شده بود با حالت کسالت به اسلامبول آمد و هفت ماه در اینجا در فلاکت غربت بستری شد، و هفته پیش در نهایت تحسر وفات کرد و ما را متأثر نمود. در صورتی که هیچ گناهی نداشت. از صدها محبوسین که به تاریخهای مختلف از ابتدای تصرف روسها در تبریز در ابتدای امسال تا امروز به محبس داخل و خارج شده‌اند، هنوز مقداری در حبس هستند و بنابر اخبار اخیره ورود سپهدار به شهر فرق زیادی در امور نکرده و هنوز کارها راجع به صمدخان شجاع‌الدوله است، زیرا روسها اصرار کرده‌اند که باید او در پیشکاری و معاونت سپهدار بماند و آسایش شهر [را] منوط به بقای او دانسته‌اند، و حقیقتاً حکومت با او است. حتی حشمة‌الدوله که از طهران به معاونت رسمی سپهدار آمده بود، به سبب اعتراض روسها مجبور به عودت به طهران شده و عجالتاً باطناً سپهدار تابع صمدخان است. چنانکه

یکی از مجاهدین بسیار صحیح ورشید و خوب و وطن پرست و صحیح‌الاخلاق که روسها و صمدخان در این نه‌ماه موفق به گرفتن او نشده بود، و دوسه‌دفعه روسها سراغ او را گرفته و قشون برسرش کشیده، نتوانسته‌اند گرفتار کنند و در میان رؤسای مجاهدین تبریز آدمی پاک‌تر و صحیح‌تر از او نبوده، بعد از ورود سپهدار، خود به‌چادر سپهدار رفته و بنا به عادت قدیم زیر عرادهٔ توپ پناه برده. سپهدار او را گرفته و حبس کرده و گویا به روسها تسلیم نماید^{۱۱}.

اما سایر وحشیگریهای صمدخان و حکومت روس آورده: اگرچه بعضی از آنها را در مکتوب گذشته مختصراً نوشتم، حاجت به تکرار نیست، ولی هرروز خبر تازه‌ای از بیداد او، سیاستهای وحشیانه‌اش که به اصطلاح استبدادی قدیم خودشان «نسق» گویند، می‌رسد. علاوه بر مهار کردن و دهن‌دوختن و پی‌بریدن و انگشت‌بریدن و دست‌بریدن در بریدن گوش اصرار غریبی داشته، به قدری گوش بریده‌که بنا بر تواتر از صدبیشتر است و کمتر روزی بوده که کسی را گوش نبریده، یا به دیوار بازار میخ نکرده باشند؛ یعنی گوش او را با میخ آهنی به دیوار بازار می‌کوفتند، و یک روز تمام آن‌طور می‌ماند که عابرین ببینند. یکی از اهل تبریز به شوخی می‌گفت که اگر از تبریز بخواهند فوجی سرباز بی‌گوش بگیرند، ممکن است!!

از وحشیگری روسها هم علاوه بر لخت کردن و غارت

۱۱. این شخص باید حاجی حسین خان مارالانی باشد که در پارسائی و پاک کرداری بی‌نظیر بود، و در زمان صمدخان به قریهٔ «کند رود» که ملک حاجی میرزا حسین مجتهد بود، پناهنده شد و مدتی کسان مجتهد از او نگاهداری کردند. بعداً هنگامی که سپهدار در قریهٔ «بارنج» بود پیش او رفت، ولی سپهدار نامردی کرده هم او و هم کریم‌خان رشیدالدوله پسرعموی رحیم‌خان را به دست روسها سپرد. روسها هر دو را به خوی بردند و کریم‌خان را آزاد ساختند. ولی حسین خان را بدار زدند. (م)

مردم و دکانها و خانه‌ها و عابرين در بازارها، روزهای اول حادثه، که شنیده‌اید. يك فقره که تازه شنیده‌ام غریب است: و آن این است که جسد مرحوم ثقة‌الاسلام بعد از آنکه مدتی در دار ماند و کسی جرئت نمی‌کرد رفته و برداشته و دفن کند، یکی از مریدان آن مرحوم، تاجری حاجی علی نام از محله لیلی آباد رفته و آن نعش را برداشته و دفن و کفن نموده و به خاک سپرده و در واقع مشارالیه از شدت اخلاص جرئت بخرج داده و فداکاری کرده. بعد از دوسه ماه شبی قزاقهای روس به خانه این مرد تاجر از بام افتاده و اشیاء خانه را به دزدی می‌برند، و چون خانه این شخص در ته کوچه واقع شده و باید چندین خانه را گذشته به آنجا برستند و در محل عبور و مرور نبوده، مردم حدس زدند که جزای دفن ثقة‌الاسلام را به این ترتیب داده^{۱۲}. از وحشیگریهای شنيع صمدخان یکی هم این است که فراشهای خود را به خانه یکی از مجاهدین میرحسین چاوش فرستاده بود که او را پیدا کنند. چون پیدا نشده بود، پسر صغیرش را که ده سال داشت گرفته بودند که جای پدرش را بگوید، گفته بود، نمی‌دانم. چون خیلی آزار و شکنجه کردند که بگوید و ندانست، از بازوی او گرفتند که پیش صمدخان ببرند. پسر بسیار ترسید و فزع کرد و فریاد نمود. او را کشان‌کشان تا سر کوچه بردند و بعد رها کردند، ولی پسر چنان ترسید که بعد از برگشتن به خانه خون از مثانه‌اش دفع شده و مرد.

اینک به شرح حال بعضی از شهدای دیگر حسب‌الوعد می‌گذرم و سعی می‌کنم که عکس آنها را نیز پیدا کرده

۱۲. در متن «داده شده».

برای شما بفرستم؛ شش نفر که روسها در ارگ علیشاهی
بدار زدند:

آقا میرکریم ناطق، مشهدی محمد عمو اوغلی
اسکوئی، مشهدی احمد قهوه‌چی، مشهدی محمد چرندابی،
یوزباشی احمد برادر مشهدی حاجی معروف قفقازی،
(۳ عکس A) و یکی دیگر که اسمش را نمی‌دانم.

آقا میرکریم ناطق، تقریباً به سن چهل سالگی. شخص
بسیار صمیمی، محبوب، متواضع، ساده naïf و sincère،
درستکار و فداکار، مشروطه طلب بیغرض و وطن پرست،
مقدس و مؤمن و متدین، صاحب‌ایمان، که او را به آقا سید جمال-
الدین و اعطاء صفه‌های شهید^{۱۳}، می‌شود تشبیه کرد، ولی از او
صمیمی‌تر و معصوم‌تر و صاف‌تر. این مرحوم ناطق عوام
بود، و در میان کسبه و عمله و اصناف پست و بازاریها
نفوذ زیاد داشت، و در تشویق آنها خیلی کوشید. در موقع
بردنش به اعدام اغلب مردم گریه کردند، مشارالیه از اول
تا آخر اصناف و بزاز بود. از ابتدای مشروطیت تا آخر،
در مجاهدت و تقلا برای پیشرفت مشروطیت داشت و هیچ
آرام نداشت. در مساجد به منبر می‌رفت و به زبان عوام
نطق می‌کرد. در دوره مشروطیت اول به علمبران آمد و در
آنجا نیز می‌کوشید در گرفتار ساختن رحیم‌خان قراجه-
داغی. در ماه ربیع‌الثانی از سال ۱۳۲۵ در میان مردم
بر حمایت مجلس سعی کرد. در انقلاب تبریز از اول تا آخر
بود. عموم مردم يك محبت و ارادت غریبی به او داشتند،
و او را می‌پرستیدند. در عهد مشروطیت ثنائی و کیل و
عضو انجمن بلدی شد. و باز در نطق خود سعی بود. در
حادثه اخیر درجائی متواری بود. بعد از چند روز شبانه،

۱۳. اندکی پس از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ کشته شد. (ا. ب)

يك شبی آمده بود به منزل سری بزند و برگردد. کدخدای محله از جانب صمدخان، خبردار می‌شود و او را گرفته به محبس صمدخان می‌برند. چون قراولان محبس صمدخان از سالدات روس که صورتی در دست داشتند و هرکس اسمش در صورت و سیاهه آنها بود، او را به اردوی روس می‌بردند. آقامیرکریم را نیز گرفته و به باغ شمال بردند. فردا او را در يك گاری یعنی ارابه حمل و نقل گذاشته به قتلگاه بردند. مشارالیه از همه شهدا، بیشتر وجد و شور و عشق enthusiasm و متانت اعتقاد و ایمان بخرج داد. در معابر و کوچه‌های عرض راه متصل بلند می‌شد و به مردم فریاد کرده و نطق مشوق می‌کرد و اشعار می‌خواند و با کمال شعف؛ زنده باد مشروطیت، زنده باد ایران می‌گفت. هر دفعه که بلند می‌شد قزاقهای روس با ته تفنگک برسرش زده به وسط گاری می‌انداختند. باز بلند می‌شد و می‌گفت من میرکریم هستم! اینک مرا به قتل می‌برند، و خیلی ممنونم، و خود می‌دانستم آخرم اینطور است! ماها خودمان این عاقبت را در نظر گرفته و می‌دانستیم! ای مردم قتل من و امثال من هزارها، در راه وطن و آزادی وطن و مشروطیت هیچ اهمیتی ندارد. من يك انگشت کوچک و ناخن میرزا جهانگیر، مدیر صوراسرافیل^{۱۴} نمی‌شوم. مشروطیت ایران از میان نمی‌رود... الخ. و متصل فریاد می‌کرد: یشاسون مشروطه! مشارالیه را در ارگ علیشاهی اعدام کردند و در موقع اعدام فریاد کرد: زنده باد حاجی شیخ عبدالله مازندرانی^{۱۵}. و به روایتی گفته است: سلطان

۱۴. یکی از کسانی بود که به وسیله محمدعلی میرزا پس از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ کشته شد. رجوع کنید به «انقلاب ایران» تألیف نگارنده. (ا.ب.)
 ۱۵. یکی از سه مجتهدی بود که از مشروطه طرفداری می‌کردند. عکس آنها در مقابل ص ۲۶۲ «انقلاب ایران» داده شده است. (ا.ب.)

عثمانی آمده و خون ما را از روسها خواهد گرفت. آن مرحوم را شخصاً می‌شناختم و دوست بودیم.

مشهدی محمد اسکوئی عمو اوغلی، تقریباً به سن چهل سالگی. یکی از بهترین مجاهدین و بلکه در میان همه آنها بی‌نظیر بود. در صحت اخلاق و فداکاری حقیقی، و عشق وطن، و مشروطیت و درستی و صداقت و غیرت و حمیت، از نمره اول بود. از پیش از عهد مشروطیت در بادکوبه او را دیدم و شخصاً می‌شناختم. از آن زمان در کمیته «اجتماعیون عامیون ایران» معروف به مجاهد، عضو بوده و می‌کوشید. و یکی از اعضای فعال فرقه مجاهد بود که به سوسیال دمکرات ایران Social Democrats of Persia معروف بودند، که ترجمه‌اش اجتماعیون عامیون ایران می‌شد. و اسم و عنوان مجاهد در ایران هم ابتدا از آن فرقه منتشر شد. چون اعضای آن فرقه را که «فرقه مجاهد» نام داشت، نیز مجاهد می‌گفتند، و حصه عظیمی، در انقلاب ایران و مشروطیت آن، داشتند. باری بعد از مشروطیت مشارالیه به تبریز آمد و به طهران نیز چندی آمده بود. در انقلاب عهد ستارخان از رؤسای مجاهدین بود. بعد از اعاده مشروطیت، کمیسر یعنی کدخدای محله دوه‌چی و سرخاب شد. مرحوم مشارالیه علاوه بر آنکه در حادثه اخیره مداخله نداشت، چند نفر از سربازهای روس را که فرار کردند، به‌خانه‌اش برده و پناه داده، جان آنها را حفظ کرد. و گویا یکی از صاحب‌منصبان را نیز از مرگ نجات داده بود. و به‌روایتی دوسه‌تا از زنهای روسی را نیز حفظ کرده بود. بعد از ختام جنگ به قونسولخانه برده و تسلیم کرده و چند روزی راحت می‌گشت. قونسول نیز امنیت

داده و حتی صمدخان او را شهنه شهر کرد؛ یعنی داروغه بازار نمود، و این منصب را به او داد. چند روزی هم مباشر این کار بود. همینکه خوب تأمینش کردند، یک مرتبه روزی او را گرفتند و به محبس صمدخان بردند. بعد به روسها تسلیم کردند و او را نیز با آقامیرکریم ناطق و چهار نفر دیگر، چنانکه عرض شد، در ارگ بدار زدند. در موقع دازدن مشارالیه نطقی کرده و چند کلمه هم به زبان روسی گفته بود، و به میرغضب که نزدیک رفته بود که بالای کرسی طناب به گردن او انداخته و کرسی را بکشد از زیر پایش، یک لگد به سینه اش زده و دور انداخته بود، و با کمال جرئت طناب را خود به گردن خود انداخته و یک لگد هم به کرسی زده بود. (اعدامهای روس در تبریز به عینه مثل اعدامهای دیوان نظامی روسیه است؛ که مقصرین سیاسی را روی کرسی در آورده، طنابی را که از بالای سرش از چوب دار آویخته است به گردنش انداخته، و کرسی را از زیر پایش می کشند. در ارگ علیشاهی ده تا از این دارهای روسی برپا کرده و کرسیها را گذاشته و حاضر کرده اند که تا امروز نیز به همان حال هست و باقی است.) پیش از اعدام، مشارالیه می گوید: که ما در وقت تسلط رحم کردیم و بر مستبدین مروت کردیم و ندانستیم که اینها بر ما رحم نمی کنند، و گفته بود: زنده بادمشروطه! مشارالیه پیش از مشروطیت در تبریز و بادکوبه، اصناف بوده و از اهل اسکو (قریه ای است در چهارفرسخی تبریز، قصبه مانند) می باشد. اخلاقش معروف به صحت و درستکاری بود، مشارالیه را شخصاً می شناختم.

میرزا محمود سلماسی، تقریباً به سن چهل و پنج. از علما و مجتهدین بود. اصلاً از اهل سلماس، از توابع تبریز.

در جوانی از طلاب بود و در مدرسه حاجی صفرعلی در تبریز تحصیل می‌کرد. با من همدرس بود، و شخصاً دوست بودیم. بعد از فراغ از تحصیل در تبریز، برای اكمال آن به کربلا و نجف رفت، و چندین سال در نجف ماند. در عهد مشروطیت برگشته و در ارومی ساکن شده و مجتهد آن شهر گشت. در انتخابات مجلس ملی ثانی از ارومی منتخب درجه اول برای مجلس شد، که در تبریز آمد که با منتخبین دیگر ولایات، وکلای مجلس را از بین خود انتخاب کنند. خودش منتخب نشد ولی مخبرالسلطنه حاکم تبریز او را نگذاشت به ارومی برگردد و خواهش کرد که در تبریز ریاست یکی از محاکم عدلیه را قبول کند. مشارالیه قبول کرد. آدم فقیر و سالمی بود. در حادثه اخیره هیچ‌نوع مداخله نداشت. صمدخان او را تفتیش کرده و گویا از راه آب پیدا کرده، در حبس انداخت. مشارالیه خیلی مؤمن و متدین بود. در محبس در زیر زنجیر نماز می‌خواند. صمدخان برای خلاصی او هزار تومان می‌خواست و بعضی از همشهریان او سعی کرده و به چهارصد تومان قطع کرده بودند، ولی چون قدری دیر رسانیده بودند، نوشداروی سهراب واقع شده بود. مشارالیه مرحوم [را] با انواع اشکنجه‌ها و اذیت‌های وحشیانه شهید کردند. چشم‌های او را زنده زنده کننده و زبانش را بریده، بعد کشته بودند.

میرعلی اکبر قره، مهدی هاشم حراج چی (یعنی دلال حراج کن و مزایده فروش) و امامقلی خان. هر سه از رؤسای مجاهدین بودند، و دو نفر اولی در عهد محاصره اول تبریز و جنگ با قشون محمدعلی میرزا هرکدام رئیس مجاهدین يك محله

بودند.

مشهدی غفار برادر ستارخان معروف، کفشدوز بود. او را نیز به انتقام برادرش کشتند. از حمام گرفتند و عریان دستگیر نمودند، برده و حبس و اعدام کردند.

تقی‌خان یوزباشی خیابانی معروف به بالاتی، تقریباً به سن چهل و چهار. از رؤسای درجه اول مجاهدین عهد انقلاب اول، و مدافع محله خیابان، و از معاونین بزرگ باقرخان بود. بسیار رشید و شجاع بوده، در این واقعه اخیره و منازعه با روسها دخالت نداشت. بعد از ورود صمدخان، او ایل به او تسلیم شد، بعد که دید همه را يك يك گرفته و می‌کشد، ترسیده به شهپندرخانه عثمانی پناهنده شد. بعد از مدتی از آنجا بیرون آمده، در دهات اطراف مشغول اجاره‌داری باغات و غیره بود. او را صمدخان جمعی فرستاده در «زرنه» که قریه‌ای است در دوسه فرسخی شرقی تبریز، با گلوله زده و گرفتار کردند، و آورده در پهلوی پل قاری بعد از پاره کردن شکمش واژگون از نردبان آویختند، و چون احشا و امعای او می‌ریخت و آویزان تا زمین پائین آمده بود، باریسمان به شکمش بسته بودند که نریزد. او را شخصاً می‌شناختم. در مشروطیت ثانی، کمیسر یا کدخدای محله خیابان بود.

محمددانی معروف به آجودان، پسر حلاج که حلاج اوغلی می‌گفتند. از رؤسای مجاهدین خیابان بود، پنج‌شش‌ماه مخفی بود. اخیراً در ماه شعبان پیدا شد. در حبس انداختند برای گرفتن مال او، که قدری از مال دنیا داشت. علاوه بر ضبط

خانه‌اش، خیلی شکنجه‌های وحشیانه که ذکرش انسان را مضمئن می‌کند؛ مانند داغ‌کردن و آتش‌سوزاندن در سینه‌اش، و غیره و غیره به سرش آوردند، و به امید دادن به خلاصش از مرگ، همه دارائی او را کاملاً گرفتند و عاقبت او را در پیش چشم و حضور خواهر و عیال و اولادش بدار زدند. سه دفعه مشارالیه از دار افتاد به زمین، یعنی ریسمان پاره شد، و از افتادن مجروح گشت. باز دوباره و سه باره دار زدند. او را شخصاً می‌شناختم.

حاجی علی‌خانی و اولادش که تفصیلش را مشروحاً در مکتوب سابق نوشته‌ام، حاجت به تکرار نیست.

پطرس آندرتاسیان، از محترمین ارامنه و آزادی‌طلبان در طهران، در اداره نظمیه داخل بود و مأمور دوایر ثلثه تبریز و کل آذربایجان گشته بود. (دوایر ثلثه ادارات تحدید تریاک و مالیات الکل و مسکرات و مالیات قپاننداری را گویند، که محل مخارج نظمیه بود.) مدتی با کمال جدیت و انتظام خدمت کرد، تا در حادثه اخیر از طرف روسها اعدام شد. سبب اعدامش تا امروز مجهول است. زیرا هیچگونه دخالتی در جنگ و حادثه نداشت و اصلاً اهل جنگ نبود، بلکه یک نوکر دولت و مستخدم اداره بود، مگر آنکه علت قتل، تنها مشروطه‌طلبی و یاتهدید و تخویف ارامنه باشد. مشارالیه مرحوم در موقع اعدام و دارزدن او در ارگ، در حالی که زن و بچه‌اش حضور داشتند، نطق غرائی کرده و با کمال جرئت و جلادت به پای دار رفت، و از زن خود خداحافظ و وداع کرد و گفت: «هیچ ترس و غصه نکن، من در راه آزادی کشته می‌شوم!» همه اهل

تبریز را عموماً، حتی مستبدین را، و عموماً ساکنین تبریز، از فرنگی و ارمنی و مسلمان را، متأثر کرده و برقت آورد، و شهادت او تأثیر عظیمی در دلها نمود. در صورتی که هیچ تقصیری نداشت.

کربلای محمد جعفر دلاک و شاگردش. کربلای محمد جعفر شخصی بود مؤمن و مقدس، صنعت دلاکی داشت. بیچاره خیلی فقیر و ساکت بود و بیطرف، حتی از مشروطه طلبان هم نبود. در کوچۀ او جنگی مابین مجاهدین و روسها شده بود و گویا جسد یکی از روسها را به خانه او انداخته بودند. بعد خودش رفته به قونسولخانه خبر داده بود که بیایند و نعش را ببرند. آن وقت رفته او را با يك نفر شاگردش از دكانش گرفته و برده بودند. علمای شهر و تجار و سایر اهالی هرچه رفته بر برائت او شهادت کردند، نشد. و هم خود و هم شاگردش را بدار زدند، و این واقعه بدتر از همه واقعات، اهالی را، حتی مستبدین شهر را، رنجیده کرد، و حتی ملاهای مستبد از قبیل حاجی میرزا حسن و غیره، هرچه سعی در استخلاصش کردند، مفید نشد.

اینها که تا اینجا از اسامی شهدا عرض شد، فقط معروفین و معلومین آنهاست و از قراری که رفقا تقریر می کنند، مقتولین مخفی، و همچنین غیر معروف خیلی است و اسامی مذکوره تا اینجا، فقط يك قسمتی است. و هم اینها، تنها شهدای تبریز است، و گرنه در ولایات دیگر آذربایجان و دهات و قصبات هم، کشتار و اعدام زیاد کردند؛ و در قصبات کوچک که صدا به جائی نمی رسد،

بیداد نمودند. رشیدالملک ملعون در سراب (قصبه‌ای است نزدیک اردبیل) هفت نفر از مشروطه‌طلبان را در يك روز خفه کرده و سه نفر را واژگون آویخت تا مردند، و این شمه‌ای از شقاوت‌های او است که در این اواخر به ما رسیده. در ارومی قونسول روس مستقیماً و هم به‌توسط اجلال‌الملک حاکم، که تماماً احکام قونسول را اجرا می‌کرد و هرچه قونسول می‌نوشت عمل می‌کرد، چند نفر از مجاهدین راکشت؛ مانند مشمهدی اسمعیل، رئیس مجاهدین ارومی. و سایر رؤسای مشروطه‌طلبان آنجا نیز فراری و آواره شده؛ بعضی به‌اینجا رسیده‌اند، و جمعی دیگر نیز از کسبه و تجار قریب پنجاه نفر، به‌شهبندرخانه عثمانی پناهنده شدند، که بالاخره آنها را نیز روسها و حکومت مجبور به تبعید کردند، و به «وان» رفتند. میرزا محمودخان اشرف‌زاده سردبیر روزنامه فروردین را قونسول روس از خانه‌اش، از پهلوی عیالش، به‌توسط قزاق‌های خود گرفته و در میدان عمومی به‌تازیانه بست که سابقاً شرحش را نوشته‌ام. خود اشرف‌زاده حالا در اینجا در نهایت فلاکت امرار حیات می‌کند. در خوی و سلماس و اردبیل هم ظلم‌های زیاد کردند. در شبستر (قصبه کوچکی است در هشت فرسخی تبریز) که مخلص هم قوم و خویش دارم، صمدخان به‌پستخانه آدم گذاشت و مکتوبها که به مردم می‌رسید، باز کرده خواندند، و چون در مکتوب يك تاجری، کسی از تبریز به او نوشته بود که کار مشروطه خوب خواهد شد، آن تاجر را در شبستر در سرمای زمستان از اول شب تا طلوع آفتاب در طویله واژگون؛ یعنی سر به‌پائین آویخته، و صبح پس از جریمه پانصد تومان رها کردند، و عجب است که نمرد! در صورتی که مکتوب را او

نوشته بود، دیگری نوشته بود به او. وقس علی هذا. چیزی که در میان همه این مظالم اسباب تسلی و امیدواری است این است که اغلب و اکثریت این شهدا با کمال مردانگی و جلالت به قتلگاه رفته و با نهایت وجد نطقهای غرا در استقبال مرگ نموده و با ایمان کامل به حیات ایران و نجات آتیۀ آن، جان داده‌اند. نطقهای خیلی از آنها ضبط نشده ولی به تواتر روایات، مسلماً خیلی مردانگی قابل حیرت و تقدیر به خرج داده‌اند. تا امروز هنوز وحشیگریهای روسها و تعدیات و قتل و غارت صمدخان جاری است. فقط بعد از ورود سپهدار، دیگر کسی اعدام نشده^{۱۶}. انداختن مردم به حوض آب و از چهار طرف زدن با چوبها بر سرش، که از اختراعات صمدخان ملعون است، تا اول رمضان تقریباً هر روز جاری بود. دیروز مکتوبی از تبریز از طرف یکی از مشروطه-طلبان که در اسلامبول بود و به تبریز برگشته به رفیق خودش در اینجا بود، می‌نویسد که اخیراً سالداتهای روس باز به ترتیب اواخر سال گذشته (یعنی زمان التیماتومها) رفتار می‌کنند و نمی‌دانم به چه جهت بر جور و تعدی خود افزوده‌اند. در معابر و بازارها به مردم متعرض می‌شوند و باتازیانه می‌زنند. دیروز^{۱۷} در بازاریک سر باز روسی که با جمعی از همراهانش می‌رفت دست دراز کرده انگور را از دکان بقال برداشت، بقال از بازوی او گرفته و دنبال کرد که مال خود را بگیرد، سالدات غداره کشیده و چنان زد که مچ دست بقال را بریده و دستش از پوست آویزان ماند.

۱۶. آقای ج. د. ترنر G. D. Turner در نامه مورخ سوم سپتامبر خود به منچسترگاردین می‌نویسد: مشروطه‌خواهی فراری را دو روز قبل از رسیدن او به تبریز (یعنی در پنجم اوت ۱۹۱۲) اعدام کرده بودند. (ا.ب.)
 ۱۷. در متن « دو روز».

دیشب نیز چند^{۱۸} نفر سالدات به «چول باغی» آمده و در آنجا چهار نفر را مجروح کرده اند که یکی مشهدی ابراهیم نخودپز است که مشرف به موت است. (چول باغی، باغ بزرگی در جنوب شرقی شهر در محله مارالان است).

این بود آنچه متفرقه از وقایع تبریز و تراجم احوال شهدا بخاطرم رسید. بعد از این نیز هرچه پیدا کردم عرض می‌کنم. يك جزو هم روزنامه «رسملی کتاب» در اینجا پیدا کردم که عکس شهدای قوم باغی، یعنی حاجی علی دوافروش و میرزا احمد سهیلی و کریم خان و محمد خان برادرزاده‌های ستارخان را دارد، از این پست تقدیم خدمت می‌کنم. والسلام.

نامه شماره ۲۱

شرح حال ثقة الاسلام که در حیل المتین (کلکته) [شماره دوازده - سال بیستم، دوشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۳۰ هجری] مصادف با ۹ سپتامبر ۱۹۱۲ میلادی منتشر شده. عکسی از ثقة الاسلام در آغاز این شرح حال آمده که زیر آن چنین نوشته شده است:
ولا تحسین الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون^۱

شهید راه حریت اسلام، خادم حقیقی وطن اسلامی، اختیارکننده دین به دنیا، علامه شهیر، فیلسوف، نحوی، ادیب کامل عیار و فاضل ممتاز، رئیس - الملة والدین، حافظ الاسلام والمسلمین که بعد از ظهر عاشورای ۱۳۳۰ در شهر تبریز به پاداش اسلام پرستی و وطن خواهی به دار روسیان بالا رفته و به درجه رفیعه شهادت رسید.

خلاصه سوانح ثقة الاسلام شهید، مجتهد تبریزی

آقامیرزا علی ثقة الاسلام بن آقامیرزا موسی ثقة الاسلام بن آقا میرزا شفیع مجتهد تبریزی از فضلا و مشاهیر علمای عصر خود و از خانواده جلیل آذربایجان بشمار و از منتسبین حاجی میرزا رفیع کلانتر معروف بود - تولد آن مرحوم شهر رجب ۱۲۷۸ هجری و شهادتش دهم محرم ۱۳۳۰ واقع گردید.

ثقة الاسلام از فیلسوفان عصر خود و حریت پروران و ادبای نامی بوده، و در زبان فارسی و عربی و ترکی و فرانسوی دستگاهی بسزا داشت، مقالات فیلسوفانه آن

۱. سورة آل عمران آیه ۱۶۹.

مرحوم در جراید حبل‌المتین، الهلال مصری و غیره بسیار است. دارای برخی مؤلفات و مصنفات هم هستند. رئیس فرقه شیخیه آذربایجان و از پیروان مرحوم شیخ احمد احسائی بود و مرده ایشان علاوه در تبریز و آذربایجان در کلیه قفقاز، ایروان، نخجوان، قره‌باغ و گنجه، بسیار است. مناقشه‌ای که در زمان سابق بین فرقه شیخیه و اصولیه در آذربایجان پیش می‌آمد به واسطه این وجود مقدس کلیه رفع گردیده، تباینات اصولی و شیخی را مرتفع داشته، اتحاد صمیمی بین آنها تولید نموده، سالهاست که مانند شیرو شکر درهم آمیخته‌اند.

نظر بر اینکه مرحوم ثقة الاسلام واقف به مواضع عصر و در علوم جدید و قدیمه دستگاهی بسزاداشت، برخلاف غالب علمای آذربایجان از آغاز انقلاب مشروطه ایران بیرق حریت خواهی را به کف گرفت، مرحوم مظفرالدین شاه را ارادتی مخصوص به آن مرحوم بود. محمد علی شاه مخلوع هم بنا به ظاهر، ارادت به ایشان می‌ورزید. شاهزاده عین‌الدوله، کمال خلوص را به آن مرحوم اظهار می‌داشت، این بود که در تبریز حین مقابله ملتیان با دولتیان، مرحوم ثقة الاسلام از طرفین مصلح شناخته می‌شد، و کلیه مخابرات صلحیه که بین عین‌الدوله و طهران و رؤسای ملت تبریز می‌شد به واسطه ایشان بود، و مکرر به وکالت ملت در باسمنج نزد شاهزاده عین‌الدوله رفته به گفتگوی صلح می‌پرداخت.

مرحوم ثقة الاسلام با اینکه حریت‌پرور بود، ولی مسلک اعتدال را می‌پسندید و همواره ملت را از تندروی و انتها‌پسندی، بر حسب مقتضیات وقت، نصیحت می‌فرمود. تخمیناً دو سال قبل روسیان به بهانه اینکه یکی از افراد

قشونی آنها در خانه ایشان بست نشسته، يك افسر باجمعی سالدات به تلاش خانه ایشان پرداخت و هیچگونه اثری از گم شده خود نیافته و در همان حینی که به تلاش گم شده خود بودند، سرباز مذکور در بازار تبریز مشغول به گردش بود. این بود که از فشار طهران به سفارت روس، جنرال قونسل تبریز از این مرحوم رسماً معذرت خواست. ولی این عقده را در قلب خود نگاهداشت تا اینکه موقع یافته تلافی کرد. در انقلاب اخیر تبریز، مرحوم ثقة الاسلام منتهای سعی و کوشش را در اصلاح ذات البین می فرمود. اعلاناتی که از طرف ایشان کتباً و شفاهاً به فدائیان رسیده و نیز مراسلاتی که به قونسل انگلیس و روس در این خصوص نگاشته، دال است بر اینکه آن مرحوم را مسلکی جز صلح خواهی و سلم جوئی نبوده. و اینکه با منتهای استقلال و استقامت در خانه خودشان نشسته، و بدون هیچ خوف و بیم به تلاش صلح برخاسته، دال است بر اینکه آن مرحوم را از کردار و رفتار خودکمال اطمینان حاصل بود، و احدی هم تصور نمی کرد که بدون جهت و سبب هیچکس قصد سوئی نسبت به ایشان بنماید. مراسلاتی که قونسل روس و قونسل انگلیس به ایشان چندیوم قبل از شهادت، نگاشته بودند و تاکنون محفوظ است بخوبی بر سلم جوئی و صلح خواهی و عدم آرایش ایشان در مسلك پولاتیک مخالف روس هویدا است، و به قول برخی از فدائیان؛ اگر کوشش بلیغ مرحوم ثقة الاسلام در سکون و آرامی ملت تبریز نبود، روسیان به این سهولت به تبریز و کلیه آذربایجان استیلا نمی جستند. همینکه روسیان از استیلاي خودشان بر شهر تبریز اطمینان حاصل نمودند، و در هر سر محل و گذرگاه توپ نصب کرده و قراول گذارده و عمارات رفیعه را بست ساخته، اهالی از هر جا بیخبر برخی

مشغول به عزاداری حسین (ع) و بعضی گرفتار ندبه و گریه بر کشتگان بی‌تقصیر خود، و جمعی مبتلای گرسنگی و پریشانی و شرمه‌ای مرعوب پیش‌آیند اوضاع آتیه‌خویش بودند.

عصر تا سوعا قونسل روس چند نفر را با مراسله‌ای مخصوص به حضور مرحوم ثقة‌الاسلام فرستاد. در مراسله نگاشته‌که در قونسلخانه انگلیس مجلس مشوره و مصالحه با قونسلات خارجه منعقد و وجود حضرت‌تعالی در آنجا اشد ضرورت را دارد. مرحوم ثقة‌الاسلام بدون هیچگونه خوف و بیمی برخاسته به معیت آنان رهسپار، و همینکه بیرون آمدند مأمورین ایشان را به قونسلخانه روس برده، وقتی قونسل روس را ملاقات فرموده اظهار داشتند؛ که مراسله شما دعوت به قونسلخانه انگلیس بود و مرا در اینجا آوردند. قونسل روس باکمال خشونت برخی ناسزا به ایشان گفت. مرحوم ثقة‌الاسلام با منتهای قوت قلب، که کمال ایمان ایشان را نشان می‌داد فرمودند؛ که از نماینده محترم يك دولت سخنان بی‌تهذیبانه سزاوار نیست. و من نمی‌خواهم زبان خود را مانند شما به شتم و سخنان ناروایی‌الایم. از آن بعد قونسل روس ورقه‌ای را به حضور ثقة‌الاسلام پیش نمود که در آن نوشته بود که فدائیان در تبریز بدو برقشون روس شلیک نموده و روسیان با منتهای تمدن رفتار کرده و احدی را به ناحق نکشته‌اند. و در آخر آن ورقه نگاشته بود؛ که ما اهالی تبریز راضی نیستیم که قشون روس از تبریز خارج شده، اسباب اغتشاش شهر دوباره فراهم آید، و ما منتهای رضایت را از حسن سلوک و قیام قشون روسیه در تبریز داریم.

مرحوم ثقة‌الاسلام باکمال ملایمت فرمودند: این نوشته برخلاف حقیقت است، و قلم من به تصدیق آن آلوده

نتواند گردید. از این سخن قونسل روس برآشفته، خودش با دو نفر اعضای حاضره آنچه توانستند به زجر و توبیخ و دشنام آن مرحوم پرداخته، تاجائی که از صدمات، آن مرحوم بیپوش گردید، در آن هوای سرد آن شهید راه حریت اسلام را در اطاقی خالی از فرش برده و آنچه توانستند به صدماتش پرداختند.

ساعت دوازده شب عاشورا، میرزا علی اکبرخان منشی، از طرف جنرال قونسل روس مجدد نزد ایشان رفته خواهش تصدیق ورقه مذکور را نمود. ثقة الاسلام فرمودند: هیهات! هیهات! به قونسل بگو که من اقتدا به مولای خود نموده، دست به ناحق دراز نخواهم کرد ولو اینکه به مقتدای خود ابی عبدالله الحسین ملحق گردم. در آن وقت رو به میرزا علی اکبرخان منشی فرموده گفتند؛ که چون مولود در اسلامی از تو خواهش آبی می نمایم برای وضو، تا به عبادت ایزدی پردازم. میرزا علی اکبرخان با اینکه وعده فرستادن آب نمود، تخلف ورزید. این بود که آن مرحوم مانند مولای خود، تیمم کرده به عبادت خداوندی مشغول گردید و تا بعد از ظهر عاشورا مکرر از طرف قونسل به وعده و وعید و نوید و تهدید ایشان پرداخته، شاید آن ورقه را تصدیق نمایند. ولی آنچه اصرار کردند، مرحوم ثقة الاسلام انکار فرمود، و عاقبت گفت من به قلم خود کفر را بر اسلام استیلا نداده و حق به کفار نخواهم داد. چند نوبت به اندازه ای آن مرحوم را در قونسلخانه روس زجر نمودند که از خود رفته بیپوش گردید. عاقبت آن مرحوم را به پای دار برده اطراف را نگرانی کرده، قراول در سرکوچه و گذرها گذارده، منع تردد خلق را از هر طرف نموده، باز همان وقتی که میخواستند به دارش بالا برند تصدیق ورقه مذکوره را خواسته، امتناع ورزید.

همینکه آن مرحوم را به‌دار آویخته رو به‌جانب قبله کرده به‌صدای نحیف فرمود: «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمد رسول الله». یا رسول‌الله! شاهد باش که در راه حفظ دین تو کوتاهی نکرده و فریب دنیا را نخورده و به‌قلم خویش استیلای کفر را براسلام تصدیق ننمودم. در همان حینی که این کلمات را می‌فرمود روح مبارکش به‌شاخسار جنان پرواز نمود، وسیعلم‌الذین ظلموا ای‌منقلب‌ینقلبون.

حبل‌المتین

اگر به‌تعمق در واقعه شهادت حضرت ثقة‌الاسلام نگریم، مطالب/غامضه بسیار برماحل تواند گردید. آنچه موثّقین اداره نگاشته، در این چند سآله اخیره مرحوم ثقة‌الاسلام مسلکی جز اصلاح ذات‌البین نداشته، و ابدأ بهانه مشروعی در شهادت این مرحوم به‌دست روسیان نبود. فقط قتل آن مرحوم را چند علت نمایان است؛ که یکی از آنها عدم تصدیق او برورقه باطله جنرال قونسل بوده. ولی بیشتر غرض روسیان این بود که بی‌حسی پولتیکی و مذهبی اهالی تبریز را، که از چند سال به‌این طرف عالمی را به‌غیرت و شهامت و بیداری حس پولتیکی و دیانت شعاری پرکرده بودند، بنماید.

دیگر اینکه روسیان چون از سکون اهالی تبریز، غلبه خود را مسلم یافته، دانستند مزید بهانه از هیجان ملی و مذهبی با وجود ثقة‌الاسلام به‌دست‌شان نخواهد آمد، که بیش از پیش خنگ مقصود برانند، به‌همین جهت مرحوم ثقة‌الاسلام را بعد از ظهر عاشورا، که مقدس‌ترین اوقات اسلامی بشمار است، علی‌رؤس‌الاشهاد بدار زدند، تا مزید تهییج مسلمین گردد.

از همه واضحتر علت شهادت مرحوم ثقة‌الاسلام

آن است که در کتاب سفید (وایت بوک) بیان شده که ماترجمه آن را ذیلاً می‌نگاریم:

ترجمه از کتاب سفید راجعه به ایران - نمبر ۵ - صفحه ۱۷
 سر جارج بارکلی سفیر مقیم طهران به سرادوردگری وزیر خارجه دوم جنوری ۱۹۱۲ خبر می‌دهد که روسیان در سر بازخانه خودشان در تبریز هشت نفر را که من جمله شیخ سلیم و ثقة الاسلام باشد بدار زدند. سفیر روس در این خصوص بیان می‌نماید که این قتلها بر حسب حکم عدالت عرفی پیش آمده، و این محکمه عرفیه از مقام عالی «پترسبرگ» حکم داشته است.

سر جارج بوکانن سفیر دولت انگلیس مقیم پترسبرگ، سوم جنوری به سرادوردگری وزیر خارجه انگلستان چنین نگاشته:

امروز موقع ملاقات با وزیر خارجه یافته در ضمن صحبت، قتل ثقة الاسلام را که سر جارج بارکلی به من اطلاع داده بود با وی مذاکره نموده گفتم: قتل این مجتهد عالی مقام را خیلی بدبختانه پنداشته، و از خطایای بزرگ می‌شمارم. من این وقعه را ایقان دارم که سبب برافروختگی و هیجان کلیه ایران خواهد گردید، اولین نتیجه این خواهد شد؛ حکومت موجوده ایران که خیلی همراهی با مقاصد روس نموده، مقاومت به این هیجان عمومی نکرده است عفا خواهد نمود. و این خیال مجسم خواهد گردید که روسیان در این موقع مرتکب این عمل عمداً از این روشده که مزید انقلابات پیش آمده بهانه برای قبضه طهران بدست آرند.

وزیر خارجه روس مسیو سazanوف جواب داد؛ که افسران قشونی را جز اقدام انتهائی نسبت به ثقة الاسلام

چاره نبود، چه مشارالیه در تکالیف موجوده و تهییج برخلاف روس، یکی از رؤسا شناخته آمده، و فقط عالم بودن او رفع الزامات عملی را از وی نتواند نمود، و علاوه بر این افسران را لازم آمد که برافروختگی قشونی را هم مراعات نمایند، چه سلوکی که به مجروحین روسیان در تبریز شده خیلی اسباب برافروختگی آنها گردیده بود؛ چنانچه اگر زیاد نباشد البته يك نفر روسی را زنده زنده دفن نموده و به طریق خوفناك اجساد روسیان را قطعه قطعه کرده‌اند. وزیر خارجه این نکته را هم به من یادآوری نمود که سال گذشته در مقدونیه یکی از قسیسان بزرگ یونان را به قسمی صدمه زدند تا منتهی به مرگ آن گردید و صدائی از اروپا برنخواست.

جواب داده تصدیق می‌کنم اینگونه افعال که ذکر فرمودید البته مستلزم سزا بود، ولی باز هم عقیده من این است که اگر ثقة الاسلام راسزای موت داده نمی‌شد به اصول پلتیک خیلی بهتر بود. چرا که روس مانند دولت انگلیس سلطنت بر عده زیادی از مسلمانان دارد و از آن خوف دارم که از قتل ثقة الاسلام، جذبات قلبیه مسلمانان رعایای ما را صدمه زیاد برسد، چیزی که خیلی تعلق ما بر آن می‌باشد این است که نوعی نشود مجدداً انقلابات در کلیه ایران بالاگیرد و کار منجر به قبضه طهران شود.

سرادوردگری وزیر خارجه انگلستان هشتم جنوری ۱۹۱۲ به وزیر مختار طهران، سر جارج بارکلی می‌نویسد (کتاب سفید صفحه ۲۳).

وزیر مختار ایران مقیم لندن دوم شهر حال به وزارت خارجه آمده خوف خود را من باب اثری که از قتل سرسری ثقة الاسلام در کلیه ایران پیش خواهد آمد اظهار داشت، علاوه برین گفت بدبختانه این قتل را که روز عاشورا

مرتکب شده‌اند ازین رو بود که مزید اشتعالات مذهبی عامه گردد.

مستر مالت پرسش نمود از میرزا مهدی‌خان؛ که آیا ثقة‌الاسلام در معاملات پولتیکی حصه می‌گرفت؟ جواب داد، بلی یکی از ملتیان مضبوط بود.

میرزا مهدی‌خان استفسار کرد که آیامی توانم در این خصوص اقدامی نمایم؟ مستر مالت جواب داد که سر بوکانن سفیر پطرسبرگ از دولت روس تمنا نموده که سزاهائی که در تبریز داده می‌شود از روی اعتدال و سیاست باشد، و اول شهر حال من هم با سفیر روس مقیم اینجا همین صحبت را داشته‌ام و مستر مالت هم به سفیر روس اثرات نامبارکی [را] که ازین قتل در قلوب عامه پیش تواند آمد، اظهار داشته است.

از مخابرات رسمی فوق، بخوبی معلوم می‌شود که قتل مرحوم ثقة‌الاسلام را سبب عمده چند امر بوده، یکی تشفی خاطر سالدات روس. دوم تهییج ملت برخلاف روسیان، و قبضه طهران. سوم قصاص «قسیس» یونانی در مقدونیا که وزیر خارجه به زبان خود به سفیر دولت انگلیس در پطرسبرگ بیان کرده است. آفرین بر این تمدن باد! روسیان در وقعه قتل ثقة‌الاسلام خودشان بیش از انگلیسیان مشوش بودند. چنانچه در همان اوقات تلگراف «روترا»^۲ ظاهر داشت که دولت روس در قفقاز بر عده قشون خود افزوده، و گویا علتش این بود که مبادا مسلمانان از وقعه تبریز و قتل ثقة‌الاسلام به هیجان آیند، و بر حسب مخابره سر جارج بارکلی وزیر مختار دولت انگلیس مقیم طهران، که به سرادواری نمود، و در صفحه ۷۴ کتاب سفید

۲. منظور «روترا».

نمبر ۲۵ موجود است کابینه ایران تمام تلگرافاتی [را] که خوف تهییج ملت از آن می‌رفت، سانسور نموده از اشاعه‌اش مانع آمدند، و سبب عمده عدم هیجان ایرانیان در قتل ثقة‌الاسلام همین نکته بود، و چنانچه مجله عالم اسلامی پاریس می‌نویسد؛ در وقعه قتل ثقة‌الاسلام روسیان در گنجه، قره‌داغ، ایران، بادکوبه و غیره که مریدان ثقة‌الاسلام بسیارند، برعهده قشون افزوده، تا مبادا برخلاف دولت روس حرکت نمایند.

در ثبوت وحشت کاریهای روس در قتل ثقة‌الاسلام و شیخ‌سلیم و ضیاء‌العلما و صادق‌خان و چهار نفر دیگر از اعضای انجمن ایالتی تبریز، که بعد از ظهر عاشورا بدار زده‌اند، بالاتر از عکس‌هایی نیست که [پروفیسر برون] برای جراید انگلستان فرستاده و مافقط در اینجا به‌خلاصه نگارش منچسترگاردین مورخه ۱۳ اگست اکتفا نموده، تا در موقع خود به‌شرح و نشر آن پردازیم.

قتل ثقة‌الاسلام از قتل‌های تاریخی، و می‌توان گفت از ابتدای اسلام الی‌الحین برای اسلامیان چنین وقعه پیش نیامده بود، یعنی هیچ عالم بزرگ و مجتهد سترگی از اسلامیان، روز روشن به‌طریق علنی به‌دارکفار بالا نرفته بود. مسلمانان عالم راست‌که هیچگاه این وقعه تاریخی را فراموش ننموده و در هر جا و در هر محل یادگاری به‌نام نامی حضرت ثقة‌الاسلام شهید، که بعد از شهدای کربلا و بدر و حنین، بزرگترین شهدای راه وطن و اسلامیت و مشروطیت اسلام است، بر پا دارند.

۳. نمبر یعنی: نمره.

۴. در ترجمه انگلیسی حذف شده است.

گزارشهای اروپائیان

گذشته از گزارشها و مراسلات رسمی که در کتاب سفید^۱ چاپ شده است، تا آنجا که من اطلاع دارم تاکنون فقط دو شرح به انگلیسی توسط آقایان ج. دوگلاس ترنر، مورگان فیلیپ پرایس^۲ درباره وقایع تبریز در زمستان ۱۲ - ۱۹۱۱ منتشر شده است. این دو شرح حاوی مطالبی است که در محل جمع آوری شده است. از این دو تن، اولی در اوت ۱۹۱۲ به تبریز رفته و اطلاعات زیادی از ساکنان شهرگرد آورده است که قسمتی از آنها در سپتامبر همان سال در منچستر گاردین منتشر شده است.

ترنر، نوزده عکس نیز از اعمال فجیعی که شرح آنها گذشت به همراه آورد که دوازده عکس از آنها قبلاً از طریق دیگری به انگلستان رسیده بود. بعضی از این تصاویر در روزنامه‌های Graphic, Sphere, Anglo-Russian, Egypt و غیره منتشر شد، ولی همه آنها همراه شرحی کامل در جزوه‌ای با عنوان «حکومت ترور در تبریز: مسئولیت انگلستان» (همراه تصاویر و شرح مختصری درباره حوادث دسامبر ۱۹۱۱ و ژانویه ۱۹۱۲) منتشر شد.^۳ مجله پال مال^۴ که تمایلات روسی دارد سخت

۱. براون شماره رمز و تاریخ کتاب سفید را خالی گذاشته است تا بعد بنویسد. (م)

۲. Morgan Phillip Price G. Douglas Turner و

۳. این جزوه به وسیله خود براون منتشر شده است. (م)

۴. Pall Mall Gazette

آقای ترنر را مورد حمله قرار داد. آقای ترنر با حرارت زیاد به او جواب گفت. آقای مورگان فیلیپ پرایس در اکتبر ۱۹۱۲ در مسافرتی که از ترکیه به تهران می‌کرد از تبریز دیدن کرد و ملاحظات خود را اول در روزنامه گلاستر^۶ و بعد به صورت سخنرانی، تحت عنوان «مسافرتی در آذربایجان و کردستان ایران» که در انجمن ایران ایراد شده^۶ انتشار داد. هر دو سیاح از آنچه از روسها دیده‌اند، یا درباره رفتارشان شنیده‌اند سخت ناراحت شده‌اند.

اروپائیان مقیم تبریز دو دسته‌اند: یکی کارمندان کنسولگریها؛ اگر گزارشهای این عده به دولتهای خود چاپ شده باشد در کتابهای نظیر کتابهای آبی، کتابهای سفید، کتابهای زرد و غیره خواهد بود، آن هم بعد از اینکه آنها را کاملاً سانسور کردند: دسته دوم تجار و سوداگران، ارباب صنایع و مبلغان مذهبی و غیره هستند که موقعیت آنها ایجاب می‌کند که از مأموران روسی حذر کنند، چون حکمرانان واقعی آذربایجان هستند، و می‌توانند آنها را اخراج کنند یا زندگی را بر آنها ناگوار سازند. با وجود این شهادت اروپائیان مقیم شهر، که تاکنون بدست آمده، همه گزارشهای ایرانیان را که در این کتاب چاپ کرده‌ایم تأیید می‌کند. از مجموعه اینگونه نامه‌ها، من در اینجا فقط به نقل چند نامه می‌پردازم؛ ولی در بسیاری از موارد، به عللی که ذکر شد، نویسندگان نامه‌ها تصریح کرده‌اند که مایل به انتشار نامه‌های خود نیستند. بدین جهت من ناچار بوده‌ام بسیاری از قسمتهای مؤثر را حذف کنم. در تمام موارد از ذکر نام نویسنده یا اشاره‌ای که منجر به شناسائی او گردد اجتناب می‌کنم. اولین خلاصه‌ای

که می‌آورم از نامه‌ای است بدون تاریخ، که در ژانویه یا فوریه ۱۹۱۲ نوشته شده است و شرح فقر وحشتناکی است که بر این شهر سایه افکنده بود.

نویسنده می‌گوید: «من هرگز چنین چیزی ندیده‌ام. شجاع‌الدوله که برای بازگرداندن سلطنت به محمد علی میرزا می‌جنگد، تمام راه‌ها را، بجز راه جلفا، از ماه اوت بسته و مانع رسیدن آذوقه و سوخت به شهر شده است. تمام وسایل نقلیه را متوقف ساخته است، و بدین ترتیب قحطی مصنوعی ایجاد کرده و قیمت تمام مایحتاج زندگی سه یا چهار برابر شده است. قبلاً نرخ ارزاق چنان گران شده بود که زندگی برای عده زیادی مشکل بود، و اکنون با متوقف شدن کسب و کار و بسته شدن مکرر بازار، مشکلات چندین برابر شده است. شجاع‌الدوله اجازه داده است که مقداری گندم با قیمتی گران وارد شهر کنند، پول این گندم‌ها به جیب شجاع‌الدوله می‌رود. مسلم است که با این قیمت گران مردم نمی‌توانند مقدار زیادی آذوقه خریده برای زمستان ذخیره کنند. بسیاری از ثروتمندان به سبب اغتشاش‌های سه سال گذشته به فقر و مسکنت سختی افتاده‌اند. آنها هرچه داشته‌اند فروخته، و اکنون گرسنه مانده‌اند. همه می‌ترسند. بسیاری از مردم هنوز دراختفا بسر می‌برند. کار نیست. سردی هوا وضع را مشکل‌تر ساخته است. . . اشخاصی را می‌بینیم که در هوای یخ‌بندان نه آتشی دارند و نه پوششی. باید برکف خالی اطاق بخوابند. بعضی نه‌لباس کافی دارند و نه غذای کافی. . . قیمت‌ها هرروز بالاتر می‌رود و هیچ‌امید رهایی از این وضع نیست.»

یکی از ساکنان تبریز در اواخر ژانویه یا اوایل فوریه ۱۹۱۲ می‌نویسد:

«خانه‌ها را تاراج کرده یا منفجر ساخته‌اند. دزدی زیاد اتفاق می‌افتد و مرتب اتهام‌های ناروا و بی‌اساس به مردم می‌زنند. به‌جای نظم و قانون و امنیتی که داشتیم، بی‌قانونی و اخاذی به جایی رسیده است که درحکومت قدیم هم، سابقه نداشته است. تعداد اعدام‌شدگان بین شصت تا هفتاد نفر است، و بازهم زیادتر می‌شود. در هر موردی با بی‌شرمی تمام اخاذی می‌کنند. تبریز را به‌دست شجاع‌الدوله سپرده‌اند و گوئی یگانه هدف او ویران ساختن این شهر است... می‌دانم که شما با نگرانی زیاد مراقب حوادثی بودید که در اینجا اتفاق افتاده است، ازین رو خودتان می‌دانید چرا نمی‌خواهم به‌شرح جزئیات بپردازم... اطلاعات زیادی به‌شما رسیده است. در ضمن اطلاعات درست زیادی به‌صورت تلگرام به‌انگلستان و خصوصاً به تایمز فرستاده شده است.»

یکی از اروپائیان ساکن تبریز در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۲ می‌نویسد:

«روسها می‌خواهند تمام مردانی‌را که بنحوی از انجا با جریانهای اخیر مربوط بوده‌اند بدار آویزند، و از هر خانه‌ای که تیری شلیک شده است آن خانه را با خاک یکسان کنند، و این کار رامی‌کنند. مابه‌خاطر دوستانمان ناراحتیم... دیروز از آرامنه شروع کردند و پطروس‌خان [آندرئاسیان] بدار آویخته شد. بعضی می‌گویند بیست و پنج نفر ارمنی، و بعضی می‌گویند صد نفر ارمنی بدار آویخته خواهند شد... صدای انفجار دینامیت از هر گوشه‌ای بگوش می‌رسد. همه این وقایع تأثرانگیز و دلخراش است. دیگر احتیاجی نیست که به جزئیات دردناک حوادث بپردازم، شما که از شیوه ارباب روسها اطلاع دارید،

شاید بتوانید وضعیت اینجا را مجسم کنید».

اروپائی دیگری در همان اوان نامه‌ای نوشته است. در این نامه سخن از بستن مدرسه‌ای و تیر خوردن زنی مسلمان است که نگران پسرش بوده و به خاطر او از خانه بیرون آمده است، و حوادثی از این قبیل. نویسنده این نامه اضافه می‌کند: «انگلستان تاحدی مسئول تمام این حوادث است.» و می‌گوید:

«باید متوجه باشید که فرستادن نامه، حتی از طریق روسیه هم خالی از مخاطره نیست، زیرا دسته‌ای که «کابینه سیاه» نام دارد، موظف است تمام نامه‌ها را باز کرده از محتویات آنها اطلاع حاصل کند. خبرنگاری روس از من پرسید: موضوع دود تنباکو در نامه شما چی بود؟ و با این حرف خود می‌خواست بفهماند که نامه‌های مرا باز کرده می‌خوانند... مسلماً خودداری از فرستادن اطلاعات مهم به خاطر احتیاط‌کاری، مانع بزرگی است از تهییج افکار عمومی. بعضی اوقات باید همه چیز را به خاطر این کار به مخاطره انداخت، و بعضی اوقات اتخاذ چنین روشی ضروری به نظر نمی‌رسد. گفتن اینکه کدامیک از دو راه را باید برگزید، مشکل است».

این خلاصه دیگری است از نامه‌ای که در تبریز به تاریخ ۸ مارس ۱۹۱۲ نوشته شده است:

«شهر آرام است، ولی قیمتها بیش از پیش بالا رفته است، اطراف ما را مردمی گرفته‌اند که گرسنه و قحطی زده‌اند... شما خودتان می‌دانید وضع معمولی اینجا چگونه است، در سال گذشته محصول خوب نبوده و سه بار شهر به محاصره افتاده است. در نواحی اطراف شهر نیز

ویرانی و خرابکاری زیاده بوده است. نان آوران بعضی از خانواده‌ها را برده‌اند و سرپرستان عده‌ای دیگر پنهان شده‌اند و مجبورند برای مکتوم داشتن پناهگاه خود، پول زیادی خرج کنند. کسی که می‌ترسد در انظار ظاهر شود، باید در حدود ۱۲۵ تومان (۲۵ پوند) خرج کند تا بتواند یک ماه در جای امنی بسربرد. شخصی را می‌شناسم که مرد متعینی بود و پس از گرفتن مبلغی گزاف باز او را در زنجیر به مراغه فرستادند و در آنجا دایم از او پول می‌خواهند. خانواده‌اش از هست و نیست ساقط شده‌اند، و می‌ترسند اگر نتوانند به دادن پول ادامه دهند این کار به قیمت جان او تمام شود. بعضی از کسانی که بردار شده‌اند، فقیر بوده‌اند، معدک از خانواده‌های آنان، پس از آنکه تا حد امکان اخاذی شده بود، پول گرفتند، تا مرده‌هایشان را به آنها بدهند. می‌گویند از یکی از اعضای انجمن ایالتی قبل از اعدامش ده هزار تومان گرفته بودند. گویا فکر می‌کرد به این طریق زندگی خود را بازمی‌خرد، ولی پس از آنکه توانست مبلغ مزبور را جمع آوری کند، دستگیر و اعدامش کردند، و پس از بردن اثاث خانه‌اش، حتی در و پنجره و تیرهای خانه، و دیوارهای آن را با دینامیت منفجر ساختند. نمی‌دانم برای خانواده او چه مانده است، ولی چنان خانواده‌ای بی‌شک دارای دوستانی است و احتمال ندارد چون خانواده‌های فقیر، گرفتار تنگی معیشت شوند. بطور کلی مردم در فقر بی‌اندازه بسر می‌برند. ازین گذشته عده زیادی در جنگ جان خود را از دست داده‌اند. داد و ستد را کد مانده است. مردانی که می‌خواهند کار کنند و خرج خانواده خود را در آورند نمی‌توانند کاری پیدا کنند. قشون روسها واردوی صمدخان که همه سواره‌اند خود و اسب‌هایشان مقدار معتنا بهی آذوقه مصرف می‌کنند.

در حال عادی چنین مصرف اضافی در میان نبوده است. این یکی از عللی است که قیمت‌ها بالا رفته و ارزاق کم شده است. من هرگز فکر نمی‌کردم شاهد دوره وحشتی باشم، مانند آنچه در زمستان گذشته دیدم!»

قسمت زیر از نامه دیگری است از همان نویسنده به تاریخ ۹ مارس ۱۹۱۲:

«می‌خواهم مطلبی را درباره وضع اینجا اضافه کنم. در روزنامه‌های خوانیم که اوضاع ایران رو به بهبود گذاشته است و روسیه سپاهیان خود را بیرون می‌برد. سپاهیان روس در مرز عثمانی تمرکز یافته‌اند و وعده‌ای هم از تبریز بدانجا فرستاده شده‌اند. ولی اگر آنها بروند شهر بکلی به دست صمدخان خواهد افتاد. شهر پراز سواران اوست. نه تنها مردان جنگی بلکه مردم معمولی نیز مجبور شده‌اند تمام سلاحهای خود را به آنها بدهند. سنگرها و مواضع دفاعی را ویران کرده‌اند و سران مردم را یا کشته یا مجبور به فرار ساخته‌اند. حکومت طهران نماینده‌ای در اینجا ندارد، زیرا صمدخان را دولت برسمیت نمی‌شناسد. گرچه فکر نمی‌کنم اگر روسها سپاه خود را بیرون ببرند وضع از این بدتر شود، ولی تا کنون خطر چپاول و کشتار همگانی مردم را تهدید نکرده است. اکنون مشغول ویران کردن ارگ هستند. قسمت عمده دیوارهای آن را برداشته‌اند. این هفته بالاخانه آن را با دینامیت منفجر کردند.»

قسمت زیر از نامه دیگری است که یکی از خبرنگاران که قبلاً از ویادشده است، به تاریخ ۲۳ مارس نوشته است:

«اوضاع اینجا از لحاظی بهتر شده است. توقیفها

و اعدامها که بطور روزانه انجام می‌شد اکنون تقریباً متوقف گشته است. فقط يك نفر اخیراً در ملاعام کشته شده است، ولی اخاذی و تعدی به صورت سابق ادامه دارد. داد و ستد بکلی متوقف گشته است. صمدخان که خودش خود را والی خوانده است و هرگز کسی او را منصوب نکرده، و بجز روسها کسی او را به رسمیت نشناخته است، با قدرتی آهنین حکمرانی می‌کند. اگر حکومت قدیم مردم را با شلاق تنبیه می‌کرد، اکنون صمدخان با تازیانه‌ای مجازات می‌کند که نوکهای آهنین دارد. مردم از گرسنگی می‌میرند. او تاجر عمده گندم است. جالب اینکه اخیراً شنیدم نانوائی را به خاطر گرانفروشی، بیست تومان جریمه کرده است! نمی‌دانم چه خواهد شد. روسها به جای بیرون بردن سپاه خود، عده آنها را زیادتر کرده‌اند و سپاهیان خود را به نواحی مختلف آذربایجان گسیل می‌دارند. شایع است که در دسرهای تازه‌ای در پیش است. عده زیادی فکر می‌کنند قیامی دروغین ترتیب خواهند داد تا الحاق این ایالت به روسیه موجه جلوه کند. فقر و درماندگی به حد اعلا رسیده است».

نامه زیر از یکی از دوستان است که با اوضاع تبریز آشناست و بایکی از اروپائیان مقیم آنجا مکاتبه دارد:

«نامه‌ای به تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۲ از تبریز حاکی است که نوشته‌های روزنامه «شرق نزدیک»، درباره اوضاع ایران بیشتر از گفته‌های روزنامه «تایمز» قابل اعتماد است. می‌گوید خاموشی اخیر تبریز و آذربایجان معنی‌اش این نیست که اتفاقی روی نمی‌دهد: چندماه است در نواحی اردبیل و سراب جنگ ادامه دارد. روسها سعی می‌کنند شاهسونها را که از محمد علی میرزا دست برداشته

و پسرش را پذیرفته‌اند، خلع سلاح کنند؛ کوشش می‌شود تا استقلال آذربایجان حفظ گردد، که به عقیده نویسنده نامه بطور واضحی این استقلال از دست‌رفته است. عده‌ای سعی می‌کنند با صمدخان مبارزه کنند، که نه شهر را تصرف کرده است و نه به‌والیگری منصوب شده و تنها آلت دست روس‌هاست و هر وقت که بخواهند و بدو احتیاج نداشته باشند، می‌توانند از او حمایت نکنند. نویسنده می‌گوید اگر انگلستان باور کند که روسیه سپاه خود را بیرون می‌برد، به‌راستی فریب خورده است. تایمز نوشته است که عده‌ای به‌روسیه بازگشته‌اند، ولی سربازان دیگری دائم وارد می‌شوند. تایمز نه‌تنها اخبار را تحریف می‌کند، بلکه اخبارش دروغ و گمراه‌کننده است. امروز (۱۳ ژوئیه ۱۹۱۲) افراد و توپ‌های زیادی به تبریز رسیده‌اند و عده‌ای هفته گذشته برای مقابله با شاهسون‌ها رفته‌اند.»

فهرست اعلام

آسیائی (آسیائینها)	آ
۱۶	آجی چای (یل)
آقاخان کرمانی (میرزا...)	۲۳۱ - ۲۱۹
۱۳	آخرین دفاع ققی زاده (مقاله...)
آقاجنی	ح ۲۰
۱۰۹	آذربایجان
آگلاند (مستر...)	۲۰ - ۶۸ ح ۷۲ - ۷۳ - ۸۴ - ۸۷
۱۸۰	۹۹ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸
آلبانی	۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹
۱۵۵ ح	۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۲۶
آلمان	۱۲۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۶ - ۱۷۱
۱۶۵ - ۵۲ - ۵۰ - ۴۹ - ۳۰ - ۲۹	۱۸۹ - ۱۹۴ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۱۱
آلمانی	۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۴۴ - ۲۴۵
۱۱۶	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۶۰
آنتونی هوب	۲۶۶ - ۲۶۷
۲۹	آذربایجان
آنگوس هامیلتون	۹۳ - ۲۰۱
۱۶	آرئورنیکلسون (سر...)
آومتریا	۴۱ - ۴۹ - ۵۰
۱۵۵	آژانس پترزبورغ
	۲۲۶
الف	آستارا
ابراهیم نخودیز (مشهدی...)	۴۷ - ۱۰۴ - ۱۸۹
۲۴۸ - ۱۷۷ - ۹۹	آستان قدس رضوی - ر.ك. مشهد
ابراهیم آقا قفقازی	آسیای مرکزی ۱۰۶ ح

احمدشاه	۱۲۰ - ۱۵۹
۱۴ - ۱۳۷	ابراهیم خلیل (حاجی..)
احمد قفقازی	۱۹۳
۲۰۳	ابراهیم کاظم‌زاده
احمد قهوه‌چی (مشهدی..)	۱۶۳
۲۳۸ - ۲۳۰	ابن‌اثیر
احمد یوزباشی	۱۶۲ ح
۲۳۸ - ۲۳۰	ابوالحسن انگجی (حاج‌میرزا..)
اختناق ایران (کتاب..)	۱۷۳ - ۱۷۲
۲۹ - ۲۹ ح - ۳۱ - ۳۳ ح - ۳۶ ح -	ابوسعید
۵۵ ح - ۶۱ - ۶۲ ح - ۶۵ ح	۱۰۸ ح
ادسا	اتاپک
۳۵ - ۵۲	۲۰
ادوارد گرانویل براون - ر.ک. براون	اتریش
ادواردگری (سر..)	۳۵ ح
۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۷ - ۲۹ -	اجتماعیون عامیون ایران (کمیته..)
۳۰ - ۳۰ ح - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -	۲۴۰ - ۲۵۴
۳۴ - ۳۶ - ۳۶ ح - ۳۷ - ۳۸ -	اجلال‌الملک
۳۹ - ۴۲ - ۴۴ - ۵۱ - ۵۹ - ۶۸ ح -	۱۲۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۲۴۶
۷۲ - ۷۳ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۷۹ -	اجیبت (روزنامه..)
۱۸۰ - ۲۵۵ - ۲۵۷	۱۹۰ - ۲۵۹
ارتجاعیون	احد مارالانی (نایب..)
۸۳ - ۱۲۹	۹۹ - ۲۳۰
اردبیل	احمد احسانی (شیخ..)
۴۵ - ۴۷ - ۶۲ - ۷۲ - ۱۰۲ - ۱۰۳ -	۲۵۰
۱۵۸ - ۱۶۷ - ۱۸۹ - ۲۲۲ -	احمد پثروه
۲۴۶ - ۲۶۶	۳۲ ح
اردشیر	احمدخان (دکتر..)
۹۲	۲۲
ارزروم	احمدخان (میرشکار محمدعلی میرزا)
۱۰	۱۰۴ - ۱۸۶ - ۱۸۹
ارس (رود..)	احمدخان بنایی (میرزا..)
۴۶ - ۱۰۲	۹۹ - ۲۳۰
ارشدالدوله	احمد سبیلی (میرزا..)
۳۷ - ۵۵ - ۵۵ ح - ۱۶۸	۶۷ - ۸۷ ح - ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۲۷ -
ارفع (سردار...)	۱۶۴ - ۱۷۶ - ۲۱۷ - ۲۲۵ - ۲۲۶ ح -
	۲۴۸

استالین	۱۰۹
ح ۱۰۶	ارفع الدوله
استانبول (= اسلامبول)	۱۹
۱۰ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۵۰ -	ارفع سلطان
۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۸ -	۱۸۹
۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۸ - ۱۱۹ -	ارگ علیشاهی
۱۲۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۲ -	۱۰۸ - ۱۰۸ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۴ -
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۸ -	۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۲ - ۲۱۵ -
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -	۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۱ -
۱۹۶ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۱ - ۲۱۴ -	۲۴۴ - ۲۶۵
۲۱۶ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۷ -	ارمنستان
استرآباد	۲۸ - ۲۲۰
۱۰۶ - ۱۴۸ - ۱۸۶	ارمنی (ارامنه)
استوکس (کاپیتن میجر..)	۶۶ - ۶۹ - ۷۳ - ۱۰۶ - ۱۱۲ -
۱۸ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۱۰۵ -	۱۲۰ - ۱۶۵ - ۱۸۸ - ۱۹۴ - ۱۹۸ -
۱۰۹ - ۱۳۱ - ۱۵۳ - ۱۸۱ - ۱۸۸ -	۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۶۲
استیونس	اروپا
۷۳ - ۷۴	۱۴ - ۱۹ - ح - ۳۵ - ۳۷ - ۵۲ - ۵۵ -
اسدالله ختائی (حاجی..)	۸۲ - ۸۵ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۱۰ -
۱۹۱	۱۱۱ - ۱۳۳ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۵۶ -
اسکو (قصبه‌ای در آذربایجان)	۱۷۶ - ۲۵۶
۲۴۱	اروپائی (اروپائیان)
اسلام	۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۹ -
۱۷ - ۳۰ - ۵۰ - ۵۱ - ۸۳ - ۹۶ -	۴۳ - ۴۸ - ۵۰ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۷ -
۱۹۵ - ۱۹۷ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۲۵۴ -	۷۰ - ۷۱ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۰ -
۲۵۸	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۳۲ -
اسلامبول ر. ک. استامبول	۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳ -
اسلامبولچی	۲۶۶
۲۱۴	ارومی (= ارومیه)
اسلامی	۸۵ - ۹۵ - ۹۹ - ۱۱۰ - ۱۲۱ - ۱۳۱ -
۱۳ - ۹۱ - ۱۲۸ - ۲۴۹ - ۲۵۳ -	۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۶ -
۲۵۴ - ۲۵۸	۱۶۹ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۲۱۱ -
اسلامیه (روزنامه..)	۲۴۲ - ۲۴۶
۲۰۹	اسپانیولی‌ها
اسمارت (شاگرد براون)	۱۲۷
۱۴ - ۱۷	اسپکتیتر (روزنامه..)
اسماعیل (مشهدی...)	۸۹

۲۴۶	اسماعیل امیرخیزی (حاجی..) معروف به قره	۲۵۰	امام‌قلی‌خان
۱۶۵ - ۱۲۰	اسماعیل قره‌داغی	۲۳۰ - ۲۴۲	امان‌الله میرزا
۲۱۷	اسماعیل مدیرالتجار (حاجی..)	۱۲۴	امریکا
۱۶۵	اسماعیل نویری (میرزا..)	۳۸ - ۱۶۶	امریکائی
۱۲۰ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۷	اشتبیب	۳۶ - ۵۳ - ۵۴ - ۸۷ - ۱۲۶	امیر حاجبی گرجی
۱۵۰	اصفهان	۱۰۶	امیر حشمت
۱۰ - ۳۵ - ۴۲ - ۱۰۹ - ۱۶۲ - ۱۸۱	اصفهان	۱۲۱ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۵ - ۱۶۶ -	امیر عشایر
۱۶۲	اصولیه (فرقه..)	۱۷۷ - ۲۳۰	امیر علی (سید..)
۲۵۰	اطاق نظام (= شورای حربی)	۱۵۶	امیر فیروز (= رفیع‌الدوله)
۲۲۴	اطلاعات ماهیانه (مجله..)	۱۷۴	امین‌التجار
ح ۱۷ - ح ۱۹	اعظام‌الممالک	۱۶۵	انجمن اسلامیة (مرکز مخالفان مشروطه)
۱۰۳	افریقا	۱۶۸ - ۱۶۸ - ح - ۲۰۱ - ۲۲۹	انجمن ایالتی تبریز
۳۰	افغان	۸۲ - ۱۲۰	انجمن معادت
۱۶۲	افغانی	۲۱ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۲۱۶	انجمن شاهای آسیائی (مجله..)
۱۶۲	اکلند	۱۱	انجمن ایران
۳۳ - ح ۳۴	المعارف (روزنامه..)	۲۶۰	انزلی
۹۰	المؤید (روزنامه..)	۳۶ - ۳۹ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ -	
۹۱	الهلال (روزنامه..)	۶۳ - ۷۵ - ۱۰۴ - ۱۱۰ - ۱۳۴ -	
		۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۴۹	
		انقلاب در آذربایجان (کتاب..)	

۱۹ - ۵۰ - ۵۳ - ۶۴ - ۹۲ -	۲۱۶
۹۳ - ۹۶ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۲۴ -	انقلاب ایران (کتاب..)
۱۲۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۸۰ -	۱۳ - ۳۱ - ۳۲ - ۶۱ - ۱۲۹ -
۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۳ - ۱۸۱ -	۱۳۰ - ۱۳۵ - ۲۳۹ -
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۰ -	انقلاب تبریز (خریطة..)
۱۹۶ - ۲۰۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ -	۲۰۰
۲۵۹	انقلاب گیلان (تاریخ..)
انگلیش من (روزنامه..)	۱۳۶
۱۶	انقلابیون
انوربیک	۴۳
۱۰۶	انگریز - ر. ک. انگلیس
انوری (شاعر)	انگلیس (انگلستان)
۹۲ - ۱۷ - ۱۷ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۹	
انوشیروان	۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۰ - ۲۷ -
۹۲	۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۲ -
اوکراین	۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۶ - ۳۷ -
۱۵	۳۸ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۴ -
اھر	۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ -
۱۰۲ - ۱۰۱	۵۱ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ -
اھراب (محلہ ای در تبریز)	۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ -
۲۳۱ - ۷۰	۶۳ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۸ -
اھل بیت	۶۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ -
۷۷	۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ -
اھلی (شاعر)	۸۴ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ -
ح ۲۲۶	۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۰۹ -
ایتالیا	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ -
۱۵ - ۳۰ - ۳۵ - ۱۰۶ - ۱۵۵ -	۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۹ -
ایتالیائی (ایتالیائی)	۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ -
ح ۲۰۸ - ۹۵	۱۴۶ - ۱۴۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۸ -
ایتون (مدرسه..)	۱۷۲ - ۱۷۲ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۹	۱۸۳ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۸ -
ایجیشن گازت (روزنامه..)	۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۲۳ -
۸۹	۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
ایران	۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۲ -
۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ -	۲۶۳ - ۲۶۷ -
۱۶ - ۱۷ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ -	انگلیسی (انگلیسیان)
۲۰ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۷ -	۱۱ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ -

۱۸۴ - ۱۸۰ - ۱۵۶ - ۱۵۴ - ۱۴۶	- ۳۲ - ۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۸
۲۲۰ - ۲۰۶ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۸	- ۳۷ - ۳۶ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۳
۲۶۰ - ۲۵۸	- ۴۴ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۹ - ۳۸
ایرانی (مجموعه شعر)	- ۴۹ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶ - ۴۵
۱۲	- ۵۴ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۵۰
ایرلند	- ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵
۲۹	- ۶۷ - ۶۶ - ۶۵ - ۶۴ - ۶۳
ایروان	- ۷۴ - ۷۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰
۲۵۰ - ۴۶	- ۸۴ - ۸۳ - ۷۹ - ۷۶ - ۷۵
ایزولسکی (مسیو..)	- ۸۹ - ۸۸ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵
۴۹ - ۳۲	- ۹۷ - ۹۵ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱
ایندو - ایرانیکا (روزنامه..)	- ۱۰۲ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸
ح ۲۰	- ۱۰۸ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲
ایوانس	- ۱۱۳ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۱۰۹ - ۱۰۸
۲۰۰	- ۱۲۳ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰
ایوان گرجی	- ۱۳۰ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴
ح ۳۶	- ۱۴۰ - ۱۳۸ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳
ایوردون	- ۱۴۷ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۴ - ۱۴۳
۱۹	- ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱
ایوینینگ تایمز (روزنامه..)	- ۱۷۸ - ۱۶۲ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵
۸۹	- ۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸
	- ۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۸۲
ب	- ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۰ - ۱۸۸ - ۱۸۷
بابایف	- ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵ - ۲۰۴
۱۴۲ - ۱۲۹	- ۲۲۱ - ۲۱۶ - ۲۱۴ - ۲۱۳ - ۲۱۲
باب عالی	- ۲۳۹ - ۲۲۸ - ۲۲۵ - ۲۲۴ - ۲۲۳
۱۴۹ - ۹۶ - ۹۵ - ۸۵	- ۲۵۰ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۴۵ - ۲۴۴
بابی (بایان)	- ۲۶۰ - ۲۵۸ - ۲۵۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴
ح ۱۴۴ - ۱۲ - ۱۱	۲۶۶ - ۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲
بابیه (فرقه..)	ایرانی (ایرانیان)
۱۱	- ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰
باحث (کتاب..)	- ۴۵ - ۳۷ - ۳۲ - ۳۰ - ۲۸ - ۱۷
۱۷۹	- ۶۱ - ۶۰ - ۵۸ - ۵۶ - ۵۴ - ۴۶
بادامک (محلای است)	- ۶۹ - ۶۸ - ۶۶ - ۶۴ - ۶۳ - ۶۲
۴۲	- ۹۳ - ۹۲ - ۹۰ - ۸۹ - ۸۴ - ۷۶
بادکوبه	- ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۹ - ۱۱۲ - ۹۵
۲۰۵ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۳۸ - ۸۵	- ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۳۳ - ۱۲۶ - ۱۲۱

بختیاری‌ها	۲۱۵ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۵۸
۴۲ - ۱۰۹	باربیه دومنار
بدر (جنگ..)	۱۱۲
۲۵۸	بارسیسپول (ه. ن.)
بدروس آندرتاسیان	ح ۸۰
۶۹	بارنج (قریه‌ای نزدیکی تبریز)
بدیع‌الزمان همدانی	ح ۲۳۶
۹۲	باسمنج (قریه‌ای در دو فرسخی تبریز)
برادران اسکندانی	۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۶۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ -
۱۳۳	۱۷۳ - ۱۸۶ - ۲۱۷ - ۲۵۰
براون	باشقلعه
۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۲ - ح ۱۲ - ۱۳ -	۱۲۰ - ۱۲۱
۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ح ۱۶ - ۱۷ - ح ۱۷ -	باغ شمال
۱۸ - ۱۸ - ح ۱۸ - ۱۹ - ح ۱۹ - ۲۰ -	۶۹ - ۸۱ - ۹۶ - ۱۳۴ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۲۱ - ۲۱ - ح ۲۱ - ۲۲ - ح ۲۲ - ۲۳ -	۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۶۳ - ۱۶۳ - ح
۲۴ - ح ۲۴ - ۲۵ - ح ۲۵ - ۲۶ - ح ۲۶ -	۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۹۱ -
۲۷ - ح ۲۷ - ۲۸ - ح ۲۸ - ۲۹ - ح ۲۹ -	۲۱۳ - ۲۲۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ -
۳۰ - ح ۳۰ - ۳۱ - ح ۳۱ - ۳۲ - ح ۳۲ -	۲۳۹
۳۳ - ح ۳۳ - ۳۴ - ح ۳۴ - ۳۵ - ح ۳۵ -	باغ‌میشه (محلله‌ای در تبریز)
۳۶ - ح ۳۶ - ۳۷ - ح ۳۷ - ۳۸ - ح ۳۸ -	۱۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۳۹ - ح ۳۹ - ۴۰ - ح ۴۰ - ۴۱ - ح ۴۱ -	باغ نظام‌الدوله (خانه شجاع‌الدوله)
۴۲ - ح ۴۲ - ۴۳ - ح ۴۳ - ۴۴ - ح ۴۴ -	۱۰۷
۴۵ - ح ۴۵ - ۴۶ - ح ۴۶ - ۴۷ - ح ۴۷ -	باقر خان (سالار ملی)
۴۸ - ح ۴۸ - ۴۹ - ح ۴۹ - ۵۰ - ح ۵۰ -	۱۳۱ - ۱۶۸ - ۲۰۶ - ۲۱۸ - ۲۳۰ -
۵۱ - ح ۵۱ - ۵۲ - ح ۵۲ - ۵۳ - ح ۵۳ -	۲۴۳
۵۴ - ح ۵۴ - ۵۵ - ح ۵۵ - ۵۶ - ح ۵۶ -	باکو
۵۷ - ح ۵۷ - ۵۸ - ح ۵۸ - ۵۹ - ح ۵۹ -	۲۰ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۲۲۰ -
۶۰ - ح ۶۰ - ۶۱ - ح ۶۱ - ۶۲ - ح ۶۲ -	بالتیک
۶۳ - ح ۶۳ - ۶۴ - ح ۶۴ - ۶۵ - ح ۶۵ -	۶۰
۶۶ - ح ۶۶ - ۶۷ - ح ۶۷ - ۶۸ - ح ۶۸ -	بالکان
۶۹ - ح ۶۹ - ۷۰ - ح ۷۰ - ۷۱ - ح ۷۱ -	ح ۱۵۵
۷۲ - ح ۷۲ - ۷۳ - ح ۷۳ - ۷۴ - ح ۷۴ -	بالمورال
۷۵ - ح ۷۵ - ۷۶ - ح ۷۶ - ۷۷ - ح ۷۷ -	۱۹۸
۷۸ - ح ۷۸ - ۷۹ - ح ۷۹ - ۸۰ - ح ۸۰ -	بحران ۱۹۱۱ در ایران (نوشته براون)
۸۱ - ح ۸۱ - ۸۲ - ح ۸۲ - ۸۳ - ح ۸۳ -	ح ۴۰ - ۳۱
۸۴ - ح ۸۴ - ۸۵ - ح ۸۵ - ۸۶ - ح ۸۶ -	بحران ایران (رساله..)
۸۷ - ح ۸۷ - ۸۸ - ح ۸۸ - ۸۹ - ح ۸۹ -	۱۰۱ - ۱۳۱
۹۰ - ح ۹۰ - ۹۱ - ح ۹۱ - ۹۲ - ح ۹۲ -	
۹۳ - ح ۹۳ - ۹۴ - ح ۹۴ - ۹۵ - ح ۹۵ -	
۹۶ - ح ۹۶ - ۹۷ - ح ۹۷ - ۹۸ - ح ۹۸ -	
۹۹ - ح ۹۹ - ۱۰۰ - ح ۱۰۰ - ۱۰۱ - ح ۱۰۱ -	

۴۹ - ۵۵ - ۵۶	بلغاریان
پتريك براون (س.س.)	۱۵۰
۲۱	بمبئی
پرنس قره‌طاغ	۲۹ ج
۱۵۵	بنغازی
پری بونوزوف	۱۰۶
۴۲	بوشهر
پطروس آندرتاسیان	۵۷
۱۳۳ - ۱۷۷ - ۲۳۰ - ۲۴۴ - ۲۶۲	بهار (ملك الشعراء..)
پلونا	۱۷ - ۲۲
۹	بهاء
پنسوبنی	۱۱
۱۵۶	بهائی (بهاثیان)
پوتامایا	۱۱ - ۱۲ - ۱۲ ج
۷۵	بیوک خان امیر عشایر خلخال
پوختیانف	۱۰۲
۴۹ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۸	
پوزداود	پ
۱۷	پارسیان
پوکلوسکی	۲۸
۱۸	پاریس
پوکلوسکی کنزیل	۱۹ - ۲۲ - ۳۵ - ۴۹ - ۵۲ - ۱۱۹ ج -
۵۸	۱۲۳ - ۱۲۳ ج - ۱۲۵ - ۱۲۷ -
پیره بازار	۱۳۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۸۸ - ۱۹۷ -
۱۳۸	۲۱۲ - ۲۵۸
پیغمبر (= مصطفی)	پال مال (مجله..)
۲۷۷ - ۱۷۳ - ۲۵۴	۲۵۹
ت	پالمر
	۱۰
تاتار	پالمرستون
۱۱۲	۲۸
تاردوف	پاناما (قرعه..)
۶۱	۳۸
تاریخ احصاء جراید فارسی	پترزبورغ (پیترزبورغ)
۱۳۶ - ۱۸۴	۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۲۶ - ۱۵۵ - ۱۸۰ - ۲۲۶ -
تاریخ ادبیات ایران	۲۵۵ - ۲۵۷
۱۲ - ۱۳	پتروف

۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ -	تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا
۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۸۰ - ۸۲ -	سعیدی
۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۸ -	۱۲
۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ -	تاریخ ادبیات ایران از قدیم‌ترین ادوار
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۱ -	تا فردوسی
۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -	۱۲
۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۰ -	تاریخ ادبیات ایران در دوره تسلط تاتار
۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ -	۱۲
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ -	تاریخ ادبیات ایران در دوره معاصر
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۳ -	۱۲
۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ -	تاریخ جدید میرزا علی محمد باب
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۳ -	۱۱
۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۰ -	تاریخ شعر عثمانی
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -	۱۳
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -	تاریخ طبرستان
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۰ -	۱۳
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ -	تاریخ گزیده
۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۱۵ -	۱۳
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -	تاریخ مشروطه ایران
۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۲۶ -	۱۴ - ۲۳ - ۲۱۶
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -	تاریخ مطبوعات ایران
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ -	۱۹۵
۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۷ -	تاریخ منظوم انقلاب
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ -	۱۷
۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ -	تان (روزنامه..)
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ -	۱۲۳
۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -	تایلر
	۲۰۰
تبریزی (تبریزیان)	
۲۱ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۸۶ -	تایمز (روزنامه..)
۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۸ -	۱۸ - ۲۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۸ - ۵۵ -
تذکره الشعراء دولتشاه	۵۶ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۵ - ۱۲۲ -
۱۳	۲۰۴ - ۲۶۲ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -
ترجمان الحقیقت (روزنامه..)	تبریز
۱۱۰ - ۱۳۱ - ۱۵۰ - ۱۵۴ - ۱۹۶ -	۱۰ - ۱۴ - ۱۷ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -
ترك (ترکها)	۲۳ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۴ -
۹ - ۱۶ - ۱۷۴ -	۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۷ - ۶۰ -
ترکمان چای	۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -

۳۱ - ۳۲ ح - ۳۳ - ۳۴ - ۴۲ -	۴۶
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ -	ترکمن (ترکمانان)
۶۰ - ۶۵ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ -	۳۵ - ۵۱ - ۵۴ - ۱۰۶
۸۲ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۲۰۲ -	ترکی
۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -	۱۰ - ۱۳ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۹۳ -
۱۰۹ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -	۹۸ - ۱۱۰ - ۱۱۲ ح - ۱۴۱ - ۱۵۰ -
۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۳۴ -	۱۸۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۹ -
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ -	۲۲۱ - ۲۲۵ - ۲۴۹
۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۶۷ - ۱۷۵ -	ترکیه
۱۸۶ - ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۱۱ -	۲۹ - ۴۹ - ۵۰ - ۹۵ - ۲۶۰
۲۲۶ ح - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۸ -	ترنر (ج. د.)
۲۴۰ - ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۵ -	۶۲ - ۶۶ - ۶۷ - ۷۰ - ۱۹۸ - ۲۱۰ -
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۵ -	۲۲۷ - ۲۴۷ ح - ۲۵۹ - ۲۶۰
تهرانچی	تزار نیکلا
۲۱۴	۱۱۳
تهرانی	تشیع
۲۱۵	۸۵
	تصوف
ث	۱۱
ثقة الاسلام (میرزا علی..)	تفلیس
۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۶ - ۸۲ - ۸۴ -	۱۴۱ - ۱۴۳ - ۲۰۳ - ۲۲۶
۸۵ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۷ - ۹۸ -	تقی تقی‌اوف
۱۲۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۶۱ -	۲۲۰
۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۲ - ۱۷۳ -	تقی‌خان یوزباشی (معروف به بالا تقی خیابانی)
۱۷۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۷ - ۲۱۲ -	۱۹۳ - ۲۳۰ - ۲۴۳
۲۱۲ ح - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۳۷ -	تقی‌زاده (سیدحسن..)
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ -	۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۰ ح - ۲۱ -
۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ -	۲۲ - ۲۲ ح - ۲۳ - ۸۶ - ۸۸ -
ثمرات اتحاد ما با روسیه (جزوه..)	۹۶ - ۹۶ ح - ۱۰۹ - ۱۱۵ ح - ۱۲۴ -
۸۰ ح	۱۳۱ - ۱۴۸ - ۱۵۶ - ۱۵۷ -
	۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۹۶ - ۱۹۹ -
ج	تقی قلیج (آقامیر..)
جامی (شاعر)	۱۶۶
۱۴۴ ح	تورنر - ر. ک. ترنر
جان ویلکینسن گیپ	تهران
۱۳	۱۰ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ -

۱۸	جبار (نام کشتی روسی)
چرکس (ها..)	۵۴
۱۰۶ ح	جرج بارکلی (سر..)
چرگر (قریه..)	۶۸ ح - ۷۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷
۱۰۴	جرج بوکانان (سر...)
چرنداب (= چهاراندواب) محله‌ای در	۳۶ ح - ۲۵۵ - ۲۵۷
تبریز	جسم و گل (مثنوی..)
۱۷۳ - ۲۱۸ - ۲۱۸ ح	۲۲۶ ح
چلبیانلو (ایل..)	جعفر آقا
۱۰۲	۱۶۶
چنگیزیان	جعفر خباز (میر..)
۱۰۸	۱۶۸
چول باغی	جلفا
۲۴۸	۵۷ - ۶۴ - ۸۴ - ۱۰۱ - ۱۲۶ - ۱۴۳ -
چهارمقاله	۲۲۱ - ۲۳۴ - ۲۶۱
۱۳	جمال‌الدین افغانی (سید..)
چین	۱۰
۳۹ - ۲۹	جمال‌الدین واعظ اصفهانی (سید..)
	۲۳۸
	جمشید
	۹۲
ح	جهانگیر صوراسرافیل (میرزا..)
حاج پیشنماز مجتهد سلماسی	۲۳۹
۱۲۰	جمعیت ایرانیان مقیم استانبول (= انجمن
حاجی آقا (قریه‌ای در ۸ فرسخی تبریز)	سعادت)
۲۳۳	۸۲
حاجی آقا خلیل	
۱۱۹	
حاجی آقا رضازاده (میرزا..) مدیر روزنامه	
شفق	چ
۸۷ - ۹۹ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۷ - ۱۶۶	چایچ محمد
حاجی ایلخانی	۲۲۱
۱۰۳	چارلز هاردینگک (سر..)
حاجی خان (مشهدی..)	۴۹
۶۷ - ۹۹ - ۲۰۶ - ۲۳۰	چاریکوف
حاجی صفرعلی (مدرسه..)	۸۵ - ۱۵۵
۲۴۲	چچین (ها..) طایفه‌ای در شمال قفقاز
حاجی علیلو (ایل..)	۱۰۶ - ۱۰۶ ح
۱۰۲	چرچیل

حاجی قفقازی (مشهدی..)	۱۶۴ - ۱۷۷ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۳	حسن قفقازی	۲۰۳
۲۳۸		حسین بن علی (حضرت..)	۱۷۳ - ۲۵۲ - ۲۵۳
حاجی میرزاجانی	۱۱	حسین خان مارالانی (حاجی..)	۲۳۶ ح
حافظ	۱۰ - ۹۲	حسین خوئی (میرسید..)	۱۴۱
حب‌المتمین (روزنامه..)	۲۱-۲۲ ح - ۳۲ ح - ۱۳۲ ح - ۱۴۷ ح -	حسین فشنگچی	۱۶۵
حبیب آقازاده (میرزا..)	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۴	حسینقلی تبریزی (حاج..)	۲۲
۱۴۱		حسینقلی خان (وزیر خارجه ایران)	۵۰ - ۵۱
ح. ت. - ر. ك. تقی‌زاده		حسین‌قلی خان نواب	۱۸ - ۳۵ - ۱۰۴ - ۱۸۷ - ۱۹۸
حرکات اسلام برپادکن حکومت روس		حسین کاظم‌زاده	۱۵۷
(جزوه..)	۲۲	حسینکلو (ایل..)	۱۰۲
حرم حضرت رضا		حسین واعظ (میرزا..)	۱۶۵ - ۲۲۳
۱۷۸ - ۱۷۹		حسین همدانی (میرزا..)	۱۱
حسن (پسر ۱۸ ساله علی‌سیو)		حسنت‌الدوله	۲۳۵
۶۷ - ۹۸ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷		حضرت حجت (ع)	۱۹۵
حسن (کربلائی..)	۱۶۷	حقیقت وقایع جان‌گداز شمال (مقاله..)	۲۱
حسن (گماشته کنسول روس)	۵۱	حکم آباد (مجله‌ای در تبریز)	۸۸ - ۲۰۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲
حسن آقا صراف	۲۳۰	حکم آوار (با تلفظ تبریزیها) = حکم آباد	
حسن آقا گنجه‌ای	۱۵۸	حکومت ترور در تبریز، مسئولیت‌انگلیس	(جزوه..)
حسن تبریزی (شیخ.. مشهور به		۶۵ ح - ۲۱۹	
کیمبریچی		حکومت وحشت‌رومها در تبریز (رساله..)	
۱۴ - ۱۹ - ۱۹ ح - ۲۰			
حسن ختائی (حاجی..)	۱۵۹		
حسن دائمی (میرزا..)	۱۶۳ ح		
حسن شریف‌زاده (سید..)	۲۲۳		

۱۸۳	۲۰۰
خیابان (با تلفظ تبریزیها) = خیابان	حنین (جنگ)
[رك]	۲۵۸
خیرالکلام (مطبعة..)	
۱۳۸	
	خ
	خارکف
	ح ۳۶
د	ختائی (ها)
داراب میرزا	۱۷۳ - ۹۶
۱۰۴ - ۴۷ - ۴۶	خداآفرین (پل..)
داریوش	۱۸۹ - ۱۰۲
۹۲ - ۲۸	خراسان
دانشناقصونیون (کمیتة..)	۱۷۸ - ۱۴۸ - ۱۲۶ - ۲۲
۱۲۷ - ۱۲۰	خراسانی
داغستان	۱۴۹
۲۱۴ - ۱۰۶	خروشچف
داموکلس	ح ۱۰۶
۱۱۹ - ۱۱۹ - ح ۱۲۰ ح	خزر (دریای..)
دانتون فرانسوی	۱۱ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۲ - ۵۴ - ۱۰۶
۲۲۳	خزعل (شیخ..)
دانشکدهٔ زبانهای شرقی کیمبریج	۱۰۹
ح ۱۰	خسروشاه (قصبه‌ای در آذربایجان)
دانشمندان آذربایجان (کتاب..)	۲۲۰
ح ۲۲۶	خلافت (روزنامه..)
درب باغمیشه (بازارچه‌ای در تبریز)	۱۹
۹۶	خلخال
دمکرات (دمکراتها)	۱۰۲
۱۰۰	خمامی
دنشواوی (دهکده..)	۱۴۲
ح ۱۵ - ۱۵ ح	خوی
دنیای مسلمان (روزنامه..)	۱۰۱ - ۱۰۷ - ۱۴۸ - ۱۵۵ - ۱۶۱ - ۱۸۸
۱۸۸	۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۲ - ۱۹۶ -
دنیسن راس (سر..)	۲۱۱ - ۲۳۶ ح - ۲۴۶
۱۶ - ۱۶ ح - ۱۷ ح	خیابان (بازارچه و محله‌ای در تبریز)
دول (قریه..)	۹۶ - ۱۶۸ - ۲۰۰ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ -
۱۲۱	۲۴۳
دولت آباد	خیام
۱۰۵ - ۵۵	

دوه‌چی (محلله‌ای در تبریز) به فارسی شتریان	۳۶ ح رسمی کتاب (روزنامهٔ ..)	۲۰۰ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۹۹ - ۲۳۱ -	۱۹۷ - ۲۴۸
دهندا	رسول زاده	۲۴۰	۱۷۰
۱۷ - ۱۹	رشت		
دیزرایلی	۱۷ - ۲۲ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۴ -		
۲۸	۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۷۵ - ۱۰۴ -		
دیلون (مستر ..)	۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۳۲ - ۱۳۴ -		
۱۵۶	۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۶ - ۱۴۹ -		
دیلی تلگراف (روزنامه ..)	۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۲۸ -		
۴۳	رشتچی		
دیلی کرونیکل (روزنامهٔ ..)	۲۱۴		
۱۹۰	رشتی		
دیلی نیوز (روزنامهٔ ..)	۲۱۴ - ۱۳۴		
۱۹ - ۸۹	رشیدالدوله (کریم خان)		
	ح ۲۳۶		
	رشیدالدین (خواجه ..)		
	۹۷ - ۱۰۸ ح		
	رشیدالسلطنه		
	۱۱۰		
	رشیدالملک (حاکم اردبیل)		
	۴۷ - ۷۳ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۰ -		
	۱۱۸ - ۱۳۰ - ۱۶۸ - ۲۲۷ - ۲۴۶ -		
	رضا (حضرت ..)		
	۲۲ - ۷۵ - ۱۷۸ - ۱۸۰ -		
	رضا (کربلانی ..)		
	۱۶۶		
	رضا تاجر (مشهدی ..)		
	۲۳۴		
	رضاخان (معروف به جنرال)		
	۱۴۱		
	رفیع الدوله		
	۷۳ - ۹۴ ح - ۱۶۵ - ۱۷۴ -		
	رفیع کلانتر (حاج میرزا ..)		
	۲۴۹		
	رکن الدوله		
و			
رایبنو (کنسول انگلیس در رشت)			
۱۷ - ۲۲ - ۱۳۶ - ۱۸۴ -			
راسته بازار (محلله و بازاری در تبریز)			
۱۵۸ - ۱۶۳ -			
راسته کوچه (محلله‌ای در تبریز)			
۲۰۲			
راکوزا (کلنل ..)			
۴۶ - ۴۷ -			
راهنمای کتاب			
ح ۲۰			
رجب بیک			
۱۵۹			
رحیم خان قره داغی			
۱۶۸ - ح ۲۳۶ - ۲۳۸ -			
رحیم خان چلبیانی (سردار نصرت)			
۴۵ - ۴۶ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۲۰۸ -			
رحیم سلماسی (ملا ..)			
۱۷۷			
رستف			

۲۳۶ ح - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ -	۱۷۸
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ -	رم
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۴ -	۳۵ - ۵۲
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ -	روسیپیر
۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ -	۲۲۳
۲۶۷	رودکی (شاعر)
روسیه (= روس)	۹۲
۹ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ -	روریتانیا (کشور خیالی)
۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ -	۲۹
۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۶ ح -	روسها (= روس)
۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ -	۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ -
۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ -	۲۳ - ۲۴ - ۳۶ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۲ -
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ -	۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۴ - ۵۵ -
۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ -	۵۶ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ -
۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ -	۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ -
۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ -	۶۸ ح - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ -
۷۶ - ۷۹ - ۸۰ ح - ۸۱ - ۸۲ -	۷۵ - ۷۶ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ -
۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۷ ح - ۸۸ -	۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۷ ح - ۸۸ -
۹۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ -	۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ -
۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ -	۹۴ ح - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۰ -
۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -	۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -
۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ -	۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -
۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۲ -	۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ -
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -	۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ -
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ -	۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ -
۱۴۹ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -	۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶ -
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۷۰ - ۱۷۱ -	۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -
۱۷۲ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ -	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۰ - ۱۵۳ -
۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ -	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۱ -
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -	۱۶۲ - ۱۶۳ ح - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۳ -
۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۱۲ -	۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ -
۲۱۳ - ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -	۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷ -
۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -	۱۸۸ - ۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۸ - ۲۰۲ -
۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۰ -	۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۵۲ -	۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -
۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ -	۲۱۹ - ۲۲۲ ح - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -
۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ -	۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -

سانزبوری	روسکایا اسلور (روزنامهٔ..)
۲۸	۶۱
ساوجیلاغ	روسها در ایران (مقاله..)
۱۰۳	ح ۶۶
ساره	روسیهٔ آزاد (روزنامهٔ..)
۵۵	۶۵
سبز میدان	رویتر
۶۳	۲۵۷ - ۲۵۷ ح
سبیل‌الرشاد (روزنامهٔ دینی..)	ریویواف ریویوز (روزنامهٔ..)
۱۹۷	۸۹
سپهدار اعظم	
۱۶ - ۷۲ - ۷۳ - ۱۳۸ - ۱۹۴ - ۱۹۸ -	ز
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۶ ح - ۲۴۷	زاپلسکی
سپهر (روزنامهٔ..)	۴۲
۶۵	زرنه (قریه..)
ستارخان (.. سردار ملی)	۲۴۳
۱۶ - ۱۷ - ۱۳۱ - ۱۶۸ - ۱۷۷ - ۲۰۲ -	زکریا تاجریاشی
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۱۶ -	۱۸۷ - ۱۸۹
۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۶ - ۲۲۷ -	زنارسکی (ژنرال..)
۲۳۰ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۸	۴۱
سراب	زنجان
۲۴۶ - ۲۶۶	۴۶ - ۱۰۴ - ۱۶۵
سرخاب (محلای در تبریز)	
۱۶۳ - ۲۴۰	ژ
سردار اسعد	ژاین
۱۴۷ - ۱۵۴	۳۸
سردار معتمد	زورژ بارکلی
۱۴۹	۱۰۵
سرگذشت فریگات (کتاب..)	
۲۰۸	س
سسلی (مستر..)	سازوف (سیو..)
۱۴۳	۴۹ - ۷۲ - ۷۵ - ۱۹۶ - ۲۵۵
سعادت (مدرسهٔ..)	ساعداالملک (میرزا هاشم‌خان..)
۸۸ - ۹۲ - ۹۳ - ۱۴۳ - ۱۶۸ - ۱۸۲ -	۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۲۳۵
۲۲۴	سالارالدوله (برادر محمدعلی میرزا)
سعدالدوله	۵۴ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۱۰۱	۱۸۹

۵۷	سعدی
سوئدی	۹۲
۵۷	سفارت انگلیس
سویس	۱۶ - ۳۱ - ۳۲ ح - ۳۳ - ۴۲ - ۵۰
۲۹ - ۱۹	۵۳ - ۵۸ - ۱۶۲
سهراب	سفارت روس
۲۴۲	۳۴ - ۴۲ - ۴۳ - ۵۰ - ۵۱ - ۱۰۲
سیدالمحققین	۱۰۳ - ۱۰۴
۱۶۵	سفاکی روسها در تبریز (مقاله)
سید حمزه (مقبره..)	۸۹
۱۶۸	سلطان حمید
سیدعلی آقا داماد (مجتهد)	۲۰۶
۱۱۷	سلماس
سیسیل سهرینگ رایس (سر..)	۹۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۴۸ - ۱۵۵
۳۲	۱۶۱ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۹۶
سیف السادات	۲۴۱ - ۲۴۶
۱۱۷	سلیم (شیخ..)
سیف خیابانی (حاج..)	۶۷ - ۸۲ - ۸۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۴۰
۱۶۸	۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۴ ح - ۱۷۶
سیلگمن (مؤسسه..)	۲۱۰ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۳۰ - ۲۵۵
۴۸ - ۴۷ - ۳۹	۲۵۸
ش	س. م. ت - (نام مستعار تقی زاده در مقالاتی که در ترکیه چاپ می شد)
شاپور ذوالاکتاف	۲۱ - ۲۲ - ۹۶
۹۲	سمله (شهری در هند)
شاطرانلو (طایفه..)	۱۵۳ - ۱۸۸
۱۰۲	سن پترزبورگ
شاهسون	۴۱ - ۴۲ - ۴۹ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۵
۲۶۷ - ۲۶۶ - ۱۹۲ - ۱۸۹ - ۱۰۲	سنت بارتولومئوس (بیمارستان..)
شاه عباس	۱۰
۹۲	سنت پترسبورگ
شاه مخلوع - ر. ک. محمدعلی میرزا	۳۶ ح
شاه و درویش (مثنوی..)	سنی (مذهب..)
۲۲۶ ح	۱۰۶ ح
شستر	سوسیال دموکرات ایران (کمیته..)
۲۴۶ - ۱۱۹	۲۴۰
شمیر (روزنامه..)	سوئد

۱۴۲ - ۱۳۰	۲۵۹
ششگلان (محلله‌ای در تبریز)	شجاع‌الدوله (صمدخان مراغه‌ای)
۱۶۸	۶۱ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۸ ح - ۷۰
شعاع‌السلطنه (برادر محمدعلی میرزا)	۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۸۳
۱۰۵ - ۵۸ - ۵۶ - ۵۵ - ۵۴ - ۳۷	۹۴ ح - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۴۹ - ۱۴۸	۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۶
شفق (روزنامه..)	۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲
۹۹ - ۹۳ ح - ۸۷ - ۸۲	۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹
شفق (روزنامه..)	۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۲ - ۱۴۵
۲۳۴ - ۲۲۶ - ۱۲۷ - ۱۱۶ - ۱۱۵	۱۴۶ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
شفیعی (کربلائی..)	۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶
۲۰۵	۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۴
شفیعی نقة‌الاسلام (حاج میرزا..)	۱۷۷ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷
۲۴۹ - ۲۱۲	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳
شکور خرازی (مشهدی..)	۱۹۴ - ۱۹۶ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۷
۲۳۱ - ۲۰۵ - ۱۶۴ - ۹۹	۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹
شمس (مطبوعه..)	۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵
۲۲	۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹
شمس‌العلماء	۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۵
۲۰۸	۲۳۶ ح - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹
شمس‌العماره	۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۷
۲۳۲	۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵
شمیسه لندنیه	۲۶۶ - ۲۶۷
۱۰	شرح مختصری از حوادث اخیر ایران
شوستر - ر. ك. مورگان شوستر	(مقاله..)
شهاب‌الدوله	ح ۳۲
۱۴۲ - ۱۴۱	شرق
شهبندرخانه عثمانی	۹ - ۱۱ - ۱۳
۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۶۵ - ۱۴۹ - ۱۳۱	شرق قریب (روزنامه..) = شرق نزدیک
۲۴۶ - ۲۴۳ - ۱۹۸ - ۱۹۳	۱۹۸ - ۲۶۶
شیبلی (کنسول انگلیس در تبریز)	شرقی (شرقیان)
۷۲ - ۷۱ - ۶۹ ح - ۶۴ - ۶۳	۱۰ - ۱۱
۲۱۴ - ۱۹۱ - ۷۳	شریعت اصفهانی
شیخ‌الاسلام لنگرودی	۸۵
۱۳۸	شریعتمدار
شیخیه آذربایجان (فرقه..)	۱۱۹ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۲۵۰	شریفزاده (محمود خان..)

۱۳۶	شیراز
طاهریاشا	۱۷ - ۱۰
۲۱۱	شیطان
طاهره قره‌الین (شاعره)	۱۷۰
ح ۱۴۴	
طباطبائی	ص
۹۹	صادق‌الملک (صادق خان..)
طب عربی (کتاب..)	۶۷ - ۱۲ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۶۵ - ۱۷۶ -
۱۳	۲۱۱ - ۲۳۰ - ۲۵۸
طرابلس	صحبت لاری (شاعر)
۳۰ - ۹۵ - ۱۰۶	ح ۱۴۴
طرابوزان	صدر (کوچه‌ای در تبریز)
۱۳ - ۱۰	۱۷۳ - ۱۵۹
	صمد خان شجاع‌الدوله مراغه‌ای - ر. ک.
ظ	شجاع‌الدوله
ظفرالسلطنه (شاهزاده..)	صمد خیاط (حاجی..)
۱۶۰	۶۷ - ۹۹ - ۱۶۴ - ۲۰۲
ظل‌السلطان	صنیع‌الدوله
۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۲۳	۳۵ - ۵۲
	صوراسرافیل (روزنامه..)
ع	۱۹ - ۲۳۹
عارف	صوفی (صوفیان)
۱۷	۱۰
عالم اسلامی (روزنامه..)	صولت‌الدوله
۲۱۲ - ح ۲۱۲ - ۲۵۸	۱۲۳
عالی‌قاپو	
۱۵۸	ض
عباس خان (رئیس پلیس)	ضرغام
۵۲	۱۶۸
عباسعلی (کریلاتی)	ضیاء‌الدوله (شاهزاده..)
۱۶۷	۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۷۲
عباسعلی عطار	ضیاء‌العلماء (میرزا ابوالقاسم..)
۶۷	۶۷ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۶۳ - ۱۶۳ - ح ۱۶۳ - ۱۷۷ -
عباسعلی قندفروش خیابانی (مشهدی..)	۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۵۸
۱۱۶ - ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۱۷۷ - ۲۱۷ - ۲۳۰	
عبدالحسین نوائی	ط
ح ۱۷ - ح ۱۹	طالشی

عبدالله بهبهانی (سید..)	۱۴	علی آقا نوبری	۱۱۷
عبدالله مازندرانی (شیخ..)	۲۳۹ - ۸۵	علی اکبر خان منشی (میرزا..)	۲۵۳
عبدالوهاب مجتهد رشتی (حاج سید..)	۱۳۴ - ۱۳۸ - ۱۴۰	علی اکبر قره (میر..)	۱۷۵ - ۲۳۰ - ۲۴۲
عثمانی	۹ - ۱۳ - ۳۰ - ۵۴ - ۵۵ - ۸۳ - ۱۲ ح	علی بالیوزی (میرزا..)	۲۳۷
	۸۵ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۵	علی تاجر (حاجی..)	۱۳۳ - ۴۶
	۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۱ - ۱۳۹	علی خان (میرزا..)	۱۶۷ - ۱۶۶ ح - ۱۸۲ - ۱۹۳
	۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴	علی ختائی (حاجی..)	۱۹۸ - ۲۱۱ - ۲۴۰ - ۲۴۳
	۱۵۵ - ۱۵۵ ح - ۱۵۶ - ۱۶۵	علی دوآچی (= دوآچی)	۲۴۶ - ۲۶۵
	۱۶۷ - ۱۶۶ ح - ۱۸۲ - ۱۹۳		۱۶۴
عثمانی‌ها	۱۲۱ - ۱۵۵ - ۱۸۲	علی دواورش (حاجی..)	۶۷ - ۸۷ - ۹۲ - ۹۹ - ۱۷۳ - ۱۷۶ -
عراق	۱۸۱		۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
عرب	۷۹		۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۴۸
عربی	۱۰ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۹	علیشاه (وزیر مغول - تاج‌الدین جیلانی)	۹۷ - ۱۰۸ - ۱۰۸ ح
عروة الوثقی (مطبعة..)	۲۴۹ - ۱۰	علیشاهی (برج..)	۹۷
عصر (روزنامه..)	۱۳۵	علی محمد باب (میرزا..)	۱۱ - ۱۲
عضدالملک	۱۹	علی مسیو (کربلانی..)	۹۳ - ۹۷ - ۱۳۳ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۲۰۵ -
علاءالملک	۵۲		۲۰۶ - ۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۲۳
	۲۱۱	علی ناطق ویجویه (میرزا..)	۶۷ - ۹۹ - ۱۶۴ - ۱۷۶ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
علی (کربلانی..)	۱۶۷		۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۳۰
علی (داماد حاجی محمد بالا)	۱۶۸	عوفی	۱۳
علی آقا کمپانی (حاجی..)	۱۶۸	عیسویان	۱۵۶
	۱۶۵	عیسی (حضرت..)	

۲۲۳	۱۲
فرج آقا صراف (حاج..)	عین الدوله
۱۸۷ - ۱۸۹	۱۰۱ - ۱۱۶ - ۲۰۸ - ۲۱۸ - ۲۵۰
فردوسی	
۹۲	غ
فرنگ	غرب
۱۲۳ - ۱۶۶ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۰ -	۱۱ - ۱۴
۱۹۲ - ۲۰۴ - ۲۲۷	غربی
فرنگی	۱۴
۲۰۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۴۵	غفار (مشهدی..)
فروردین (روزنامه..)	برادر ستارخان
۱۱۳ - ۱۳۱ - ۱۴۱ - ۱۹۶ - ۲۴۶	۱۶۵ - ۲۳۰ - ۲۴۳
فرهنگ ترکی - فرانسه	غفار چرندابی (ملا..)
۱۱۲	۱۶۸ - ۲۳۰
فریدون میرزا	غلامخان چرندابی
۲۳۰	۲۱۸
فضل الله (شیخ..)	
۱۳۰ - ۲۲۹	ف
فعالیت مشروطه خواهان ایران در فرانسه	فارس
و سویس (مقاله..)	۵۵ - ۱۰۸ - ۲۲۵
۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۹	فارسی
فکر (روزنامه..)	۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۸
۱۸۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵	۳۲ - ۳۳ - ۶۵ - ۶۵ - ۱۳۱ - ۱۳۶
فلکی شیروانی (شاعر)	۱۸۴ - ۱۸۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
۷۷	۲۰۹ - ۲۴۹
فلین	فجایع عدالت در مصر تحت حکومت
۴۴	انگلیس (کتاب..)
فنلاند	۱۵
۲۸	فدائیان
فورت نایتلی ریویو (مجله..)	۷۳ - ۹۴ - ۱۹۸ - ۲۵۱ - ۲۵۲
۱۶	فراعنه مصر
فولادلو (ایل..)	۲۳۲
۱۰۲	فرانسوی
فیروزآبادی	۴۸ - ۲۱۲ - ۲۲۳ - ۲۴۹
۹۲	فرانسه
فیروزخان	۳۰ - ۳۹ - ۴۹ - ۹۸ - ۱۲۲ - ۱۲۶ -
۱۹۸	۱۵۳ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۲۰۸ - ۲۰۹ -

۳۴ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۵۲ - ۵۶ -	فیوضات (مدرسه..)
۶۹ - ۱۰۵ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۸ -	۱۶۸
۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۵۴ -	
۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸ -	
۱۷۹ - ۱۹۱ - ۲۱۳ - ۲۳۴ - ۲۳۷ -	
۲۳۹ - ۲۴۴ -	
قزوین	
۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۲ - ۱۰۰ - ۱۰۴ -	
۱۴۸ - ۱۸۱ -	
قسطنطنیه	
۲۱	
قشقایی	
۱۰۹	
قفقاز	
۶۴ - ۸۵ - ۱۰۶ - ۱۰۶ ح - ۲۰۳ -	
۲۰۴ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۵۰ -	
۲۵۷	
قفقازی	
۱۰۶ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۴ - ۲۲۰ -	
قفقایجی	
۲۱۵	
قلندران	
۱۰	
قله (محلّی در تبریز)	
۲۱۸	
قم	
۱۶۵ - ۱۸۱ -	
قولی‌بیگ	
۱۳۴	
قوم‌باغی (محلّی در تبریز)	
۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۷ - ۲۲۵ - ۲۲۶ -	
۲۴۸	
ق	
۶۷ - ۹۸ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ -	قادر (پسر ۱۲ ساله علی‌مسیو)
۲۱۵	
۱۵۸ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۴۳ -	قاری کوربی (پل..)
	قاسمعلی (میر..)
۱۶۹	
۱۶۶	قافلانکوه
۹۱	قاهره
۱۰۷	قدرت‌الملک
۶۹ - ۴۶	قدیر - ر. ک. قادر
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۲۳۵ -	قراباغ
۱۱۹	قراجه‌داغ
۱۰۲	قراجه‌داغی
۲۲۲	قراخانلو (ایل..)
۱۳۴	قراملک (محلّه‌ای در تبریز)
۲۰۲ - ۱۷۳ ح -	قرآن
۱۰۴ - ۱۳۰ -	قربانعلی زنجانی (ملا..)
۲۵۰	قره‌باغ
۲۵۸	قره‌داغ
۲۶۳	قزاق (بریکاد..)
کاشان	
ک	
کابینه سیاه	

۲۶۰	۵۱ - ۱۴۰ - ۱۸۱
کلاتر (کاروانسرای...)	کاظم‌زاده ایرانشهر
۱۵۸	۲۲ - ۱۴۷ - ۱۷۷
کلدانی	کالیج سلطنتی یزشکان لندن
۱۵۶	۱۳
کلکته	کپنهاگ
۱۶ - ۱۶ - ۲۱ - ۱۳۳ - ۲۴۹ ح	۲۰
کمیته ایران	کتاب آبی
۱۲۴ - ۶۵ ح	۳۶ ح - ۴۴ - ۶۲ - ۶۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰
کمیته باکو	۱۸۷ - ۲۶۰
۲۰	کتاب زرد
کمیته بالکان	۲۶۰
۱۵	کتاب سفید
کنت دو گوینو	۴۱ - ۶۴ - ۶۸ - ۶۸ ح - ۶۹ - ۷۱ -
۱۱	۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۱۹۰ - ۲۵۵ -
کندرود (قریه‌ای در آذربایجان)	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۵۹ ح -
۲۳۶ ح	۲۶۰
کنگره مستشرقان	کریلا
۲۰	۸۵ - ۱۱۹ - ۱۴۰ - ۱۶۶ - ۲۱۶ -
کوروش	۲۴۲ - ۲۵۸
۲۸	کرد (اکراد)
کوهستان سیاه	۹۵ - ۱۰۳ - ۱۰۴
۱۵۵ ح	کردستان
کیمبریج (پمبروک کالج...)	۲۶۰
۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۶ ح - ۱۷ -	کرمان
۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ ح - ۱۳۶ -	۱۰ - ۸۵ - ۲۱۱
۱۹۹	کرمانشاه
ک	۵۴ - ۱۰۵ - ۱۸۲
گارفنت	کریستوفوروس (نام کشتی روسی)
۲۰۰	۳۷ - ۵۴
گجل (بازارچه‌ای در تبریز)	کریم (برادر شیخ سلیم)
۲۲۲	۱۶۳ - ۲۱۰ - ۲۱۱
گرافورد (نوه براون)	کریم‌خان (برادرزاده ستارخان)
۲۱	۱۶۴ - ۲۱۷ - ۲۴۸
گرافیک (روزنامه...)	کریمه
۶۵ - ۲۵۹	۳۸
	کلاستر

۵۸	گرچی
لپستان	۵۲ - ۱۰۶ - ۱۶۵ - ۱۷۷ - ۲۰۴
۲۸	گلادستون
لپستانی (لپستانی‌ها)	۱۶ - ۲۸
۱۵	گلسترشایر (شمیر..)
لیاخوف (کلنل..)	۹
۱۶ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۲	گنجه
لیلی‌آباد (محلله‌ای در تبریز)	۲۵۰ - ۲۵۸
۲۳۷	گوگان (قصبه‌ای در آذربایجان)
	۱۰۱
م	گوگ‌تپه (نام کشتی روسی)
مارالان (محلله‌ای در تبریز)	۱۰۶
۷۰ - ۹۶ - ۱۵۹ - ۱۷۳ - ۲۴۸	گیب (مستر..)
مازندران	۱۸۵
۱۴۸	گیلان
ماکس‌واندن	۱۰۴ - ۱۲۹ - ۱۴۸
ح ۳۰	
ماکیاولی (فلسفه..)	ل
ح ۳۰	لابینسکی
مالت (مستر..)	۴۶
۲۵۷	لباب‌الالباب (کتاب..)
متولی‌باشی (..آستان قدس)	۱۳
۱۷۹ - ۱۷۸	لر (ایل..)
مجاهدان (= مجاهدین)	۵۴ - ۱۰۴
۶۱ - ۶۳ - ۶۵ - ۶۷ - ۷۰ - ۸۳ -	لزگی
۹۱ - ۹۹ - ۱۱۶ - ۱۲۰ - ۱۲۹ -	ح ۱۰۶ - ۱۰۶
۱۳۳ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ -	لکهارت (دکتر..)
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۵ -	۲۱
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ -	لنج (مستر..)
۱۹۳ - ۱۹۸ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -	۱۳۱ - ۱۴۷ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۸۸
۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ -	لندن
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۶ - ۲۳۰ - ۲۳۶ -	۱۰ - ۱۳ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۴۸ -
۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ -	۸۹ - ۱۰۱ - ۱۰۹ - ۱۲۵ - ۱۴۷ -
۲۴۶	۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۵۶ -
مجاهدین قفقازی	لوسین‌بوا (مستشرق فرانسوی)
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۲۰ -	ح ۲۱۲
مجاهدین گرچی	لوکوفر

۲۳۱ - ۱۶۸ - ۱۶۷	۲۰۴
محمدبالا نوبری (حاجی..)	مجلس (.. شورای ملی)
۲۰۱ - ۱۱۷	۱۴ - ۱۹ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۶ - ۴۰
محمدجعفر دلاک (مشهدی..)	۹۹ - ۱۰۷ - ۱۱۷ - ۱۲۲ - ۱۲۵
۲۴۵ - ۲۳۰ - ۱۴۵	۱۲۷ - ۱۴۷ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۶
محمد چرندابی (مشهدی..)	۲۰۱ - ۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۴۲
۲۳۸ - ۲۳۰	مجلس عوام انگلیس
محمدخان شل (برادرزاده ستارخان)	۱۸
۲۴۸ - ۲۱۷ - ۱۷۷ - ۱۶۴	مجله روس و انگلیس
محمد خیابانی (شیخ..)	۶۵ - ۲۵۹
۲۰۱	مجموعه‌ای از مراسلات دوستان براون
محمددائی معروف به آجودان	۱۷
۲۴۳ - ۲۳۰ - ۱۹۳	مجیدالملک
محمدرضا مجتهد (حاجی میرزا..)	۱۶۴
۱۱۹	محتشم السلطنه
محمدصادق (مشهدی..)	۲۱۱
۲۳۰	محمدآقا حریری (حاج..)
محمدصادق اوف	۱۶۵
۲۰	محمدآقا خیابانی (نایب..)
محمدعلی اصفهانی (حاج میر..)	۱۵۹ - ۲۱۹
۱۶۵	محمدآقا قناد (مشهدی..)
محمدعلی خان تربیت (میرزا..)	۲۳۰
۱۷ - ۸۸ - ۱۶۶ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۹۵	محمدآقا نجار (نایب..)
۱۹۶ - ۱۹۹ - ۲۲۶ ح	۱۷۷
محمدعلی خان قراباغی (حاجی..)	محمدابراهیم قفقایجی (مشهدی..)
۱۹۲ - ۶۹	۲۱۴
محمدعلی میرزا (شاه مخلوع)	محمد اسکوئی معروف به عمواغلی
۳۴ - ۳۵ - ۳۷ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲	(مشهدی..)
۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲	۱۱۶ - ۱۴۶ - ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۲۳۰ - ۲۳۸
۵۴ - ۵۵ - ۶۱ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲	۲۴۰
۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۸۷ - ۹۴	محمد بادامچی (حاجی..)
۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵	۱۶۵
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۶	محمدباقرآقا تاجرباشی (حاج..)
۱۱۷ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲	۱۶۰
۱۶۰ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳	محمدباقر بواناتی
۱۸۶ - ۱۸۷ - ۲۰۳ - ۲۰۸ - ۲۰۹	۱۰
۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۴ - ۲۲۷	محمدبالا فرشفروش (حاجی..)

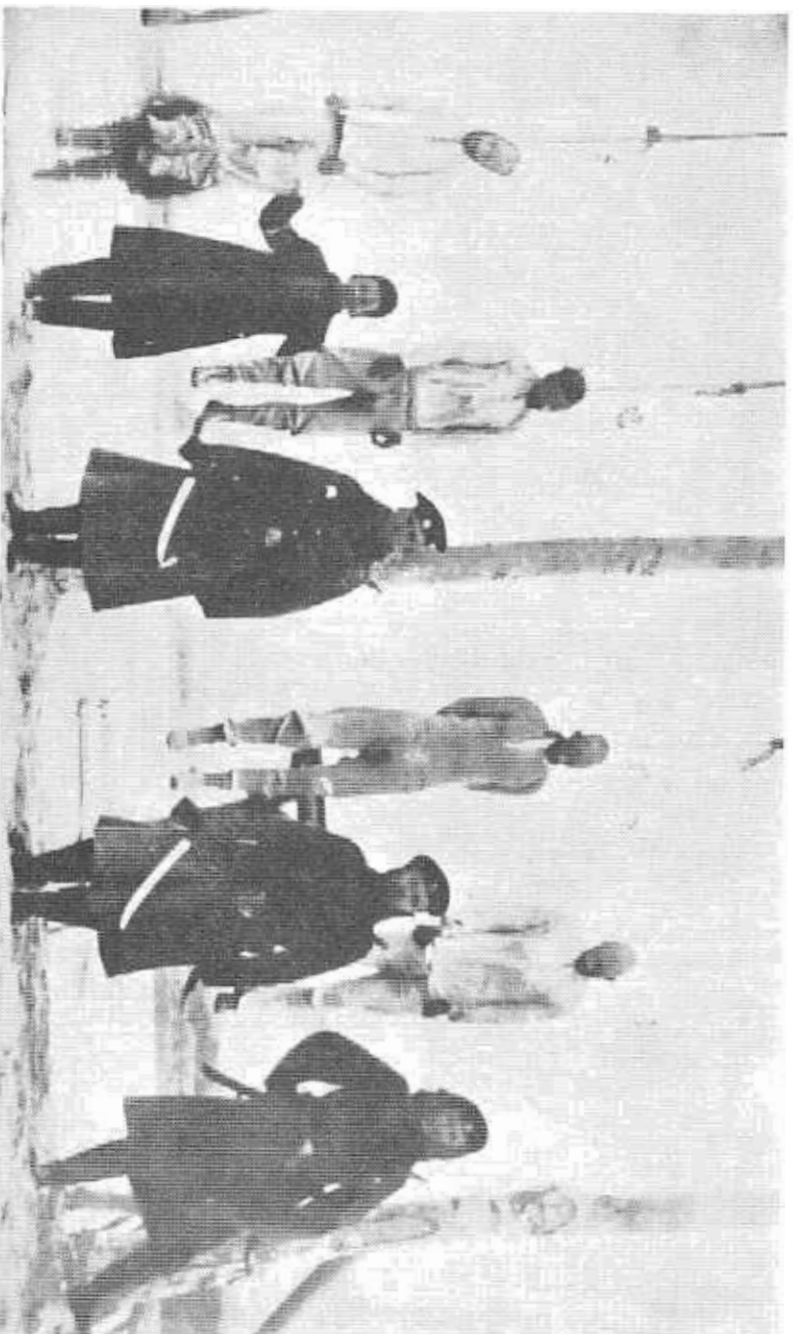
- ۲۳۹ ح - ۲۴۲ - ۲۵۰ - ۲۶۱ - ۲۶۶ ۹۱
محمد قزوینی (علامه ..)
- ۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۲ ح - ۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۳۲
مستوفی الممالک
- ۱۵۷ - ۱۹۷ - ۲۱۲ - ۲۱۲ ح - ۲۲۳ - ۱۹۴
مسجد جامع
- ۲۰۳
محمد قفقازی
- ۶۱
مسکو
- ۹۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱
محمدقلی خان (خالوی ضیاءالعلماء)
- ۹۷
مسلم (... بن عقیل)
- ۲۰ ح
محمدکاظم خراسانی (آخوند ملا ..)
- ۱۰ - ۱۱ - ۱۷ - ۲۹ - ۶۱ - ۶۸
مسلان (مسلانان)
- ۱۰۹
محمده
- ۱۵۰ - ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۷۰
محمود (نایب ..)
- ۱۹۵ - ۲۰۴ - ۲۱۳ - ۲۴۵ - ۲۴۹
۱۵۹ - ۲۱۹
- ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۳
محمودخان اشرفزاده (میرزا .. مدیر روزنامه)
- ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۳۱ - ۱۴۱
۱۹۶ - ۲۴۶
- ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۱
مشروطه (مشروطیت)
- ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷ - ۷۰
محمودخان حکاکباشی (میرزا ..)
- ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۸
۹۲ - ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۱۷ - ۱۶۴
- ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۸ - ۱۲۵ - ۱۳۰
۱۹۳ - ۲۲۷ - ۲۳۰ - ۲۴۱
- ۱۶۴ ح - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸
مخبرالسلطنه
- ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۸۳ - ۱۸۸ - ۱۹۱
۲۱۹ - ۲۴۲
- ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴
مدرسه امریکائی
- ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۵
۲۲۵
- ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴
مرآت السلطان
- ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۲۳۹
۱۶۸
- ۲۳۹ ح - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲
مراغه
- ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۸
۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۱۷ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۷۷
- ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۶۴
مراکش
- ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ ح - ۱۹ - ۲۰ ح - ۳۴
۲۹ - ۱۲۲ - ۱۲۷
- ۴۱ - ۶۶ - ۸۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۸
مران (شهری در ایتالیا)
- ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۹
۳۵ - ۳۵ ح
- ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۹ - ۱۵۳
مرکب علما و خون شهدا (مقاله)
- ۱۵۴ - ۱۶۸ ح - ۱۸۶ - ۱۸۷

۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۸ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - میلیون	۱۹۲ - ۱۹۴ - ۱۹۸ - ۲۰۱ - ۲۰۲
۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴	۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱
۲۳۰	۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۰ - ۲۲۱
منچستر	۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷
۱۰۹ - ۱۲۵ - ۲۰۰ - ۲۲۸	۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۸
منچستر گاردین (روزنامهٔ ..)	۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷
۱۹ - ۶۲ - ۷۰ - ۸۹ - ۱۰۵ - ۱۹۸	۲۲ - ۳۶ - ۳۹ - ۷۵ - ۱۴۹ - ۱۷۷
۲۱۰ - ۲۴۷ ح - ۲۵۸ - ۲۵۹	۱۸۰ - ۱۸۳
منصور	مشیردفتر (حاجی ..)
۲۰۹	۱۶۵
منصورآباد	مصر
۵۵	۱۵ - ۱۵ ح - ۲۹ - ۶۵
منصوریه	مصری (مصریان)
۵۵	۱۹ - ۹۰ - ۹۶ - ۲۵۰
موادی برای مطالعهٔ مذهب بابی (کتاب ..)	مطبوعات و شعر جدید ایران (کتاب ..)
۱۱	۱۷ - ۱۹ ح - ۲۲ ح
مؤتمن السلطنه	مظفرالدین شاه
۱۴۳	۱۴ - ۴۰ - ۲۰۴ - ۲۵۰
مور (و.ا.ا.) خبرنگار تایمز	معاضد السلطنه پیرنیا
۱۸ - ۱۸ ح	۱۹ - ۲۰
مورگان شوستر	معتمد خاقان (حاکم اصفهان)
۲۹ - ۳۱ - ۳۶ ح - ۵۳ - ۵۴	۵۲
۵۷ - ۵۸ - ۸۹ - ۶۱ - ۶۵	مغول
۱۰۹ - ۱۲۶ - ۱۸۰ - ۱۸۱	۱۰۸ - ۱۶۲ ح - ۲۳۱
۱۹۵ - ۱۹۷	مفاخرالملک
مورگان فیلیپ پرایس	۱۳۹
۲۵۹	مقدس مراغه‌ای
مورل	۱۹۴
۱۵۶	مقدونیه
مورنارد (مسیو ..)	۲۵۶ - ۲۵۷
۱۲۶ - ۱۴۷	مقصودیه (محلله‌ای در تبریز)
مورنینگ‌پست (روزنامهٔ ..) = مورنینگ‌پست	۱۷۳
۸۶ - ۱۸۷	ملاحزمه
موسی ثقة‌الاسلام (میرزا ..)	۱۷۷
۲۱۲ - ۲۴۹	ملکم‌خان (میرزا ..)
مهادمهین (بازارچه‌ای در تبریز)	۱۰

۲۰۱	۹۶ - ۱۴۴ - ۱۵۹ - ۲۰۰
میرزا رضا (حاج..) پسر شریعتمدار	مهدی آقا کوزه‌کنانی (حاجی..)
۱۳۹ - ۱۴۰	۱۶۵
میرزا صادق آقا (مجتهد)	مهدی‌خان ناظم (میرزا..)
۱۶۶	۲۳۰ - ۲۵۷
میرزا عبدالامیر (شیخ‌الاسلام حاجی..)	مهدی سلماسی (حاجی..)
۹۹ - ۱۱۶	۱۶۵
میرزا علی نقی گنجه‌ای (حاجی..)	میارمیار (با تلفظ تبریزی) = مهادمهین
۱۶۶	[ر.ک.]
میرزا کریم امام جمعه (حاجی..)	میانج (= میانه)
۱۶۶	۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۳۰
میرفتاح (کوچه‌ای در تبریز)	میاندواب
۱۵۹	۱۰۳
میرکریم ناطق (آقا..)	میدان مشق (محلّی در باغ شمال تبریز)
۱۱۶ - ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۲۲۷ - ۲۳۰ -	۱۶۷ - ۲۰۷
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۱	میرآقا حسین
میر محمد	۱۶۵
۲۲۰	میرآقا خسروشاهی
میرهاشم دوه‌چی	۲۲۰
۱۳۰ - ۱۶۸ ح - ۲۰۱ - ۲۲۹	میرحسین چاوش
میلان	۲۳۷
۵۲	میرزا آقا (معروف به ناله ملت)
میلر (کنسوم روس)	۱۲۰
۷۱ - ۷۳ - ۲۱۳ - ۲۲۴	میرزا آقا اصفهانی (مشهور به نفتی)
مینوی (استاد..)	۱۹
ح ۲۱۲	میرزا آقا بالای خیابانی
	۶۷ - ۱۱۶ - ۱۶۴ - ۱۷۷ - ۲۱۸
	میرزا آقا بلوری (حاجی..)
	۱۲۰
ن	
نادرشاه	میرزا آقای فرشی (حاجی..)
۹۲	۲۰
ناصرالملک (نایب‌السلطنه)	میرزا حاجی آقا
۵۲	۱۲۷
ناصری (دواخانه..)	میرزا حسن مجتهد (حاجی..)
۲۲۳	۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۶ - ۲۲۹ - ح ۲۳۶ -
نامه‌هایی از تبریز	۲۴۵
۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ح ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ -	
۷۵ - ۷۷ - ۷۹	میرزا حسین (حاجی..)

۱۰۸	نایب‌الایاله
نیس	۱۵۸ - ۱۶۲
۳۵ - ۵۲ - ۱۰۸	نایب‌السلطنه
نیکلای اول	۱۳۸
ح ۱۵۵	نجف
نیو کاسل (شهر..)	۸۵ - ۹۲ - ۱۱۷ - ۲۱۶ - ۲۴۲
۹	نجیب هندیه
	۱۹
و	نخجوان
وارمونی (قریه..)	۴۶ - ۲۵۰
۴۷	نرون
واقعۀ دلسوز طوس (جزوۀ..)	۲۳۲
۲۲	نشر معارف آذربایجان (جمعیت..)
وان	۲۱۱
۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۴۶	نظام‌الدوله (حاج..)
وحیدالملک	۱۰۷ - ۱۶۱ - ۱۶۵ - ۱۷۴
۱۳۲ - ۱۸۷	نعمت‌آباد
ورجلو - ورجلی (با تلفظ تبریزی)	۱۸۶
ویجویه‌ای [رک]	نقطه‌الکافی (کتاب..)
ورجی (با تلفظ تبریزی) = ویجویه	۱۱
[رک]	نقوگرچی
وکیل‌التجار (حاج..)	۲۳۰
۱۴۱	نقی جواهر فروش (حاجی..)
ولادیقققاز	۱۶۴ - ۲۳۰
۱۰۶ - ۲۱۴ - ۲۱۵	نواک ماگازین (مجله امریکائی)
ویجویه (محلۀ ای در تبریز)	ح ۶۶
۱۶۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲	نوایه ورمیا (روزنامه..)
ویلفرید اسکاوبلانت	۵۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۲۲
۱۵	نوبر (محلۀ ای در تبریز)
ویلیام رایت	۱۶۸ - ۲۰۶
۱۰	نوبران
ویلیامس (مستر..)= ویلیامز	۵۵
۸۸ - ۱۸۷	نوری (شیخ..)
وین	۱۴۲
۳۵ - ۵۰ - ۵۲	نهیضت ملی تبریز
ه	۴۱
هاردینگ آف پنز هورست (لرد..)	نیشابور

یکتاترینودار (شهر..)	۴۹
۱۰۳	هاشم (سیدی..)
یک سال میان ایرانیان (کتاب..)	۱۴۲
۱۰ - ۱۱ ح	هاشم حراجچی (مشهدی..)
یلدیز (مکتب چینی‌سازی در استانبول)	۱۷۷ - ۲۳۰ - ۲۴۲
۲۰۶	هلالی (شاعر)
ینی اقدام (روزنامه..)	ح ۲۲۶
۲۱ - ۲۲ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۵	همدان
یوردچی (طایفه)	۵۵ - ۱۴۸ - ۱۸۱ - ۱۸۹
۱۰۲	هند (هندوستان)
یوسف حکم‌آبادی (نایب..)	۱۰ - ۱۶ - ۳۰ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۶ -
۶۷ - ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۱۸ - ۱۴۰ -	ح ۱۵۳
۱۶۴ - ۱۷۷ - ۲۲۱ - ۲۲۲	هندی (هندیان)
یوسف‌خان هراتی	۵۵ - ۵۷ - ۹۶
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۷۷	
یوگسلاوی	ی
ح ۱۵۵	یادگار (مجله..)
یونان	ح ۲۰
۱۵ - ۲۵۶	یپرم‌خان (= یفرم‌خان)
یونانیان	۴۵ - ۵۵ ح - ۱۰۴ - ۱۰۶
۲۸ - ۱۱۹ ح - ۲۵۷	یزد
یونس اردبیلی	۱۰ - ۱۸۱
۲۲۲	یزدچی
یهود	۲۱۴
۲۸ - ۱۱۹	یزدی
یهودی	۲۱۴
۱۰	



چهار تنی آزادبختواره که روسها آنان را بعد از زدنشان
از راست به چپ: ۱. میرزا علی باقری ۲. حاجی صمد خیابان ۳. منتهدی حاجی خان وینو پدای ۴. منتهدی شکر خورازی

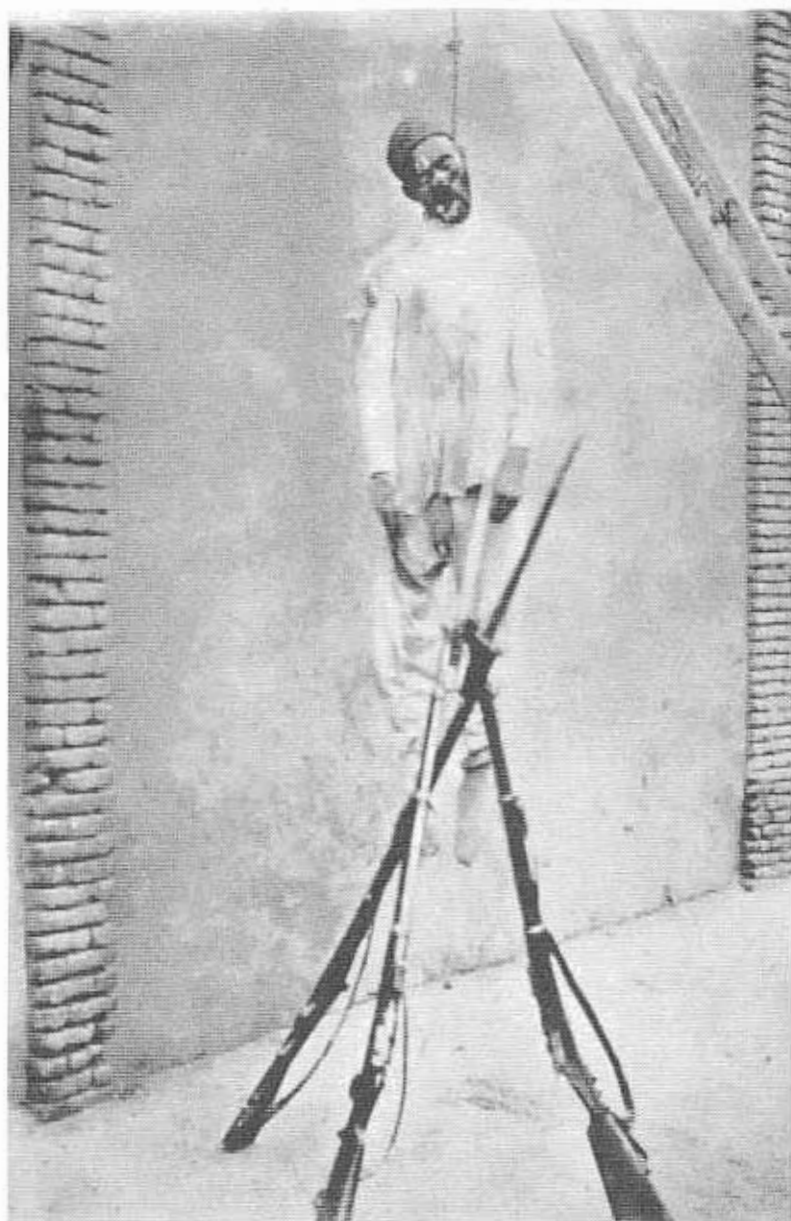


اولين گنتار روسها در تبريز (جمعه دهم محرم ۱۳۳۰ هـ ق.م)

۱- حسن ايسر علي سبزو ۲- نسيان العلماء ۳- محمدي خان، داني شيان العلماء ۴- صادق المالك ۵- فتاح الاسلام ۶- آقاي منتهدي محمد ابراهيم فتاحي
۷- قدير ايسر علي سبزو ۸- شيخ سليم



محمدخان امیرنومان (در طرف راست) و کریمخان برادرزادگان سناریخان



مشهدی عباسعلی قندهاروش



مغلام خان چرنداب، معاون نظمیه چرنداب که شجاع الدوله به دارش اویخت



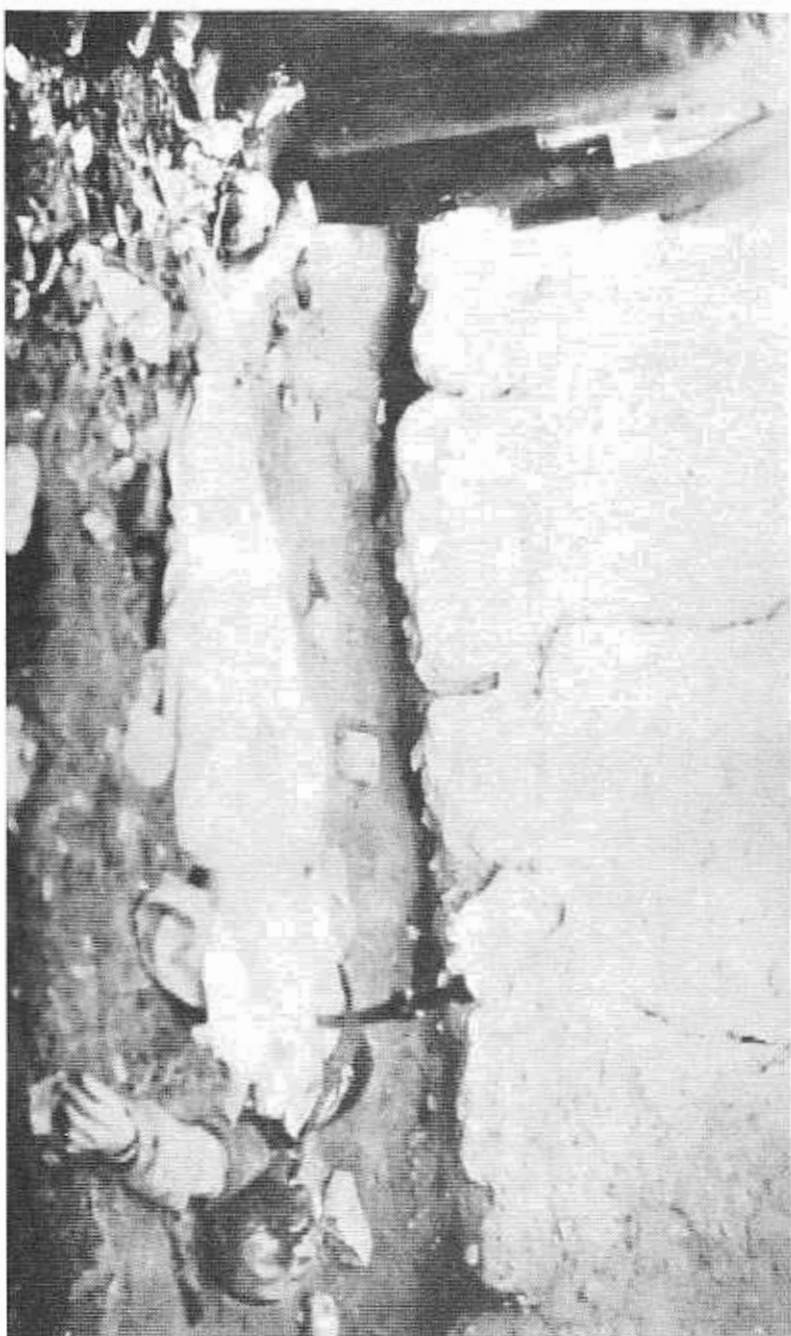
میرزا آقا بالاخان خیابانی که به دستور شجاع الدوله کشته شده



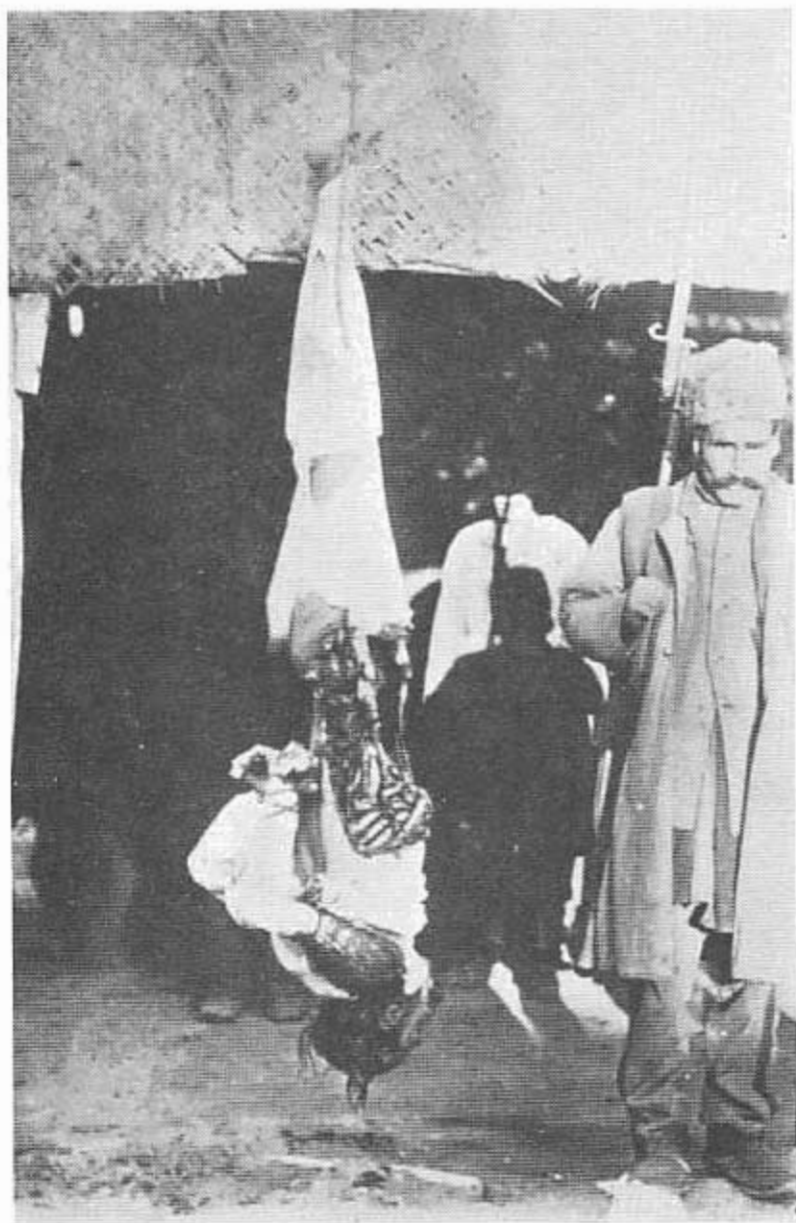
جسد تکیافت قفقازی، در اطراف، جلادان و سربازان شجاع الملوک ایستاده اند.



احسان سید محمد و میر آقا خسرو شاہی، در اطراف جلاخان شجاع الدولہ ایستاده‌اند.



جایگاه باستانی که در سنجایی فروردین است



یوسف خان حکیم آبادی، که به امر روسها و به دست حاج صمدخان شجاع الدوله
دو شقه اش کرده اند و چون گوسفند به قناره اش زده اند



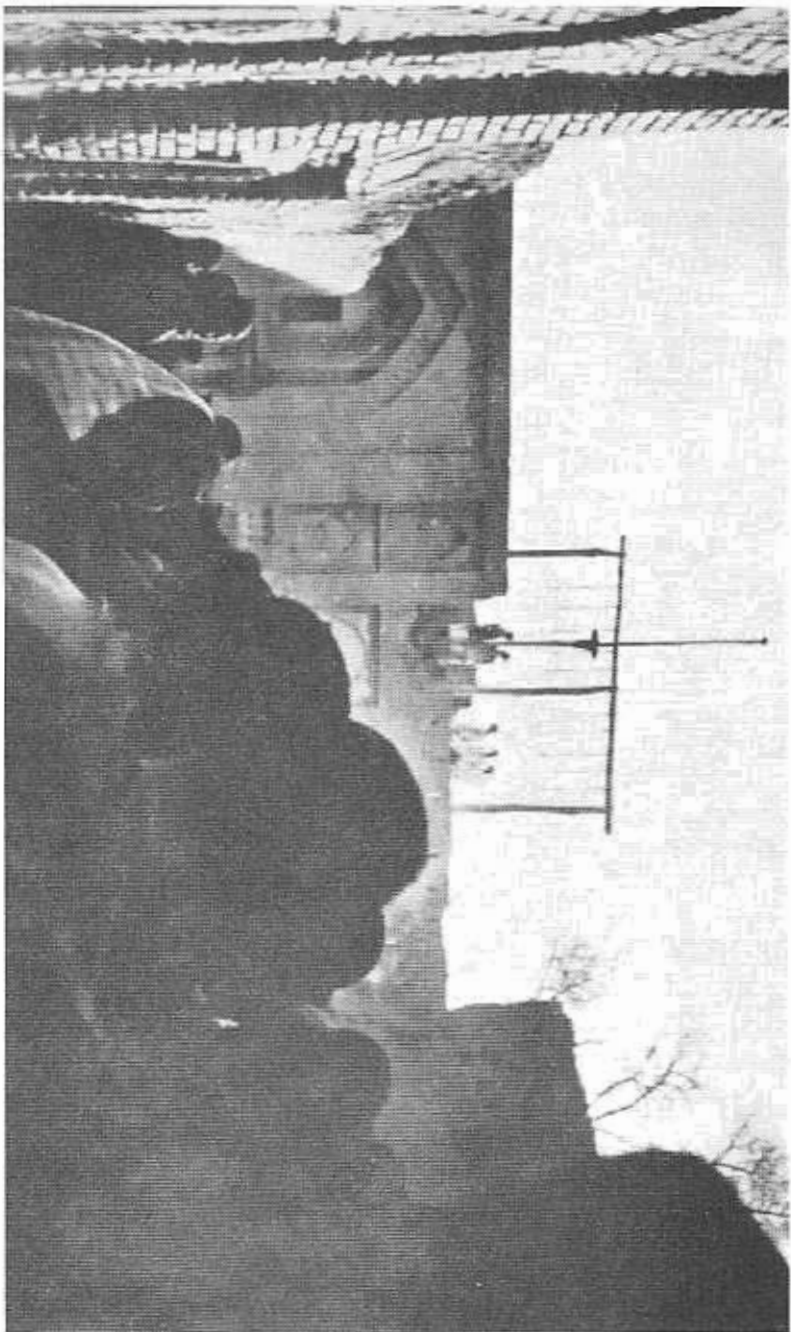
حاج علی ادوافروش و میرزا احمد سهیلی، که روسها به دارشان زده‌اند.



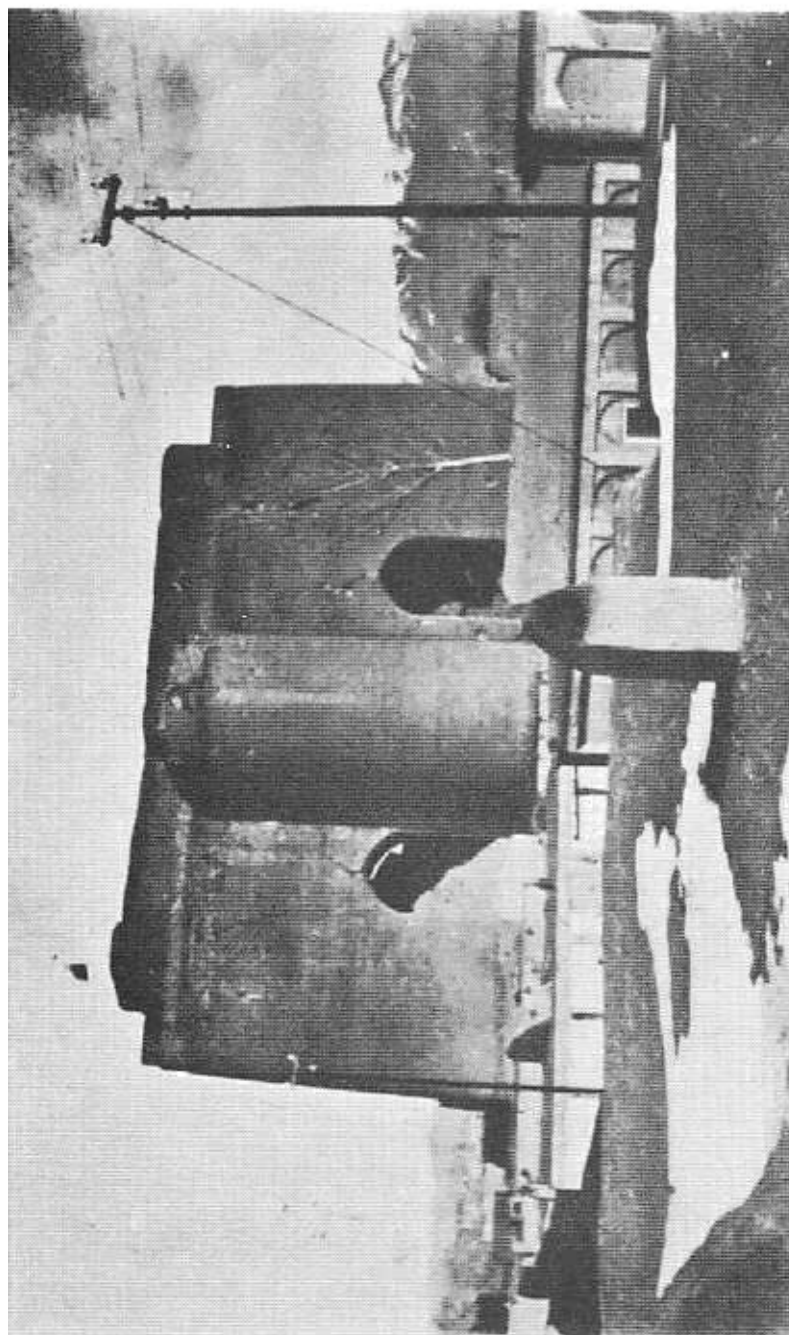
شیخ‌العلما



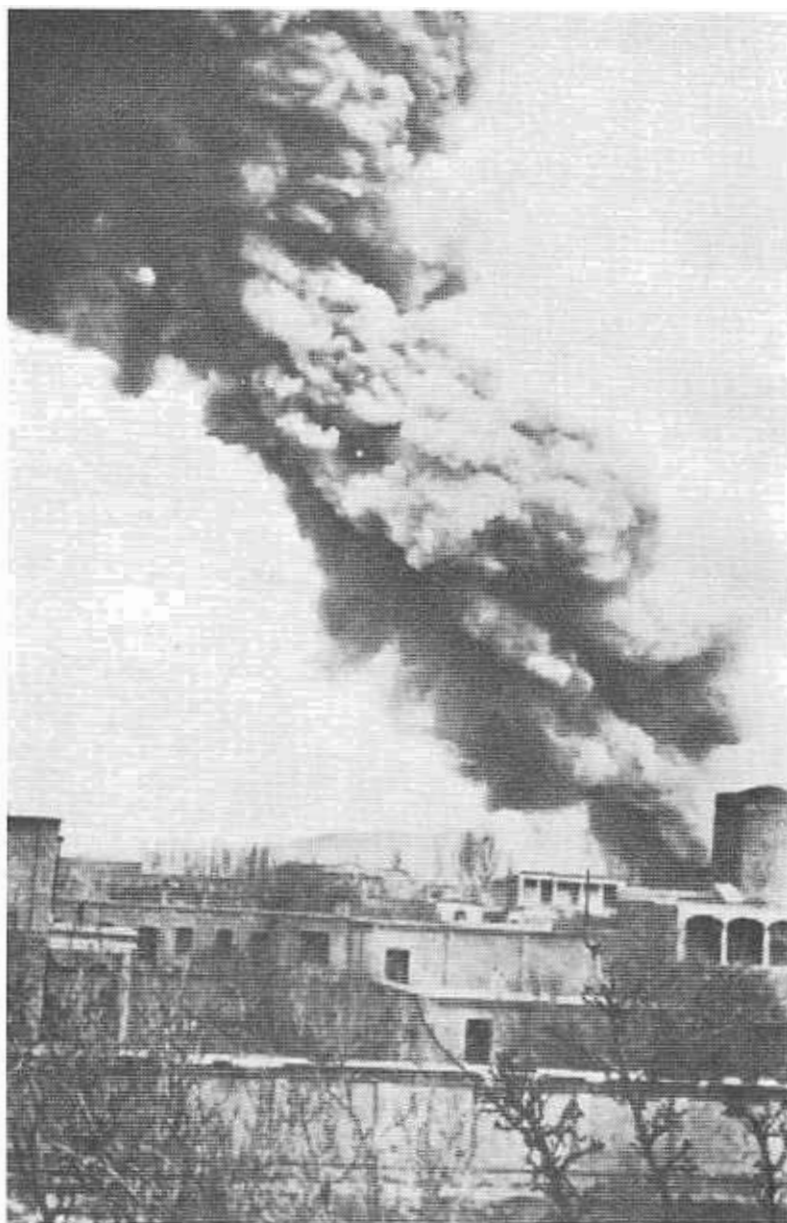
فتح‌الاسلام و پادشاه



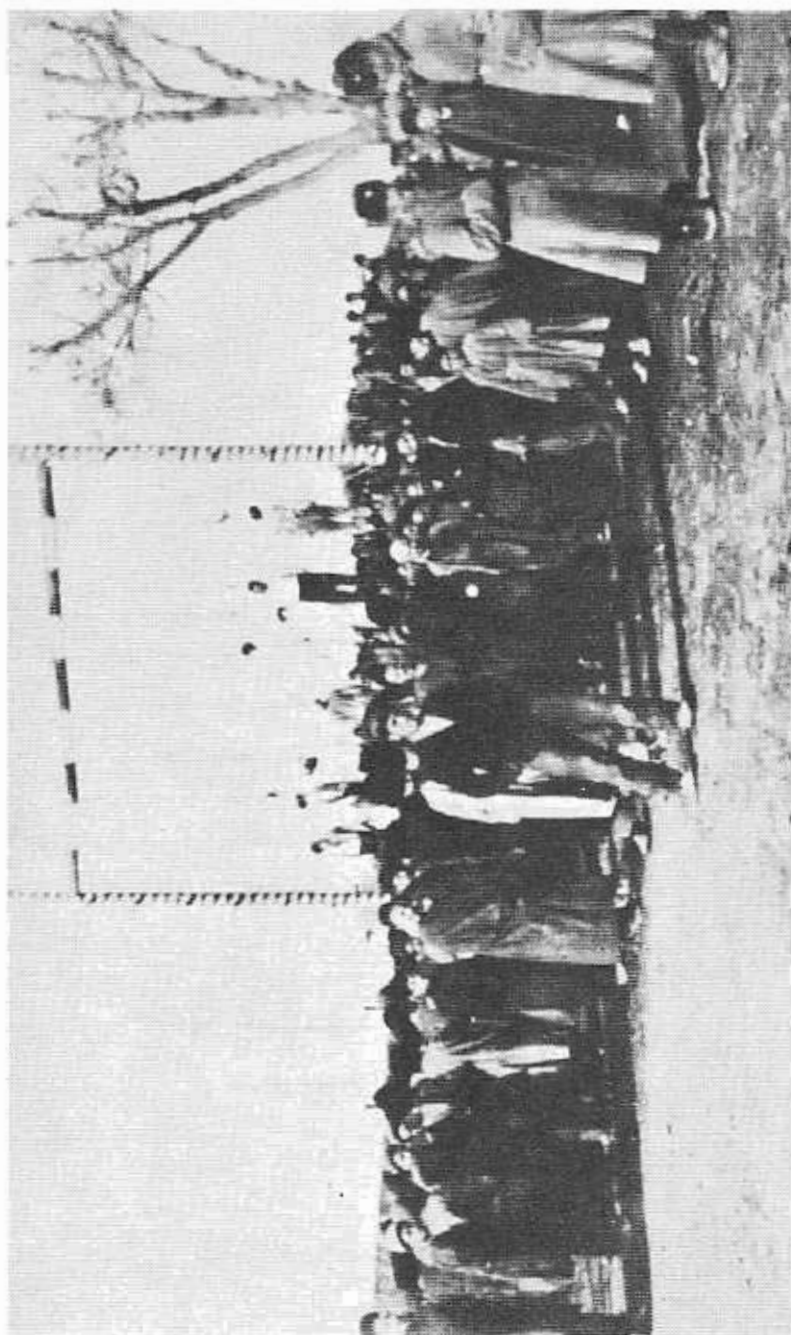
جوینہ دار روسہا نزدیکی ارگنہ با بیچ قریب



ارگک علیشاه پس از بیمارستان و پیش از اینکه اقدام به منسوخ کردن آن بکنند. پرچم روسیه
بر بالای آن در اهتزاز است



آتش‌سوزی در ارگن تبریز که به سبب یخ‌نویجهای روسها هنگام جابه‌جایی کردن گلوله‌هایی نوبه روی داد.



ملکس دیگبری از شهدای شیراز، چوبه دار را با پرچم روسیه تزاری می‌دافند